

نامه های شبانی

پولس

به تیموتائوس، تیتس و فلپمون

ویلیام بارکلی

سطح متوسط



نامه های شبانی

پولس

به تیموتائوس، تیطس و فلیمون

ویلیام بارکلی

این کتاب ترجمه ای است از :

The letters to
Timothy, Titus & Philemon
by : William BARCLAY
'The Saint Andrew Press, Edinburgh, 1987'

فهرست

صفحه

۵

۹

مقدمه ای کلی بر نامه های پولس

مقدمه ای بر نامه های پولس به تیموتائوس و تیتس

اول تیموتائوس

۲۱	۲-۱:۱	حکم ملوکانه.....
۲۳	(ادامه) ۲-۱:۱	امید جهان.....
۲۴	(ادامه) ۲-۱:۱	تیموتائوس، پسر من.....
۲۶	(ادامه) ۲-۱:۱	فیض، رحم و سلامتی.....
۲۸	۷-۳:۱	عقاید نادرست و بدعتها.....
۲۹	(ادامه) ۷-۳:۱	تفکرات یونانیان.....
۳۱	(ادامه) ۷-۳:۱	اصول اخلاقی بدعت گنوسی.....
۳۳	(ادامه) ۷-۳:۱	اندیشه بدعت گزاران.....
۳۴	(ادامه) ۷-۳:۱	اندیشه متفکرین مسیحی.....
۳۵	۱۱-۸:۱	کسانی که محتاج هیچ شریعتی نیستند.....
۳۷	(ادامه) ۱۱-۸:۱	محکومین شریعت.....
۴۰	(ادامه) ۱۱-۸:۱	کلام تطهیر کننده.....
۴۱	۱۷-۱۲:۱	نجات یافته برای خدمت.....
۴۲	(ادامه) ۱۷-۱۲:۱	وسایل توبه و دگرگونی.....
۴۴	(ادامه) ۱۷-۱۲:۱	شرم فراموش نشده و الهام جاودانی.....
۴۶	۲۰-۱۸:۱	دعوت غیر قابل انکار.....
۴۸	(ادامه) ۲۰-۱۸:۱	عازم جنگ برای خدا.....
۵۰	(ادامه) ۲۰-۱۸:۱	توییح سخت.....
۵۱	۷-۱:۲	جهانشمولی انجیل.....
۵۳	(ادامه) ۷-۱:۲	شیوه دعا کردن.....
۵۵	(ادامه) ۷-۱:۲	دعا برای کسانی که در قدرت هستند.....
۵۶	(ادامه) ۷-۱:۲	عطایای خدا.....
۵۸	(ادامه) ۷-۱:۲	یک خدا و یک نجات دهنده.....
۶۰	۱۵-۸:۲	موانع دعا.....
۶۱	(ادامه) ۱۵-۸:۲	زنان در کلیسا.....
۶۴	۷-۱:۳	رهبران کلیسا.....
۶۶	(ادامه) ۷-۱:۳	انتصاب رهبران در کلیسا و وظایف آنان.....
۶۸	(ادامه) ۷-۱:۳	شخصیت رهبر مسیحی.....
۷۲	(ادامه) ۷-۱:۳	شخصیت رهبر مسیحی.....
۷۴	(ادامه) ۷-۱:۳	شخصیت رهبر مسیحی.....
۷۶	۱۳-۱۲، ۱۰-۸:۳	خادمین مسیحی.....
۷۸	۱۱:۳	زنانی که در خدمت کلیسا هستند.....
۷۹	۱۵-۱۴:۳	امتیاز و مسئولیت زندگی در کلیسا.....

۸۰	۱۶:۳	 سرود کلیسا
۸۲	۵-۱:۴	 خدمت خدا یا خدمت شیطان
۸۳	۵-۱:۴ (ادامه)	 عاملین اسارت انسانها و بی احترامی به خدا
۸۵	۹-۶:۴	 نصیحتی به سفیر مسیح
۸۷	۱۶-۱۰:۴	 تنها راه فرو نشاندن انتقادات
۸۹	۱۶-۱۱:۴ (ادامه)	 وظایف رهبر مسیحی در کلیسا
۹۰	۱۶-۱۱:۴ (ادامه)	 مسئولیتهای شخصی رهبر مسیحی
۹۱	۲-۱:۵	 وظیفه توبیخ
۹۲	۲-۱:۵ (ادامه)	 روابط زندگی
۹۳	۸-۳:۵	 کلیسا و وظایف خانوادگی
۹۶	۱۰-۹:۵	 سالخوردگی محترمانه و مفید
۹۹	۱۰-۹:۵ (ادامه)	 امتیازات و خطرات خدمت
۱۰۰	۱۶-۱۱:۵	 خطرات و تنبلی
۱۰۲	۲۲-۱۷:۵	 قوانینی برای اداره عملی کلیسا
۱۰۳	۲۲-۱۷:۵ (ادامه)	 قوانینی برای اداره عملی کلیسا
۱۰۴	۲۳:۵	 نصیحت به خود تیموتائوس
۱۰۶	۲۵-۲۴:۵	 تا ابد نمی توان کتمان نمود
۱۰۶	۲-۱:۶	 چگونه باید غلام و مسیحی بود
۱۰۸	۵-۳:۶	 معلمان دروغین و تعلیمات غلط
۱۱۱	۵-۳:۶ (ادامه)	 مشخصات معلم دروغین
۱۱۲	۸-۶:۶	 تاج قناعت
۱۱۵	۱۰-۹:۶	 خطرات پول دوستی
۱۱۶	۱۶-۱۱:۶	 دعوت تیموتائوس به مبارزه
۱۱۸	۱۶-۱۱:۶ (ادامه)	 خاطرات الهام بخش
۱۱۹	۱۹-۱۷:۶	 نصیحت به دولتمندان
۱۲۱	۲۱-۲۰:۶	 امانت ایمان

دوم تیموتائوس

۱۲۵	۷-۱:۱	 جلال و امتیاز رسول
۱۲۶	۷-۱:۱ (ادامه)	 الهام تیموتائوس
۱۲۷	۱۱-۸:۱	 انجیلی که به رنجهای ما می ارزد
۱۲۹	۱۱-۸:۱ (ادامه)	 انجیلی که به رنجهای ما می ارزد
۱۳۲	۱۴-۱۲:۱	 اعتماد به انسان و خدا
۱۳۴	۱۴-۱۲:۱ (ادامه)	 اعتماد به انسان و خدا
۱۳۵	۱۸-۱۵:۱	 بسیاری بی وفا و یکی وفادار
۱۳۷	۲-۱:۲	 زنجیره تعلیم
۱۳۸	۴-۳:۲	 سرباز مسیح
۱۴۰	۵:۲	 پهلوان مسیح

۱۴۱	۷-۶:۲	 محنت کش مسیح
۱۴۲	۱۰-۸:۲	 یادآوری مهم
۱۴۴	۱۰-۸:۲ (ادامه)	 متهم به خاطر مسیح
۱۴۵	۱۰-۸:۲ (ادامه)	 آزاد ولی در زنجیر
۱۴۶	۱۳-۱۱:۲	 سرود شهید
۱۴۸	۱۴:۲	 خطر کلمات خالی
۱۵۰	۱۸-۱۵:۲	 راه حقیقت و راه اشتباه
۱۵۱	۱۸-۱۵:۲ (ادامه)	 قیامت گمشده
۱۵۳	۱۹:۲	 بنیاد محکم
۱۵۵	۲۱-۲۰:۲	 ظروف عزت و ظروف ذلت
۱۵۶	۲۶-۲۲:۲	 نصیحت به رهبر مسیحی
۱۵۸	۱:۳	 دوران وحشت
۱۵۹	۵-۲:۳	 ویژگی های بی دینی
۱۶۰	۵-۲:۳ (ادامه)	 ویژگی های بی دینی
۱۶۲	۵-۲:۳ (ادامه)	 ویژگی های بی دینی
۱۶۳	۵-۲:۳ (ادامه)	 ویژگی های بی دینی
۱۶۴	۵-۲:۳ (ادامه)	 ویژگی های بی دینی
۱۶۶	۷-۶:۳	 اغوا به نام دین
۱۶۷	۹-۸:۳	 مخالفین خدا
۱۶۹	۱۳-۱۰:۳	 وظایف و ویژگی های رسول
۱۷۰	۱۳-۱۰:۳ (ادامه)	 تجربیات شاگرد
۱۷۲	۱۷-۱۴:۳	 ارزشهای کتب مقدسه
۱۷۵	۵-۱:۴	 زمینه درخواستهای پولس
۱۷۶	۵-۱:۴ (ادامه)	 وظیفه مسیحی
۱۷۸	۵-۱:۴ (ادامه)	 شنوندگان نادان
۱۸۰	۸-۶:۴	 پولس به آخر می رسد
۱۸۱	۸-۶:۴ (ادامه)	 شادی پیروزی در مسابقه
۱۸۳	۱۵-۹:۴	 طومار شرافت و پستی
۱۸۶	۱۵-۹:۴ (ادامه)	 طومار شرافت و پستی
۱۸۷	۱۵-۹:۴ (ادامه)	 طومار شرافت و پستی
۱۸۹	۱۵-۹:۴ (ادامه)	 طومار شرافت و پستی
۱۹۰	۲۲-۱۶:۴	 آخرین سخنان و درودها
۱۹۲	۲۲-۱۶:۴ (ادامه)	 داستانی ناگفته

تیطس

۱۹۵	۴-۱:۱	 انگیزه های اصلی رسالت
۱۹۶	۴-۱:۱ (ادامه)	 انجیل رسول
۱۹۷	۴-۱:۱ (ادامه)	 هدف خدا و زمان نیکوی او

۱۹۹	۴-۱:۱ (ادامه)	شاگرد وفادار
۲۰۰	۷-۵:۱	پیر کلیسا
۲۰۲	۷:۱	رهبر چگونه نباید باشد
۲۰۴	۹-۸:۱	رهبر باید چگونه باشد
۲۰۵	۱۱-۱:۱	معلمین کاذب کریت
۲۰۷	۱۲:۱	شهرت بد
۲۰۸	۱۶-۱۳:۱	پاک دلان
۲۱۰	۱۶-۱۳:۱ (ادامه)	زندگی زشت و بی فایده
۲۱۱	۲-۱:۲	شخصیت مسیحی. ۱) مردان پیر
۲۱۲	۵-۳:۲	شخصیت مسیحی. ۲) زنان پیر
۲۱۳	۵-۳:۲	شخصیت مسیحی. ۳) زنان جوان
۲۱۴	۶:۲	شخصیت مسیحی. ۴) مردان جوان
۲۱۵	۸-۷:۲	شخصیت مسیحی. ۵) معلم مسیحی
۲۱۶	۱۰-۹:۲	شخصیت مسیحی. ۶) کارگر مسیحی
۲۱۸	۱۴-۱۱:۲	قدرت اخلاقی راز تن گیری پسر خدا
۲۱۹	۱۵:۲	وظیفه سه گانه
۲۲۰	۲-۱:۳	شهروند مسیحی
۲۲۱	۷-۳:۳	پویایی و توان مضاعف
۲۲۳	۷-۳:۳ (ادامه)	علت و معلول
۲۲۴	۱۱-۸:۳	ضرورت عمل و خطرات مباحثه
۲۲۵	۱۵-۱۲:۳	درودهای پایانی

فلیمون

۲۲۷		مقدمه ای بر نامه به فلیمون
۲۳۳	۷-۱	مردی که توسل به وی آسان بود
۲۳۴	۱۷-۸	درخواست محبت
۲۳۷	۲۵-۱۸	آخرین خواهشها و برکت ها

مقدمه‌ای کلی بر نامه‌های پولس

نامه‌های پولس

هیچ مدرکی در عهد جدید وجود ندارد که به اندازه نامه‌های پولس جالب باشد. زیرا از میان تمام اشکال ادبی، نامه نگاری شخصی ترین آنهاست. دیمتریوس^۱ یکی از منتقدین ادبیات کهن یونان زمانی نوشت: «هر کسی در نامه‌های خود شخصیت خود را نشان می‌دهد. در تمام اشکال کتابت، امکان تشخیص شخصیت نویسنده وجود دارد ولی در هیچ کدام به وضوح رساله‌ها نیست» (دیمتریوس، در باب سبک، ۲۲۷). به خاطر نامه‌های زیادی که پولس برایمان باقی گذاشته فکر می‌کنیم او را به خوبی می‌شناسیم. در این نامه‌ها او افکار و درون خود را برای کسانی که بسیار دوست می‌داشت باز کرده و ما تا به امروز می‌توانیم درک کنیم که چگونه افکارش با اشکالات کلیسای اولیه دست به گریبان بوده و ضربات قلبش را که با محبت انسانها توأم بوده حتی در زمانی که آنها مرتکب اشتباه و گمراهی می‌شدند حس می‌کنیم.

دشواری نامه‌ها

با این حال غالباً چیزی سخت‌تر از فهم یک نامه نیست. دیمتریوس (در باب سبک، ۲۲۳) از آرتمون^۲ ویرایشگر نامه‌های ارسطو نقل می‌کند که گفته است نامه باید به صورت مکالمه نوشته شود زیرا نویسنده یک طرف گفتگو است. به عبارت دیگر خواندن یک نامه مانند گوش دادن به یک طرف مکالمه تلفنی است. بنابراین وقتی نامه‌های پولس را می‌خوانیم اغلب به اشکال برمی‌خوریم زیرا نامه‌ای که او جواب آن را می‌دهد در اختیار ما نیست. ما نمی‌دانیم با چه مقتضیاتی سروکار داشته است؛ فقط از خود نامه است که می‌توان وضعیتی را که باعث نوشتن نامه شده مشخص نمود. قبل از آن که امیدوار باشیم نامه‌ای را از پولس بفهمیم باید سعی کنیم موقعیتی را که باعث نوشتن آن شده بازسازی نماییم.

نامه‌های باستانی

جای تأسف بسیار است که نامه‌های پولس را رسالات می‌نامیدند. اینها به معنای واقعی کلمه نامه هستند. یکی از نکات بزرگی که در روشن کردن تفسیر عهد جدید مفید

1) Demetrius

2) Artemon

واقع شده کشف و انتشار پاپیروسها بوده است. در دنیای قدیم پاپیروس ماده ای بود که بیشتر اسناد رسمی بر روی آن نوشته می شد. این ماده از نوارهایی از مغز نوعی نی که در سواحل رود نیل می روید تهیه می شد. این نوارها بر روی یکدیگر قرار داده می شدند و نوعی کاغذ را که بسیار شبیه کاغذ قهوه ای بود تشکیل می دادند. شنه های بیابانهای مصر بهترین نگهدارنده برای این کاغذها بود زیرا پاپیروس اگر چه بسیار شکننده است ولی در شرایط خشک جایی که رطوبت به آن نرسد تا مدت زیادی باقی می ماند. در نتیجه در زباله های باستانی مصر که باستان شناسان استخراج کردند صدها سند مانند سندهای ازدواج، قراردادهای قانونی، فرمانهای حکومتی و از همه جالب تر نامه های شخصی پیدا شد. وقتی این نامه های شخصی را می خوانیم نوعی الگو در آن می بینیم که تقریباً در همه آنها مشهود است. در نامه های پولس نیز دقیقاً همین الگو مشاهده می شود. در اینجا یکی از این نامه های باستانی را که نوشته سربازی به نام آپیون^۱ به پدرش است از مد نظر می گذرانیم. او از میسنوم^۲ این نامه را به پدرش می نویسد تا بگوید وی از یک مسافرت دشوار، سلامت به مقصد رسیده است.

آپیون درودهای قلبی خود را به پدر و آقای خویش اپیماخوس^۳ می فرستد. قبل از هر چیز دعا می کنم که سلامت باشی و همه چیز به خوبی برای تو و خواهرم و دخترش و برادرانم بگذرد. خداوند خود سراییس^۴ را شکر می کنم که مرا زمانی که در خطر بر روی دریا بودم نجات داد. به محض آن که به میسنوم رسیدم از سزار پول سفرم را گرفتم - سه قطعه طلا. و همه چیز برایم خوب می گذرد. بنابراین پدر عزیزم خواهش می کنم برایم چند خطی بنویس اول اینکه بگو چطور هستی و سپس در مورد برادرانم بنویس و سوم دست تو را می بوسم زیرا تو مرا به خوبی بزرگ کردی و به خاطر آن امیدوارم اگر خدا بخواهد به زودی درجه می گیرم. سلامهای قلبی من را به کاپیتو^۵ و برادرانم و سرنیلا^۶ و دوستانم برسان. من عکس کوچکی از خودم برایت می فرستم که اوکتیون^۷ از من کشیده. اسم من در ارتش، آنتونیوس ماکسیموس^۸ است. برای سلامتی تو دعا می کنم. سرنوس^۹، آگاتوس^{۱۰} پسر دایمون^{۱۱} و توربو^{۱۲} پسر گالونیوس^{۱۳} سلام می رسانند.

(جی. میلیگان، از مجموعه پاپیروسیهای یونانی، ۳۶)

1) Apion	2) Misenum	3) Epimachus
4) Serapis	5) Capito	6) Serenilla
7) Euctemon	8) Antonius Maximus	9) Serenus
10) Agathos	11) Daimon	12) Turbo
		13) Gallonius

آپیون هرگز تصور نمی کرد که ۱۸۰۰ سال بعد نامه ای را که به پدرش نوشته ما بخوانیم. این نامه نشان می دهد که طبیعت انسانی چقدر کم تغییر می کند. این جوان به زودی انتظار ترفیع درجه دارد. سرنیلا چه کسی می توانست باشد به جز دختری که آنجا به انتظار مانده بود؟ او یک عکس باستانی معادل عکسهای امروز را برای خانواده خود می فرستد، بهر حال این نامه تقسیمات خاصی دارد: (۱) سلام؛ (۲) نیایش برای سلامتی گیرندگان نامه؛ (۳) شکرگزاری به خدایان؛ (۴) مطالب مخصوص؛ (۵) بالاخره سلامهای مخصوص و دروذهای شخصی. تقریباً تمامی نامه های پولس همین تقسیمات را به طور دقیق نشان می دهند، همانگونه که در زیر نشان داده شده:

۱- سلام: روم ۱:۱؛ ۱-قرن ۱:۱؛ ۲-قرن ۱:۱؛ غلا ۱:۱؛ افس ۱:۱؛ فی ۱:۱؛ کول ۱:۱-۲؛ ۱-تسا ۱:۱؛ ۲-تسا ۱:۱.

۲- نیایش: پولس در تمام نامه های خود فیض خدا را برای گیرنده نامه طلب می کند: روم ۱:۷؛ ۱-قرن ۱:۳؛ ۲-قرن ۱:۲؛ غلا ۱:۳؛ افس ۱:۲؛ فی ۱:۳؛ کول ۱:۲؛ ۱-تسا ۱:۲؛ ۲-تسا ۱:۲.

۳- شکرگزاری: روم ۱:۸؛ ۱-قرن ۱:۴؛ ۲-قرن ۱:۳؛ افس ۱:۳؛ فی ۱:۳؛ ۱-تسا ۱:۳؛ ۲-تسا ۱:۳.

۴- مطالب مخصوص: قسمت عمده نامه ها.

۵- سلامها مخصوص و دروذهای شخصی: روم ۱:۱۶؛ ۱-قرن ۱:۱۶؛ ۲-قرن ۱:۱۳؛ فی ۴:۲۱-۲۲؛ کول ۴:۱۲-۱۵؛ ۱-تسا ۵:۲۶.

پولس به هنگام نوشتن نامه هایش از الگویی که همه بکار می بردند استفاده می کرد. آدولف دیسمان^۱ الهیدان پروتستان در مورد آنها چنین می گوید: «نامه های او با نامه های پایپروسی در مصر فرق دارند اما این فرق در نوع نامه نیست بلکه در محتوای نامه های پولس است.» در نامه های پولس ما مطالب آموزشی یا رسالات مذهبی نمی خوانیم بلکه اسنادی انسانی را می بینیم که نوشته دوستی است به دوست خود.

وضعیت اضطراری

به جز چند استثناء همه نامه های پولس در وضعیتی اضطراری نوشته شده اند. آنها رسالاتی نیستند که وی در سکوت و آرامش در دفتر خود نوشته باشد. وضعیت خطرناکی در قرن تس یا غلاطیه یا تسالونیکی یا فیلیپی بوده و او نامه ای برای رفع آن می نوشت. زمانی که پولس نامه هایش را می نوشت کوچکترین فکری به ما نمی کرد بلکه تمام ذهنش

1) Adolf Deissmann

متوجه گیرندگان نامه بود. دیسمان می‌گوید: «پولس در فکر آن نبود که چند نوشته تازه به رسالات یهود اضافه کند یا دست به توسعه ادبیات مقدس ملت خود بزند... هیچ تصویری از اینکه روزی نامه‌هایش جایی را در تاریخ جهان می‌گیرند نداشت و حتی فکر نمی‌کرد که در نسل بعد هم وجود داشته باشند چه رسد به اینکه روزی به صورت نوشته‌های مقدس باقی بمانند.» باید به خاطر داشته باشیم متنی که در وضعیتی اضطراری نوشته شده تا مشکلی را حل کند نمی‌تواند رساله باشد. تمام اشعار عاشقانه جهان در ابتدا برای یک نفر نوشته شده‌اند ولی بعد برای همه بشریت باقی مانده‌اند. به خاطر اینکه نامه‌های پولس به منظور رفع موقعیتی خطرناک یا رسیدگی به احتیاجاتی نوشته شده‌اند که هنوز هم در زندگی ما وجود دارند و به خاطر اینکه خطرات و احتیاجات انسان تغییر نمی‌کنند، خداوند از طریق این نامه‌ها امروز نیز با ما صحبت می‌کند.

سخنان شفاهی

موضوع دیگری که باید در مورد این نامه‌ها در نظر گرفت این است که پولس کاری را می‌کرد که دیگران نیز می‌کردند یعنی او نامه‌های خود را به دست خویش نمی‌نوشت بلکه آنها را به منشی خود دیکته می‌کرد و سپس امضاء رسمی خود را به آن می‌افزود (ما در حقیقت نام یکی از کسانی را که برایش کتابت می‌کرد می‌دانیم: در روم ۱۶: ۲۲ ترتیوس کاتب دروذهای خود را نیز قبل از پایان نامه اضافه می‌کند). در ۱-قرن ۱۶: ۲۱ پولس می‌گوید «من پولس از دست خود سلام می‌رسانم.» او می‌گوید این دستخط و امضای من است پس مطمئن باشید که این نامه از طرف من نوشته شده است. (ر.ک کول ۱۸: ۴؛ ۲-تسا ۱۷: ۳).

این موضوع نشان دهنده نکات بسیاری است. گهگاه منظور پولس را به سختی می‌توان درک نمود زیرا جمله‌ای را شروع کرده ولی هرگز تمام نمی‌کند، دستور زبان در آنها رعایت نشده و ساختمان جمله کامل نیست. نباید تصور کنیم که وی در آرامش پشت میز تحریر نشسته، هر جمله را بررسی کرده و سپس می‌نوشت بلکه باید او را در حالی که طول و عرض اطاق را طی می‌کرد و لغات را بی وقفه پشت سر هم ادا می‌نمود به نظر بیاوریم در حالی که منشی اش سعی می‌کرد با عجله آنها را ثبت نماید. زمانی که پولس نامه‌هایش را انشاء می‌کرد در ذهن خود شخصی را مجسم می‌کرد که به او نامه می‌نوشت و قلبش را با لغاتی که بر روی هم می‌ریختند و با اشتیاقی که می‌خواست کمکشان کند به روی آنان می‌گشود 

مقدمه‌ای بر نامه‌های پولس به تیموتائوس و تیتس

نامه‌های شخصی

اول و دوم تیموتائوس و تیتس همیشه به عنوان نامه‌های جداگانه شناخته شده‌اند که با نامه‌های دیگر پولس فرق دارند. فرق بزرگ آنها همراه با نامه کوتاه او به فلیمون آن است که این نامه‌ها به شخص نوشته شده‌اند در صورتی که در نامه‌های دیگر او کلیساها مخاطب وی هستند. در فهرست موراتوری^۱ که فهرست رسمی کتابهای اولیه عهد جدید بود گفته شده که نامه‌های فوق «از روی احساسات و محبت شخصی» نوشته شده‌اند. اینها نامه‌هایی کاملاً شخصی هستند نه عمومی.

نامه‌های کلیسایی

ولی بعداً مشاهده شد که اگر چه اینها نامه‌هایی شخصی هستند، ولی خصوصیات و مزایایی ورای آن دارند. در ۱- تیمو ۳: ۱۵ هدف این نامه‌ها مشخص شده است. پولس به تیموتائوس می‌نویسد تا چگونگی سلوک در خانواده خدا را که کلیسای خدای زنده است گوشزد نماید. بنابراین مشاهده می‌کنیم که این نامه‌ها نه فقط شخصی بلکه ممکن است کلیسایی نیز نامیده شوند. فهرست موراتوری درباره آنها می‌گوید اگر چه این نامه‌ها، نامه‌های شخصی هستند و احساسات شخصی در آنها نمایان است ولی نامه‌هایی هستند که در کلیسای کاتولیک و نیز در ترتیب انضباط کلیسایی محترم و مقدس هستند. ترتولیان^۲ گفته است که پولس «دو نامه به تیموتائوس و یک نامه به تیتس نوشت که با توجه به وضع کلیسا انشا شده‌اند.» در این صورت تعجبی ندارد که ابتدا عنوان «نامه‌های پونتیفیکال»^۳ به آنها اطلاق شده، به معنای اینکه بوسیله «پونتیفیکس»^۴ یعنی کشیش یا ناظر کلیسا نوشته شده‌اند.

نامه‌های شبانی

عنوان رسالات شبانی که هنوز هم به کار می‌رود بتدریج و در طی زمان به این نامه‌ها داده شد. توماس اکویناس^۵ در حدود سال ۱۲۷۴ گفته: این نامه به نوعی قوانین شبانی

1) Muratorian Canon

2) Tertullian

3) Pontifical Letters

4) pontifex

5) Thomas Aquinas

است که پولس به تیموتائوس نوشت. وی در مقدمه بر نامه دوم به تیموتائوس می نویسد: «پولس در نامه اول خود به تیموتائوس قوانین کلیسایی را تبیین کرده و در این نامه در مورد توجه شبانی سخن می گوید که باید آنقدر مهم تلقی شود که حتی شهادت را در راه گله بپذیرد.» عنوان رسالات شبانی در سال ۱۲۷۶ بر این نامه ها تثبیت گردید و این زمانی بود که محقق و عالم بزرگی به نام پل آنتون^۱ در مجموعه سخنرانی های مشهور خود، این نوشته ها را به این نام خواند.

پس این نامه ها در مورد مراقبت و سازمان دهی گله خداست و نحوه رفتار در خانواده خدا را به انسان می آموزد، اداره خانه خدا را تعلیم می دهد و نیز می آموزد که رهبران و کشیشان چگونه مردمی باید باشند و با خطراتی که پاکی و خلوص ایمان و زندگی مسیحی را تهدید می کند چگونه باید روبرو گردید.

کلیسای در حال رشد

اهمیت این نامه ها در آن است که در آنها نمایی از کلیسای نوپا مشاهده می شود. کلیسا در آن روزهای اولیه چون جزیره ای در دریای بت پرستی بود و اعضای آن کسانی بودند که از اصل و ریشه بت پرستی خود جدا شده بودند و بازگشت آنان به معیارهای پیشین بت پرستی بسیار آسان بود و روی هم رفته فضایی تاریک همه جا را احاطه کرده بود. این گفته مبشرین بسیار قابل توجه است که می گویند از میان تمام نامه ها، نامه های شبانی مستقیماً وضع کلیساهای جوان را مخاطب قرار می دهند. وضعیتی که آنان درگیرش هستند اتفاقاتی است که هر روزه در هندوستان، در آفریقا یا در چین روی می دهد. آنها هیچ وقت دلسرد نمی شوند زیرا برخلاف جاهای دیگر، اشکالات باعث به ستوه آوردن کلیسای در حال رشد آنان نمی شود.

زمینه کلیسایی نامه های شبانی

این نامه ها از همان ابتدا برای محققین عهد جدید اشکالاتی بوجود می آوردند. خیلی ها عقیده دارند که این نامه ها با وضع فعلی مستقیماً از قلم و با دست پولس نوشته نشده اند. علت اینکه این عقیده تازگی ندارد این است که مارسیون^۲ اگر چه شخصی بدعت گزار بوده اما اولین کسی بود که فهرستی از عهد جدید ارائه داد و این نامه ها را در آن فهرست نیاورد. بنابراین باید دید که آنچه در کتابت این نامه ها توسط پولس ایجاد شک می کند چیست.

1) Paul Anton

2) Marcion

ما در این نامه‌ها با تصویر کلیسایی روبرو می‌شویم که از لحاظ سازمان‌دهی کلیسایی رشد پیشرفته‌ای دارد. از پیران (یا کشیشان) (۱- تیمو ۵: ۱۷-۱۹؛ تیت ۵: ۱-۶)؛ اسقفان که ناظران و رؤسای کلیسا هستند (۱- تیمو ۳: ۱-۷؛ تیت ۱: ۷-۱۶) و نیز شماسان (یا خادمان) سخن به میان می‌آید (۱- تیمو ۳: ۸-۱۳). از ۱- تیمو ۵: ۱۷-۱۸ چنین می‌آموزیم که در آن موقع کشیشان حتی رسماً حقوق بگیر بودند. رهبران یا پیرانی که بخوبی ریاست می‌کردند مستحق حقوق دو برابر بودند و از کلیسا خواسته شده تا به یاد داشته باشد که «مزدور مستحق اجرت خود است». در این کلیسا قانونی برای بیوه‌زنان که در کلیسای اولیه مهم تلقی می‌شدند وضع شده بود (۱- تیمو ۵: ۳-۱۶). در اینجا ساختاری کاملاً استادانه پایه‌گذاری شده و شاید بتوان گفت برای زمانی که پولس زندگی و کار می‌کرد بسیار استادانه بود.

دوره اعتقادنامه‌ها

حتی چنین ادعا می‌شود که در این نامه‌ها می‌توان رشد دوره اعتقادنامه‌ها را دید. واژه ایمان معنایش عوض شد. قبل از آن «ایمان به یک شخص» مطرح بود که عبارت بود از درونی‌ترین رابطه محبت، اعتماد و اطاعت شخصی با عیسی مسیح. بعداً «ایمان به اعتقادنامه» مطرح شد که همانا قبول تعالیم بخصوص بود. گفته می‌شود در نامه‌های شبانی این تغییر قابل مشاهده است.

در آینده اشخاصی خواهند آمد که از ایمان جدا می‌شوند و به تعالیم شیطان اهمیت می‌دهند (۱- تیمو ۴: ۱). خادم خوب عیسی مسیح باید از کلام ایمان و تعلیم نیکو، تغذیه نماید (۱- تیمو ۴: ۶). بدعت‌گزاران مردمانی هستند «فاسدالعقل و مردود از ایمان» (۲- تیمو ۳: ۸). وظیفه تیتوس آن است که انسانها را «توبیخ نماید تا در ایمان صحیح باشند» (تیت ۱: ۱۳).

این موضوع به وضوح در نامه به تیموتائوس مشخص شده و از او خواسته می‌شود تا آن حقیقت را که به او سپرده شده حفظ کند (۲- تیمو ۱: ۱۴). واژه سپردن در یونانی parathēkē به معنای نوعی سپرده است که با اعتماد به بانک یا اشخاص داده می‌شود تا نگهداری و حفاظت گردد یعنی باید بدون تغییر یا به صاحب آن یا به دیگری مسترد گردد. تأکید این واژه بر روی راست‌دینی و امانت‌داری است. به جای رابطه نزدیک شخصی با عیسی مسیح که در کلیسای ملتهب اولیه وجود داشت ایمان اکنون به قبول اعتقادنامه اطلاق می‌شود. حتی عقیده بر این است که در این نامه‌ها اعتقادنامه کلیسای اولیه را می‌توان دید.

«خدا در جسم ظاهر شد
در روح تصدیق کرده شد
به فرشتگان مشهود گردید
به امتها موعظه کرده
در دنیا ایمان آورده

و به جلال بالا برده شد» (۱- تیمو ۳: ۱۶).

در واقع این متن همچون چارچوب یک اعتقاد نامه است که به صورت دسته جمعی خوانده می شد.

«عیسی مسیح را به خاطر دار که از نسل داود بوده از مردگان برخاست برحسب بشارت من» (۲- تیمو ۲: ۸).

به نظر می رسد جمله بالا یادآوری جمله ای از اعتقادنامه رسمی کلیساست. بدون شک در نامه های شبانی نشانه هایی یافت می شود دال بر اینکه روزگار پذیرش اعتقادنامه ها شروع شده و دوران اولیه ایمان به مسیح از طریق کشف و شهود شخصی محو می شود.

بدعت خطرناک

کاملاً مشهود است که قبل از وضعیتی که باعث نوشتن نامه های شبانی شد بدعت خطرناکی وجود داشته که آرامش کلیسا را تهدید می نمود. اگر بتوانیم ویژگیهای متفاوت این بدعت را تشخیص دهیم نتیجتاً می توانیم به ماهیت آن پی ببریم. این بدعت از طریق اعتقادات باطنی و فلسفی نمایان می شد. برای اشخاص درگیر در آن سؤال برانگیز بود (۱- تیمو ۱: ۴، ۶: ۴). این سؤالات احمقانه و ناشیانه بود (۲- تیمو ۲: ۲۳) و از سؤالات احمقانه باید دوری جست (تبط ۳: ۹). در تمام موارد فوق واژه ای که برای سؤال ذکر شده ekzētēsis است که به معنای بحث فلسفی است. این بدعت زمینه ای برای بحث متفکرین یا شاید به عبارت بهتر زمینه بحث متفکر نمایان کلیسا بود.

صفت مشخصه این بدعت تفاخر و تکبر بود. بدعت گذار متکبر است اگر چه در اصل چیزی نمی داند (۱- تیمو ۶: ۴). نشانه هایی در دست است که این متفکرین خود را از مسیحیان معمولی بالاتر می دانستند و حتی ممکن است به زبان آورده باشند که نجات کامل از دسترس انسانهای معمولی به دور بوده و فقط از آن ایشان است. در جاهایی مشاهده می شود که در این نامه ها کلمه «همه» با تأکید خاصی بیان شده است. فیض

نجات بخش خدا به «همه» انسانها ظاهر شده (تیت ۲: ۱۱). اراده خداست که «جميع» مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند (۱- تیمو ۲: ۴) این متفکرین سعی می کردند بالاترین فیض و برکت مسیحیت را به چند نفر محدود برگزیده تخصیص دهند در حالی که ایمان حقیقی تأکید بر همگانی بودن محبت خدا دارد.

در این بدعت دو نوع تمایل متناقض وجود داشت. اول تمایل به ریاضت. بدعت گزاران سعی می کردند قوانین غذایی بخصوصی وضع نمایند و فراموش کرده بودند که هر مخلوق خدا نیکوست (۱- تیمو ۴: ۵-۴). فهرستی از بسیاری چیزها درست کردند که نجس به حساب می آمد و فراموش کرده بودند که «هر چیز برای پاکان پاک است» (تیت ۱: ۱۵). حتی به نظر می رسد که روابط جنسی را بد دانسته و ازدواج را تحقیر می کردند و حتی اصرار داشتند آنهایی را که ازدواج کرده بودند تشویق به جدایی نمایند. تیتوس ۲: ۴ در مورد وظایف ساده زندگی زناشویی تأکید می کند که مسیحیان باید به دقت آنها را رعایت نمایند.

دوم این که این بدعت مسائل غیر اخلاقی را نیز در برمی گرفت. بدعت گزاران در حریم شخصی خانواده ها نیز رخنه کرده بودند و زنان کم عقل و ضعیف را به انواع شهوات می ربودند (۲- تیمو ۳: ۶). ایشان مدعی معرفت خدا بودند ولی به افعال خود او را انکار می کردند (تیت ۱: ۱۶). نیتشان این بود که بوسیله تعالیم غلط خود در مردم نفوذ کرده مال بیندوزند. می پنداشتند دینداری سود است (۱- تیمو ۵: ۶) و برای سود قبیح تعالیم ناپسند می دادند (تیت ۱: ۱۱).

این بدعت از یک طرف مشوق ریاضت بود و از طرف دیگر به همان اندازه باعث فساد اخلاقی می گشت که هر دوی اینها خارج از تعالیم مسیحی بودند.

دیگر صفت مشخصه آن، واژه ها و داستانهای نسب نامه ای و مباحثات و بیهوده گویی حرام بود (۱- تیمو ۶: ۲۰) که باعث بوجود آمدن نسب نامه های فراوان می شد (۱- تیمو ۴: ۱؛ تیت ۳: ۹) و سبب افسانه گویی و داستان سرایی نیز بود (۱- تیمو ۴: ۱؛ تیت ۱: ۱۴).

می توان گفت که این بدعت تا حدی با قانون گرایی یهود بستگی داشت. بین آنها سرسپردگان اهل ختنه بودند (تیت ۱: ۱۰). هدف این بدعت گزاران این بود که معلمان شریعت باشند (۱- تیمو ۷: ۱). افسانه های یهود و احکام انسانی را بر مردم تحمیل می نمودند (تیت ۱: ۱۴).

بالاخره این بدعت گزاران قیامت ابدان را منکر بودند و عقیده داشتند هر گونه قیامت انسانی قبلاً تجربه شده است (۲- تیمو ۲: ۱۸). شاید این اشاره ای است به آنهایی که

عقیده داشتند تنها قیام مسیحی در روح بوده و همان است که با مسیح انسان مرده و با او در تجربه تعمید قیام می نماید (روم ۴:۶).

شروع عرفان

آیا بدعتی در این بحث وجود دارد؟ جواب مثبت است و نام آن فلسفه عرفانی یا آیین گنوسی^۱ می باشد. پایه و اساس تفکر گنوسی این بود که کل ماده شیطانی بوده و تنها روح نیکوست. این عقیده اصلی دارای پیامدهای بخصوصی بود.

پیروان این تفکر عقیده داشتند که ماده مانند خدا ابدی است و اینکه خدا در هنگام آفرینش مجبور بود از این ماده شیطانی استفاده کند. این موضوع برای آنها بدان معنا بود که خدا نمی توانست خالق مستقیم دنیا باشد. برای ملموس ساختن این ماده جاری باید تجلیاتی فرستاده می شد که هر یک از خود او دورتر و دورتر می رفتند. این تجلیات که aeons خوانده می شدند بالاخره آنقدر فاصله می گرفتند تا بتوانند با ماده سر و کار پیدا کنند و دنیا را خلق نمایند. بین خدا و انسان رشته ای از این تجلی ها وجود داشت که هر یک دارای نام و نسب نامه بودند. پس آیین گنوسی دارای افسانه ها و نسب نامه های بی شماری بود و مردی به خدا می رسید که از نردبان این تجلیات و نشانه ها صعود می کرد و برای انجام این کار مشخص باید دارای دانش بخصوصی بود و باید نامه های خاصی را می دانست تا از هر مرحله عبور نماید. فقط افرادی که دارای ظرفیت دانش بسیار بودند و نامه های بسیاری را می دانستند می توانستند به خدا برسند.

حال اگر ماده کلاً شیطانی است بدن نیز کلاً شیطانی می بود که در این صورت دو نتیجه متضاد بوجود می آمد. یا جسم بازداشته شود تا پرهیزکاری حاصل شود که در آن احتیاجات بدن را تا حدی نادیده گرفته و غرایز مخصوصاً غریزه جنسی را باید تا حد امکان از بین برد یا می توان عقیده داشت که چون جسم شیطانی است اهمیتی ندارد که با آن چگونه عمل می شود و بنابراین عمل کردن به غرایز و خواسته ها باید آزاد باشد. بنابراین پیروان آیین گنوسی یا مردمی بودند پرهیزکار یا اشخاصی بودند که کلاً اخلاق برای آنان مفهوم خود را از دست داده بود.

با این وجود می توان گفت حتی اگر بدن شیطانی باشد قیامت ابدان هم نخواهد بود. پیروان آیین گنوسی منتظر قیامت ابدان نبودند بلکه عقیده به انهدام آن داشتند.

همه این عقاید در نامه های شبانی پولس مشهود است. در آیین گنوسی با فلسفه و نوعی تکبر ذهنی، افسانه ها و نسب نامه ها، ریاضت و فساد اخلاق روبرو می شویم که

1) Gnosticism

منکر قیامت ابدان است و خود قسمتی است از بدعتی که رسالات شبانی بر ضد آن نگاشته شده اند.

یهودیت و قوانین افراطی به عنوان عنصری از این بدعت که این نامه ها در موردشان بحث می کنند هنوز جا نیفتاده اند. گهگاه آیین گنوسی و یهودیت دست به دست هم می دادند. قبلاً هم گفتیم که پیروان آیین گنوسی تأکید داشتند که برای بالا رفتن از نردبان خدا دانش بسیار خاصی لازم بود و بعضی از آنها تأکید بر این داشتند که برای یک زندگی خوب، ریاضت و پرهیزکاری سخت مهم و اساسی است. بعضی از یهودیان مدعی بودند که شریعت یهودی و پیروی از قوانین آن در مصرف غذا، آن دانش لازم و ریاضت مطلوب را بوجود می آورد و بنابراین در این موارد آیین گنوسی با یهودیت همگام می شد. کاملاً مشهود است که آن بدعتی که در پس نامه های شبانی وجود داشت آیین گنوسی بود. بعضی ها از این مفهوم استفاده نموده خواسته اند ثابت کنند که این نامه ها توسط پولس نوشته نشده زیرا می گویند پیدایش آیین گنوسی مدتی بعد از پولس بوقوع پیوست. البته کاملاً درست است که شکل تنظیم یافته آیین گنوسی به والنتینوس^۱ و بازیلیدیس^۲ نسبت داده می شود و تا قرن دوم تحقق نیافت ولی این چهره های مشهور فقط آنچه را که قبلاً موجود بود تنظیم کردند. عقاید بنیادی آیین گنوسی در فضایی که کلیسا را احاطه کرده بود حتی در زمان پولس هم وجود داشت. جالب بودن آن را می توان به آسانی حس کرد و اگر به این مکتب اجازه رشد و نمو داده می شد مسیحیت نه فقط به نوعی فلسفه ذهنی تغییر می یافت بلکه باعث از بین بردن آن نیز می شد. کلیسا در روبرو شدن با این آیین با بزرگترین خطری روبرو بود که تا به حال ایمان مسیحی را تهدید کرده بود.

زبان رسالات شبانی

موثرترین بحث علیه اصالت نامه های شبانی پولس همانی است که در زبان یونانی کاملاً مشهود ولی در ترجمه های آن واضح نیست. کل واژه های موجود در این نامه ها ۹۰۲ واژه است که ۵۴ تای آن اسامی خاص هستند و حداقل ۳۰۶ واژه هرگز در دیگر نامه های پولس بکار نرفته است. این بدان معناست که بیش از یک سوم واژه های موجود در نامه های شبانی پولس در نامه های دیگر او وجود ندارند. درواقع ۱۷۵ واژه در این نامه ها در هیچ جای عهد جدید پیدا نمی شوند. اگر چه می توان گفت ۵۰ واژه دیگر وجود دارد که در دیگر نامه های پولس بکار رفته ولی در بقیه عهد جدید استفاده نشده است. به علاوه وقتی پولس در این نامه ها می خواسته موضوعات نامه های دیگر را بگوید

1) Valentinus

2) Basilides

شیوه نگارش دیگری را بکار برده و از کلمات متفاوت و جملات متفاوتی استفاده نموده تا همان مقصود خود را برساند.

باز مشاهده می شود که بسیاری از کلمات مورد علاقه پولس کلاً در نامه های شبانی وجود ندارند. کلمات صلیب (stauros) و تصلیب (stauroon) در نامه های دیگر پولس ۲۷ بار تکرار شده در حالی که در این نامه ها اصلاً وجود ندارند. واژه eleutheria و کلمات هم خانواده آن که با مفهوم آزادی سر و کار دارند ۲۹ بار در نامه های پولس تکرار شده ولی در این نامه ها اصلاً ذکر نشده است. huios (پسر) و huiiothesia (فرزند خواندگی) در نامه های دیگر ۶۴ مرتبه ولی در نامه های شبانی هرگز ذکر نشده اند.

به علاوه در زبان یونانی این لغات کوچک خیلی فراوانند که به آنها خرده یا کلمات بی تکیه می گویند. این لغات معنای بیشتری از لحن صدا القا می کنند. هر جمله یونانی بوسیله یکی از این لغات به جمله قبلی می پیوندد و اغلب به طور کلی غیر قابل ترجمه هستند. از این نوع لغات ۱۱۲ لغت را پولس در نامه های دیگر جمعاً ۹۳۲ مرتبه تکرار کرده در حالی که در نامه های شبانی خود از آنها استفاده نکرده است.

واضح است که باید در اینجا توضیحی داده شود. واژگان و شیوه نگارش باعث می شود که باور نگارش این نامه ها توسط پولس با اشکال مواجه گردد که وی با همان احساس و مفهوم نامه های دیگر، نامه های شبانی را هم نوشته است.

فعالیت های پولس در نامه های شبانی

شاید بزرگترین مشکل نامه های شبانی در این است که نشان دهنده مشغولیت پولس در فعالیتهایی است که او را در تمام زندگیش بسیار گرفتار کرده بود چنانکه در کتاب اعمال رسولان مشهود است. به وضوح پیداست که وی در کربت مشغول کار بشارت بود (تیت ۵:۱) و تصمیم داشت که زمستان را در نیکوپولیس واقع در اپیروس^۱ بگذراند (تیت ۳:۱۲). بر اساس شناختی که از زندگی پولس داریم آن سفر بشارتی، در آن زمستان بخصوص نمی توانست جا گیرد ولی ممکن است در این نکته جواب سؤال خود را بیابیم.

آیا پولس از زندان رومیان آزاد شده بود؟

با هم مسائل را جمع بندی و خلاصه کنیم. دیدیم که سازمان دهی کلیسا در این نامه ها کاملتر از سازمان دهی آن در نامه های دیگر پولس است. دیدیم که تأکید بر اعتقادات درست، نشانه های نسل دوم و سوم مسیحیت را در خود دارد و التهاب کشف اولیه آرام

1) Epirus

گشته و کلیسا دارد به صورت یک سازمان درمی آید. در اعمال رسولان مشاهده کرده ایم که پولس رسالت یا رسالت‌هایی را در سر داشت که نمی توانست در برنامه زندگی خود بگنجاند ولی اعمال رسولان برای ما مشخص نکرده که در روم دقیقاً بر پولس چه گذشت. با گفتن اینکه او در روم به نوعی نیمه اسیر دو سال زیست صحبت را خاتمه می دهد و می گوید که او در این مدت بدون مانع به انجیل موعظه می نمود (اع ۲۸: ۳۰-۳۱) ولی بر ما معلوم نمی دارد که این اسارت چگونه خاتمه یافت. آیا او آزاد شد یا شهید گردید. واقعیت این است که عموماً تصور می کنند موضوع اسارت وی با محکومیت و اعدام او خاتمه پذیرفت. ولی نمی توانیم از کنار روایات زیادی که بیانگر آزادی وی می باشند به سادگی عبور کنیم. آزادی برای دو یا سه سال دیگر و ملاً گرفتار شدن او در زندان و شهادتش در حدود سال ۶۷ میلادی.

بهبتر است به این مسئله نگاهی بیافکنیم زیرا اهمیت زیادی دارد.

اولاً واضح است که وقتی پولس در روم زندانی بود آزادی خود را غیر ممکن نمی دانست؛ درواقع به نظر می رسد که او انتظار آن را داشت. در نامه به فیلیپیان می نویسد که تیموتائوس را نزد آنها می فرستد و ادامه داده می گوید «اما در خداوند اعتماد دارم که خود هم به زودی بیایم» (فی ۲: ۲۴). در نامه به فلیمون وقتی که انیسیمس فراری را پس می فرستد می گوید: «معهدنا منزلی نیز برای من حاضر کن زیرا که امیدوارم از دعاهاى شما به شما بخشیده شوم» (فیل ۲۲). بوضوح پیداست که برای آزادی آماده بود که ممکن است هرگز بوقوع نپیوسته باشد.

ثانیاً نقشه ای را که برای پولس بسیار مهم بود به یاد بیاوریم. قبل از رفتن به اورشلیم -در سفری که دستگیر شد- به کلیسای روم نامه ای نوشت و در آن تصمیم خود را برای رفتن به اسپانیا متذکر شد «هرگاه به اسپانیا سفر کنم به نزد شما خواهم آمد زیرا امیدوار هستم که شما را در عبور ملاقات کنم» (روم ۱۵: ۲۴، ۲۸). آیا این ملاقات انجام گرفت؟ کلمنت روم در نامه خود به قرنطیان در حدود سال ۹۰ میلادی در مورد پولس می گوید او انجیل را در شرق و غرب بشارت داد و تمام دنیا (یعنی امپراتوری روم) را به عدالت و نیکوکاری تعلیم داد و قبل از شهادتش به منتهی الیه غرب سفر کرد. بسیاری عقیده دارند که منظور کلمنت از منتهی الیه غرب چیزی جز روم نیست. درست است که اگر کسی از آسیای صغیر نامه می نوشت احتمالاً روم را منتهی الیه غرب می پنداشت ولی کلمنت از روم نامه می نوشت و به نظر مشکل می رسد که کسی در روم منتهی الیه غرب را جز اسپانیا بداند. یقیناً چنین به نظر می رسد که کلمنت بر این باور بود که پولس به اسپانیا رسید. بزرگترین مورخ کلیسای اولیه اوزبیوس بود. وی در شرح زندگی پولس می نویسد:

«لوقا که اعمال رسولان را نوشت تاریخ خود را با این نکته به پایان رسانید که پولس بدون هیچگونه فشاری دو سال تمام را تحت نظر به سر برد و به کلام خدا موعظه نمود. بنابراین گفته می‌شود که او پس از دفاع از خود باز به رسالت موعظه فرستاده شد و هنگامی که برای بار دوم به همان شهر بازگشت شهید شد (اوزبیوس: تاریخ کلیسا ۲.۲۲.۲). اوزبیوس در مورد اسپانیا چیزی نمی‌گوید ولی در مورد آزادی پولس از اولین مرحله زندانی شدنش در روم خبر داشت.

فهرست موراتوری، اولین فهرست کتابهای عهد جدید، طرح لوقا را در نوشتن اعمال رسولان توضیح می‌دهد: «لوقا وقایعی را که با چشم خود دیده بود برای تئوفیلوس روایت کرده و همچنین در جای دیگر به روشنی شهید شدن پولس را بیان نموده (شاید اشاره‌ای است به لو ۲۲:۳۱-۳۲) ولی سفر پولس از روم به اسپانیا را نادیده گرفته است.»

در قرن پنجم دو تن از بزرگترین پدران مسیحی در مورد این سفر مطمئن هستند. یوحنا یکرینوسوم در موعظه خود بر ۲-تیمو ۴:۲۰ می‌گوید: «پولس رسول پس از اقامت در روم به اسپانیا رفت.» جروم در کتاب فهرست اسامی نویسندگان می‌گوید «پولس توسط نرون آزاد شد و بدین ترتیب توانست در غرب به انجیل مسیح موعظه کند.» بدون شک روایات زیادی وجود دارند که بیانگر سفر پولس به اسپانیا هستند.

این موضوعی است که تصمیم‌گیری نهایی ما بر اساس آن صورت خواهد گرفت. نکته‌ای که باعث تردید ما در مورد صحت تاریخی این روایات می‌شود این است که هیچگاه در اسپانیا و در تاریخ آن ذکری از کار و بشارت پولس نبوده و نیست، هیچ داستانی در مورد او وجود نداشته و جایی نیز که با نام او مربوط باشد وجود ندارد. عجیب است که یاد چنین سفری کاملاً از خاطره‌ها محو شده باشد. کل داستان آزادی پولس و سفر به غرب شاید از تصمیم قطعی او مبنی بر سفر به اسپانیا نشأت گرفته باشد (روم ۱۵). بیشتر محققین عهد جدید بر این عقیده‌اند که پولس از زندان رومیان هرگز آزاد نشد. عموم آنان بر این عقیده توافق دارند که آزادی او فقط با مرگش تحقق یافت.

پولس و نامه‌های شبانی

بنابراین در مورد رابطه پولس با نامه‌های شبانی چه می‌توان گفت؟ اگر بتوانیم روایت آزادی او را قبول کنیم و بازگشت او را به تعلیم و موعظه بپذیریم و مرگ او را در سال ۶۷ به بعد بدانیم، نامه‌های شبانی به صورتی که امروزه وجود دارند نوشته‌ای هستند ولی اگر نمی‌توانیم آن را باور کنیم - و قرائن به طور کلی به ضد آن شهادت می‌دهند - آیا می‌توانیم بگوییم که این نامه‌ها اصلاً رابطه‌ای با پولس ندارند؟

باید به یاد داشته باشیم که دنیای قدیم در این موارد مانند ما فکر نمی کرد. هیچ گاه اشکالی نمی دیدند که نامه ای را به نام معلم بزرگی منتشر کنند البته در صورتی که مطمئن بودند با عقاید وی تحت همان شرایط مغایر نبود. در دنیای قدیم کاملاً پذیرفته شده بود که شاگردی به نام استادش چیزی بنویسد. اگر یکی از شاگردان پولس به نام او راه حلهایی در مورد وضع تازه و تهدید آمیزی می نگاشت کسی اشکال نمی گرفت. این عمل را نوعی جعل پنداشتن، درک نکردن افکار دنیای قدیم است. بنابراین آیا می توانیم به این موضوع به طرز کاملاً متفاوتی بنگریم و بگوییم که بعضی از شاگردان او سالها پس از مرگش این نامه ها را نوشته و به اسم او منتشر کردند؛ آن زمان که کلیسا سازماندهی بیشتری از زمان او یافته بود؟

آن طور که می بینیم جواب منفی است. باور نکردنی است که شاگردی از زبان پولس بگوید که بزرگترین گناهکاران است (۱- تیمو ۱: ۱۵) چنین شاگردی بر قدیس بودن پولس اصرار می ورزید نه صحبت کردن در مورد گناهان او. باور نکردنی است که کسی از قول پولس به تیموتائوس نصیحت کند که برای سلامتی خود کمی شراب بنوشد (۱- تیمو ۵: ۲۳). تمام باب چهارم دوم تیموتائوس بقدری شخصی و پراز صمیمیت و محبت است که کسی به جز پولس نمی تواند آنها را نوشته باشد.

پس راه حل این مشکل کجاست؟ ممکن است چنین اتفاق افتاده باشد: کاملاً واضح است که خیلی از نامه های پولس گم شده اند. بجز نامه های عمومی بزرگش، حتماً نامه های خصوصی زیادی می نوشته که از آنها فقط نامه وی به فلیمون را در دست داریم. امکان دارد که در سالهای بعد تعدادی از آنها در دست یکی از استادان مسیحی بوده باشد. این استاد، کلیسای افسس را در آن زمان از هر طرف در تهدید می دید. کلیسا به واسطه بدعتهای درونی و بیرونی تهدید می شد. دور شدن از معیارهای والای پاکی و حقیقت آن را تهدید می کرد. کیفیت ایمان اعضای کلیسا و مسئولین آن در حال فروپاشی و فساد بود. او نامه های کوچکی از پولس در اختیار داشت که دقیقاً چیزهایی را می گفت که باید گفته شود ولی این نامه ها به خودی خود چنان کوتاه و مختصر بودند که نمی شد آنها را منتشر کرد. بنابراین آنها را مفصل تر نوشته طوری بسط داد که با اوضاع موجود مناسبت داشته باشد و سپس آنها را به کلیساها فرستاد.

هنوز صدای پولس را در رسالات شبانی می شنویم و اغلب این صدا با صمیمیت بی همتایی همراه است ولی فکر می کنیم که شکل این نامه ها مرهون یکی از معلمین مسیحی است که به خاطر وضع کلیسا که در آن زمان به راهنمایی هایی که فقط پولس می توانست بدهد از او یاری طلبید

اول تیموتائوس

حکم ملوکانه

اول تیموتائوس ۱: ۱-۲

پولس، رسول عیسی مسیح به حکم [ملوکانه] نجات دهنده ما خدا و مسیح عیسی خداوند که امید ماست به فرزند حقیقی خود در ایمان تیموتائوس. فیض و رحم و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی بر تو باد.

هیچ گاه انسانی رسالت و خدمت خود را مانند پولس برجسته و مهم نشمرده است. او با غرور و تکبر آن را مهم نمی شمرد. به نظر او اهمیت کارش در آن بود که خدا او را برای کاری این چنین برگزیده است. در ابتدای این نامه دوبار از بزرگی امتیازی که به او داده شده صحبت می کند.

۱- اولاً خود را رسول عیسی مسیح می خواند. واژه رسول (apostolos) در زبان یونانی از فعل apostellein می آید که به معنای فرستادن می باشد و apostolos کسی است که فرستاده شده. این واژه از زمان هرودوت به معنای مأمور، نماینده، سفیر و کسی بود که به عنوان نماینده مملکت و پادشاهش به خارج فرستاده می شد. پولس همیشه خود را نماینده و سفیر مسیح می دانست و درواقع این مأموریت هر فرد مسیحی است. اولین وظیفه هر سفیر ایجاد رابطه بین کشوری که به آن فرستاده شده با کشور متبوع خود است. او حلقه برقرار کننده این رابطه است. و اولین وظیفه هر مسیحی این است که خود حلقه ارتباط بین مردم و عیسی مسیح باشد.

۲- ثانیاً می گوید که او به حکم ملوکانه خدا رسول است. در اینجا پولس از واژه epitage استفاده می کند که در زبان یونانی به معنای حکم به انجام قانونی مقدس و غیرقابل تخلف است، زیرا حکم ملوکانه از پادشاه به انسان داده می شود و از همه مهمتر این حکم یا مستقیماً بوسیله خدا یا بوسیله وحی خدا به او می رسد. برای مثال در کتیبه ای بیان شده که شخصی قربانگاهی را به الهه سیبل^۱ اهداء کرد و این شخص ادعا نمود که فرمان اهدای آن را در رویا دریافت کرده است. پولس خود را مردی می پنداشت که حکم مأموریت ملوکانه را در دست دارد.

اگر شخصی به این درجه از آگاهی برسد که خود را فرستاده خدا بداند شکوه تازه ای در زندگیش وارد شده و هرچه قدر هم که نقشش کوچک و حقیر باشد در خدمت ملوکانه است.

1) Cybele

«زندگی هرگز دوباره کسالت بار نخواهد بود
وقتی پنجره ها را کاملاً باز می کنیم
و دنیای پر شکوه بیرون را می نگریم
و شگفتی های آن را با خود نجوا می کنیم
"ما را برای کار و خدمت پادشاه می خواهند!"»

همیشه کوچکترین خدمت را به کسی که دوستش داریم و احترام و تحسینش می کنیم
برای خود امتیازی می دانیم. فرد مسیحی تمام زندگیش در خدمت ملوکانه است.
پولس در ادامه، دو عنوان بزرگ به خدا و مسیح می دهد.
خدا را نجات دهنده ما می خواند. این گونه سخن گفتن تازگی دارد و در نامه های قبلی
پولس به چشم نمی خورد. این شیوه جدید از دو زمینه متفاوت سرچشمه می گیرد.
الف) از زمینه عهد عتیق. موسی اسرائیل را متهم می کند که یشورون «خدایی را که او را
آفریده بود ترک کرد و صخره نجات خود را حقیر شمرد» (تث ۳۲: ۱۵). مزمور نویس هم
می سراید که چگونه مرد نیکو عدالت را از خدای نجات خود خواهد یافت (مز ۵: ۲۴).
مریم نیز در سرود خود می گوید «جان من خداوند را تمجید می کند و روح من به رهاننده
من خدا به وجد آمد» (لو ۱: ۴۶-۴۷). زمانی که پولس خدا را نجات دهنده می نامد به
آن زمینه عقیدتی بازمی گردد که همیشه در نظر اسرائیل محترم بوده است.
ب) از زمینه بت پرستی. اتفاقاً در آن موقع اصطلاح *sōtēr* به معنای نجات دهنده زیاد
بکار برده می شد و مردم همیشه از آن استفاده می کردند. رومیان در زمانهای قدیم،
سپپیو، ژنرال برجسته خود را «امید و نجات ما» می خواندند. ولی در همان زمان
یونانی ها این عنوان را برای اسکولاپیوس، خدای سلامتی بکار می بردند و نیز یکی از
القابی بود که نرون امپراتور روم برای خود انتخاب کرده بود. بنابراین پولس در اولین
جملات این رساله لقب فوق را از دهان مردم عادی گرفت و به تنها کسی داد که به حق
شایسته اوست. هرگز نباید فراموش کنیم که پولس خدا را نجات دهنده نامید. ممکن
است عقیده کاملاً اشتباهی درباره کفاره داشته باشیم. گاهی مردم فکر می کنند که عیسی
مسیح کاری کرد تا از خشم خدا بکاهد. آنان معتقدند که خدا تصمیم به نابودی بشر گرفته
بود ولی غضبش بوسیله مسیح به محبت تبدیل گردید. در عهد جدید هیچ گونه شواهدی
دال بر قبول این عقیده یافت نمی شود. زیرا خدا جهان را این قدر محبت نمود که مسیح را
به دنیا فرستاد (یو ۳: ۱۶). خدا نجات دهنده است. هیچ گاه نباید تصور کنیم، تعلیم دهیم
یا موعظه کنیم که خدا کسی است که باید خشم او را برگردانید یا او را وادار نمود که به
ما محبت کند زیرا همه چیز از محبت او شروع می شود.

امید جهان

اول تیموتائوس ۱: ۱-۲ (ادامه)

پولس از لقبی استفاده می کند که بعداً یکی از بزرگترین القاب مسیح گردید «عیسی مسیح امید ما». مدتها قبل مزمورنویس از خود می پرسید «ای جان من چرا منحنی شده ای و چرا در من پریشان گشته ای» و بعد جواب می دهد «امید بر خدا دار» (مز ۴۳: ۵). پولس خود از «مسیح در شما، امید جلال» (کول ۱: ۲۷) سخن می گوید. یوحنا از دورنمای درخشانی صحبت می کند که مسیحیان با آن روبرو هستند یعنی دورنمای مسیح گونه بودن و ادامه می دهد «هر کس که این امید را دارد خود را پاک می سازد چنانکه او پاک است» (۱-یو ۳: ۲-۳).

در کلیسای اولیه این لقب یکی از ارزشمندترین القاب مسیح بود. ایگناتیوس انطاکی وقتی در راه روم به سوی شهادت می رفت به کلیسای افسس چنین می نویسد «در خدای پدر و عیسی مسیح امید مشترک ما شاد باشید» (ایگناتیوس: نامه به افسسیان ۲: ۲). پولیکارپ می نویسد «بنابراین در امید ما و در راستی عدالت ما که عیسی مسیح است کوشا باشیم» (رساله پولیکارپ ۸).

۱- در مسیح انسانها امید ظفر اخلاقی و غلبه بر نفس را یافتند. دنیای کهنه از گناه خود اطلاع داشت. اپیکتتوس^۱ در مورد «ناتوانی انسان در امور ضروری» با دقت سخن گفته است. سنکا^۲ متفکر اخلاق گرا رومی در قرن اول میلادی گفته است که «ما از شرارتهای خود متنفریم ولی در عین حال به آنها عشق می ورزیم. در مورد تصمیمات خود شجاعانه عمل نکرده ایم، علی رغم اراده و مقاومت خود بی گناهی خود را از دست داده ایم. ما نه فقط اشتباه کرده ایم بلکه تا به آخر به این اشتباه ادامه می دهیم.» پرسپوس^۳ شاعر رومی به طرز نیشداری می گوید «بگذار گناهکار فضیلت را ببیند و برای از دست دادن آن دلتنگ شود.» پرسپوس از ناتای پلید صحبت می کند که «از شرارت خود بی خود شده بود». دنیای قدیم از درماندگی اخلاقی خود به خوبی مطلع بود و مسیح آمد نه فقط که راستی و حقیقت را نشان انسانها دهد بلکه تا قدرت انجام آن را به ایشان ببخشد. مسیح امید پیروزی معنوی را علی رغم شکست به آنانی که آن را از دست داده بودند عطا فرمود.

۲- در مسیح انسانها امید پیروزی بر هر وضعیتی را پیدا کردند. مسیحیت هنگامی به این جهان آمد که عدم امنیت شخصی به اوج خود رسیده بود. وقتی تاسیتوس^۴ مورخ یونانی می خواست تاریخ همان عصری را که کلیسا به وجود آمده بود بنویسد چنین شروع می کند: «من به تاریخ دوره ای وارد می شوم که از مصیبت لبریز، از جنگها تیره، از آشوب

1) Epictetus

2) Seneca

3) Persius

4) Tacitus

دریده، و حتی در ساعات آرامش خود وحشی است. چهار امپراتور با شمشیر کشته شدند. سه جنگ داخلی اتفاق افتاد و جنگهای دیگری نیز با خارجیان در جریان بود و بعضی جنگها ویژگیهای خارجی و داخلی داشتند... روم در آتش می سوخت. قدیمی ترین معبد آن سوخته و عمارت کنگره به دست رومیان شعله ور شده بود. قوانین مقدس آلوده شده، بی عفتی در مکانهای بلند انجام می شد. دریا پر بود از تبعید شدگان، جمعیت قاتلان صخره ها را پوشانده بود ولی وحشی تر دیوانگان رومی بودند. اشرافیت، ثروت، عدم مسئولیت و پذیرش آن، همه و همه جنایت بود و همه چیز و همه کس مشتاقانه به سوی خرابی پیش می رفت. مجازات جاسوسان از کارشان زشت تر و نفرت انگیزتر بود. یکی غنیمت را در کهنات یا کنسولی و دیگری در حکومت ایالتی و سومی در پشت تاج و تخت می یافت. تمام اینها هذیان تنفر و وحشت بود. به غلامان رشوه داده می شد تا به اربابان خود خیانت ورزند و مرد آزاد به ولی نعمت خود خیانت می کرد و آن کس که دشمنی نداشت دوستش به او خیانت می کرد» (تاسیتوس: تواریخ ۱ و ۲). همان گونه که ژیلبرت موری^۱ گفته تمام این دوران از «عصبانیت» رنج می برد. مردم آرزو داشتند که حصارهای آنها را در مقابل «بی نظمی فزاینده جهان» حفظ کند. مسیح بود که در چنین زمانی قدرت زندگی را به مردم بخشید و به آنان شهادت داد تا در صورت لزوم با مرگ روبرو شوند. با این اطمینان که هیچ چیز در دنیا نمی تواند آنان را از محبت خدا در مسیح عیسی جدا سازد. انسان پیروزی را در مقابل وحشهای زمان به دست آورد.

۳- در مسیح انسانها امید پیروزی بر مرگ را به دست آورند. یک بار همزمان قدرت را برای چیزهای فناپذیر و امید فنا ناپذیر را در مسیح یافتند مسیح، امید ما شعار کلیسا بود و اکنون هم باید باشد.

تیموتائوس، پسر من

اول تیموتائوس ۱: ۱-۲ (ادامه)

این نامه برای تیموتائوس فرستاده شد و پولس هیچ گاه در مورد او صحبت نمی کرد مگر با لحنی پر از احساس و محبت.

تیموتائوس اهل لستره در استان غلاطیه بود که مستعمره روم به شمار می رفت. بومیان آنجا لستره را باشکوهترین مستعمره می نامیدند ولی در حقیقت منطقه کوچکی در انتهای دنیای متمدن بود. اهمیت لستره در آن بود که پادگانی رومی در آنجا استقرار داشت تا قبایل وحشی را که پشت کوههای ایساریون^۲ سکونت داشتند تحت کنترل داشته باشد.

1) Gilbert Murray

2) Isaurion

پولس و برنابا در اولین سفر بشارتی خود به آنجا رفتند (اع ۱۴: ۸-۲۱). در آن موقع نامی از تیموتائوس نیست، ولی گفته شده که وقتی پولس در لستره اقامت داشت در منزل تیموتائوس ساکن بود و علتش این بود که پولس از ایمان و تقدس افنیکی مادر تیموتائوس و لوئیس مادر بزرگ او اطلاع داشت (۲- تیمو ۱: ۵).

در آن ملاقات اول تیموتائوس احتمالاً خیلی جوان بود ولی ایمان مسیحی او را دربرگرفته و پولس قهرمان او گشته بود. در دومین سفر بشارتی پولس به لستره بود که زندگی برای تیموتائوس شروع شد (اع ۱۶: ۱-۳). اگر چه خیلی جوان بود ولی زینت کلیسای مسیح در لستره به شمار می رفت. آنقدر علاقه و نیکی از خود نشان می داد که همه به خوبی از او یاد می کردند. او در نظر پولس همان کسی بود که می توانست همکار وی باشد. شاید حتی در آن زمان هم پولس فکر می کرد که تیموتائوس همان شخصی است که باید آموزش بیابد تا کار او را پس از مرگش ادامه دهد.

تیموتائوس نتیجه یک ازدواج مختلط بود، مادرش یهودی و پدرش یونانی بود (اع ۱۶: ۱). پولس او را ختنه کرد ولی به خاطر آن نبود که پولس بنده شریعت بود یا در ختنه فضیلت بخصوصی می دید بلکه خوب می دانست که اگر تیموتائوس بخواهد در میان یهودیان کار کند اولین اعتراض به ضد او در مورد نامختن بودنش بلند می شد. بنابراین با برداشتن این قدم عملاً توانایی او را برای کار بشارت بیشتر نمود.

از آن زمان به بعد تیموتائوس مدام همراه پولس بود. وقتی که پولس به آتن فرار کرد او در بیریه با سیلاس ماند و بعداً باز آنجا بدو پیوست (اع ۱۷: ۱۴-۱۵؛ ۱۸: ۵). به عنوان فرستاده پولس به مکادونیه رفت (اع ۱۹: ۲۲) و آنجا بود که افرادی از کلیساها به اورشلیم فرستاده می شدند (اع ۲۰: ۴) و زمانی که پولس از قرننس نامه ای به رومیان نوشت او نیز آنجا حضور داشت (روم ۱۶: ۲۱). او به نمایندگی از پولس عازم کلیسای متمرکز قرننس شد که در آن اشکالاتی وجود داشت (۱- قرن ۴: ۱۷، ۱۰: ۱۶). وقتی پولس رساله دوم خود به قرنتیان را می نوشت تیموتائوس با او بود (۲- قرن ۱: ۱، ۱۹). تیموتائوس بود که پولس به تسالونیک فرستاد تا وضعیت آنجا را بررسی نماید و هنگام نوشتن نامه به آن کلیسا نیز تیموتائوس حضور داشت (۱- تسالونی ۱: ۳؛ ۲: ۶). هنگامی که پولس نامه به فیلیپیان را می نوشت و تصمیم داشت او را به عنوان نماینده خود به فیلیپی بفرستد در زندان نیز با پولس بود (فی ۱: ۱، ۱۹: ۲) و در هنگامی که به کلیسای کولسیه و فلیمون نامه می نوشت تیموتائوس هم حضور داشت. (کول ۱: ۱؛ فیل ۱: ۱). تیموتائوس همیشه در کنار پولس بود، وقتی پولس کاری مشکل در پیش رو داشت آن را به تیموتائوس محول می کرد.

همیشه در صحبت‌های پولس محبت به تیموتائوس مشهود است. وقتی او را به کلیسای پراکنده قرن‌تس می‌فرستد چنین می‌نویسد: «تیموتائوس را نزد شما فرستادم، فرزند محبوب و امین در خداوند» (۱-قرن ۴: ۱۷) و وقتی تصمیم بر فرستادن او به فیلیپی می‌گیرد می‌نویسد «کسی دیگر را مانند او ندارم ... چنانکه فرزند پدر را خدمت می‌کند او با من برای انجیل خدمت کرده است» (فی ۲: ۲۰، ۲۲). پولس در اینجا او را «پسر واقعی» می‌نامد و از واژه gnesios به معنای واقعی استفاده می‌کند که در حقیقت به معنای مشروع و در مقابل نامشروع بکار می‌رفت و نیز لغتی است به معنای اصیل و موثق و متضاد جعلی و ساختگی.

تیموتائوس کسی بود که پولس به او اطمینان داشت و او را به هر جایی می‌فرستاد و می‌دانست که او سر باز نخواهد زد. براستی خوشا به حال رهبری که فرماندهی این چنین دارد. تیموتائوس مثال زنده‌ای برای ماست که چگونه باید در ایمان خدمت کنیم. مسیح و کلیسای او به خادمینی همچون تیموتائوس احتیاج دارد.

فیض، رحم و سلامتی

اول تیموتائوس ۱: ۱-۲ (ادامه)

پولس همیشه نامه‌های خود را با دعای برکت شروع می‌کرد (روم ۱: ۷؛ ۱-قرن ۳: ۱؛ ۲-قرن ۱: ۲؛ غلا ۱: ۳؛ افس ۱: ۲؛ فی ۱: ۲؛ کول ۱: ۲؛ ۱-تسا ۱: ۱؛ ۲-تسا ۱: ۲؛ فیل ۳). در تمام این نامه‌ها فقط فیض و سلامتی بکار رفته ولی در نامه‌های خود به تیموتائوس واژه رحمت را نیز بکار می‌برد (۲-تیمو ۱: ۲؛ تیط ۱: ۴). حال این سه کلمه مهم و پر معنی را بررسی کنیم.

۱- در «فیض» همیشه سه ایده برجسته نمایان است.

الف) این کلمه در زبان یونانی قدیم به معنی «وقار ظاهری، لطف، زیبایی، دلبری، نرمش و ملاحظت» است که معمولاً و نه همیشه برای شخص بکار می‌رود. در هر صورت در اکثر زبانهای دنیا واژه فیض مشخصه چیزی دوست داشتنی و جذاب است.

ب) در عهد جدید همیشه ایده بخشش مطلق وجود دارد. فیض چیزی است که انسان استحقاق آن را نداشته و نتواند آن را تحصیل نماید و متضاد دین و طلب است. پولس می‌گوید کسی که عمل می‌کند مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می‌شود (روم ۴: ۴). فیض با اعمال انسان هیچ مناسبتی ندارد. پولس می‌گوید انتخاب قوم برگزیده توسط خدا نتیجه اعمال آنان نبود بلکه به خاطر فیض خود این قوم را برگزید (روم ۹: ۱۱).

ج) در عهد جدید همیشه ایده جهانشمولی مطلق وجود دارد. پولس بارها واژه فیض را در ارتباط با قبول امتهای در خانواده خدا بکار می برد. او خدا را برای فیضی که در مسیح عیسی به قرن‌تیاں داده شده ستایش می کند (۱-قرن ۱: ۴)، از فیض خدا که به کلیساهای مکادونیه عطا شده سخن می گوید (۲-قرن ۸: ۱) و در مورد خوانده شدن غلاطیان به فیض مسیح اشاره می کند (غلا ۱: ۶). امیدی که به تسالونیکیان بخشیده شد از طریق فیض بود (۲-تسا ۲: ۱۶). فیض خدا بود که پولس را رسول امتهای گردانید (۱-قرن ۱۵: ۱۰). به فیض خدا بود که پولس در میان قرن‌تیاں فعالیت می کرد (۲-قرن ۱: ۱۲). به فیض بود که خدا او را خواند و از شکم مادر برگزید (غلا ۱: ۱۵). فیض خدا بود که به او عطا شد تا با دلیری به کلیسای روم نامه بنویسد (روم ۱۵: ۱۵). بزرگترین ظهور فیض خدا از دیدگاه پولس پذیرش امتهای در کلیسا و نیز رسالت او در میان آنان بود.

فیض عطیه ای است دوست داشتنی، رایگان و همگانی. فنتون جان هورت اندیشمند انگلیسی و محقق عهد جدید چه زیبا نوشته است: «فیض واژه ای است جامع، دربرگیرنده همه آنانی که در لبخند پادشاه آسمانی، آن هنگام که بر قوم خود می نگرد جمع می شوند.»

۲- سلامتی در میان یهودیان واژه ای رایج در هنگام سلام و احوال پرسی بود. در زبان عبری این لغت نه فقط به معنای عدم ناراحتی بلکه «جامعترین و کاملترین نوع سلامتی» را شامل می شود. هر چیزی که باعث خوشبختی انسان شود در حیطه این کلمه قرار می گیرد. حالتی است که انسان وقتی در آن قرار گیرد در محبت خدا زندگی می کند. هورت می نویسد: «سلامتی متضاد هر نوع درگیری، جنگ و آزار، دشمنی خارجی و تخریب داخلی است.»

«زیر بار کمرشکن گناهان
و فشار خرد کننده شیطان
با جنگ برون و ترس درون،
برای استراحت نزد تو می آیم.»

۳- رحمت واژه ای جدید در برکتهای رسولی و معادل آن در یونانی eleos و در عبری chesedh است. لغت chesedh در عهد عتیق کراراً به معنای محبت ترجمه شده است. وقتی پولس برای تیموتائوس رحمت آرزو می کند در حقیقت با بیان ساده ای می گوید: «تیموتائوس، خدا به تو نیکی کند.» ولی عمق آن بیش از این عبارت ساده است. لغت chesedh در مزامیر بیش از صد و بیست و هفت بار تکرار شده و بارها به معنای «کمک

در وقت نیاز» آمده است. واژه رحمت همچنانکه محققى به نام پرى^۱ بیان می کند بیانگر «دخالت فعال خدا جهت یاری انسانها» است و هورت معتقد است که «رحمت یعنی پایین آمدن قادر متعال برای کمک به بیچارگان.» در مزمور ۱۱:۴۰ مزمور نویس وجد نموده می سراید «رحمت و راستی تو دائماً مرا محافظت کند.» در مزمور ۳:۵۷ می خوانیم «از آسمان فرستاده مرا خواهد رهانید ... خدا رحمت و راستی خود را خواهد فرستاد» و نیز در مزمور ۸۶:۱۴-۱۶ به قدرت انسانهای شریبری می اندیشد که به ضد او صف آرایى کرده اند و با این فکر که «خدا دیر غضب و پراز رحمت و راستی» است به خود آرامش می دهد. بوسیله رحمت عظیم خداست که به ما امید زنده قیامت را بخشیده (۱-پطری ۳:۱). امتهها باید خدا را به سبب رحمت او تمجید نمایند زیرا آنان را از نا امیدیهها و گناهانشان رهانیده است. رحمت خدا فعالیت او برای رهایی ماست. ممکن است پولس «رحمت» را به دو واژه همیشگی خود یعنی «فیض و سلامتی» بدین علت اضافه کرد که تیموتائوس با آن روبرو بوده و می خواسته در یک کلمه به او بفهماند که قادر متعال کمک بیچارگان است.

عقاید نادرست و بدعتها

اول تیموتائوس ۱: ۳-۷

چنانکه هنگامی که عازم مکادونیة بودم به شما التماس نمودم که در افسس بمانی تا بعضی را امر کنی که تعلیمی دیگر ندهند و افسانه ها و نسب نامه های نامتناهی را اصفا نمایند که اینها مباحثات را نه آن تعمیر الهی را که در ایمان است پدید می آورد. اما غایت حکم محبت است از دل پاک و ضمیر صالح و ایمان بی ریا که از این امور بعضی منحرف گشته به بیهوده گویی توجه نموده اند و می خواهند معلمان شریعت بشوند و حال آنکه نمی فهمند آنچه می گویند و نه آنچه به تأکید اظهار می نمایند.

به وضوح پیداست که در پشت نامه های شبانی نوعی بدعت وجود دارد که کلیسا را در معرض خطر قرار داده بود. بهتر است در ابتدا سعی کنیم این بدعت را بشناسیم. برای این کار حقایق موجود در مورد آن را جمع آوری می کنیم.

این متن ما را با دو خصوصیت بزرگ این بدعت روبه رو می کند. یکی افسانه های بی اساس و دیگری نسب نامه های بی پایان. این دو موضوع خاص این بدعت نبود بلکه عمیقاً ریشه در افکار دنیای قدیم داشت.

ابتدا داستانها و افسانه های بی اساس. یکی از ویژگیهای دنیای قدیم این بود که شعرا

1) Parry

و حتی تاریخ نویسان دوست داشتند افسانه های رمانتیک و غیر واقعی در مورد بوجود آمدن شهرها و خانواده ها بسازند. مثلاً می گفتند که چگونه یکی از خدایان به زمین آمد و شهری را بنیان نهاد یا با زنی فانی ازدواج کرد و خانواده ای را به وجود آورد. دنیای قدیم پر از داستانهایی این چنین بود.

دوم نسب نامه های بی پایان. دنیای باستان عاشق نسب نامه ها بود. این موضوع در عهد عتیق که بعضی از صفحات آن پُر است از نامها و در عهد جدید نیز در نسب نامه هایی که متی و لوقا برای مسیح در ابتدای انجیل خود نوشته اند مشهود است. مردی مانند اسکندر کبیر برای خود نسب نامه ای کاملاً جعلی ساخته بود که او را از یک طرف به آشیل و آندروماش^۱ و از طرف دیگر به پرسئوس و هرکول^۲ منسوب می کرد.

ساده ترین موضوع در دنیا برای مسیحیت این بود که در این افسانه ها و داستانهای نامتناهی درباره سرآغاز چیزها و در نسب نامه های استادانه و خیالی گم شود. این خطر با وضعیت آن دوران که اندیشه مسیحیت شکل می گرفت همراه بود.

این بدعت از دو جهت تهدید کننده به شمار می آمد

تهدید از طرف یهودیان. از دیدگاه یهودیان در دنیا کتابی مانند عهد عتیق وجود نداشت. دانشمندان یهودی عمر خود را صرف تحقیق و تفسیر آن می کردند. در عهد عتیق بسیاری از قسمتها و بابها را نسب نامه های طولانی تشکیل می دهد و یکی از کارهای مورد علاقه دانشمندان یهودی آن بود که برای هر یک از این نامها شرح حال خیالی و پُر عظمتی را طرح کنند. این کار را می توان برای همیشه ادامه داد و همین موضوع بود که در فکر و ذهن پولس مطرح بود. شاید او می خواست بگوید «زمانی که شما باید در کار زندگی مسیحی باشید وقت خود را به ساختن شرح زندگی و نسب نامه های خیالی می گذرانید و در نکته های بی ارزش صرف می کنید در حالی که باید به زنده بودن و زندگی بپردازید.» این موضوع برای ما نیز خطاری است تا افکار مسیحی خود را صرف افکار و تخیلات بی ارزش ننماییم.

تفکرات یونانیان

اول تیموتائوس ۱: ۳-۷ (ادامه)

اما این خطر از طرف یونانیها تهدید بزرگتری بشمار می آمد. در این برهه از تاریخ نوعی تفکر یونانی در حال پیشرفت بود که آیین گنوسی نامیده می شد. می توانیم آن را در پس زمینه نامه های شبانی، نامه به کولسیان و انجیل چهارم بیابیم.

1) Achilles & Andromache

2) Perseus & Hercules

آیین گنوسی سراسر زاییده فکر و خیال بود و با مسئله پیدایش گناه و رنج شروع شد. اگر خدا در همه چیز نیکوست، نمی تواند گناه و رنج را آفریده باشد. پس چگونه وارد دنیا شدند؟ جواب گنوسی ها این بود که خلقت از عدم بوجود نیامد. قبل از آغاز زمان، ماده وجود داشت. آنها عقیده داشتند که این ماده الزاماً ناقص و شریر بود و جهان از این ماده اساساً شریر بوجود آمد.

به محض آن که باورشان به اینجا رسید مشکل دیگری در مقابلشان پیدا شد. اگر ماده اساساً شریر و خدا اساساً نیک است پس خدا نمی توانست خودش این ماده را لمس کند. بنابراین به ساختن اندیشه های دیگری دست زدند. آنان می گفتند که خدا تجلیاتی ظاهر ساخت و این تجلیات باعث بوجود آمدن تجلیات دوم شدند و تجلیات دوم نیز تجلیات سوم را باعث شدند و این تسلسل ادامه یافت تا اینکه آخرین تجلیات به قدری از خدا فاصله گرفتند که توانستند ماده را لمس نمایند، به علاوه نه خدا بلکه آن تجلی بود که دنیا را بوجود آورد.

گنوسی ها از اینهم فراتر رفتند و عقیده پیدا کردند که هر یک از تجلیات به ترتیب کمتر و کمتر از خدا شناخت داشتند تا اینکه در یک مرحله کاملاً از خدا بی خبر شدند و این تجلیات حتی آنقدر پیش رفتند که نه فقط خدا را نمی شناختند بلکه با او دشمنی هم می کردند. پس بنابراین معتقد شدند خدایی که دنیا را آفرید با خدای حقیقی ضد بوده او را نمی شناخت. بعداً در این عقیده پیش تر رفته خدای عهد عتیق را با این خدایی که جهان را آفرید هویت دادند و خدای عهد جدید را با خدای حقیقی.

آنان سپس برای هر کدام از این تجلیات و ظواهر، زندگی نامه کاملی تهیه کردند و برای هر کدام از خدایان و تجلیات داستانهای اساطیری مفصل، نسب نامه و شرح حال ساختند و شکی نیست دنیای آن زمان آکنده از این نوع تفکر بود و حتی در خود کلیسا هم رسوخ کرده مسیح را فقط بزرگترین این تجلیات می دانستند که از همه به خدا نزدیکتر بود. او را در مرتبه بالاترین حلقه رابط انسان با خدا می دانستند.

خط سیر تفکر گنوسی خصوصیتی داشت که در سراسر نامه های پولس مشهود است مانند خصوصیات کسانی که بدعتشان کلیسا و خلوص ایمان آن را تهدید می کرد.

۱- آیین گنوسی به وضوح زاییده اندیشه و بنابراین نوعی تکبر هوشمندانه بود و بر این باور بود که تمام این افکار خردمندانه کاملاً دور از درک مردم عادی است و مخصوص تعداد انگشت شماری از انتخاب شدگان، یعنی بزرگان کلیساست. بنابراین به تیموتائوس اخطار می شود که «از بیهوده گوییهای حرام و از مباحث معرفت دروغ اعراض نما» (۱- تیمو ۶: ۲۰). پولس او را برحذر می دارد که به جای ایمان فروتنانه، به مذهب

سوالات ذهنی نپردازد (۱- تیمو ۱: ۴). نیز به او در مورد مردی که از غرور مست شده هیچ نمی‌داند بلکه در مباحثات و مجادلات دیوانه گشته اخطار می‌کند (۱- تیمو ۴: ۶). به او می‌گوید که از «یاوه گوییهای حرام» اعراض نماید زیرا فقط باعث بوجود آمدن چیزهای حرام می‌شود (۲- تیمو ۲: ۱۶) و نیز می‌نویسد «از مسائل بیهوده و بی تأدیب» که به نزاع می‌انجامد پرهیز نما (۲- تیمو ۲: ۲۳). به علاوه این نامه‌ها تأکید بر آن دارند که ایده‌اشرافیت فکری کاملاً اشتباه است زیرا محبت خدا کل عالم را دربرمی‌گیرد. خدا می‌خواهد همه مردم نجات یابند و همه به معرفت راستی گرایند (۱- تیمو ۴: ۲). خدا نجات دهنده همه انسانها مخصوصاً ایمان‌داران است (۱- تیمو ۴: ۱۰). کلیسای مسیح با مذاهبی که بر افکار ذهنی و اشرافی بنا شده بیگانه است.

۲- آیین گنوسی با مجموعه‌ای طولانی از تجلیات سر و کار داشت. گنوسی‌ها به هر کس شجره نامه و شرح حال مفصلی نسبت می‌دادند و اهمیت آنها را در زنجیره ارتباط بین خدا و انسان ذکر می‌کردند. پیروان این مکتب با تنظیم شجره‌های بی پایان خود را مشغول می‌نمودند (۱- تیمو ۱: ۴) و به افسانه‌های حرام علاقمند بودند (۲- تیمو ۴: ۴). آنان گوشه‌های خود را از حقیقت به سوی افسانه‌ها می‌گردانند و به افسانه‌های یهود عقیده داشتند (تیپ ۱: ۱۴). از همه بدتر به دو خدا اعتقاد داشتند و مسیح را یکی از دهها رابط بین خدا و انسان می‌دانستند. در صورتی که «خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد» (۱- تیمو ۵: ۲). فقط یک پادشاه قرون، باقی و نادیدنی وجود دارد یعنی خدای واحد (۱- تیمو ۱: ۱۷). مسیحیت می‌بایست مذهبی را که جایگاه منحصر به فرد خدا و مسیح را منکر می‌شد طرد کند.

اصول اخلاقی بدعت گنوسی

اول تیموتائوس ۱: ۳-۷ (ادامه)

خطر آیین گنوسی فقط مربوط به تفکر نبود بلکه عوارض اخلاقی و رفتاری جدی نیز در پی داشت. باید به یاد داشت که اعتقاد اساسی آیین گنوسی بر این بود که ماده اصولاً شریر و فقط روح نیک است. این تفکر منجر به دو نتیجه متضاد می‌شد.

۱- اگر ماده شریر باشد بدن نیز شریر است و بنابراین باید از آن متنفر بود و آن را تحقیر نمود. پس آیین گنوسی هم می‌توانست و هم در عمل ریاضت را اعمال می‌کرد. ازدواج را مردود می‌دانست زیرا می‌بایست غرایز بدن سرکوب می‌شد. قوانین شدیدی را در مورد تغذیه اعمال می‌کرد و می‌گفت احتیاجات بدن تا آنجا که امکان دارد باید به حداقل تقلیل یابد. این نامه‌ها در مورد کسانی که «از مزاحمت منع می‌کنند و حکم می‌نمایند به

احتراز از خوراکها» سخن می گوید (۱- تیمو ۳: ۴). جواب این اشخاص آن است که هر چه خدا آفرید نیکوست و باید با شکرگزاری پذیرفته شود (۱- تیمو ۴: ۴). گنوسی ها خلقت را شریر و کار خدای شریر می دانستند. مسیحیت آن را چیزی عالی و هدیه خدای نیکو می داند. مسیحی در دنیایی زیست می کند که همه چیز پاک است ولی گنوسی ها در دنیایی زندگی می کردند که هیچ چیز پاک نبود (تبط ۱: ۱۵).

۲- آیین گنوسی باور کاملاً متضادی را در مقابل اعتقاد اخلاقی اعمال می کرد. اگر بدن شریر است چگونگی رفتار با آن اهمیتی نباید می داشت. بنابراین باید اشتهايش را فرو نشانند. این مسائل هیچ اهمیتی ندارند و انسان می تواند بدن خود را به هرزگی بسپارد و اشکالی هم نخواهد داشت. پس رسالات شبانی صحبت از آنهایی می کنند که زنان کم عقل را اغفال می کنند که بار گناهان را می کشند و به انواع شهوات ربوده می شوند (۲- تیمو ۳: ۶). این مردان «مدعی معرفت خدا می باشند» ولی بوسیله اعمالشان او را انکار می کنند (تبط ۱: ۱۶) و اعتقادات مذهبی را بهانه ای در جهت انجام اعمال زشت خود قرار می دهند.

۳- آیین گنوسی پیامد دیگری هم داشت. شخص مسیحی به قیامت ابدان ایمان دارد. این ابدان معنا نیست که عقیده پولس بر این بود که جسم فانی قیام می کند بلکه همیشه اعتقاد داشت در قیامت به انسان جسم روحانی داده می شود که بوسیله خدا عطا می گردد. پولس کل این مسئله را در اول قرن تیان باب ۱۵ شرح داده است. مکتب گنوسی به اصل قیامت ابدان هیچ عقیده ای نداشت (۲- تیمو ۲: ۱۸). انسان بعد از مرگ روحی بدون بدن خواهد بود. اختلاف اصلی در این بود که آنها عقیده داشتند که بعد از مرگ بدن فاسد می شود و مسیحیان بر نجات و آزادی معتقد بودند. آنها به آنچه «رستگاری روح» می نامیدند معتقد بودند و مسیحیان به رستگاری و نجات کل.

بنابراین در ورای نامه های پولس با این بدعتهای خطرناک روبرو می شویم که زندگی خود را در گرو تفکرات ذهنی گذاشته بودند و دنیا و خالق آن را شریر می دانستند و بین دنیا و خدای یکتا، سلسله بی پایانی از تجلیات قائل بودند و خدایانی وجود داشتند که برایشان داستان و نسب نامه هایی می ساختند و مسیح را به درجه یکی از حلقه های این زنجیر پایین آورده منحصر به فرد بودن او را باور نداشته و می گفتند که او یا در ریاضت شدید زندگی کرد یا در نوعی شهوت رانی بی نتیجه به سر برد و قیامت ابدان را انکار می کردند. رسالات شبانی برضد عقاید بدعت آمیز آنان نوشته شدند.

اندیشه بدعت گزاران

اول تیموتائوس ۱: ۳-۷ (ادامه)

در این قسمت تصویر واضحی از افکار این بدعت گزاران خطرناک ارائه می شود. این تفکر بدعتی است که انسان را از ایمان صحیح جدا می کند زیرا در مورد آن فکر کرده نمی تواند به آن اعتقاد داشته باشد. انسان نمی تواند به این جدایی و تفاوت با دیگران افتخار کند، او فقط به خاطر اجبار با دیگران متفاوت است. این بدعت شخصیت فرد را از بین نمی برد و حتی ممکن است بر شخصیتش بیفزاید زیرا در مورد اعتقادش فکر کرده و با اعتقادات دست دوم زندگی نمی کند. ولی این تصویر بدعت گذاری نیست که ما اینجا رسم می کنیم. در زیر پنج ویژگی مهم این بدعت گزاران خطرناک را بررسی می کنیم.

۱- کسی که آرزوهای تازه و نوظهور را در سر می پروراند مانند کسی که می بایست با آخرین مد روز همگام باشد. او از چیزهای قدیمی متنفر است فقط به خاطر این که قدیمی هستند و به چیزهای تازه فقط به خاطر تازگی شان عشق می ورزد. مسیحیت همیشه در ارائه حقایق کهن به شیوه های نو دچار مشکل بوده است. حقیقت تغییر نمی کند ولی هر دوره ای باید راه مناسب ارائه آن را پیدا کند. هر معلم و واعظی باید به زبانی که مردم درک می کنند با آنان صحبت کند. حقیقت کهن و نحوه معرفی تازه آن دست در دست یکدیگر جلو می روند.

۲- کسی که ذهن را به بهای قلب ترفیع می دهد. درک وی از دین بر پایه اندیشه و تفکر بنا شده و نه بر پایه تجربه. مسیحیت هیچگاه از انسان توقع ندارد که برای خود فکر نکند ولی انتظار دارد که تفکرات او تحت تأثیر تجربه شخصی از عیسی مسیح قرار گیرد.

۳- کسی که به جای عمل، بیشتر با مباحثات سر و کار دارد. او به بگومگوهای غامض بیشتر توجه دارد تا به اداره فعال خانواده ایمان. او فراموش می کند که حقیقت فقط آنچه انسان در ذهن خود می پذیرد نیست بلکه آن است که در عمل نیز صورت می گیرد. مدتها قبل فرق بین یهود و یونانی مشخص شده بود. یونانی ها مباحثات را فقط به خاطر بحث کردن دوست داشتند. هیچ چیز بهتر از نشستن در جمع دوستان و وارد شدن در یک رشته بحث های پیچیده و هیجانات فکری آنها را ارضا نمی کرد. ولی هیچ گاه دنبال این نبودند که بحثشان به نتیجه برسد یا به عمل بیانجامد. یهودیان هم به بحث علاقه داشتند ولی هدف آنها نتیجه و عمل بود. همیشه خطر بدعت در جایی وجود دارد که انسان به حرف علاقمند و با عمل بیگانه می شود زیرا عمل محکی است که بحث با آن آزموده می شود.

۴- کسی که تکبر را بر فروتنی ترجیح می‌دهد. او با تحقیر به مردم ساده‌ای که دستشان به بلندی اندیشه او نمی‌رسد می‌نگرد. تصور می‌کند کسانی که به نتیجه‌گیریهای او دست نمی‌یابند احمقهای نادانی بیش نیستند.

۵- کسی که بدون علم کافی، تعصب‌گرایی خود را اعمال می‌کند. درواقع از آنچه می‌گوید اطلاع ندارد و مفهوم چیزی را که اصرار می‌کند نمی‌داند. چیز عجیب در مورد بحث مذهبی آن است که همه فکر می‌کنند که حق دارند عقیده خود را بر دیگران تحمیل کنند. در موارد دیگر تصور بر این است که شخص باید قبل از قانون‌گذاری تا حدودی در مورد مطلب اطلاع داشته باشد ولی آنهایی که در مورد کتاب مقدس و تعالیم آن عقاید خود را تحمیل می‌کنند هیچ‌گاه حتی کوششی نکرده‌اند گفته‌های متخصصین زبان و تاریخ را بفهمند. به جرأت می‌توان گفت که مسیحیت از این متعصبین نادان بیشتر از هر چیز دیگر صدمه دیده است. وقتی خصوصیات آنانی را به یاد می‌آوریم که برای کلیسای افسس مشکل می‌آفریدند می‌توانیم ببینیم که نواده‌های آنان هنوز در بین ما وجود دارند.

اندیشه متفکرین مسیحی

اول تیموتاؤوس ۱: ۳-۷ (ادامه)

همانطور که این متن تصویری از متفکر مشکل‌آفرین برای کلیسا ترسیم می‌کند تصویر متفکر واقعی مسیحی را نیز ارائه می‌دهد که او نیز پنج ویژگی مهم دارد.

۱- تفکر او بر پایه ایمان استوار است. ایمان یعنی اعتقاد به خدا از طریق کلام او، یعنی باور کردن آنچه مسیح درباره خدا گفت. این سخن بدان معناست که تفکر مسیحی با مکاشفه کاملی که مسیح در مورد خدا داده شروع می‌شود.

۲- محرک تفکر او محبت است. تمام هدف پولس ایجاد محبت بود. تفکر در محبت همیشه ما را از چیزهای بخصوصی نجات می‌دهد. محبت ما را از تکبر، افکار اهان‌آمیز و محکوم کردن آنچه با آن موافق نیستیم یا درک نمی‌کنیم حفظ می‌نماید. ما را از ابراز عقاید خود به طرزی که دیگران را برنجانند باز می‌دارد. محبت باعث می‌شود از افکار مخرب و صحبت کردن مخرب دوری جویم. فکر کردن در محبت، همدردی است. شخصی که در محبت بحث می‌کند نمی‌خواهد طرف مخالفش را مغلوب کند بلکه تا او را به دست آورد.

۳- افکارش از قلبی پاک سرچشمه می‌گیرد. واژه‌ای که در اینجا بکار رفته بسیار پرمعنا است. واژه *katharos* که اساساً به معنای تمیز و در مقابل کثیف یا آلوده بکار برده می‌شد بعداً معانی دیگری به خود گرفت. مثلاً برای غله پوست گرفته و غربال کرده از این

واژه استفاده می کردند یا برای لشکری گفته می شد که از هرگونه سرباز ترسو و بی انضباط عاری بوده فقط مردان جنگی در آن خدمت می کردند. به طور کلی این واژه برای توصیف خلوص چیزی بکار می رود. بنابراین قلب پاک قلبی است که از هرگونه ناخالصی و ناپاکی به دور است. در قلب متفکر مسیحی هیچ گونه علاقه ای برای نشان دادن دانایی خود و خودنمایی یا پیروزی در مباحثات و بر ملا کردن نادانی دیگران وجود ندارد. تنها خواسته او کمک، روشن کردن و هدایت کردن بیشتر انسانها به سوی خداست. انگیزه و محرک متفکر مسیحی دوستدار بودن محبت و محبت به دیگران است.

۴- افکارش از وجدان نیک سرچشمه می گیرد. واژه یونانی برای وجدان *suneidēsis* به صورت تحت الفظی به مفهوم «آشنایی با کسی» است. وجدان نیکو داشتن یعنی اینکه انسان قادر باشد بدون شرمندگی به چهره کسی نگاه کند. رالف والدو امرسون^۱ متفکر و فیلسوف آمریکایی در مورد سنکا چنین اظهار نظر می کند که اگر به او اجازه می دادند سخن بگوید زیباترین و محبوبترین چیزها را می گفت. متفکر مسیحی کسی است که افکار و اعمالش حق بیان نظریاتش را به او می دهد و این سخت ترین امتحان است.

۵- متفکر مسیحی کسی است که ایمانی بی ریا داشته باشد. این جمله به صورت تحت الفظی به معنای این است که در ایمان شخص هیچ نوع دورویی یا ریاکاری وجود نداشته باشد و مشخصه فردی که افکار مسیحایی دارد خلوص و صداقت است. او هم در علاقه اش به دریافت حقیقت و هم در انتقال آن صادق است.

کسانی که محتاج هیچ شریعتی نیستند

اول تیموتائوس ۱: ۸-۱۱

لیکن می دانیم که شریعت نیکوست اگر کسی آن را بر حسب شریعت بکار برد و این بداند که شریعت به جهت عادل موضوع نمی شود بلکه برای سرکشان و طاغیان و بی دینان و گناهکاران و ناپاکان و حرام کاران و قاتلان پدر و قاتلان مادر و قاتلان مردم و زانیان و لواطان و مردم دزدان و دروغگویان و قسم دروغ خوران و برای هر عمل دیگری که برخلاف تعلیم صحیح باشد بر حسب انجیل جلال خدای متبارک که به من سپرده شده است.

این متن با تفکر مطلوب دنیای باستان شروع می شود. جایگاه شریعت این است که با شریران سروکار داشته باشد. انسان نیکو شریعتی لازم ندارد که اعمال او را کنترل کرده یا او را تهدید به مجازات نماید و دنیای انسانهای نیکو هیچ لزومی برای شریعت وجود ندارد.

1) Ralph Waldo Emerson

2) Antiphanes, the Greek

انتیفان یونانی^۲ گفته است: «کسی که هیچ کار خلافی نمی کند محتاج هیچ شریعت یا قانونی نیست.» ارسطو ادعا می کرد که «فلسفه انسان را قادر می گرداند که بدون کنترل خارجی آنچه را دیگران به خاطر ترس انجام می دهند با میل انجام دهد.» آمبروز اسقف بزرگ میلان در قرن چهارم می نویسد: «انسان عادل قانون و شریعت عقل، انصاف و عدالت خود را معیار خود قرار می دهد و بنابراین از تنبیه بیم ندارد بلکه بیم او از قانون احترام است.» مسیحی و مشرک هر دو نیکویی واقعی را چیزی می دانند که ریشه در قلب آدمی دارد و به پاداش یا مکافات قانون بستگی ندارد. ولی مسیحی و بت پرست در یک چیز اختلاف داشتند. بت پرست به دوران طلایی گذشته می اندیشید که همه چیز نیکو بود و شریعتی لازم نبود. اُوید^۱ شاعر رومی، در یکی از آثار خود یکی از معروفترین تصاویر مربوط به دوران طلایی باستان را این گونه ترسیم می کند: «دوران اول طلایی بود، انسان بدون اجبار، بدون قانون و فقط با اراده خود، ایمان را حفظ و حق را انجام می داد. ترس از مجازات وجود نداشت و هیچ سخنی از تهدید بر روی لوحهای برنجین دیده نمی شد. هیچ نگاه ترسان و التماس آمیزی به صورت قاضی دوخته نمی شد. انسانها بدون داوران در امنیت می زیستند. هنوز صنوبر از بالای کوههای موطنش به زیر نیامده بود که زمینهای باتلاقی دامنه را ملاقات کند. انسانها جز ساحل خود ساحل دیگری را نمی شناختند. هیچ شهری با خندق و بارو محاصره نشده بود، شیپور آماده باش نواخته نمی شد، کرنای برنجین به صدا در نمی آمد، نه شمشیر بود و نه کلاهخود. هیچگاه به وجود مردان جنگی و مسلح احتیاج نبود زیرا ملتها از وحشت جنگ در امان بودند و سالها را در صلح و آرامش به سر می بردند. تاسیتوس مورخ رومی نیز همین تصویر را ترسیم می کند: «در زمانهای اولیه وقتی که مردم اشتیاقی به شرارت نداشتند زندگی خود را بی سرزنش و گناه سپری می کردند و هیچ اجبار یا مجازاتی نبود. طبیعتشان آنها را راهنمایی می نمود تا زندگی را با پرهیزکاری به پایان برند و پاداشی طلب نمی کردند و به علت اینکه علاقه ای به امور ناحق نداشتند هیچ درد و کیفری وجود نداشت.» دنیای باستان به ماقبل خود می نگریست و به روزهایی که رفته بود غبطه می خورد ولی ایمان مسیحی به روزهای طلایی گذشته نمی نگرد بلکه نگاه او به روزهای آینده است که تنها شریعت محبت مسیح در قلبهای مردم حاکم است زیرا مطمئناً روزگار شریعت هیچ گاه پایان نمی پذیرد مگر اینکه صبح محبت طلوع کند. در زندگی هر یک از ما فقط یک عامل کنترل کننده باید وجود داشته باشد. نیکی ما باید نه از ترس شریعت و حتی نه از ترس داوری بلکه از ترس مایوس کردن محبت مسیح و اندوهگین نمودن قلب پدرانه خدا نشأت بگیرد. پویایی

1) Ovid

مسیحیت از این حقیقت ناشی می شود که می داند گناه نه فقط شکستن شریعت خدا بلکه شکستن قلب او نیز هست. این محبت خداست که ما را پای بند می کند نه شریعت او.

محکومین شریعت

اول تیموتائوس ۱: ۸-۱۱ (ادامه)

در وضعیتی ایده آل، آن هنگام که ملکوت خدا می آید، لزوم هرگونه شریعتی غیر از محبت خدا در دل انسانها کاملاً از بین می رود ولی در موقعیت فعلی وضع فرق می کند. در اینجا پولس فهرستی از گناهان برمی شمارد که شریعت بازدارنده و محکوم کننده آنهاست. اهمیت این متن در آن است که زمینه ای را به ما نشان می دهد که مسیحیت علیه آن به پا خاست. این فهرست گناهان در حقیقت نشان دهنده دنیایی است که مسیحیان اولیه در آن می زیستند. هیچ چیز بهتر از این نشان دهنده کلیسای مسیحی در آن زمان نیست که مانند جزیره پاک و کوچکی در میان دنیای شریر قرار داشت. ما می گوییم در فرهنگ و تمدن نوین امروزی مسیحی بودن سخت است. فقط لازم است چنین متونی را بخوانیم تا بدانیم چقدر مسیحی بودن در اوضاع آن روز که کلیسا تازه پا گرفته بود مشکلتر بود. حال به تک تک موارد این فهرست نگاهی می اندازیم.

سرکشان (anomoí) - اینها کسانی هستند که قوانین مربوط به کارهای نیک و بد را می دانند و با چشم باز آن را می شکنند. هیچ کس نمی تواند کسی را سرزنش کند که قانونی را که از وجودش اطلاع ندارد شکسته است. ولی سرکشان کسانی هستند که برای ارضای امیال و منافع خود قانون و شریعت را زیر پا می گذارند.

طاغیان (anhupotaktio) - اینها افراد متمرّد و نافرمانی هستند که از اطاعت و قدرت سرپیچی می کنند. ایشان مانند سربازانی هستند که از فرمان فرمانده خود با سرکشی تمرد می کنند و برای قبول فرمان یا زیاده مغرورند یا لجام گسیخته.

بی دینان (asebeis) - واژه ای است وحشتناک. این واژه توصیف کننده بی توجهی یا افتادن در گناه نیست بلکه توصیف کننده «بی دینی فعال و موضع دار» می باشد، روحیه ای که به صورت قطعی و عمدی از خدایی که انسان از آن اوست دوری می کند. بیانگر «طبیعت جنگجویی انسان در مقابل خدا» است.

گناهکاران (hamartōloi) - این واژه در عمومی ترین کاربردش توصیف کننده ویژگی و شخصیت انسان است. می توان آن را مثلاً در مورد برده ای بکار برد که شخصیت سهل انگار و بی فایده دارد یا شخصی که دارای هیچگونه معیار اخلاقی نباشد.

ناپاکان (anosioi) - واژه hosios (پاکی) واژه ای است برجسته و مملو از اصالت که به قول

ریچارد ترنچ^۱ نویسنده، محقق، شاعر و اسقف اعظم دوبلین «قوانین ابدی حقیقت هستند که هیچ قانون یا رسم انسانی در بوجود آوردن آنها دخالتی نداشته زیرا مقدم بر هر شریعت و سنتی هستند.» چیزهایی که hosios هستند بخشی از ساختار کائنات را تشکیل می‌دهند و جزو مقدسات ابدی و جاودانی می‌باشند. یونانیان با تنفردا می‌کردند سنت مصریان که در آن خواهر و برادر با هم ازدواج می‌کردند و سنت ایرانیان که اجازه می‌داد پسر با مادر خود ازدواج نماید anosia یعنی نامقدس هستند. شخصی که anosios باشد از قانون شکن بدتر است، کسی است که در نهایت بی‌شرمی به قوانین کمال و محبوبیت زندگی تجاوز می‌کند.

حرامکاران (bēbeloi) - bēbelos واژه زشتی است که تاریخچه‌ای عجیب دارد. در اصل یعنی آنچه زیر پا می‌نهند در مقابل آنچه برای بعضی از خدایان مقدس بود و هیچگاه نباید مورد بی‌احترامی قرار می‌گرفت. بعداً معنی آن به نجس و ناپاک در مقابل مقدس تغییر پیدا کرد. سپس به معنای کسی که به چیزهای مقدس کفر می‌گوید، کسی که روز خدا را بی‌حرمت می‌کند، شریعت را به جا نمی‌آورد و پرستش را ناچیز می‌انگارد. شخص bēbelos هر آنچه را لمس کند نجس می‌سازد.

قاتلان پدر و مادر (patralōai & metralōai) - کسانی هستند که پدر و مادر خود را مورد ضرب و شتم قرار داده و حتی آنها را می‌کشند. در قانون روم پسر که پدر یا مادر خود را می‌زد مستوجب قتل بود. این واژه‌ها پسران و دخترانی را به تصویر می‌کشند که روحیه قدردانی را از دست داده احترام را نمی‌شناسند و شرم ندارند. باید به خاطر داشت که این بی‌رحمانه‌ترین ضربات نه بر بدن بلکه بر قلب وارد می‌آید.

قاتلان مردم (androphonoi) - که تحت الفظی به معنای آدمکش است. پولس در اینجا به ده فرمان می‌اندیشد و اینکه چگونه نقض مکرر آنها مشخصه دنیای بی‌ایمان است. نباید تصور کنیم که این موضوع ربطی به ما ندارد زیرا مسیح این فرمانها را چنان وسیع‌تر کرد که نه فقط قتل بلکه خشم بر برادر خود را نیز دربر می‌گیرد.

زانیان و لواطان (pornoi & arsenokoitai) - درک و شناخت موقعیت دنیای قدیم در امور مربوط به اخلاق جنسی برای ما دشوار است. دنیای قدیم پر از گناه و شرارت بود. یکی از چیزهای خارق‌العاده آمیزش غیر اخلاقیات با مذهب بود. معبد آفرودیت الهه عشق که در قرن‌تس قرار داشت هزار کاهن زن در خود جای داده بود که به عنوان فواحش مقدس کار می‌کردند و شامگاهان به خیابانهای شهر می‌آمدند و به شغل خود مشغول می‌شدند. گفته می‌شود که سولون^۲ اولین قانونگذاری بود که فاحشگی را قانونی اعلام نمود و با درآمد

1) Richard Trench

2) Solon

آن معبدی دیگر برای آفرودیت الهه عشق ساخت.

ای. اف. براون^۱ که در هندوستان میسیونر بود در تفسیر خود بر نامه های شبانی پولس، بخش عجیبی از قوانین جزایی هندوستان را بازگو می کند. این بخش از قوانین، مناظر و نمایشهای وقیحانه را ممنوع می کند و سپس می گوید این بخش شامل مناظر و مجسمه هایی که در معابد و بر روی خودروهایی که برای جابه جایی بتها یا هر منظور مذهبی دیگری باشد نمی شود. خیلی عجیب است که در مذاهب غیر مسیحی، زشتی و وقاحت بارها تحت حمایت مذهب رشد می کند. بارها گفته شده و حقیقت هم دارد که عفت چیزی است که مسیحیت آن را به دنیا معرفی نمود. زندگی کردن مطابق اخلاقیات مسیحی در دنیای آن روز آسان نبود.

مردم دزدان (andrapodistai) - این واژه در اصل به معنای فروشندگان برده یا دزدان برده بود و شاید به هر دو اطلاق می شد. این واقعیت که برده داری جزئی اساسی از دنیای کهن بود قابل انکار نیست و نیز واقعیت دارد که ارسطو می گفت تمدن بر پایه برده داری استوار است و بعضی ها آفریده شده اند تا برای آسایش دسته ای متمدن زحمت بکشند. اما حتی در دنیای قدیم نیز صداهایی علیه برده داری بلند می شد. فیلو^۲ متفکر و مفسر یهودی معاصر عیسی نیز برده فروشان را کسانی می داند که بهترین و ذیقیمت ترین دارایی انسانها یعنی «آزادی» آنها را غارت می کنند.

ولی به احتمال قوی در اینجا منظور دزدان برده است زیرا بردگان ثروت ارزشمندی بشمار می رفتند. یک برده معمولی بدون هیچگونه هنر خاصی حدود ۲۰ پوند قیمت داشت. یک برده تعلیم دیده سه یا چهار برابر این قیمت داشت. برده های جوان خوش سیما قیمتشان به لحاظ اینکه بازار بیشتری داشتند گران تر بود زیرا برای خدمت در منزل به کار گرفته می شدند و برای هر یک تا ۸۰۰ یا ۹۰۰ پوند پرداخت می شد. گفته می شود مارکوس آنتونیوس برای دو جوان که به خوبی جفت شده و به عنوان دوقلو عرضه شده بودند ۲۰۰۰ پوند پرداخت نمود. در آن زمان رومیان بسیار علاقمند بودند که هنرهای یونانی را بیاموزند و به همین جهت بود که برده هایی که در ادبیات، موسیقی و دیگر هنرهای دیگر یونان آموزش دیده بودند به طور خاصی گران بودند. مردی به نام لوتاتیوس دافنیس^۳ به قیمت ۳۵۰۰ پوند فروخته شد. در نتیجه مکرراً دیده می شد که بردگان را یا اغوا می کردند یا می دزدیدند. در دنیای قدیم دزدیدن و اغوا کردن بردگان زیارو یا آزموده امری بسیار معمول بود.

دروغگویان (pseustai) و قسم دروغ خوران (epiorkoi) - اینها کسانی بودند که به خاطر نفع

1) E. F. Brown

2) Philo

3) Lutatius Daphnis

خود حقیقت را کتمان می کردند.

این تصویر روشنی است از محیطی که کلیسای اولیه در آن رشد می کرد. نویسندۀ رسالات شبانی در مقابل عفونتی این چنین می کوشد تا مسیحیان را در حمایت خود نگاه دارد.

کلام تطهیر کننده

اول تیموتاوس ۱: ۸-۱۱ (ادامه)

پیام مسیحی به این دنیا آمد و این متن بیانگر چهار موضوع درباره آن است.

۱- تعلیمی است صحیح. واژه بکار رفته برای صحیح (hugainein) تحت الفظی به معنای سلامتی بخش است. مسیحیت مذهبی اخلاقی است که از انسان فقط انجام مراسم مذهبی خاصی را نمی خواهد بلکه از او می خواهد که زندگی نیکویی داشته باشد. براون مقایسه ای بین مسیحیت و برخی ادیان انجام داده است. در برخی ادیان اگر شخص بعضی مراسم مذهبی را انجام دهد فرد مقدسی به حساب می آید اگرچه در مواردی زندگی اخلاقی اش پاک نباشد. وی از قول نویسنده ای هندی می گوید «عیب بزرگ باورهای من این است که انتظار ندارد فریضه و عمل با هم همخوانی داشته باشند مگر اینکه آنها را مراسم مذهبی به حساب آورند، بنابراین ممکن است مردی شهرت به شرارت داشته باشد ولی دارای اعتبار مذهبی نیز باشد بدون اینکه هیچگونه ناسازگاری در شخصیت او احساس شود. باید همیشه در نظر داشته باشیم که مسیحیت به مفهوم رعایت و اجرای مراسم مذهبی نیست حتی اگر این مراسم خواندن کتاب مقدس و کلیسا رفتن باشد. مسیحیت به معنای زندگی کردن براساس نیکویی و درستی است. مسیحیت واقعی حیات بخش است، پالاینده ای اخلاقی است که زندگی را پاک می کند.

۲- پیام مسیحیت انجیل پر جلال و به عبارت دیگر مژده پر جلال است. مژده بخشایش گناهان گذشته و قدرت پیروزی بر گناهان آینده، مژده رحمت، تقدس و فیض خداست.

۳- مژده ای است که از جانب خدا می آید. انجیل مسیح چیزی نیست که انسان کشف کرده باشد بلکه مکاشفه ای از جانب خداست. انجیل نه کمک انسان بلکه قدرت خدا را عرضه می کند.

۴- این مژده از طریق انسانها به ما می رسد، به پولس سپرده شد تا به دیگران برساند. خدا بخشش خود را می دهد و به پیام آور احتیاج دارد. مسیحی واقعی آن کسی است که خود را از بخشش خدا مملو ساخته بداند که نمی تواند این مژده را پیش خود نگاه دارد

بلکه می باید آن را با دیگران تقسیم کند، با کسانی که هنوز آن را نیافته اند.

نجات یافته برای خدمت

اول تیموتاوس ۱: ۱۲-۱۷

شکر می کنم خداوند خود مسیح عیسی را که مرا تقویت داد چونکه امین شمرده به این خدمتم ممتاز فرمود که سابقاً کفرگو و مضر و سقط گو بودم لیکن رحم یافتن از آن رو که از جهالت در بی ایمانی کردم. اما فیض خداوند ما بی نهایت افزود با ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است. این سخن امین است و لایق قبول تام که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم. بلکه از این جهت بر من رحم شد تا اول در من مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد تا آنانی را که به جهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد نمونه باشم. باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده، خدای حکیم وحید را اکرام و جلال تا ابدالابد باد آمین. این متن با سرود شکرگزاری شروع می شود. چهار چیز بسیار بزرگ وجود دارد که پولس، مسیح را برای آنها شکر می گوید.

۱- مسیح را شکر می کند که وی را برگزید. پولس هیچ گاه این گونه فکر نمی کرد که او مسیح را انتخاب کرده بلکه برعکس مسیح او را انتخاب نموده است. چنان می نمود که وقتی به سرعت به سوی نابودی پیش می رفت مسیح دست خود را بر شانه او نهاده وی را متوقف نمود. مانند این بود که وقتی داشت زندگی خود را تباه می کرد مسیح ناگهان او را به فکر واداشت. یک چتر باز لهستانی را می شناختم که در زمان جنگ بارها از مرگ حتمی نجات یافته بود، آنقدر خطر را در چند سال عمر خود تجربه کرده بود که بیشتر مردم در تمام عمر خود با آن همه خطر روبرو نمی شوند. گاهی داستان فرار خود را از مناطق اشغالی اروپا، فرود با چتر از هوا یا نجات از دریا تعریف می کرد و در پایان هر تعریف همیشه با نگاهی حاکی از تعجب در چشمانش می گفت: «و اکنون من مردی هستم از آن خدا.» این احساسی است که پولس نیز داشت. او از آن مسیح بود زیرا مسیح او را انتخاب کرده بود.

۲- پولس مسیح را شکر می کند چون به او اعتماد کرد. برای پولس بسیار تعجب آور بود که او که بزرگترین جفاکار بود به عنوان مبشر مسیح برگزیده شد. عیسی مسیح نه تنها او را بخشیده بود بلکه به او اعتماد نیز کرده بود. گاهی ما شخصی را که مرتکب گناه یا اشتباهی شده می بخشیم ولی تصریح می کنیم که سابقه اش، سپردن هرگونه مسئولیت به او را ناممکن می سازد ولی مسیح نه فقط پولس را بخشید بلکه به او مسئولیت انجام کار را نیز داد. مردی که به مسیح جفا می رساند اکنون سفیر او گشته بود.

۳- او مسیح را شکرگزاری می کند چون او را برگزیده بود. باید در مورد احساس خود

پولس از انتخاب شدنش بسیار دقت کنیم. او برای خدمت انتخاب شده بود. پولس هرگز تصور افتخار یا پیشوایی کلیسا را به فکر خود راه نمی‌داد. او برای خدمت نجات یافته بود. پلوتارک^۱ می‌گوید هنگامی که مبارزی اسپارتی در مسابقات پیروز می‌شد پاداشش این بود که در جنگ شانه به شانه پادشاه بایستد. در بازیهای المپیک به کشتی‌گیران اسپارت رشوه زیادی پیشنهاد می‌شد تا به کشتی خاتمه دهند اما آنان قبول نمی‌کردند. بالاخره پس از کوشش زیاد یکی از آنان پیروزی را به دست می‌آورد. اگر روزی کسی به او می‌گفت «اسپارتی در برابر این پیروزی سخت چه نصیبی یافتی؟» جواب می‌داد: «افتخار ایستادن در حضور پادشاه خود در جنگ را کسب کردم.» پاداش او خدمت و در صورت لزوم مردن برای پادشاه خود بود. پولس می‌دانست که انتخاب او برای خدمت بود نه برای افتخار.

۴- او مسیح را سپاس می‌گوید زیرا مسیح به او قدرت داده بود. پولس به خوبی دریافته بود که مسیح هیچ کاری را به کسی محول نمی‌کند مگر اینکه قدرت انجام آن را نیز به او بدهد. پولس هرگز نگفته است: «ببین چه کرده‌ام» بلکه همیشه می‌گفت: «ببین قدرت مسیح در من چه کرده.» هیچ کس شایستگی، قدرت، دانش و پاکی آن را ندارد که خادم مسیح باشد ولی اگر خود را به مسیح تقدیم نماید نه با قدرت خود بلکه با قدرت خداوندش پیشرفت خواهد نمود.

وسایل توبه و دگرگونی

اول تیموتاوس ۱: ۱۲-۱۷ (ادامه)

دو نکته جالب توجه دیگر در این متن وجود دارد.

پس زمینه یهودیت پولس در اینجا مشخص می‌شود. او می‌گوید در زمان غفلت و نادانی اش، مسیح بر او رحمت کرد زیرا او نسبت به مسیح و کلیسای او گناه ورزیده بود. غالباً تصور ما بر این است که از دیدگاه یهود، قربانی کفاره گناه بود. انسان گناه می‌کرد و گنااهش باعث قطع ارتباط او با خدا می‌شد، سپس قربانی انجام می‌گرفت و غضب خدا فروکش می‌کرد و ارتباط دوباره برقرار می‌شد.

درواقع امکان دارد که گذراندن قربانی به همین دلیل شایع شده باشد ولی عالی‌ترین تفکر یهودی بر دو نکته تأکید می‌کرد. اول اینکه قربانی هرگز گناهی را که تعمداً انجام می‌شوند کفاره نمی‌کند بلکه فقط گناهی را که ندانسته انجام می‌شوند یا در لحظاتی که انسان در حالت هیجان همه چیز را فراموش می‌کند. ثانیاً در تفکرات عالی یهود تأکید

1)Plutarch

می شد که هیچگونه کفاره ای در قربانی وجود ندارد مگر در حالتی که گناهکار احساس پشیمانی و توبه کند. در اینجا پولس از زمینه یهودی خود صحبت می کند. رحمت مسیح قلب او را شکسته بود. او زمانی گناه ورزیده بود که مسیح و محبت او را نمی شناخت و به این دلایل احساس می کرد که مشمول رحمت مسیح می گردد.

یک موضوع جالب توجه دیگر نیز وجود دارد که براون به آن اشاره کرده است. ترجمه آیه ۱۴ مشکل به نظر می رسد: «فیض خداوند ما بر من زیاده بود با ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است.» در قسمت اول اشکالی وجود ندارد، به سادگی معنایش این است که فیض خدا بالاتر از گناهان پولس است ولی معنای حقیقی این جمله چیست «با ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است»؟ براون می گوید این عمل فیض مسیح در قلب پولس بود که توانست محبت و ایمان را در اعضای کلیسای مسیحی بیابد، چیزهایی مانند همدردی، تفاهم و محبتی که او در افرادی مثل حنانيا که چشمانش را گشود و او را برادر خطاب کرد یافت (اع ۹: ۱۰-۱۹) یا برنابا که در زمانی که همه کلیسا او را ترک کردند و به او شک نمودند با او ماند (اع ۹: ۲۶-۲۸). این ایده ای بسیار عالی است و در صورتی که حقیقت داشته باشد سه عامل را خواهیم دید که در توبه و بازگشت هر انسانی مؤثر است.

۱- خدا. ارمیای نبی دعا می کرد «ای یهوه ما را به سوی خود برگردان» (مرا ۵: ۲۱). اگوستین با توجه به این آیه می گوید: اگر خدا ما را از قبل نیابد ما نمی توانیم برای پیدا کردن او حتی یک قدم برداریم، اولین حرکت از طرف خداست، در پس اولین اشتیاق هر انسانی برای نیکویی، محبت جستجوگر خدا قرار دارد.

۲- شخصیت خود انسان. در انجیل متی ۱۳: ۸ می خوانیم «هر آینه به شما می گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد» (مت ۱۸: ۳). این آیه را می توان این گونه نیز ترجمه کرد: «آن گاه وارد ملکوت آسمان خواهید شد که بازگشت نموده مانند اطفال شوید.» انسان باید به درخواست الهی جواب مثبت بدهد. خدا به انسان اراده آزاد داده و او می تواند بخشش های خدا را بپذیرد یا رد کند.

۳- وساطت افراد مسیحی. پولس خود را ملزم می داند که فرستاده شود «تا چشمان امته را باز کند تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آمرزش گناهان و میراثی در میان مقدسین بوسیله ایمانی که بر من است بیابند» (اع ۱۸: ۲۶). یعقوب عقیده دارد که «هر که گناهکار را از ضلالت راه او برگرداند جانی را از موت رهنانیده و گناهان بسیار را پوشانیده است» (یع ۵: ۱۹-۲۰). بنابراین وظیفه مضاعفی بر گردن ما نهاده شده است. گفته شده انسان مقدس کسی است که ایمان آوردن

به خدا را آسانتر نماید و نیز مقدس کسی است که مسیح در او زندگی می‌کند. باید به خاطر کسانی که مسیح را به ما نشان دادند سپاسگزاری کنیم، کسانی که گفتار و کردار و نمونه مسیح را به ما رسانده‌اند و ما نیز باید بکوشیم نمونه‌ای برای هدایت دیگران به سوی مسیح باشیم.

برای توبه و بازگشت انسان، پیشقدم بودن خدا، جواب انسان و تأثیر شخص مسیحی همه با همدیگر ادغام می‌شوند.

شرم فراموش نشده و الهام جاودانی

اول تیموتاوس ۱: ۱۲-۱۷ (ادامه)

نکته‌ای که در این متن برجسته می‌نماید اصرار پولس به یادآوری گناهانش می‌باشد. او از اجتماع واژه‌ها برای نشان دادن رفتار سابقش نسبت به مسیح و کلیسا استفاده می‌کند. او به کلیسا کفر می‌گفت، لغات سخت و سخیف به مسیحیان نسبت می‌داد و آنها را متهم به گناه علیه خدا می‌نمود. جفا رساننده بود و از هر وسیله‌ای که تحت شریعت یهود در دست داشت استفاده می‌کرد تا مسیحیان را نابود کند. سپس واژه‌ای وحشتناک بکار می‌برد، وی مردی مضر و سقط‌گو بوده است. در یونانی واژه *hubristēs* بیانگر نوعی دیگرآزاری متکبرانه و توصیف انسانی است که فقط به جهت خوشایند خود برای دیگران درد و ناراحتی می‌آفریند. لغت خلاصه شده آن *hubris* به طوری که ارسطو توضیح می‌دهد «به معنای آزار رساندن و اندوهگین کردن مردم است به صورتی که آنها را شرم‌منده و پریشان کند بدون اینکه چیزی نصیب او گردد بلکه فقط از خشونت خود و آزار و اذیت دیگران به نوعی لذت می‌برد.»

زمانی پولس در مقابل کلیسای مسیح چنین مردی بود. به بی‌احترامی تنها قانع نبود بلکه تا آنجا که امکان داشت و شریعت به او اجازه می‌داد جفا می‌رساند و به این هم قانع نبود و برای از بین بردن ایمان مسیحی تا آنجا که قدرت داشت خشونت به خرج می‌داد. پولس اینها را فراموش نکرد و تا پایان عمر خود را بزرگترین گناهکاران می‌دانست. نه اینکه بزرگترین گناهکاران بود بلکه هنوز هم هست. درست است که او هیچ وقت از یاد نبرد که گناهکاری بخشوده شده است ولی گناهان خود را نیز هیچ گاه از یاد نبرد. چرا باید با این وضوح گناهان خود را به یاد داشته باشد؟

۱- یادآوری گناهان مطمئن‌ترین راهی بود که او را از تکبر باز می‌داشت. برای انسانی که کارهایی این چنین انجام داده بود فخر روحانی نمی‌توانست وجود داشته باشد. جان نیوتن یکی از بزرگترین واعظان و سرودسرایان کلیسا بود. وی به قعر پایین‌ترین سطح

ممکن در زمان برده داری در کشتیهای خرید و فروش برده سقوط کرده بود. ولی هنگامی که در زندگیش تحولی روی داد و به مسیحیت روی آورد و واعظ انجیل شد متنی را با حروف درشت نوشت و بر روی دیوار اطاق کار خود جایی که همیشه می توانست آن را ببیند آویزان کرد: «به خاطر آور که در اسارت در زمین مصر بودی و خداوند خدای تو تو را آزاد ساخت.» همچنین متنی را برای سنگ قبر خود نوشت: «جان نیوتن، منشی، زمانی کافر و عیاش و خادم بردگان در آفریقا، توسط فیض خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح نجات یافت، محافظت گردید، بخشوده شد و به جهت موعظه ایمان که مدتها برای نابودی آن زحمت کشیده بود گمارده شد.» جان نیوتن هرگز فراموش نکرد که گناهکاری بخشوده شده بود، پولس نیز این را فراموش نکرد، ما هم نباید فراموش کنیم. برای انسان نیکوست که گناهان خود را به یاد آورد چون او را از تکبر روحانی باز می دارد.

۲- یادآوری گناهان بهترین راه بود تا او همیشه قدردان و سپاسگزار باشد. به یاد داشتن گناهان بخشوده شده مطمئن ترین راه بیدار نگاهداشتن محبت ما نسبت به مسیح است. اف. دبلیو. بورهام^۱ از نامه ای سخن می گوید که توماس گودوین^۲ پیوریتن کهنسال به پسر خود نوشته بود: «هنگامی که تهدید می شدم در خدمت خود دلسرد شوم یا احساس می کردم بامداد سبت نزدیک است و قلبم با تحیر از فیض خدا پر نشده یا زمانی که برای دادن شام مقدس خداوند، خود را آماده می نمودم می دانی چه می کردم؟ گناهان سابقم را مرور می نمودم و همیشه با قلبی شکسته و پشیمان برای موعظه در مورد بخشش گناهان حاضر می شدم چنان که در ابتدا نیز همین گونه موعظه می شد. تصور نمی کنم که هرگز برای موعظه بالای منبر رفته باشم مگر اینکه اول قبل از هر موعظه پایین سکوی وعظ ایستاده به گناهان سالهای گذشته ام فکر کرده باشم، هرگز موعظه ای تهیه نکرده ام مگر اینکه اول در دفتر خود یادی از گناهان زمان جوانی و بعد از آن تا زمان حال کرده باشم. بسیاری از روزهای سبت وقتی که روحم از کمبود دعا سرد و خشک می شد قبل از هر موعظه بر فهرست گناهان خود نظری افکنده ام و این همیشه قلب سخم را شکسته و به انجیل نزدیک نموده و همیشه قبل از هر کسی برای جان خودم موعظه می کردم.» وقتی به یاد می آوریم که چگونه خدا را آزرده و آنهایی را که دوستان دارند رنجانیده ایم و هموعان خود را آزار داده ایم و به یاد می آوریم چگونه همه آنان ما را بخشیده اند این خاطره بایستی شعله قدردانی و سپاسگزاری را در قلوب ما بفرورد.

۳- یادآوری گناهان کوشش بیشتر او را برمی انگیزت. این که انسان هیچ گاه نمی تواند

1) F. W. Boreham

2) Thomas Goodwin

رضایت خدا را جلب کند یا شایستهٔ محبت او باشد یک حقیقت است ولی این نیز حقیقت دارد که انسان هرگز نمی‌تواند از اقدام برای نشان دادن قدردانی خود در مقابل محبت و رحمت خدا باز ایستد. وقتی ما کسی را دوست داریم نمی‌توانیم از نشان دادن محبتمان نسبت به او خودداری نماییم. وقتی به خاطر می‌آوریم که خدا تا چه حد ما را دوست دارد و ما چقدر لایق آن نیستیم و زمانی که به یاد می‌آوریم مسیح به خاطر ما بر روی صلیب در جلجتا مصلوب شد خود را مجبور می‌بینیم که بکوشیم شناخت خود را از کار خدا به وی بازگوییم و به مسیح نشان دهیم که کار او بیهوده نبوده است.

۴- یادآوری گناهان تشویقی مداوم برای دیگران بود. پولس تصویری روشن ترسیم می‌کند. می‌گوید آنچه برای او اتفاق افتاده تصویری است از آنچه برای دیگران که در آینده مسیح را می‌پذیرند اتفاق می‌افتد. وی در اینجا از واژهٔ *hupotupōsis* به معنای طرح، طرح ساده، طرحی مختصر و الگویی ابتدایی استفاده می‌کند. مانند این است که پولس می‌گوید: «بین مسیح برای من چه کرده! اگر شخصی چون من می‌تواند نجات یابد همه می‌توانند امیدوار باشند.» فرض کنید شخصی به سختی مریض باشد و مجبور شود عمل جراحی سختی را تحمل نماید، برای او دلگرمی بزرگی خواهد بود اگر با شخصی ملاقات کند که تحت همان عمل جراحی قرار گرفته و بهبودی کامل یافته است. پولس گذشته خود را پنهان نمی‌کرد بلکه به همه اعلام می‌کرد تا دیگران جرأت یافته امیدوار شوند که فیضی که باعث تحول او شده باعث تحول آنان نیز می‌شود. گریت هارت^۱ به جوانان مسیحی می‌گفت: «باید بدانید که چمنزار فراموشی خطرناکترین محل در این اطراف است.» پولس هیچ‌گاه به خود اجازه نمی‌داد که گناهانش را فراموش کند زیرا هر گاه بزرگی گناهانش را به یاد می‌آورد عظمت بیشتر عیسی مسیح در خاطرش مجسم می‌شد. او به شیوهٔ ناسالمی در مورد گناهان خود فکر نمی‌کرد فقط آنها را به یاد می‌آورد تا در شگفتی و عظمت فیض عیسی مسیح شادی کند.

غیر قابل انکار

اول تیموتاوس ۱: ۱۸-۲۰

ای فرزند تیموتاوس اینرا به تو می‌سپارم برحسب نبوتهایی که سابقاً بر تو شد تا در آنها جنگ نیکو کنی و ایمان و ضمیر صالح را نگاه‌داری که بعضی این را از خود دور انداخته ایمان را شکسته کشتی شدند که از آن جمله همینائوس و اسکندر می‌باشند که ایشان را به شیطان سپردم تا تأدیب شده دیگر کفر نگویند. اولین قسمت از این متن بسیار فشرده است. آنچه در ورای آن نهفته بدین قرار است:

1) Greatheart

احتمالاً انبیای کلیسا با یکدیگر ملاقاتی داشته اند. آنها به عنوان مردانی مورد اعتماد و مشورت خدا شناخته شده اند. «خداوند یهوه کاری نمی کند جز اینکه سرخویش را به بندگان خود انبیا مکشوف می سازد» (عا ۷:۳). در این ملاقات وضعیتی که کلیسا را تهدید می کرد مدّ نظر قرار گرفت و به این نتیجه رسیدند که تیموتاوس همان کسی است که با آن مقابله کند. می توان مشاهده نمود که انبیاء درست مانند آنچه در اع ۱:۱۳-۳ مکتوب است عمل می کردند. کلیسا با مسئله عظیمی روبرو بود و باید تصمیم می گرفت که انجیل را به امتهای نیز موعظه کند یا خیر، و پیام روح القدس به انبیاء مکشوف گشته گفت: «برنابا و سولس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده ام» (اع ۱۳:۲). این همان چیزی است که برای تیموتاوس نیز اتفاق افتاد. او توسط انبیا برگزیده شده بود تا به وضع موجود در کلیسا سر و سامان دهد. احتمالاً او از عظمت این رسالت می ترسید و در اینجا پولس با نظریات خود به او جرأت می دهد.

۱- پولس به او می گوید «تو انتخاب شده ای و نمی توانی از وظیفه خود امتناع نمایی.» چنین اتفاقی هم برای جان ناکس^۱ مصلح اسکاتلندی رخ داد. او در آموزشگاه حضرت اندریاس تعلیم می داد. قرار بود تعلیمات او به صورت خصوصی باشد ولی بسیاری در آن حضور می یافتند زیرا به وضوح روشن بود که پیامی دارد. بنابراین مردم از او مصرانه می خواستند که «برایشان موعظه کند ولی او این خواهش آنان را رد کرده می گفت در حالی که دعوت خدا را احساس نکند دست به کاری نمی زند. بنابراین آنان به طور نهانی بین خود با سر دیوید لیندسی^۲ تصمیم گیری کرده و توسط واعظ به عموم اعلام کردند که موعظه را به عهده «جان» محول نمایند.»

روز یکشنبه که فرا رسید ناکس در کلیسا بود و جان روف^۳ موعظه می کرد. «جان روف صحبت خود را به جان ناکس خطاب کرده گفت «برادر، نباید آزرده خاطر شوی که آنچه را از طرف حضار در اینجا مسئولیت یافته ام بگویم و آن این است: به نام خدا و پسر او عیسی مسیح و به نام آنهایی که اکنون تو را از زبان من می خوانند از تو درخواست دارم که این وظیفه مقدس را رد نکنی، بلکه خدمت عمومی و مسئولیت موعظه را به عهده گیری چنانچه می خواهی خدا را زیاده خشنود سازی و آرزوی فیض عظیم او می نمایی.» و در خاتمه رو به حاضرین گفت: «آیا این مسئولیتی نبود که شما به عهده من گذاردید؟ آیا شما به این موافقت نکردید؟» و آنها در جواب گفتند: «صحیح است، توافق همگی ما بود.» در این لحظه جان دستپاچه شده جلو دوید و در حالی که کوشش می کرد کسی اشکهایش را نبیند به اطلاق خود رفت. سیما و رفتار او از آن روز تا روزی که محبور شد

1) John Knox

2) Sir David Lindsay

3) John Rough

در برابر عموم موعظه کند از ناراحتی و اندوه قلبی اش حکایت می کرد زیرا هیچ کس نشانه ای از شادی در او نمی دید و او برای مدتی طولانی رغبتی به معاشرت با دیگران از خود نشان نمی داد.

جان ناکس انتخاب شده بود، او نمی خواست به این دعوت پاسخ دهد اما انتخاب از جانب خدا بود و بنابراین مجبور بود اطاعت کند. سالها بعد ریجنت مورتون^۱ بر مزار او جمله ای به یادماندنی بر زبان آورد: «به احترام اینکه وی حامل پیام خدا بود و باید در پیشگاهش جوابگو باشد (چه او موجودی ضعیف، ناقابل و ترسو بود) از چهره انسانها ترسی نداشت.» آگاهی از اینکه انتخاب شده به او شهادت می داد.

بنابراین پولس به تیموتائوس می گوید: «تو انتخاب شده ای و نمی توانی خدا و انسان را مأیوس کنی.» انتخاب خدا در مورد هر یک از ما انجام گرفته و زمانی که به کاری دعوت می شویم جرأت سربیزی از آن را نداریم.

۲- شاید پولس به تیموتائوس گفته باشد: «نسبت به نام خودت صداقت داشته باش» تیموتائوس از دو واژه یونانی *timē* به معنای جلال و *theos* به معنای خدا تشکیل شده و تیموتائوس یعنی خدا را جلال باد و اگر ما به نام مسیحی خوانده می شویم باید به آن وفادار باشیم.

۳- بالاخره پولس به تیموتائوس می گوید: «من این مسئولیت را به تو می سپارم.» واژه ای که پولس برای سپردن بکار می برد *paratithesthai* است. این واژه برای سپردن چیزی ذیقیمت به کسی است تا از آن محافظت کند مثلاً در مواردی مانند سپرده بانکی یا سپردن شخصی به دیگری به کار می رود و همیشه معنایش این است که از این سپرده باید حساب پس داده شود. بنابراین پولس می گوید: «ای تیموتائوس سرمایه مقدسی را به دستهای تو می سپارم، مواظب باش کوتاهی نکنی.» خدا به ما اعتماد می کند، جلال و کلیسای خود را به دستهای ما می سپارد. ما نیز باید بکوشیم که کوتاهی نکنیم.

عازم جنگ برای خدا

اول تیموتائوس ۱: ۱۸-۲۰ (ادامه)

بنابراین چه چیزی به تیموتائوس سپرده شده بود؟ او برای جنگ نیکو فرستاده می شد. تصویر زندگی به صورت مبارزه و جنگ همیشه فکر انسان را مجذوب کرده است. ماکسیموس اهل صور^۲ گفته است: «خدا سرهنگ است، زندگی جنگ و انسان سرباز.» سنکا گفته است: «ای لوسیلیوس^۳ عزیز در نظر من زندگی کردن، سرباز بودن

1) Regent Morton

2) Maximus of Tyre

3) Lucilius

است.» وقتی که شخصی پیرو الهه ایزیس^۱ می‌شد و با اسرار مربوط به نام این الهه آشنا می‌گردید دعوتش این بود: «زندگی خود را وقف سربازی ایزیس کن.» در اینجا سه نکته قابل توجه است:

۱- دعوت ما برای نزاع و درگیری نیست بلکه برای مبارزه است. زندگی مبارزه‌ای است طولانی، خدمتی است که خلاصی از آن میسر نیست، تقلائی تند و کوتاه مدتی نیست که بعد از آن انسان دست بکشد و در آرامش بیاساید. در این مورد می‌توان استعاره‌ای دیگر آورد، زندگی مانند مسابقه دو سرعت نیست بلکه به مسابقه ماراتون شباهت دارد و همین جاست که خطر در آن راه می‌یابد. باید همیشه مواظب باشیم و بدانیم که «هوشیاری همیشگی، بهای آزادی است.» و سوسه‌های زندگی همیشه در پی آن هستند که شکافی در زره مسیحی ایجاد کنند. یکی از خطرات شایع در زندگی نوسانات تند آن است. باید دعوت خود را به مبارزه‌ای که تا پایان عمر ادامه دارد به یاد داشته باشیم.

۲- دعوت تیموتاوس برای جنگ نیکوست. ما در اینجا با واژه kalos روبرو می‌شویم که به نظر می‌رسد پولس در نامه‌های شبانی علاقه زیادی به آن دارد. این واژه فقط به معنای چیزی نیکو و قوی نیست بلکه به معنای چیزی دلکش و دوست داشتنی نیز هست. سرباز مسیح سرباز وظیفه نیست که با دلتنگی و لجبازی کار خود را انجام دهد، او داوطلبی است که با شجاعت پهلوانان خدمت می‌کند. او نه بردهٔ وظیفه بلکه خادم شادی است.

۳- به تیموتاوس دستور داده می‌شود که با خود دو سلاح بردارد. الف) ایمان. حتی در بدترین و تاریکترین وضعیت باید به حقیقت مبارزهٔ خود و پیروزی نهایی خدا ایمان داشته باشد. ایمان بود که در ناامیدی جان ناکس را نگهداشت. زمانی او در یک کشتی برده بود، کشتی به سنت اندرو نزدیک می‌شد و او قدرت ایستادن نداشت تا آنجا را ببیند. او را بلند کردند و برجهای کلیسا را به او نشان دادند و از او پرسیدند که آیا آن را می‌شناسد یا خیر. او جواب داد «بله، آن را خوب می‌شناسم و هرچند اکنون ضعیف و ناتوان هستم تا زمانی که در آنجا به زبان خود نام خدا را جلال ندهم این دنیا را ترک نخواهم نمود.» او احساسات خود را در سال ۱۵۵۴ تعریف کرده می‌گوید وقتی که برای فرار از کینه جویی مری تئودور از کشور فرار می‌کرد «نه فقط بی‌ایمانان بلکه حتی برادران ایمانی‌ام، بله و حتی خودم یعنی تمامی ادراک طبیعی، مرا گرفتار و بیچاره می‌دانستند. جسم ناتوان، ستم‌دیده با ترس و درد در آرزوی آزادی، پُر از خوف و متنفر از اطاعت بود. ای برادران مسیحی اینها تجربیات من است که می‌نویسم ... من از لجاجت و غرغر

1) Isis

شکایت کننده جسم مطلع هستم. من از خشم، غضب و توهین که در برابر خدا نقش می بندد خبر دارم و آنها را وعده های مشکوک او می خوانم و هر لحظه آماده ام از خدا روی بگردانم. در مقابل آن فقط ایمان باقی می ماند.» سرباز مسیحی در تاریکترین لحظات به ایمانی احتیاج دارد که از دست نرود. ب) او باید از وجدان نیک دفاع کند و این بدان معناست که سرباز مسیحی باید حداقل بکوشد مطابق با آموزه های خود زندگی کند. در پیام انسان وقتی وجدانش او را مقصر نماید فضیلتی نیست.

توبیخ سخت

اول تیموتاوس ۱: ۱۸-۲۰ (ادامه)

این قسمت با توبیخ دو نفر از اعضای کلیسا که کلیسا را آزرده و پولس را مغموم نموده و کشتی زندگی خود را شکسته اند پایان می پذیرد. از هیمینائوس در ۲- تیمو ۱۷: ۲ دوباره نام برده می شود و اسکندر ممکن است همانی باشد که در ۲- تیمو ۱۴: ۴ به او اشاره شده. پولس سه شکایت را بر علیه آنان مطرح می کند.

۱- آنان راهنمایی وجدان را رد کرده اند و اجازه داده اند امیالشان بلندتر و بیشتر از صدای خدا سخن بگوید.

۲- به اعمال شیرانه سابق بازگشته اند. خدا را ترک کرده اند و در نتیجه زندگی کثیف و پستی دارند. وقتی خدا از زندگی بیرون می رود زیبایی نیز با آن خواهد رفت.

۳- پیرو تعلیمات غلطی شده اند که مقابله با آن برایشان غیر ممکن بود. هنگامی که شخصی به راه اشتباه می رود اولین عکس العملش این است که عذری برای کارش پیدا کند. تعلیمات مسیحی را به طرز دیگری می پیچاند تا به نفع خود آن را تغییر دهد. به ناحق به بحث های باطل متشبه می شود تا اشتباه خود را درست جلوه دهد. از سخنان مسیح برای توجیه راههای شیطان استفاده می کند. در لحظه ای که شخص از اطاعت صدای وجدان سربیزی می کند افکارش پریشان و اساس رفتارش فرو می پاشد.

بنابراین پولس به آنجا می رسد که بگوید «آنها را به شیطان سپرده.» معنای این عبارت وحشتناک چیست؟ سه امکان وجود دارد.

۱- ممکن است پولس به کاری فکر می کرد که یهودیان انجام می دادند و آن عدم معاشرت با شخص گناهکار بود. در عرف کنیسه شخص شرور، ابتدا در کنیسه در حضور عموم توبیخ می شد و اگر این عمل موثر واقع نمی شد او را برای مدت ۳۰ روز از کنیسه اخراج می کردند و اگر هنوز با پافشاری توبه ناپذیر بود معاشرت با او را ممنوع می نمودند که وی شخصی ملعون و محروم از اجتماع مردم و جماعت خدا تلقی می شد. در چنین حالتی گفته می شد که به شیطان سپرده شده است.

۲- ممکن است پولس منظورش این بوده که وی آنها را به کلیسا راه نمی‌داد و در دنیا آزادشان گذاشته کاری به کارشان نداشت. در جوامع بت پرست می‌بایست دیواری سخت و محکم بین کلیسا و دنیا کشیده شود. کلیسا قلمرو خدا بود و دنیا از آن شیطان و اگر این دیوار شکسته می‌شد به معنای این بود که کلیسا تحت فرمانروایی شیطان قرار می‌گرفت. عبارت فوق ممکن است به این معنا باشد که دو شخص نامبرده به دنیا سپرده شدند.

۳- توضیح سوم از دو توضیح فوق امکانش بیشتر است و آن این که شیطان مسئول درد و رنج انسان تلقی می‌شد. مردی در کلیسای قرن‌تس محکوم به گناه وحشتناک زنا با محارم خود گردید. پیشنهاد پولس این بود که وی به شیطان سپرده شود «به جهت هلاکت جسم تا روح در روز خداوند عیسی نجات یابد» (۱-قرن ۵: ۵). هدف این بود که کلیسا برای عفت جسم او دعا کند تا درد جسمانی‌اش باعث فعال شدن عقلش گردد. در مورد ایوب، شیطان بود که رنج و درد جسمانی را برایش ایجاد کرد (ایوب ۲: ۶-۷). در خود عهد جدید نیز به پایان دهشتناک ماجرای حنانيا و سفیره (اع ۵: ۱۰-۱۰) و کوریِ علیما که به خاطر ضدیتش با انجیل بر او واقع گردید (اع ۱۳: ۱۱) برمی‌خوریم. امکان زیادی دارد که دعای پولس باعث رنج آنان شد که نتیجه‌اش تنبیه و اخطار بود. این امکان قوی‌تر است چون خواسته پولس نابودی آنان نبود بلکه تا از راههای شیطان بازگشت نمایند. برای او -همچنان که می‌باید برای ما نیز باشد- تنبیه هرگز نوعی انتقام نبود بلکه وسیله‌ای برای انضباط و هیچ‌گاه منظور آزار و اذیت نداشته بلکه نیت وی درمان بود.

جهانشمولی انجیل

اول تیموتاوس ۲: ۱-۷

پس از همه چیز اول سفارش می‌کنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها را برای جمیع مردم به جا آورند. به جهت پادشاهان و جمیع صاحبان منصب تا به آرامی و استراحت و با کمال دینداری و وقار عمر خود را به سر ببریم. زیرا که این نیکو و پسندیده است در حضور نجات‌دهنده ما خدا که می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند. زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین. و برای این من واعظ و رسول و معلم امتهای ایمان و راستی مقرر شدم، در مسیح راست می‌گویم و دروغ نمی‌گویم.

قبل از آنکه این متن را به تفصیل مطالعه کنیم باید به نکته ای که در آن می درخشد و بر همه واضح است توجه نماییم. در عهد جدید متون کمی وجود دارد که این گونه در مورد جهانشمولی انجیل تأکید داشته باشد. باید برای «جمع» مردم دعا کرده شود، خدا نجات دهنده ای است که نجات «همه» مردم را می خواهد، مسیح زندگی خود را فدای «همه» کرد. چنانکه والتر لاک^۱ استاد دانشگاه و الهیدان بریتانیایی می نویسد: «اراده خدا برای نجات، به وسعت اراده او برای خلقت است.»

این نکته بارها در عهد جدید تکرار شده است. خدا از طریق مسیح جهان را با خود آشتی می داد (۲-قرن ۵: ۱۸-۱۹). خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه اش را برای آن داد (یو ۳: ۱۶). عیسی مطمئن بود که «اگر از زمین بر روی صلیب بلند کرده شود همه را به سوی خود خواهد کشید» (یو ۱۲: ۳۲).

براون این متن را «ویژگی کار مبشر مسیحی» می نامد. او می گوید این متن ثابت می کند که همه انسانها قادرند خدا را بپذیرند. ممکن است گمراه شوند ولی باز یافته می شوند، ممکن است غافل شوند ولی امکان بیداری نیز دارند، ممکن است گناهکار باشند ولی امکان نجات نیز دارند. جورج ویشارت^۲ مصلح اسکاتلندی قرن ۱۶ قبل از جان ناکس در ترجمه خود از کتاب «اولین اعتراف سویس» می نویسد: «هدف و نتیجه کتب مقدسه این است که نشان دهد خدا نسبت به بشریت خیرخواه و خیراندیش است و اینکه خیرخواهی و مهربانی را به واسطه یگانه پسر خود عیسی مسیح و در او اعلام می کند و این مهربانی با ایمان پذیرفته می شود.» به همین دلیل است که باید برای جمع مردم نیایش کرد و بنابراین کلیسا نیز باید همین کار را بکند.

۱- انجیل هم بالا و هم پایین را در برمی گیرد. امپراتور در قدرت خود و برده در ناتوانی اش مشمول همگانی بودن انجیل می گردند. شخص فیلسوف در حکمتش و مرد ساده در نادانی اش، هر دو به فیض و حقیقتی که انجیل می آورد احتیاج دارند. در انجیل اختلاف طبقاتی وجود ندارد. پادشاه و رعیت، فقیر و غنی، اشراف و روستایی، رئیس و مرئوس همه در آغوش بی انتهای آن جا می گیرند.

۲- انجیل خوب و بد را نیز در برمی گیرد. فساد عجیبی در دنیای امروز به کلیسا هجوم آورده و نتیجه این شده که شخص باید محترم و منزه باشد تا وارد آن شود و گناهکاری که می خواهد وارد کلیسا گردد مورد تحقیر قرار می گیرد ولی در عهد جدید کاملاً روشن است که موجودیت کلیسا نه فقط برای تقویت نیکان بلکه جهت استقبال و نجات گناهکاران نیز هست. چارلز توماس ستاد^۳ مبشر انگلیسی همیشه این چهار سطر

1) Walter Lock

2) George Wishart

3) Charles Thomas Studd

شعر عامیانه را تکرار می کرد:
 «بعضی ها می خواهند در آوای ناقوس
 و همه کلیسا زندگی کنند،
 من می خواهم دکان نجاتی
 در حیاط جهنم بسازم.»

یکی از مقدسین بزرگ عصر جدید و در حقیقت تمام اعصار، تویوهیکو کاگاوا^۱ به شینکاوا رفت تا مردان و زنانی برای مسیح بیابد و در آنجا که کثیف ترین و عقب مانده ترین مکان روی زمین بود زندگی کرد. دبلیو. جی. سمارت^۲ وضعیت او را چنین توصیف می کند: همسایگانش فواحشی ناشناس بودند، دزدانی بودند که افتخار می کردند پلیسها را در شهر فریب می دهند و نیز قاتلانی که نه فقط به قتل های مرتکب شده خود فخر می کردند بلکه برای بالا بردن نام خود حاضر بودند قتل های دیگری نیز انجام دهند. همه مردم چه مریض، چه نادان و چه جنایتکار در بیچارگی عمیقی، در کوچه هایی که از کثافت لغزنده بود جایی که موشها از فاضلابها بیرون آمده می مردند زندگی می کردند. هوا همیشه متعفن بود. دختر دیوانه ای که همسایه دیوار به دیوار او بود بر پشت خود تصاویر تحریک کننده ای کشیده بود تا مردان گمراه را به خانه غار مانند خود بکشاند. همه جا بدن انسانها بر اثر سیفیلیس در حال پوسیدن بود. «کاگاوا در پی مردمانی اینگونه بود و عیسی مسیح نیز به دنبال همین جاست، زیرا او همه انسانها چه خوب و چه بد را می خواهد.

۳- انجیل مسیحی و غیر مسیحی را در برمی گیرد. باید برای همه دعا کرد. امپراتور و فرمانروایی که این نامه به ما می گوید برایشان دعا کنیم مسیحی نبودند بلکه در حقیقت دشمنان کلیسا بودند با این وجود کلیسا برای رسیدنشان به تاج و تخت فیض دعا می کند. برای مسیحی واقعی، چنین دشمنی در تمام دنیا وجود ندارد و کسی از دعای او استثنا نیست زیرا کسی نیست که خارج از محبت مسیح باشد و کسی از هدف خدا خارج نیست زیرا او می خواهد «همه» مردم نجات یابند.

شیوه دعا کردن

اول تیموتاوس ۲: ۱-۷ (ادامه)

برای دعا چهار واژه مختلف با هم جمع شده اند. در حقیقت نباید آنها را به کلی از هم متمایز دانست ولی به هر حال هر کدام از آنها جداگانه نکاتی درباره شیوه دعا کردن به ما

1) Toyohiko Kagawa

2) W. J. Smart

می آموزد.

۱- اول واژه *deësis* که ما آن را خواهش ترجمه کرده ایم. این واژه به طور خاص واژه ای مذهبی نیست و می توان آن را برای خواهش از انسان یا خدا بکار برد ولی منظور اساسی آن احساس نیاز است. هیچ کس خواهشی نمی کند مگر آنکه حس نیاز خواست او را تضعیف کرده باشد. دعا با احساس نیاز و با این باور شروع می شود که ما به تنهایی نمی توانیم با زندگی کنار بیاییم. این احساس ضعف انسان اساس تقرب به خداست. نگذارید وجدان، شما را سرگردان کند،

یا قوت شما اغفالتان کند.

تنها قوتی که او می خواهد این است

که نیاز شما را به خود احساس کند.

۲- دوم واژه *proseuchë* که آن را «دعا» ترجمه کرده ایم. تفاوت اساسی بین *proseuchë* و *deësis* این است که *deësis* هم به انسان و هم به خدا خطاب می شود در حالی که *proseuche* هیچگاه برای تقرب به کسی جز خدا گفته نمی شود. نیازهای مشخصی وجود دارد که فقط خدا می تواند برآورده نماید، قدرتی هست که فقط او می تواند بدهد، عفو و بخششی که فقط او عطا می کند و اطمینانی که فقط او می بخشد. ضعف، ما را به این خاطر رنج می دهد که نیازهای خود را به جایی غیر از حضور خدا می بریم.

۳- سوم واژه *enteuxis* که آن را مناجات ترجمه نموده ایم. از سه واژه یاد شده این واژه از همه جالبتر است و تاریخچه بسیار جالبی دارد. اسمی است که از فعل *entugchanein* در اصل فقط به معنی «ملاقات» یا به معنی موافق بودن با کسی - گرفته شده، بعدها به صحبت های صمیمانه بین دو نفر اطلاق می شد و سپس معنای مخصوص دیگری به خود گرفت که به حضور پادشاه رسیدن و تقدیم عریضه ای به او معنی گرفت. این نکته در مورد دعا خیلی چیزها به ما می گوید. گویای آن است که راه به سوی خدا باز است و ما حق داریم عریض خود را به حضور کسی بیاوریم که پادشاه ماست.

«به نزد پادشاه می آیی

عریض بزرگی با خود می آوری

چون بزرگی و بخشش او به حدی است

که هیچکس نمی تواند بیشتر از آن بخواهد.»

امکان ندارد احسانی که از این پادشاه خواسته می شود برایش زیاده از حد باشد.

۴- چهارم، واژه *eucharistia* که شکرگزاری ترجمه شده. دعا فقط درخواست از خدا نیست بلکه به معنای تشکر و سپاسگزاری نیز می باشد. برای بسیاری از ما دعا به جای

سپاسگزاری شکایت است. اپیکتتوس که فیلسوفی رواقی و غیر مسیحی بود می گفت: «من که پیر مردی کوچک و بی رمق هستم جز ستایش خدا چه می توانم کرد؟» ما حق داریم نیازهای خود را به پیشگاه خدا بیاوریم اما وظیفه شکرگزاری نسبت به او را هم داریم.

دعا برای کسانی که در قدرت هستند

اول تیموتاوس ۲: ۱-۷ (ادامه)

این متن ما را به دعا کردن برای پادشاه و امپراتور و کسانی که در قدرت هستند دستور می دهد. این اصل بنیانی دعای جامعه مسیحی است. امپراتور ممکن است جفاکار باشد یا قدرتمندان بخواهند مسیحیت را از بین ببرند ولی هیچ گاه در هیچ زمانی حتی وقتی کلیسا در جفای سخت و فشار بوده از دعا کردن برای آنان غفلت ننموده است. عجیب است که در دوران گذشته نیز در زمانی که کلیسا تحت جفای سخت و فشار بود وظیفه خود می دانست که برای امپراتور، فرمانروایان زیردست او و دولتمردانش دعا کند. پطرس می گوید: «از خدا بترسید، پادشاه را احترام نمایید» (۱- پطرس ۲: ۱۷) و باید به یاد داشته باشیم که این امپراتور کسی جز نرون آن هیولای بی رحم نبود. ترتولیان تأکید می کرد که مسیحیان برای امپراتور «طول عمر، سلطنت ایمن، خانواده مستحکم، دولت باوفا، مردم نیکوکار و دنیایی در صلح و صفا» بطلبند (دفاعیات، ۳۰). «برای فرمانروایان خود، برای وضع دنیا، برای صلح همه مردم و برای به تعویق افتادن آخرت دعا می کنیم» (دفاعیات، ۳۹). «مسیحی دشمن کسی نیست چه رسد به امپراتور زیرا از آنجا که می دانیم خدا او را منصوب کرده، لازم است که او را محبت و احترام کنیم و سلامت او را همراه با سلامت کل امپراتوری روم آرزو نماییم. بنابراین برای سلامتی امپراتور قربانی می گذرانیم» (نامه به اسکاپولوم، ۲). سیپریان^۱ در نامه به دیمیتریانوس، از کلیسای مسیحی این گونه صحبت می کند: «شب و روز برای صلح و سلامتی ما به خدا قربانی می گذرانند» (به دیمتریانوس، ۲۰). در سال ۳۱۱ میلادی، امپراتور گالریوس شخصاً از مسیحیان درخواست دعا نمود و به آنها قول داد که اگر برای مملکتش دعا کنند آنها را تحمل کرده بر آنها رحمت می کند. تاتیان^۲ می نویسد: «آیا امپراتور از ما احترام می خواهد؟ ما آن را با میل انجام می دهیم. آیا حکمران، خدمت یا بندگی ما را می خواهد؟ ما وظیفه خود را می شناسیم. ولی انسان باید به لیاقت انسانیت محترم شمرده شود و فقط خدا را باید مقدس دانست» (دفاعیات، ۴). تئوفیلوس^۳ انطاکی می نویسد «احترام خاصی برای

1) Cyprian

2) Tatian

3) Theophilus

امپراتور قائلم زیرا او را پرستش نمی نمایم ولی برایش دعا می کنم. هیچ کس را جز خدای واقعی و حقیقی پرستش نخواهم کرد زیرا می دانم که امپراتور را او برگزیده... کسانی امپراتور را واقعاً احترام می گذارند که به او نزدیک هستند، از او اطاعت کرده برایش دعا می کنند» (دفاعیات، ۱۱: ۱). ژوستین شهید^۱ می گوید: «ما فقط خدا را پرستش می کنیم ولی در هر چیز دیگر با اشتیاق تو را خدمت می کنیم و پادشاهان و حکمرانان را احترام گذاشته برایشان دعا می کنیم تا عدالت را با قدرت خود اجرا کنند» (دفاعیات، ۱۴: ۱، ۱۷).

بزرگترین تمام دعاها برای امپراتور دعایی است در اولین نامه کلمنت روم به کلیسای قرنس که تقریباً در سال ۹۰ میلادی نوشته شده، زمانی که وحشیگری دومیتیان^۲ هنوز در اذهان مردم زنده بود. «ای خداوند و ای استاد که به حکمرانان و دولتمردان با توانایی غیر قابل تصور و عالی خود قدرت حکومت را بخشیده ای، عطا کن که ما با آگاهی از جلال و احترامی که تو به آنها داده ای خدمت خود را چنان در اختیار آنان قرار دهیم که اراده تو را به جا آوریم، پس ای خداوند به آنها سلامتی، صلح، هماهنگی و استحکام ببخش تا اینکه آنچه را به آنان ارزانی داشته ای بدون کوتاهی بکار برند زیرا ای خدای آسمانی و پادشاه لایزال به پسران آدمیان، جلال، احترام و قدرت بر همه چیز روی زمین را عطا فرموده ای. مشورت آنان را به هر چیز نیکو که در نظر تو خوشایند است مایل بگردان تا قدرتی را که تو در اختیارشان گذاشته ای در صلح و آرامش با خداترسی در راه تو بکار برند. ای کسی که تنها تو قادر هستی که چیزهایی بسیار بیشتر از اینها را برای ما انجام دهی. تو را به واسطه کاهن اعظم و محافظ جانهای ما، عیسی مسیح سپاس می گوئیم، از طریق وی سلطنت و قدرت و جلال از آن تو باد از اکنون تا ابدالآباد. آمین» (۱- کلمنت ۶۱). کلیسا همیشه این را وظیفه خود دانسته که برای آنانی که در این دنیا دارای قدرت هستند دعا کند و حتی جفا کنندگان خود را به نزد تخت فیض بیاورد.

عطایای خدا

اول تیموتاوس ۲: ۱-۷ (ادامه)

کلیسا هنگام دعا برای آنهایی که در قدرت هستند چیزهای خاصی را در نظر می گرفت.

۱- «برای زندگی آرام و بی دغدغه» دعا می کرد که عبارت بود از دعا برای رهایی از جنگ، یاغیگری و هر چیز دیگری که باعث بهم زدن آرامش کشور می شد. این دعای

1) Justin Martyr

2) Domitian

هر شهروند خوب برای کشورش است.

۲- دعای کلیسا بیشتر از این بود. کلیسا برای «زندگی با دینداری و احترام» دعا می کرد. ما در اینجا با دو واژه بزرگ روبرو می شویم که کلمات کلیدی نامه های پولس بوده و نه فقط آرزوی هر حکمران بلکه در نهاد هر مسیحی نیز باید باشد.

اول، **دینداری** (eusebeia). این واژه یکی از بزرگترین واژه های زبان یونانی است که تقریباً غیر قابل ترجمه و به معنای احترام کردن خدا و انسان است. توصیف کننده دیدگاهی فکری است که انسان را محترم می شمارد و خدا را جلال می دهد. اوزبیوس آن را این گونه توضیح می دهد: «احترام نسبت به خدای یکتا و نوع زندگی که او می خواهد ما داشته باشیم.» برای یونانیان نمونه بزرگ eusebeia سقراط بود که گزنوفون^۱ در مورد وی چنین می گوید: «او آن چنان پرهیزکار و غرق در دینداری بود که قدمی جدا از اراده آسمانی بر نمی داشت، آن قدر عادل و درست بود که کوچکترین اقدامی برای آزار هیچ موجود زنده ای نکرد، آن قدر بر خود مسلط بود و به حدی متهور و بی باک که هیچگاه شیرینی را به جای تلخی انتخاب نکرد، آن قدر معقول، دانشمند و خردمند بود که در انتخاب بهترین ها هیچ گاه خطا نورزید» (گزنوفون: خاطرات ۴. ۱۱/۸). واژه euse-beia به واژه یونانی pietas خیلی نزدیک است و وارد فاولر^۲ آن را این گونه توصیف می کند: «کیفیتی که رومی ها به عنوان pietas می شناسند علیرغم خطرات و تجربیات سخت از فریبندهای شهوات فردی و راحت طلبی خودخواهانه والا تراست. pietas نوعی احساس وظیفه در وجود آئنیاس^۳ نسبت به خدایان و نیز نسبت به پدر و پسر و مردمش ایجاد کرده بود به طوری که این وظیفه شناسی هیچ وقت از او جدا نمی شد.» به خوبی پیداست که eusebeia صفت بسیار والایی است که هیچ وقت حرمت خدا را از یاد نمی برد و محترم شمردن مردم را نیز فراموش نمی کند و برای خود نیز احترام قائل است. این واژه توصیف کننده ویژگی انسانی است که خدا، مردم و خود را همیشه در مد نظر دارد.

دوم، **تکریم** (semnotēs) در اینجا نیز با واژه ای غیر قابل ترجمه روبرو هستیم. صفت semnos به طور مداوم به خدایان اطلاق می شد. ریچارد ترنچ می گوید که انسان semnos «فردی است شایسته با متانت و وقاری که از این جهان نیست و بدون اینکه خود بخواهد مورد احترام قرار می گیرد.» ارسطو معلم بزرگ اخلاق در یونان، هر خصلت نیکو را در میانه روی می دانست که در یک طرف افراط و در طرف دیگر تفریط قرار دارد و بین آن دو حالت میانه روی خوشایندی وجود دارد که فضایل نیکو را شامل می شود. ارسطو می گوید semnotēs متوسطی است بین areskeia به معنای چاپلوسی و authadeia به

1) Xenophon

2) Warde Fowler

3) Aeneas

معنای تکبر و نخوت. می توان گفت همه زندگی شخص *semnos* پرستش است و کل زندگی او در حضور خدا انجام می شود. در دنیا چنان عمل می کند که گویی معبد خداست. او تقدس خدا را هرگز فراموش نمی کند و احترام انسان را از یاد نمی برد. این دو کیفیت بزرگ، کیفیتهای والایی هستند که باید آرزوی هر انسانی باشد و برای آن دعا کند.

يك خدا و يك نجات دهنده

اول تیموتاوس ۲: ۱-۷ (ادامه)

پولس این قسمت را با بیان بزرگترین حقایق ایمان مسیحی به پایان می رساند.
۱- یک خدا وجود دارد. ما در دنیایی همچون دنیای ساخته و پرداخته ذهن گنوسی ها زندگی نمی کنیم که می پنداشتند دو خدا وجود دارد و با یکدیگر دشمنی می کنند. در دنیایی همچون دنیای بی ایمانان زندگی نمی کنیم که دسته دسته خدایانی در ذهن می ساختند و اغلب با یکدیگر رقابت داشتند. مبشرین مسیحی می گویند شاید بزرگترین آرامشی که مسیحیت به مشرکین می دهد این باور است که خدا یکی است. آنها که همیشه از خدایان می ترسند برایشان آزادی آرامش بخشی است که دریابند خدا یگانه است و نام او پدر و طبیعتش محبت است.

۲- یک واسطه (شفیع) وجود دارد. حتی یهودیان عقیده داشتند بین خدا و انسان واسطه های متعددی وجود دارد. واسطه کسی است که بین دو طرف قرار می گیرد و مانند میانجی عمل کند. از دیدگاه یهودیان، فرشتگان واسطه بودند. در وصیت نامه دان (۲: ۶) می خوانیم «به نزد خدا و فرشته واسطه بیا که برای تو شفاعت می کند زیرا او واسطه بین انسان و خداست.» در نظر یونانیان همه نوع واسطه وجود داشت. پلوتارک می گفت: تصور اینکه خدا به شیوه ای مستقیم با جهان سر و کار دارد اهانته به اوست، خدا فقط توسط فرشتگان، شیاطین و نیمه خدایان که به نوعی سفیر او هستند با جهان تماس دارد.

نه در تصور یهود می گنجید و نه در فکر یونانیان که انسان دسترسی مستقیم به خدا داشته باشد. ولی مسیحیان بواسطه عیسی مسیح به آن ارتباط مستقیم دست یافته اند و هیچ چیز نمی تواند این راه را سد کند. از این گذشته فقط یک واسطه وجود دارد. ای. اف. براون می گوید: این همان چیزی است که برای مثال هندوها نمی توانند باور کنند و می گویند «دین شما برای شما و دین ما برای ما نیکوست.» باید فقط یک واسطه و یک خدا را قبول داشته باشم در غیر این صورت برادری انسانها را نمی توانیم بپذیریم.

اگر خدایان متعدد و واسطه‌های متنوع وجود داشته باشند که دائماً در تضاد باشند و برای محبت و وفاداری خود در رقابت باشند، دین به جای اینکه انسانها را متحد سازد باعث تفرقه و جدایی آنان می‌شود. به خاطر یگانگی خدا و یگانگی واسطه است که انسانها با یکدیگر برادرند.

پولس ادامه داده می‌گوید مسیح زندگی خود را به عنوان کفاره برای همه داد. معنای ساده این جمله آن است که برای خدا بازگشت انسان به سوی او به قیمت جان پسرش تمام می‌شود. مردی که زندگیش را با بی‌توجهی و بی‌دینی گذرانیده بود پسرش را در جنگ از دست داد. ولی مرگ پسرش او را به صورتی بی‌سابقه با خدا رو در رو نمود. او کاملاً تغییر کرد. روزی در مقابل قبر سرباز گمنام ایستاده نام پسر خود را در فهرست قربانیان جستجو می‌کرد و ناگهان به آرامی گفت: «مثل اینکه او باید به زیر افکنده می‌شد تا من بالا برده شوم.» این همان کاری است که مسیح کرد و به قیمت زندگی و مرگش تمام شد تا محبت خدا را به انسان بازگوید و انسان را به سوی خدا رهنمون گردد. پولس مدعی چهار نکته در مورد خودش است.

۱- او منادی داستان عیسی مسیح است. منادی کسی است که اظهار می‌دارد و می‌گوید: «این واقعیت است.» او چیزی را اظهار می‌کند که از آن خودش نیست بلکه از آن پادشاه اوست.

۲- او شاهد داستان مسیح است. شاهد کسی است که می‌گوید: «این موضوع حقیقت دارد و من مطمئنم» و باز می‌گوید: «این موفق می‌شود.» او کسی است که نه فقط داستان مسیح بلکه داستان آنچه را نیز که مسیح برای او انجام داده تعریف می‌کند. ۳- او سفیر است. وظیفه سفیر آن است که از کشور خود در سرزمینی بیگانه تعریف کند. بنابراین سفیر از دیدگاه مسیحیت کسی است که داستان مسیح را برای دیگران تعریف کند. آرزوی او شراکت با دیگران در داستان مسیح است تا برای آنان همان معنایی را پیدا کند که برای او دارد.

۴- او معلم است. منادی کسی است که حقیقت را اعلام می‌کند، شاهد قدرت حقیقت را اعلام می‌کند، سفیر ستایش‌کننده حقیقت است و معلم کسی است که مردم را به معنای حقیقت راهنمایی می‌کند. کافی نیست که بدانیم مسیح زندگی کرد و مرد بلکه باید به معنای آن پی ببریم. انسان نباید فقط اعجاب داستان مسیح را احساس کند بلکه باید به معنای آن برای خود و دیگران در دنیا بیندیشد.

موانع دعا

اول تیموتائوس ۲: ۸-۱۵

پس آرزوی این دارم که مردان دستهای مقدس را بدون غیظ و جدال برافراخته در هر جا دعا کنند. و همچنین زنان خویشان را بیارایند به لباس مزین به حیا و پرهیز نه به زلفها و طلا و مروارید و رخت گرانبها. بلکه چنانکه زنانی را می‌شاید که دعای دینداری می‌کنند به اعمال صالحه. زن با سکوت به کمال اطاعت تعلیم گیرد. و زن را اجازت نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند. زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا. و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده در تقصیر گرفتار شد. اما به زاییدن رستگار خواهد شد اگر در ایمان و محبت و قدوسیت و تقوی ثابت بماند.

کلیسای اولیه طریقه دعا کردن را از یهودیت گرفت که عبارت بود از ایستادن در هنگام دعا با دستهای کشیده به طوری که کف دست به طرف بالا باشد. بعدها ترتولیان تشریح نمود که این حالت مسیح بر روی صلیب بوده است.

یهودیان همیشه از چیزهایی که مانع دعای انسان به خدا می‌شد آگاهی داشتند. اشعیا صدای خدا را شنید که به قوم می‌گفت: «هنگامی که دستهای خود را دراز می‌کنید چشمان خود را از شما خواهم پوشانید و چون دعای بسیار می‌کنید اجابت نخواهم نمود زیرا که دستهای شما پر از خون است» (اش ۱: ۱۵). در اینجا نیز خواسته شده که نکات خاصی رعایت شود.

۱- کسی که دعا می‌کند بایستی دستهای مقدس را برافرازد. باید دستهایی را به سوی خدا بالا ببرد که چیزهای حرام را لمس نکرده باشد. این بدان معنا نیست که حصار گناهکار در مقابل خدا شکسته شده بلکه به این معناست که در دعای شخصی که دستهای خود را بعد از دعا به چیزهای حرام می‌آلاید، هیچ حقیقتی وجود ندارد و مانند آن است که هرگز دعا نکرده باشد. این نکته در مورد کسی که در هیجان و احساسات خود گرفتار آمده و با تمام وجود با آن می‌جنگد و به تلخی از تقصیر خود آگاه است مصداق ندارد بلکه روی سخن با کسی است که دعای او صرفاً به خاطر مراسم و تشریفات است.

۲- کسی که دعا می‌کند نباید در قلب خود خشم داشته باشد. گفته شده که «بخشش بخش ناپذیر است.» انسان و بخشش الهی دست در دست همدیگر هستند. مسیح بارها تأکید می‌کند تا زمانی که با هموعان خود در دشمنی به سر می‌بریم نباید چشم انتظار بخشش خدا باشیم. «پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطرت آید که برادرت بر تو حقی دارد هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده هدیه خود را بگذران» (مت ۵: ۲۳-۲۴). «اگر

تقصیرهای مردم را نیامرزد پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزد» (مت ۱۵: ۶). مسیح از خادم نابخشنده‌ای سخن به میان آورد که خود هیچ بخششی را نیافت و این گونه نتیجه می‌گیرد «به همین طور پدر آسمانی من نیز با شما عمل خواهد نمود اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل نبخشد» (مت ۱۸: ۳۵). برای دریافت بخشش باید بخشید. در دیدگاه^۱، قدیمی‌ترین کتاب مسیحی در مورد پرستش که در حدود سال ۱۰۰ میلادی وجود داشته آمده: «کسی که با برادر خود منازعه دارد تا زمانی که با او صلح نکرده نزد ما نیاید.» تلخی موجود در قلب انسان مانعی است که از رسیدن دعا نزد خدا جلوگیری می‌کند.

۳- کسی که دعا می‌کند نباید در فکر خود شک و تردید داشته باشد. این عبارت دو معنی دارد و لغت dialogismos که در اینجا استفاده شده دارای دو معنی «بحث» و «شک» است. آنچه قبلاً گفته شد اینجا به سادگی تکرار می‌شود و بر آن تأکید دوباره دارد که تلخی و منازعه و بحث‌های کینه دار موانع دعا هستند. بهتر است آن را به معنای شک و تردید در نظر بگیریم. قبل از تقدیم دعا باید احساس اطمینان و باور اینکه خدا جواب آن را خواهد داد وجود داشته باشد. اگر انسان با بدبینی دعا کند و به مفید بودن آن اطمینان واقعی نداشته باشد دعایش مانند پرنده بی بالی بر زمین می‌افتد. انسان مریض قبل از درمان باید به بهبودی اطمینان داشته باشد. قبل از دریافت فیض خدا انسان باید به فیض ایمان داشته باشد. ما دعای خود را باید با اعتماد کامل به اینکه خدا آن را می‌شنود و جواب خواهد داد به او تقدیم کنیم.

زنان در کلیسا

اول تیموتاوس ۲: ۸-۱۵ (ادامه)

قسمت دوم این متن اشاره‌ای به نقش زنان در کلیسا دارد. این قسمت را بدون در نظر گرفتن زمینه تاریخی آن نمی‌توان خواند. زیرا آنچه در اینجا نوشته شده از وضعیت آن زمان گرفته شده است.

۱- این متن در ضدیت با زمینه تفکر یهودی نوشته شده. در آن زمان هیچ قومی به اندازه یهودیان برای زنان در منزل و خانواده احترام قائل نبود ولی رسماً جایگاه زن در اجتماع بسیار پایین بود. در قانون یهود زن نه یک شخص بلکه یک شیء به شمار می‌رفت که به طور در بست در اختیار پدر یا شوهرش بود. زن اجازه یادگیری شریعت را نداشت. تعلیم شریعت به زن مانند انداختن مروارید جلو خوک بود. زنان در خدمات و مراسم

1) Didache

کنیسه هیچ نقشی نداشتند بلکه در قسمتی از کنیسه یا در راهرو آن جایی که دیده نمی شدند قرار می گرفتند. مردان برای یادگیری به کنیسه می آمدند ولی زنان در بهترین وضع فقط برای شنیدن می آمدند. در کنیسه قرائت کلام بوسیله یکی از افراد حاضر خوانده می شد ولی هیچ گاه زنی در آن شرکت نداشت زیرا در آن صورت «افتخار و احترام جماعت» مخدوش می شد. تعلیم زنان در مدارس کاملاً ممنوع بود و حتی اجازه تعلیم کوچکترین بچه ها را نیز نداشت. زن از خواسته های شریعت مستثنی بود و الزامی نداشت که در اعیاد و مراسم مقدس شرکت کند. زنان، بردگان و بچه ها در یک سطح بودند. در دعای صبحگاهی یهودی، مردان خدا را شکر می کردند که آنها را «کافر، برده، یا زن» نیافرید. در کتاب «سخنان پدران» از قول ربی ژوزه بن یوحنا^۱ نقل شده که می گوید «در خانه ات گشاده باشد، از فقرا چون افراد خانه ات پذیرایی کن و با زنان هم صحبت مشو.» از این رو مرد حکیم گفته است: «کسی که با زنان زیاده صحبت می کند بر خود شرارت می آورد و از کارهای شریعت عدول کرده و سزایش جهنم است.» ربی منضبط هیچوقت در خیابان با زنان احوالپرسی نمی کند حتی اگر همسر، مادر، خواهر یا دختر خودش باشد. «کار زن این است که کودکان خود را به کنیسه بفرستد، به کار خانه بپردازد، شوهران خود را راحت بگذارد تا در مدارس تعلیم یابند و تا زمان بازگشت او خانه را نگاه دارند.»

۲- این متن در ضدیت با زمینه تفکر یونانی نوشته شده. فرهنگ آن زمان یونان کار را دو برابر مشکل می نمود. در مذهب یونانی جای زنان پایین بود. در معبد افروdit در قرن ششم هزار کاهن زن وجود داشت که فاحشه های مقدس بودند و هر روز غروب کار خود را در کوچه های شهر عرضه می داشتند. در معبد دیانا در افسس نیز صدها کاهن زن وجود داشت که melissae به معنی زنبوران خوانده می شدند و کارشان مانند زنان معبد افروdit بود. زنان محترم یونان زندگی محدود و محکومی داشتند. آنان در قسمتهایی از خانه زندگی می کردند که هیچ کس غیر از شوهرشان اجازه ورود به آنجا را نداشت، حتی سر غذا نیز حضور نداشتند. هیچوقت به تنهایی از خانه بیرون نمی آمدند و در هیچ اجتماع عمومی حضور نمی یافتند. حقیقت این بود که اگر زن مسیحی در فعالیتی یا در صحبتی نقشی ایفا می کرد قطعاً کلیسا به داشتن زنان بی بند و بار مشهور می شد. به علاوه در جامعه یونان قدیم زنانی بودند که زندگیشان در پوشیدن لباسهای فاخر و بافتن موها خلاصه می شد. طبق نوشته پلینی^۲، در روم لباس یک عروس به نام لولیا پاولینا^۳ به قیمتی معادل ۴۳۲،۰۰۰ پوند خریداری شد. حتی یونانیان و رومیان از علاقه مفرط زنانشان به

1) Rabbi Jose ben Johanan

2) Pliny

3) Lollia Paulina

لباس و تزئینات که بیانگر شخصیت بعضی از آنان بود، متحیر می شدند. مذاهب بزرگ یونان که «مذاهب سرّی» نامیده می شدند در مورد لباس همان عقایدی را داشتند که پولس در اینجا اظهار می دارد. در نوشته ای بسیار قدیمی گفته شده: «زن مقدس که خود را وقف کرده نباید تزئینات طلا، سرخاب، سفیداب، یا روبان به مویا موی بافته داشته باشد، کفشی به جز کفش نمدی یا از پوست حیوانات قربانی شده نباید به پا کند.» کلیسای اولیه این قوانین را به مفهومی همیشگی وضع نکرد بلکه با توجه به وضعیت آن زمان این نکات را ضروری می دانست. از طرف دیگر در داستان کهن پیدایش، زن بعد از مرد آفریده شد و او بود که در وسوسه مار اغواگر افتاد ولی مریم ناصری بود که عیسی را به دنیا آورد و تعلیم داد. مریم مجدلیه بود که قبل از همه خداوند قیام کرده را دید و از همه شاگردان چهار زن بودند که در کنار صلیب باقی ماندند. پرسکیلا به همراه شوهرش اکیلا معلم ارزنده کلیسای اولیه بود که اپولس را به حقیقت آشنا کرد (اع ۱۸: ۲۶). افودیه و سینخی زنانی بودند که علی رغم نزاعهای که با هم داشتند، برای انجیل زحمت کشیدند (فی ۲: ۳-۴). فیلیپس مبشر چهار دختر داشت که همه آنها نبوت می کردند (اع ۲۱: ۹). زنان مسن می بایست معلمان تعلیم نیکو باشند (تیط ۳: ۲). پولس لوئیس و افنیکی را بسیار احترام می نمود (۲- تیمو ۵: ۱) و نام زنان بسیاری نیز در رومیان باب ۱۶ با احترام برده شده است.

کلیه نکاتی که در این باب گفته شده به طور موقت برای زندگی در وضع خاص آن زمان بوده است. اگر بخواهیم عقیده ثابت پولس را در این مورد بدانیم باید به غلاطیان ۳: ۲۸ رجوع کنیم: «هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد، نه مرد و نه زن زیرا که همه شما در مسیح یک می باشید.» در مسیح هیچ تفاوتی که مربوط به جایگاه، احترام و نقش افراد در درون کلیسا باشد وجود ندارد.

و با تمام این اوصاف، این متن با حقیقت محض خاتمه می یابد: زن با زاییدن رستگار خواهد شد. در این جمله نیز احتمال دو معنا وجود دارد. ممکن است به مریم اشاره ای داشته باشد که زن بود و مادر مسیح و زنان به این دلیل رستگارند که همچون او فرزندی می آورند. ولی بیشتر احتمال می رود که معنای آن ساده تر از این باشد که زنان رستگاری را نه در ایراد نطقها بلکه در مادر بودن احساس خواهند کرد که تاج آنهاست. حقیقت هر چه باشد زن در خانه خود ملکه است. این متن را نباید به گونه ای بخوانیم که آن را مانع فعالیت زنان در کلیسا بدانیم بلکه باید آن را با توجه به زمینه های فکری یهودیان و یونانیان قدیم تفسیر کنیم و عقاید پولس را در جایی که می گوید تفاوتها از بین رفته و مرد و زن، برده و آزاد، یهود و یونانی همه شایسته خدمت مسیح هستند بپذیریم.

رهبران کلیسا

اول تیموتاوس ۳: ۱-۷

این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی (ناظر) را بخواهد کار نیکو می‌طلبید. پس اسقف باید بی‌ملاحت و صاحب یک زن و هوشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان نواز و راغب به تعلیم باشد. نه میگسار یا زننده یا طماع سود قبیح بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زرپرست. مدبر اهل خانه خود به نیکویی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند. زیرا هرگاه کسی نداند که اهل خانه خود را تدبیر کند چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی می‌نماید. و نه جدیدالایمان که مبدا غرور کرده به حکم ابلیس بیفتد. اما لازم است که نزد آنانی که خارج اند هم نیک نام باشد که مبدا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود.

این متن از نظر اداره کلیسا بسیار مهم است. در اینجا با شخصی سر و کار داریم که در برخی ترجمه‌ها اسقف خوانده می‌شود ولی ما ناظر ترجمه کرده‌ایم. در عهد جدید برای برگزار کنندگان مراسم و مسئولین اصلی کلیسا دو لغت به کار رفته، مسئولینی که در هر اجتماعی پیدا می‌شدند و کلیسا به رهبری و مدیریت آنان وابسته بود.

۱- شخصی که شیخ یا پیر (presbuteros) نامیده می‌شد. مدیریت مشایخ یا پیران قدیمی‌ترین شکل خدمت در کلیساست. یهودیان نیز مشایخ خود را داشتند و ریشه آن به زمانی برمی‌گردد که موسی هفتاد نفر را در بیابان هنگامی که قوم سرگردان بودند برای دستیاری خود انتخاب نمود تا در نظم و مراقبت قوم او را یاری دهند (اعد ۱۶: ۱). هر کنیسه نیز برای خود مشایخی داشت که رهبران حقیقی جماعت یهودیان بودند. آنها بر پرستش کنیسه نظارت می‌کردند، تشویق و تنبیه را در مواقع لزوم اجرا می‌نمودند و نزاعهایی را که اقوام دیگر به محاکم قضایی می‌بردند حل و فصل می‌کردند. در میان قوم یهود مشایخ اشخاص محترمی بودند که در امور روحانی و مادی نظری پدران بر اجتماع یهود اعمال می‌نمودند. ولی غیر از یهودیان اقوام دیگری هم دارای مشایخ بودند. هیئت سرپرستی اسپارتانها، گروسیا (gerousia) نامیده می‌شد که به معنای «هیئت مشایخ» بود. مجلس روم نیز سنا (Senate) خوانده می‌شد که از ریشه senex به معنای مرد سالخورده گرفته شده بود. در انگلستان نیز مردانی که مسئول امور اجتماعی بودند aldermen به معنای مردان سالخورده نامیده می‌شدند. در دوران عهد جدید، روستاهای مصر شیوخ خود را داشتند که مسئول امور جامعه خود بودند. این شیوخ تاریخچه دور و درازی داشتند و تقریباً در زندگی هر جامعه‌ای از جایگاهی خاص برخوردار بودند.

۲- ولی عهد جدید برخی اوقات واژه episkopos را به کار می برد که غالباً اسقف ترجمه می شود و تحت اللفظی معنایش «ناظر» یا «سرپرست» است. این واژه نیز تاریخیچه طولانی و پرافتخاری دارد. ترجمه هفتاد تنان^۱ که نسخه یونانی کتاب مقدس عبری است از این واژه برای توصیف کسانی استفاده کرده که سرکارگر بودند و وظیفه نظارت بر کارها و ساختمانهای عمومی را به عهده داشتند (۲-توا ۳۴: ۱۷). یونانیان از این واژه برای افرادی استفاده می کردند که به صورت مأموریت از شهر زادگاه خود بیرون می رفتند تا امور جوامع مستعمراتی تازه تاسیس دوردست را سامان بخشند. آنان همچنین برای توصیف آنچه ما امروزه فرماندار می نامیم و مسئول انتظام امور شهرهاست از این کلمه استفاده می کردند. رومیان از این لغت برای تشریح مأموریت کلانتر در نظم فروش مواد غذایی در شهر استفاده می کردند. یا به هیئت نمایندگان گفته می شد که از طرف پادشاه ناظر اجرای قوانین وضع شده بود. episkopos همواره متضمن دو نکته است. اول نظارت بر برخی امور و دوم مسئولیت در مقابل قدرت و شخصی بالاتر. سؤال بزرگ این است که در کلیسای اولیه رابطه بین مشایخ (presbuteros) و ناظران (episkopos) چه بود؟

تحقیقات جدید عملاً توافق دارند که در کلیسای اولیه presbuteros و episkopos یک فرد واحد بوده اند. زمینه ها و دلایل این تشخیص به شرح زیر است: الف) مشایخ همه جا تعیین می شدند. پولس و برنابا پس از اولین سفر بشارتی خود، مشایخی در تمام کلیساهایی که تأسیس کرده بودند تعیین نمودند (اع ۱۴: ۲۳). به تیطس دستور داده شد تا در تمام شهرهای کریت مشایخ (کشیشان) مقرر کند (تیط ۵: ۱). ب) ویژگیهای presbuteros و episkopos و همچنین وظایف آنان یکسان است (۱- تیمو ۳: ۲-۷؛ تیط ۱: ۶-۹). ج) پولس در ابتدای رساله به فیلیپیان به اسقفان و شماسان درود می فرستد (فی ۱: ۱). امکان ندارد پولس به مشایخ کلیسا که چنانکه دیدیم در تمام کلیساها وجود داشتند درود نفرستد، بنابراین اسقفان همان مشایخ بوده اند. د) هنگامی که پولس عازم آخرین مسافرتش به اورشلیم بود از میلیتس نامه ای به افسس فرستاده کشیشان (مشایخ) کلیسا را طلبید (اع ۱۷: ۲۰) و در بین صحبتهای خود به آنها گفت که خدا شما را اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید (اع ۲۰: ۲۸). این بدان معناست که وی همان اشخاص را ابتدا کشیش و بعد اسقف یا ناظر می نامد. ه) وقتی پطرس نامه ای به قوم خود می نویسد از خود و آنان با عنوان پیر (شیخ) صحبت می کند (۱- پطر ۵: ۱) و ادامه می دهد که کار آنان نظارت بر گله خداست (۱- پطر ۵: ۲) و واژه ای که وی برای نظارت بکار می برد episkopein ریشه episkopos است. تمام شواهد

1) Septuagint

در عهد جدید دال بر آن است که دو لغت presbuteros، شیخ (پیر) و episkopos، اسقف یا ناظر یکی بوده به افراد واحدی اطلاق می شده است. در اینجا دو سؤال پیش می آید: اول آنکه اگر آنها یکی بوده اند چرا دو نام داشتند؟ جواب این است که واژه presbuteros بیانگر شخصیت رهبران کلیسا بود. آنها مشایخ و پیران محترم جامعه ایمانداران بودند. از طرف دیگر واژه episkopos بیانگر وظیفه و نقش آنان یعنی نظارت بر زندگی و فعالیت کلیسا بود. یک واژه نشان دهنده شخص و واژه دیگر نشان دهنده وظیفه او بود.

سؤال دوم آنکه اگر مشایخ و اسقفان در اصل یکی بودند چگونه اسقف، اسقف شد؟ جواب ساده است. قطعاً هیئت مشایخ به یک رهبر نیاز داشت. یک نفر لازم بود تا دیگران را رهبری کند و از این رو چنین فردی پیدا شد. هر چه کلیسا سازمان یافته تر می شد به چنین شخصی احتیاج بیشتری پیدا می شد و کسی که این وظیفه را به عهده می گرفت episkopos یا سرپرست کلیسا خوانده می شد ولی باید توجه داشت که او فقط یک رهبر در میان افراد همسان خود بود. در حقیقت شخصی بود که شخصیت و توانایی هایش با هم ادغام شده او را برای کار کلیسا شایسته رهبری می نمود. در ادامه خواهیم دید که ترجمه واژه episkopos به عنوان اسقف در عهد جدید واژه ای گمراه کننده است و بهتر است آن را مدیر یا ناظر ترجمه نمود.

انتصاب رهبران در کلیسا و وظایف آنان

اول تیموتاوس ۳: ۱-۷ (ادامه)

این متن به لحاظ اینکه در مورد انتصاب رهبران کلیسا و وظایف آنان صحبت می کند نیز جالب توجه است.

۱- در ابتدا آنها را برای اموری که برایشان مقرر شده بود انتخاب می کردند. تیپس می بایست کشیشان را در هر کلیسا مقرر می نمود (تیپ ۵: ۱). مسئولیت خادمین کلیسا در خفا به آنان سپرده نمی شود بلکه در حضور مردم انتخاب می شوند و احترام کلیسا به صورت علنی به دست آنان سپرده می شود.

۲- باید مدتی آزموده شوند و مورد تأیید قرار گیرند (۱- تیمو ۳: ۱۰). هیچکس پلی یا دستگاهی را با فلزی که قبلاً آزمایش نشده نمی سازد. کلیسا باید بیش از سازندگان پل، در آزمایش و انتخاب کسانی که برای رهبری منصوب می شوند سختگیر و جدی باشد.

۳- آنان برای کاری که می بایست انجام دهند مزدی دریافت می کنند. مزدور مستحق اجرت خود است (۱- تیمو ۵: ۱۸). رهبر مسیحی برای مزد کار نمی کند ولی از طرف دیگر وظیفه کلیسا که او را برای این کار انتخاب کرده این است که زندگیش را تأمین کند.

۴- رهبران مسیحی باید انتقاد پذیر باشند (۱- تیمو ۵: ۱۹-۲۲). در کلیسای اولیه، افراد مسئول وظیفه مضاعفی داشتند یعنی هم رهبر کلیسا بودند و هم خادم آن. می بایست برای نظارت خود جوابگو باشد. هیچ مسئولی در کلیسا نباید تصور کند که در مقابل کسی جوابگو نیست. او نسبت به خدا و مردمی که خدا او را برای سرپرستی آنان برگزیده مسئول است.

۵- مسئولیت سرپرستی گردهمایی های مسیحی و تعلیم مسیحیان به عهده رهبران بود (۱- تیمو ۵: ۱۷). مسئول مسیحی دو وظیفه اداره و تعلیم را به عهده دارد. یکی از نکات تاسف بار در کلیسای امروز این است که اداره کلیسا مسئله تعلیم را کاملاً تحت الشعاع قرار داده است. برای مثال متأسفانه دیده می شود که رهبران و مشایخ کلیسا به ندرت در مدارس یکشنبه فعالانه درگیر هستند.

۶- مسئول کلیسا نمی بایست نوایمان باشد. برای این نصیحت دو دلیل ارائه شده. دلیل اول کاملاً روشن است یعنی ممکن است احساس بزرگی و غرور او را فراگیرد. دلیل دوم به وضوح روشن نیست. کلام می گوید: «مبادا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود.» سه توضیح را می توان در مورد این عبارت عجیب بیان نمود. الف) به دلیل غرور بود که ابلیس بر خدا شورید و از حضور وی اخراج گردید و ممکن است این نکته دومین اخطار علیه خطر غرور باشد. ب) ممکن است معنایش این باشد که نوایمان اگر مغرور گردد ابلیس مهلت می یابد بر علیه او اقدام کند. مسئول متکبر به ابلیس فرصت می دهد تا با انتقاد از کلیسا بگوید: «ببینید! این است مسیحی شما! این است عضو کلیسای شما! مسئول کلیسای شما اینگونه عمل می کند!» ج) کلمه diabolos دو معنا دارد. اول به معنای ابلیس و آن معنایی است که کلام در اینجا به آن داده است. ولی معنای دوم آن رسوا کننده و غیبت کننده است، در حقیقت همان لغتی است که در آیه ۱۱ در مورد زنان گفته شده که غیبت گو نباشند. حال ممکن است این گونه به نظر بیاید که نوایمان به دلیل تکبر به غیبت گویان فرصت بدگویی می دهد و رهبری نالایق او باعث بوجود آمدن نیات بد در کلیسا شود. به هر معنی که این واژه را تعبیر کنیم تکبر مسئول، برای کلیسا به بهای گزافی تمام می شود.

ولی کلیسای اولیه وظیفه مسئول کلیسا را تنها در کلیسا محصور نمی دید بلکه دو فضای

مسئولیت دیگر نیز وجود داشت و اگر وظیفه خود را در آنها به خوبی انجام نمی داد در کلیسا هم موفق نبود.

۱- اولین محیط مسئولیتش خانه او بود «زیرا هرگاه کسی نداند چگونه اهل خانه خود را تدبیر کند نمی تواند کلیسای خدا را نگهداری نماید» (۱- تیمو ۳: ۵). شخصی که در بنای یک خانواده مسیحی موفق نبوده به سختی می توان از او انتظار داشت که در بنای یک اجتماع مسیحی موفق باشد. کسی که نتوانسته خانواده خود را تعلیم دهد مشکل می توان تصور کرد که قادر به تعلیم خانواده کلیسا باشد.

۲- دومین محیط مسئولیتش دنیا بود «لازم است نزد آنانی که خارجند نیک نام باشد» (۱- تیمو ۳: ۷). او باید فردی باشد که در امور روزمره احترام عموم را کسب کند. هیچ چیز بیش از آن به کلیسا لطمه نمی زند که کار و زندگی اجتماعی اشخاصی که در خدمت کلیسا هستند منافای ایمان و تعلیماتشان باشد. مسئول مسیحی قبل از هر چیز باید انسانی درستکار و راستگو باشد.

شخصیت رهبر مسیحی

اول تیموتاوس ۳: ۱-۷ (ادامه)

در بالا دیدیم که رهبر مسیحی باید شخصی مورد احترام همه باشد. در این متن مجموعه بزرگی از واژه ها و عبارات بکار رفته که بیانگر شخصیت اوست و مفید خواهد بود که هر یک از آنها را جداگانه بررسی کنیم. قبل از این کار جالب خواهد بود توصیفات مشهور دو متفکر غیر مسیحی در مورد شخصیت رهبر خوب را نقل کنیم. دیوجنس لائرتیوس^۱ (۷: ۱۱۶-۱۲۶) توصیف رواقیون را این گونه بیان می کند: «او باید متأهل، بدون تکبر و خویشتن دار باشد و دورانیشی را با عالی ترین نوع رفتار درهم آمیزد.» نویسنده ای به نام اُنوساندر^۲ توصیف دیگری ارائه می دهد: «رهبر باید خردمند، خوددار، هوشیار، صرفه جو، صبور، باهوش، بدون حرص پول، نه جوان و نه پیر و در صورت امکان پدر یک خانواده و در سخن گفتن دارای اعتماد به نفس و دارای شهرت نیکو باشد.» جالب است که توصیف افراد مسیحی و بی ایمان چقدر با هم منطبق هستند. رهبر مسیحی باید کسی باشد که نتوان او را ملامت و سرزنش نمود (ane-pilēptos). این واژه در مورد وضعیتی به کار می رود که غیر قابل تهاجم باشد، در مورد آن زندگی که مورد انتقاد قرار نگیرد، در مورد هنر یا فنی گفته می شود که به قدری کامل باشد که در آن هیچ نقصی وجود نداشته باشد، در مورد توافقی که غیر قابل نقض باشد.

1) Diogenes Laertius

2) Onosander

رهبر مسیحی نه تنها باید از هر حمله و محکومیتی مصون باشد بلکه باید دارای آن‌چنان شخصیت نیکویی باشد که نتوان او را مورد انتقاد قرار داد. خود یونانی‌ها این واژه را به معنای «عدم توانایی در انجام کاری که دستاویز دشمن قرار گیرد» تعریف کرده‌اند و این کمال دلخواه است. ما هیچ‌گاه به طور کامل به آن دسترسی نخواهیم داشت ولی این حقیقت همچنان پابرجاست که رهبر مسیحی باید سعی کند هیچ روزنه‌ای برای انتقاد باز نگذارد. رهبر مسیحی بایستی فقط یک ازدواج کرده باشد. این جمله در یونانی به صورت تحت اللفظی بدین معناست که باید «فقط شوهر یک زن» باشد. برخی معنی این جمله را این گونه در نظر می‌گیرند که رهبر مسیحی باید فرد متاهلی باشد و ممکن است معنی این عبارت همین باشد. کاملاً درست است که مرد متأهل بیشتر از مرد مجرد می‌تواند مفید و مورد اعتماد باشد و در خیلی موارد نیز می‌تواند درک و همدردی بیشتری نشان دهد. برخی دیگر این معنا را برداشت می‌کنند که رهبر مسیحی نباید حتی بعد از مرگ همسرش برای بار دوم ازدواج کند و برای اثبات دیدگاه خود، تعلیم پولس را در اول قرن‌تین باب ۷ ارائه می‌دهند. ولی در این متن کاملاً پیداست که منظور پولس این است که رهبر مسیحی باید شوهری وفادار باشد و زندگی زناشویی خود را در پاکی کامل نگاه دارد. بعدها قوانین رسولی^۱ (مجموعه ۸۵ قانون منسوب به رسولان که در قرن چهارم نگارش یافت و به دستگذاری، مسئولیتها و رفتار اخلاقی روحانیون می‌پردازد) تصریح نمود: «کسی که بعد از تعمیدش دو زن داشته باشد یا برای خود زنی را صیغه کرده نمی‌تواند episkopops (اسقف) باشد». شاید بیرسیم چیزی که عیان است چه نیازی به گفتن دارد؟ ما باید وضعیت دنیایی را که این موضوع در آن نوشته شده درک کنیم. گفته شده و کاملاً حقیقت دارد که تنها چیزی که مسیحیت به طور کاملاً جدید به دنیا معرفی کرد عفت و پرهیزکاری بود. دنیای باستان و حتی دنیای یهودیان به طرق گوناگون در بحران اخلاقی قرار داشت. در کمال تعجب در میان برخی یهودیان هنوز چند همسری رواج داشت. ژوستین شهید در اثر خود به نام «گفتگو با تریفو»^۲ که به مباحثه مسیحیت با فردی یهودی می‌پردازد چنین می‌گوید: «مرد یهودی هنوز هم می‌تواند چهار یا پنج زن داشته باشد» (گفتگو با تریفو، ۱۳۴). فلاویوس یوسفوس^۳ مورخ یهودی قرن اول میلادی می‌نویسد: «بنابر سنت اجدادی، مرد می‌تواند با بیش از یک زن زندگی کند» (آثار باستانی یهود، ۱۷: ۱-۲).

روی هم رفته علاوه بر این موارد غیر معمول، طلاق در زندگی یهودیان، متأسفانه بسیار معمول بود. یهودیان عقاید والایی در مورد ازدواج داشتند. آنان معتقد بودند که انسان

1) Apostolic Canons

2) Dialogue with Trypho

3) Flavius Josephus

بهتر است خود را تسلیم کند تا اینکه مرتکب قتل، بت پرستی یا زنا گردد و عقیده داشتند که عقد ازدواج در آسمان بسته می شود. در داستان ازدواج اسحاق و رفقه گفته شده که «این امر از خداوند صادر شده است» (پید ۲۴: ۵۰) و از این متن استفاده کرده می گفتند ازدواج را خدا ترتیب می دهد. در امث ۱۹: ۱۴ نیز همین عقیده بیان شده است «زن دانا از طرف خداوند است.» در داستان طوبیت، فرشته به او می گوید: «نترس زیرا نامزدت از اول برای تو مهیا شده بود» (طو ۶: ۱۷). ربی ها می گفتند: «خدا در آسمانها نشسته ازدواج آدمیان را ترتیب می دهد.» «چهل روز قبل از شکل گرفتن طفل، صدایی از آسمان زوج او را تعیین می کند.»

با تمام این دلایل، قانون یهود اجازه طلاق می داد. ازدواج در حقیقت ایده آل بود ولی طلاق مجاز به شمار می رفت. ازدواج امری «مقدس ولی نه همیشگی» به حساب می آمد. یهودیان بر این عقیده بودند که هرگاه آرمانهای ازدواج با خشونت، بی وفایی یا ناسازگاری متزلزل می گردد بهتر است به طلاق متوسل شد و اجازه داد که هر یک از طرفین زندگی تازه ای را شروع کنند. نکته تاسف بار بزرگ در این بود که زن هیچگونه حق و حقوقی نداشت. یوسفوس می گوید: «در میان ما قانون اجازه می دهد که شوهر ازدواج را به هم بزند ولی زن اگر از شوهرش جدا شود نمی تواند بار دیگر ازدواج کند مگر اینکه شوهر قبلی اش او را آزاد کند» (آثار باستانی یهود، ۸: ۱۵، ۷). در دوران عهد جدید در مواردی که طلاق به توافق طرفین صورت می گرفت، فقط دو نفر شاهد لازم بود و دادگاه ابداً لزومی نداشت. شوهر می توانست به هر دلیلی زن خود را اخراج کند و زن تنها حقی که داشت این بود که از قاضی بخواهد از شوهرش برایش طلاق نامه بگیرد ولی حتی برای دادن طلاق نامه هم نمی توانست او را مجبور کند.

با این وضعیت کار به آنجا رسید که «زنان از ازدواج خودداری می کردند و مردان مجرد می ماندند.» این روند با قانونی که شمعون بن شتاه^۱ وضع کرد به پایان رسید. زنان یهودی همواره با خود جهیزیه ای برای شوهرانشان می آوردند که کتوباه (kethubah) نامیده می شد. شمعون مقرر داشت که شوهر تا زمانی که با زنش زندگی کند می تواند از این جهیزیه به هر نوع که بخواهد استفاده کند ولی اگر او را طلاق دهد باید جهیزیه را تمام و کمال به او بازگرداند حتی اگر مجبور باشد «موی سر خود را بفروشد». این قوانین تا حدودی جلوی طلاق را می گرفت ولی این حقیقت که زن دارای هیچگونه حق و حقوقی نبود نظام یهودی را تباه کرده بود.

در دنیای بت پرستان وضع تازه بدتر از این بود. آنجا نیز طبق قانون روم حقی برای زن

1) Simon ben Shetah

وجود نداشت. کاتو^۱ گفته است: «اگر زن تو مرتکب زنا شد می توانی بی آنکه به دادگاه مراجعه کنی او را فوراً به قتل برسانی، ولی اگر تو مرتکب زنا شوی او جرأت ندارد حتی انگشتی برضد تو بلند کند زیرا خلاف قانون است.» اوضاع چنان آشفته بود و ازدواج آنقدر کسل کننده شده بود که در سال ۱۳۱ قبل از میلاد شخص معروفی به نام متلوس مقدونی^۲ به نکته ای اشاره نمود که اگوستس^۳ بعدها آن را نقل نمود: «اگر زندگی بدون زن مقدور بود خود را از وجود مزاحمش خلاص می کردیم ولی از آنجا که طبیعت مقرر کرده که نه با وجودش می توانیم به راحتی زیست کنیم و نه هرگز می توانیم بدون آنان زندگی نماییم، باید به فکر منافع درازمدت خود و نه خوشگذرانی موقتی باشیم.»

وضع اسفناک آن زمان را حتی شعرای رومی هم احساس می کردند. هوراس نوشته است: «دنیای پر از گناه، زندگی زناشویی و خانوادگی را لکه دار می کند. شرارت از این منبع لبریز شده.» پروپرتیوس^۴ می گوید: «خشک شدن دریاها و فرو ریختن ستارگان از اصلاح زنانمان آسانتر است.» اوید در کتاب مشهور خود «هنر محبت کردن» از اول تا پایان کتاب یک بار هم به محبت زناشویی اشاره ندارد. او بدبینانه می گوید: «این زنان به خودی خود پاک و بی وسوسه هستند و مردی که در مورد روابط عشقی زن خود عصبانی می شود جز یک دهاتی بی فرهنگ نیست.» سنکا می گفت: «کسی که روابطش به رسوایی نکشیده و سالیانه مقدار معینی پول به زن متأهلی نمی دهد او را به عنوان عاشق دختران مسخره می کنند. در حقیقت شوهران ابزاری برای به دام انداختن عشاق هستند.» «فقط زشت رویان وفادارند. زنی که به دو عاشق قناعت می کند نمونه عفت است.» تاسیتوس قبایل بربر آلمان را بدین خاطر ستوده که: «به پلیدی نمی خندند و روح دوران را نمی فریبند.» وقتی ازدواجی صورت می گرفت خانه ای را که در آن منزل می کردند با برگهای سبز درخت بو تزیین می نمودند. جوونال^۵ گفته که زوجهای بوده اند که قبل از خشک شدن این برگها کارشان به طلاق و جدایی کشیده است. در سال ۱۹ قبل از میلاد مردی به نام کوینتوس لوکرتیوس و سپیلو^۶ کتیبه ای بدین مضمون به نام زن خود باقی گذاشت: «به ندرت ازدواجی بدون طلاق تا مرگ ادامه می یابد ولی ازدواج ما ۴۱ سال به خوشی ادامه یافت.» این ازدواج خوش فرجام، استثنایی عجیب بود.

اوید و پلینی سه زن داشتند. قیصر و آنتونی هر یک چهار زن، سولا^۷ و پمپی^۸ هر یک پنج زن و هرالده^۹ نه زن داشت. تولیا^{۱۰} دختر سیسرون^{۱۱} سه شوهر داشت. امپراتور نرون

- | | | | |
|------------|-------------------------------|-------------|---------------|
| 1) Cato | 2) Metellus Macedonicus | 3) Augustus | 4) Propertius |
| 5) Juvenal | 6) Quintus Lucretius Vespillo | 7) Sulla | 8) Pompey |
| 9) Herald | 10) Tullia | 11) Cicero | |

سومین شوهر پوپائیا^۱ و پنجمین شوهر استاتیلای مسالینا^۲ بود. بی دلیل نبود که پولس در نامه های شبانی خود نوشته که رهبران مسیحی باید هر کدام فقط یک زن داشته باشند. در دنیایی که برترین مقامها در معرض طوفان شرارت و هرزگی بود، کلیسای مسیحی می بایست نمونه عفت، پایداری و تقدس خانواده مسیحی باشد.

شخصیت رهبر مسیحی

اول تیموتاوس ۳: ۱-۷ (ادامه)

رهبر مسیحی باید هوشیار (nēphalios) باشد و نباید در خوردن شراب زیاده روی کند (paroinos). در دنیای قدیم شراب دائماً مصرف می شد. جایی که مقدار آب اندک باشد و نوشیدن آن گهگاه خطرناک، معمول ترین نوشیدنی شراب خواهد بود. شراب است که قلب خدایان و انسانها را خوش می سازد (داور ۹: ۱۳). اسرائیل در هنگام بازگشت و احیای خود «تاکستانها غرس کرده شراب آنها را خواهد نوشید» (عا ۹: ۱۴). مسکرات را به آنانی که مشرف به هلاکت اند بده و شراب را به تلخ جانان (امت ۳۱: ۶).

این بدان معنا نیست که خطرات مشروبات قوی بر دنیای قدیم پوشیده بود. در امثال سلیمان از مصائبی که بر مردی که به شراب قرمز می نگرد سخن گفته می شود (امت ۲۳: ۲۹-۳۵). «شراب استهزا می کند و مسکرات عربده می آورد (امت ۲۰: ۱). داستانهای وحشتناکی در مورد مردمانی که شراب زیاد می نوشیدند وجود دارد. به عنوان مثال می توان به داستان نوح (پید ۹: ۱۸-۲۷)، لوت (پید ۱۹: ۳۰-۳۸) و امنون (۲- سمو ۱۳: ۲۸-۲۹) اشاره کرد. اگر چه در دنیای قدیم شراب بیش از هر نوشیدنی دیگری معمول بود اما در مصرف آن صرفه جویی و امساک می شد. هنگام نوشیدن شراب آن را با مقیاس دو پیمانه شراب در سه پیمانه آب می نوشیدند. در دنیای بت پرست آن زمان کسی که دچار مستی می شد باعث آبروریزی می گشت چه رسد به مستی در جمع ایمان داران در کلیسا.

نکته قابل توجه این است که هر کدام از این دو واژه که در این متن بکار رفته دارای دو معنی هستند. nēphalios یعنی هوشیار اما نگهبان و مراقب نیز معنی می دهد. واژه paroinos یعنی معتاد به شراب ولی معنی ستیزه جو و زورگو نیز می دهد. نکته ای که پولس در اینجا عنوان می کند این است که شخص مسیحی هرگز نباید اجازه دهد هیچ چیزی به هوشیاری و رفتار مسیحی او خدشه وارد کند.

سپس در ادامه دو واژه دیگر که بیانگر دو ویژگی مهم در شخصیت رهبر مسیحی

1) Popaea

2) Statilla Messalina

هستند می‌آید. رهبر مسیحی باید خردمند (sōphrōn) و خوش رفتار (kosmios) باشد. در ترجمهٔ ما واژه sōphrōn به خردمندی ترجمه شده ولی اساساً قابل ترجمه نیست. در زبانهای دیگر به مفاهیم گوناگونی از جمله عقل سلیم، محتاط، خود دار، پاکدامن و کنترل کامل داشتن بر امیال نیز ترجمه شده است. یونانیان این واژه را از دو واژه به معنای نگاه داشتن فکر در سلامت و قوت گرفته‌اند و اسم مشتق آن sōphrosunē است که یونانیان بسیار در مورد آن نوشته و اندیشیده‌اند. این واژه متضاد زیاده‌روی و عدم خودداری است. افلاطون آن را «تسلط بر امیال و لذتها» تعریف می‌کند و ارسطو آن را به عنوان «نیروی که لذات زندگی را در ارادهٔ خود داشته باشد» توصیف می‌کند. فیلو نیز آن را این گونه تعریف می‌کند: «محدودیت مشخص و نظم بخشیدن به امیال و خواسته‌ها که امیال ظاهری و افراطی را حذف می‌کند و امیال ضروری را با اعتدال مزین می‌نماید». پیتاگوراس^۱ آن را «اساس استراحت و آرامش روح» می‌داند و لمبلیکوس^۲ آن را «حافظ والاترین عادات در زندگی» می‌خواند. اوریبید^۳ آن را «زیباترین موهبت الهی» و جرمی تیلر^۴ اسقف و نویسنده انگلیسی قرن هفدهم «کمر بند عقل و لگام احساس» نامیده. ریچارد ترنچ sōphrosunē را این گونه تعریف می‌کند: «تسلط کامل بر هوسها و امیال به طوری که فرصتی برای آنچه قانون و عقل تأیید نمی‌کند وجود نداشته باشد». ژیلبرت موری در مورد sōphrōn می‌نویسد «طریق اندیشه گاهی نجات دهنده و گاهی تخریب کننده است. زن یا مرد sophron در میان زشتی‌ها و زیبایی‌های دنیا می‌خرامد و احساس محبت، خوشی، خشم و غیره می‌کند و از میان آنها به چیزی فکر می‌کند که باعث نجات است. باعث نجات چه کسی می‌شود؟ نه فقط خود او بلکه تمام وضعیت را نجات می‌دهد و از به وجود آمدن شرارت جلوگیری می‌کند.» براون در توصیف sōphrosunē داعی از توماس اکویناس را با مضمون «مهار تمام قوای محرکه جسمانی و روحانی» نقل می‌کند. شخص sōphrōn تمام اجزای طبیعت خود را تحت کنترل دارد یعنی در قلب او مسیح در بالاترین مرتبه سلطنت می‌کند.

واژه همراه sōphrōn لغت kosmios است که به معنی خوش رفتار می‌باشد. اگر شخصی در اعمال ملموس خود kosmios باشد بدین خاطر است که در زندگی درونیش sōphrōn می‌باشد. kosmios یعنی مرتب، درستکار و شایسته. این واژه در زبان یونانی دو کاربرد دارد. عموماً برای سنگهای قبور مردگان یا برای تعریف شهروند خوب بکار برده می‌شود. افلاطون شخص kosmios را این گونه تعریف می‌کند «شهروندی که ساکت و دارای حس مسئولیت است و در هر جایی که باشد وظایفی را که برایش وضع شده به نحوی انجام

1) Pythagoras

2) Lamblichus

3) Euripides

4) Jeremy Taylor

می دهد.» مفهوم این واژه عمیق تر از خوش رفتاری صرف و توصیف کننده شخصی است که زندگی زیبایی دارد و همه چیز در شخصیت وی اساساً هماهنگی دارد. رهبر کلیسا باید فردی *sōphrōn* یعنی تمام امیال و غرائزش تحت کنترل کامل باشد، وی همچنین بایستی *kosmios* باشد یعنی کنترل درونی اش در رفتار نیکوی ظاهرش نمودار شود. رهبر باید شخصی باشد که قدرت مسیح در قلبش سلطنت می کند و در زندگیش زیبایی مسیح می درخشد.

شخصیت رهبر مسیحی

اول تیموتاوس ۳: ۱-۷ (ادامه)

رهبر مسیحی باید مهمان نواز (*philoxenos*) باشد. عهد جدید تأکید زیادی بر خصلت مهمان نوازی دارد. پولس کلیسای روم را به «مهمان داری» سفارش می کند (روم ۱۲: ۱۳). پطرس می گوید «یکدیگر را بدون همه مهمانی کنید» (۱- پطر ۴: ۹). «شبان هرماس^۱، یکی از قدیمی ترین نوشته های کلیسای اولیه گفته شده: «استقف باید مهمان نواز باشد و همیشه خادمین خدا را در خانه خود با شادی خوشامد گوید.» خانه و قلب رهبر مسیحی باید همواره باز باشد. مردم دنیای باستان در مورد حقوق مهمانان بسیار دقت می کردند. افراد غریب تحت حمایت ژئوس ژنیوس^۲، حامی غریبه ها قرار داشتند. در آن زمان مهمان خانه ها جاهای بسیار نامناسبی بودند. در یکی از نمایش نامه های آریستوفان، هرکول از همراه خود می پرسد که شب را کجا اقامت کنند و او جواب می دهد: «جایی که کک ها کمتر باشند.» افلاطون، صاحبان مهمان خانه ها را غارتگرانی توصیف کرده که میهمانان خود را به گروگان گرفته اند. مهمان خانه ها کثیف ولی ارزان بودند و مسائل غیر اخلاقی در آنها بسیار رایج بود. در دنیای باستان رسمی به نام مهمان دوستی وجود داشت. خانواده ها طی قرون متمادی ترتیباتی برای جا دادن و مهمان نوازی یکدیگر داشتند. گاهی اوقات افرادی از خانواده هایی که عهد مهمان دوستی بسته بودند همدیگر را نمی شناختند و هویت خود را با ارائه اشیایی که قرینه نام داشت اعلام می کردند. غریبه ای که برای اقامت دنبال جایی می گشت نیمه قرینه را نشان می داد و مهمان دار که نیمه دوم قرینه را در اختیار داشت با کنار هم نهادن دو نیمه و دیدن تقارن آنها متوجه می شد که میهمان خود را یافته است و میهمان نیز از اینکه دوست اجدادی خود را یافته اطمینان حاصل می کرد.

در کلیسای مسیحی واعظان و معلمانی بودند که همیشه در سفر بودند و به مهمان داری

1) Shepherd of Hermas

2) Zeus Xenios

احتیاج داشتند. همچنین برده‌های بی‌سرپناهی وجود داشتند که اجازه ورود به خانه مسیحیان برایشان امتیاز بزرگی بود. برکت عظیمی بود که مسیحیان خانه‌های خود را به روی آنها باز کنند تا بتوانند با مسیحیان هم فکر خود ملاقات نمایند. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که هنوز بسیاری از مردم از خانه و کاشانه خود دورند، امروزه افراد زیادی در غربت زندگی می‌کنند و مردمان بیشماری در شرایطی زندگی می‌کنند که مسیحی بودن برایشان دشوار است. در خانه مسیحیان و استقبال قلبی آنان باید به روی چنین افرادی باز باشد.

رهبر مسیحی باید راغب به تعلیم (didakikos) باشد. راغب به تعلیم بودن یعنی «بشارت به بی‌ایمانان و تعلیم ایمانداران». در این مورد می‌توان به دو نکته اشاره نمود. یکی از بدبختی‌های زمان ما آن است که رسالت تعلیم کلیسا آن طور که باید انجام نمی‌شود. موعظه و تشویق و ترغیب بسیار می‌شود ولی به کسی که معنای مسیحی بودن را نمی‌داند تشویق و نصیحتی در مورد مسیحی شدنش داده نمی‌شود. اولین وظیفه معلم و رهبر مسیحی تعلیم است. دوم آنکه بهترین و مفیدترین تعلیم نه به گفتار بلکه به کردار است. حتی شخصی که هیچ‌گونه استعدادی برای سخن گفتن ندارد می‌تواند از طریق زندگیش تعلیم دهد به طوری که در زندگی او بازتابی از خداوند دیده شود. قدیس به شخصی گفته می‌شود «که در او مسیح دوباره زندگی می‌کند».

رهبر مسیحی نباید به دیگران توهین کند (plēktēs یعنی زننده). ضرورت چنین آموزشی در یکی از بخشهای اثر بسیار قدیمی «قوانین رسولی» قید شده: «هر اسقف، کشیش یا شماسی که ایمانداران را به خاطر اشتباهشان تنبیه کند یا بی‌ایمانان را برای آزاری که مرتکب شده‌اند توبیخ نماید و بخواهد بدین طریق آنها را بترساند باید اخراج گردد زیرا خداوند ما هرگز چنین چیزی را به ما نیاموخته چون هرگاه به او ناسزا گفته می‌شد ناسزا جواب نمی‌داد بلکه به عکس ملائمت نشان می‌داد. وقتی او را می‌زدند جواب زندگان را با زدن نمی‌داد و هنگامی که رنج می‌کشید تهدید نمی‌کرد.» احتمال اینکه امروزه رهبر مسیحی ایمانداران را بزند بسیار اندک است ولی این حقیقت به قوت خود باقی است که گفتار یا اعمال توأم با داد و فریاد، قلدری، تندخویی یا عصبانیت، برای فرد مسیحی جایز نیست. رهبر مسیحی باید حلیم (epieikēs) باشد. epieikeia (حلم) جزو همان واژه‌های یونانی است که نمی‌توان آن را به طور کامل ترجمه کرد. ارسطو این واژه را به عنوان «تصحیح‌کننده عدالت» و «چیزی که از عدالت عادلتر و بهتر است» توصیف کرده است. ارسطو معتقد بود که «epieikēs ویژگی است که قانون را هنگامی که به خاطر عمومیت آن اشتباه کرده تصحیح می‌کند.» منظور وی آن است که امکان دارد در

مواردی اجرای صرف قانون، عدالت محسوب نشود. ریچارد ترنچ می‌گوید epieikeia یعنی «گذر کردن از سخن حقیقت به روح حقیقت» و «همین روح است که عدم امکان جدا شدن از قوانین رسمی را تشخیص می‌دهد... خطراتی را که همواره در بیان حقایق وجود دارند مشخص می‌نماید و اجازه نمی‌دهد که حقایق به اشتباهات اخلاقی آلوده گردند... همین روح است که تمایز مابین عدالت و بی‌عدالتی را آشکار می‌کند.» ارسطو ویژگی epieikeia را این‌گونه تعریف می‌کند: «بخشیدن تقصیرات انسانها، توجه به قانون‌گذار نه به قانون، به نیت نه به عمل، به کل نه به جزء، به شخصیت عمل‌کننده در دراز مدت نه در یک لحظه، به یاد داشتن نیکی نه بدی، به نیکی‌هایی که به او رسیده نه نیکی‌هایی که خود انجام داده، به تحمل سختی‌ها و تمایل به برقراری صلح با صحبت نه با عمل.» اگر مورد نزاعی در میان باشد می‌توان از طریق مراجعه به کتاب قانون و مراحل قانونی یا با مشورت عیسی مسیح آن را حل و فصل نمود. اگر مورد بحثی پیش آید می‌توان از طریق قانونی یا در محبت آن را حل کرد. هر چه epieikeia بیشتر باشد فضای کلیسا به طور اساسی تغییر بهتری پیدا خواهد کرد.

رهبر مسیحی باید صلح‌جو (amachos) باشد. این واژه یونانی به معنی *بیزاری/از جنگ* است. برخی افراد در روابط خود با دیگران به اصطلاح «دست به هفت تیر» هستند و با کوچکترین جرقه‌ای آتش می‌گیرند ولی یک رهبر مسیحی واقعی هیچ چیز را بیشتر از صلح با هموعان خویش دوست ندارد.

رهبر مسیحی باید *از پول دوستی دور باشد* و هرگز به خاطر منفعت صرفاً مادی به هیچ کاری دست نزنند و بدانند که در دنیا فضایی بسیار ارزشمندتر از تمام پولهای دنیا وجود دارند.

خادمین مسیحی

اول تیموتاوس ۸:۳-۱۰، ۱۲-۱۳

همچنین شماسان باوقار باشند نه دو زبان و نه راغب به شراب زیاده و نه طماع سود قبیح، دارندگان سرّ ایمان در ضمیر پاک. اما باید اول ایشان آزموده شوند و چون بی‌عیب یافت شدند کار شماسی را بکنند... و شماسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانه خویش را نیکو تدبیر نمایند زیرا آنانی که کار شماسی را نیکو کرده باشند درجه خوب برای خویشان تحصیل می‌کنند و جلالت کامل در ایمانی که به مسیح عیسی است.

در کلیسای اولیه وظایف شماسان بیشتر در جوّی از خدماتهای عملی تعریف شده بود.

کلیسا سازمان بسیار عالی کمکهای خیریه را از یهودیان به ارث برد. هیچ ملتی مانند یهودیان چنین احساس مسئولیتی برای برادران و خواهران فقیر خود نداشتند. کنیسه سازمان دهی مرتبی برای کمک به این افراد داشت. یهودیان ارائه کمکهای فردی را چندان مناسب نمی دانستند بلکه ترجیح می دادند این کمکها بوسیله جامعه و مخصوصاً از طریق کنیسه داده شود.

روزهای جمعه دو نفر از گردآورندگان رسمی هدایا به کوچه و بازار می رفتند و خانه به خانه کمکهای نقدی و جنسی مردم برای فقرا را جمع آوری می کردند. آنچه بدین طریق جمع آوری می شد توسط انجمنی متشکل از دو نفر یا در صورت لزوم بیشتر، بین نیازمندان تقسیم می گردید. به هر یک از فقرا به اندازه چهارده وعده یعنی دو وعده غذا برای هر روز داده می شد. ولی به کسانی که خود به اندازه یک هفته در منزل خود غذا داشتند از این کمک ها داده نمی شد. این وجوهات مخصوص فقرا kuppah (سبد) نامیده می شد. علاوه بر این، روزانه از منازل مقداری غذا جمع آوری می شد تا به کسانی که در حالت اضطراری بی غذا مانده اند داده شود که این کمکهای فوری tamhui (سینی) نام داشت. کلیسا نیز این سازمان خیریه را به میراث برد و بدون شک وظیفه شماسان بود که به آن بپردازند. بسیاری از ویژگی های شماسان همانند اسقفان است. آنها باید اشخاصی باوقار و پرهیزکار باشند، برای به دست آوردن مال، دستهای خود را به شیوه های قبیح نیالایند، باید مدت زمانی تحت آموزش و آزمایش قرار گیرند و به آنچه موعظه می کنند عمل نمایند تا ایمان مسیحی را با وجدان پاک حفظ کنند. در اینجا برای شماسان ویژگی جدیدی اضافه شده است، آنان باید صریح باشند. متن یونانی تصریح می کند که شماسان نباید dilogos باشند یعنی نباید با دو صد سخن بگویند. dilogos چیزی را به یکی گفتن و خلاف آن را به دیگری بیان نمودن است. جان بانیان در کتاب خود به نام «پیشرفت زائر» در تعریفی که از ساکنین شهر خوش صحبت^۲ می کند می گوید: «نام این شهر از اجداد سرورم آقای خوش صحبت که سرورام آقایان سست اراده و فرصت طلب بودند دست به دست گشته و قبل از ایشان هم به خاطر وجود آقایان ولرم، دورو، بی تفاوت و کشیش بخش آقای دو زبان نامیده می شده است.» فرد شماس در هنگام رفتن به در خانه ها و در روابطش با نیازمندان می بایست درستکار باشد. بارها اتفاق می افتاد که می توانست بعضی مسائل را با کمی دورویی و خوش صحبتی حل کند ولی کسی که کار کلیسای مسیح را به عهده دارد باید صریح و یکترو باشد. پیداست کسی که در خدمت شماسی درستکار باشد می تواند انتظار پیشرفت و

1) John Bunyan

2) Fair speech

ترفع به مقام والای کشیشی را نیز داشته باشد و چنان اعتمادی در ایمان دریافت خواهد نمود که می تواند به چهره تمام مخاطبینش بنگرد.

زنانی که در خدمت کلیسا هستند

اول تیموتاوس ۱۱:۳

و به همین طور زنان نیز باید باوقار باشند و نه غیبت گو بلکه هوشیار و در هر امری امین. هر چه به متن یونانی دقیقتر شویم روی این سخن به زنان شماسان یا زنانی است که در خدمتی همانند آنان فعالیت داشته اند. بیشتر به نظر می رسد که این متن به زنانی اشاره دارد که آنان نیز در امور خیریه مشغول خدمت هستند. کار آنان محبت و کمکی بوده که فقط زنان می توانستند برای زنان دیگری انجام دهند. مطمئناً در کلیسای اولیه زنان شماس وجود داشتند که وظیفه آنان تعلیم به زنان نوایمان و بخصوص حضور آنان در تعمید این افراد بود که می بایست کاملاً در آب فرو روند.

می بایست به این زنان خادم در مورد غیبت نکردن و تهمت نزدن و جلب اعتماد کامل دیگران تذکر داده شود. قبل از آنکه پزشکان جوان شروع بکار کنند سوگند یاد می کنند. قسمتی از این سوگند نامه که به بقراط پزشک و حکیم یونانی منسوب است اظهار می دارد که پزشک هرگز نباید آنچه را در خانه بیمار یا در باره او شنیده یا حتی اگر آن را در کوچه و خیابان شنیده باشد جایی بر زبان آورد. در کار خدمت به فقرا ممکن است به آسانی صحبت هایی شنیده شود که اگر تکرار گردد باعث زیانهای جبران ناپذیر خواهد شد. اینکه پولس زنان را مخصوصاً از غیبت کردن منع می کند نباید اهانته به آنان تصور شود. زنان با وضعیت خاصی که دارند بیشتر از مردان در خطر غیبت کردن هستند. شغل مردان باعث می شود آنان از محیط دور شوند ولی زنان ضرورتاً در محیط کوچکتری زندگی می کنند و دقیقاً به همین دلیل چیزهای کمتری برای گفتن دارند و این خطر صحبت کردن در مورد روابط شخصی را افزایش می دهد که خود منشاء غیبت و پیامدهای ناگوار آن است. به هر حال چه برای زن و چه برای مرد، بازگویی اسرار مردم کاری است پست و بسیار خوفناک. در تمدن و فرهنگ یونانی بسیار مهم و ضروری بود که زنان خادم در کلیسا وقار خود را حفظ کنند. زن محترم یونانی می بایست در انزوای شدید زندگی کند، هیچ گاه به تنهایی از خانه بیرون نمی رفت و هیچ وقت حتی با مردان خانه بر سر یک سفره نمی نشست. پریکلس^۱ گفته است: «وظیفه زنان آتنی این است که چنان در انزوا زیست کنند که در جمع مردان هرگز نامشان نه به بدی و نه به نیکی برده نشود.» گزنوفون

1) Pericles

سخنان دوست خود را درباره زن جوانش که به تازگی با او ازدواج کرده بود و به شدت او را دوست می داشت این گونه نقل می کند: «وقتی که با او ازدواج کردم چه چیزی را می توانست بداند؟ هنوز پانزده سال بیشتر نداشت که او را به خانه آوردم و قبل از آن تحت شدیدترین مراقبتها بزرگ شده بود و تا آنجا که امکان داشت اجازه دیدن یا شنیدن چیزی یا پرسش سؤالی به اوداده نشده بود.» دختران محترم یونانی بدین طریق بار آورده می شدند. گزنوفون تصویر یکی از این زنان جوان را این گونه توصیف می کند: «به تدریج به شوهر خود عادت می کند و چنان مطیع می گردد که بتواند با شوهر خود صحبت کند.»

مسیحیت به زنان آزاد بخشید، آنان را از نوعی بردگی آزاد کرد ولی خطراتی هم در بر داشت. زنی که اکنون آزاد شده بود بیم آن می رفت از آزادی خود سوء استفاده کند. آنانی که پای بند وقار و احترام بودند از این آزادی تعجب می کردند و به بنابراین کلیسا مجبور بود برای این آزادی مقرراتی وضع نماید. زنان با استفاده معقول از آزادی و نه سوء استفاده از آن به موقعیت غرور انگیزی که امروزه در کلیسا دارند دست یافته اند.

امتیاز و مسئولیت زندگی در کلیسا

اول تیموتاوس ۳: ۱۴-۱۵

این به تو می نویسم به امید آنکه به زودی نزد تو آیم لیکن اگر تأخیر اندازم تا بدانی که چگونه باید در خانه خدا رفتار کنی که کلیسای خدای حی و ستون و بنیاد راستی است. اینجا در یک جمله علت نوشته شدن رسالات شبانی بیان شده است. نوشته شده اند تا نحوه رفتار در کلیسا را به مردم گوشزد کنند. واژه رفتار در زبان یونانی *anastrephesthai* است که توصیف کننده راه رفتن و صحبت کردن انسان و به طور کلی نشان دهنده کل زندگی و شخصیت انسان است ولی به طور مشخص معرف روابط انسان با دیگران می باشد. همان طور که گفته شده معنی این واژه آن است که شخصیت اعضای کلیسا باید عالی بوده و روابط آنان با یکدیگر در همبستگی و رفاقت واقعی باشد. جماعت کلیسا مجموعه مردمانی است که با خدا و با همدیگر دوست و صمیمی هستند. پولس در ادامه از چهار واژه برای چهار عملکرد بزرگ کلیسا استفاده می کند.

۱- کلیسا خانه (oikos) خداست. کلیسا قبل از هرچیز باید یک خانواده باشد. در یادار نلسون^۱ پس از یکی از پیروزیهایش نوشت: «این پیروزی را مدیون این واقعیت هستم که از فرماندهی گروهی از برادرانم شادمان بودم.» کلیسا اگر گروهی از برادران نباشد اصلاً کلیسا نیست. محبت خدا فقط در جایی هست که محبت برادرانه وجود داشته باشد.

1) Nelson

۲- کلیسا جماعت (ekklesia) خدای زنده است. واژه ekklesia به صورت تحت اللفظی به معنای اجتماع انسانهایی است که خوانده شده اند و مفهوم/تتخاب شده یا جدا شده را ندارد. در آتن ekklesia به گروهی که اداره امور شهر را به عهده داشتند اطلاق می شد و عضویت آن برای تمام شهروندانی که در جلسات حاضر می شدند میسر بود اما طبیعتاً همه نمی توانستند همیشه حضور داشته باشند. دعوت شرکت در مجمع شهر برای همه فرستاده می شد ولی فقط برخی از شهروندان به آن جواب داده حضور می یافتند، دعوت خدا نیز خطاب به همه است ولی فقط بعضی آن را می پذیرند و به همانها ekklesia یا کلیسا اطلاق می شود. دعوت خدا به صورت گزینشی نیست بلکه خطاب به تمام انسانهاست اما باید به این دعوت خدا جواب مثبت داد.

۳- کلیسا ستون (stulos) حقیقت است. در شهر افسس که این نامه ها به آنجا نوشته شده واژه «ستون» مفهوم خاصی داشت. بزرگترین افتخار افسس معبد دیانا یا آرتیمیس بود، «بزرگ است آرتیمیس افسسیان» (اع ۱۹:۲۸). این بنا یکی از عجایب هفتگانه دنیا بشمار می رفت و یکی از مهمترین مشخصه های آن ستون های آن بودند. معبد آرتیمیس دارای صد و بیست و هفت ستون بود که هر یکی از آنها هدیه پادشاهی بود. تمام ستونها از سنگ مرمر و بعضی از آنها جواهر نشان یا با روکش طلا بودند. مردم افسس به خوبی می دانستند که ستون زیبا چگونه باید باشد. ممکن است ایده ستون در اینجا به معنای نگاه داورنده و حامی نباشد بلکه به معنای جلوه بکار گرفته شده باشد. غالباً مجسمه افراد مشهور را روی ستونی بلند می گذارند تا از همه چیز بالاتر بوده به خوبی از فاصله دور دیده شود. ایده ای که در اینجا مطرح می شود این است که وظیفه کلیسا بالا نگهداشتن حقیقت به گونه ای است که همه مردم بتوانند آن را ببینند.

۴- کلیسا بنیاد و نگاه داور (hedraiōma) حقیقت است. نگاه دار به معنای تقویت دیوار است که برای نگهداری آن و جلوگیری از ریزش ساختمان صورت می گیرد و اصطلاحاً «شمع زدن» نامیده می شود. در دنیایی که نمی خواهد با حقیقت روبرو شود، کلیسا آن را بالا می برد تا همه ببینند. در دنیایی که حقیقت ناخوشایند را خفه می کند، کلیسا آن را در مقابل تمام کسانی در پی نابودی اش هستند پشتیبانی می کند.

سرود کلیسا

اول تیموتاوس ۱۶:۳

و بالاجماع سر دینداری عظیم است:

که خدا در جسم ظاهر شد:

در روح تصدیق کرده شد:

به فرشتگان مشهود گردید:

به امتها موعظه کرده:

و در دنیا ایمان آورده:

و به جلال بالا برده شد.

مهمترین نکته در این متن آن است که قطعه ای کوچک از یکی از سرودهای کلیسای اولیه را به ما نشان می دهد. این متن ترتیبی از ایمان به مسیح در شعر و موسیقی است، سرودی که در آن مردم ایمان خود را می سرودند. ما انتظار نداریم که شعر را همانند اعتقاد نامه به عنوان ابراز ایمان خود به کار ببریم ولی باید دید که هر یک از عبارات این سرود چه می گویند.

۱- خدا/ در جسم ظاهر شد. درست در همان ابتدا بر انسانیت واقعی عیسی تأکید دارد. می گوید: «به عیسی بنگر تا فکر، قلب و کار خدا را به شیوه ای قابل درک ببینی.»
 ۲- در روح تصدیق کرده شد. درک این عبارت مشکل است. می توان برای آن سه معنای محتمل متصور بود. الف) ممکن است بدین معنی باشد که عیسی در تمام عمر خود بر روی زمین توسط قدرت روح القدس هیچ گناه نکرد. روح است که انسان را هدایت می کند، اشتباه ما این است که غالباً هدایت او را نمی پذیریم. اطاعت کامل عیسی از روح خدا بود که او را بدون گناه حفظ نمود. ب) ممکن است بدین معنی باشد که ادعاهای عیسی توسط کار روح که در او ساکن بود تایید می شد. وقتی کاتبان و فریسیان، عیسی را متهم کردند که بوسیله قدرت شیطان شفا می دهد این گونه جواب داد: «هرگاه من به روح خدا/ دیوها را اخراج می کنم هر آینه ملکوت خدا بر شما رسیده است.» (مت ۱۲:۲۸)
 قدرتی که در مسیح بود قدرت روح بود و اعمال قدرتمندی که انجام می داد اثبات و تایید ادعاهای عظیم او بود. ج) ممکن است اشاره ای به قیام او باشد. انسانها مسیح را گرفته مانند جنایتکاری بر صلیب مصلوبش کردند ولی توسط قدرت روح قیام کرد. ثابت شد که اتهام انسانها بر عیسی اشتباه بوده و او تایید گردید. به هر صورتی که این جمله را تفسیر کنیم، بدین معنی است که روح قدرتی است که ثابت نمود عیسی همانی است که ادعا می کرد.

۳- به فرشتگان مشهود گردید. در اینجا نیز می توان به سه معنی ممکن اشاره کرد. الف) ممکن است اشاره ای به زندگی عیسی قبل از آمدن به این دنیا باشد. ب) امکان دارد اشاره ای به زندگی او در این جهان باشد. حتی بر روی زمین نیز لشگرهای آسمانی نظاره گر جدال دهشتناک او با شیطان بودند. ج) ممکن است به عقاید مردم در زمان

عیسی مربوط باشد که می‌پنداشتند فضا مملو از قدرتهای شیطانی و فرشتگان است. بسیاری از این قدرتها نسبت به خدا و انسان دشمنی می‌ورزیدند و تمام هم و غم خود را در نابودی عیسی بکار می‌بردند. پولس حداقل یک بار به این نکته اشاره می‌کند که آنان از روی جهالت می‌خواستند عیسی را از بین ببرند و عیسی حکمتی را که از ازل مخفی بود بر آنها مکتشف گردانید (۱-۷: ۲-۸). این عبارت شاید بدین معنی باشد که عیسی حقیقی را آورد که حتی برای قدرتهای شیطانی و فرشتگان ناشناخته بود. برداشت ما از این جمله به هر شکلی که باشد این معنا را می‌دهد که عیسی آن قدر عظیم است که آسمان و زمین را دربر می‌گیرد.

۴- به /متها موعظه کرده شد. در اینجا حقیقت بزرگی نمایان می‌گردد که عیسی به هیچ نژادی منحصر نمی‌شود. او مسیحی نیست که برای تعالی عظمت دنیوی یهود آمده باشد بلکه او نجات دهنده کل این دنیای پهناور است.

۵- در دنیا به /او ایمان آوردند. در اینجا حقیقت معجزه‌آمیزی در کمال سادگی بیان شده. پس از آنکه مسیح مرد و زنده شد و به جلال خود وارد شد، عده پیروان او ۱۲۰ نفر بودند (اع ۱: ۱۵) و تنها چیزی که پیروانش برای گفتن داشتند داستان نجاری جلیلی بود که بر روی تپه‌ای در فلسطین به عنوان خطاکار مصلوب شد. ولی پس از گذشت ۷۰ سال این داستان به اقصای زمین رسید و مردم هر ملتی این عیسای مصلوب شده را چون نجات دهنده و خداوند خود پذیرفتند. در این جمله ساده، کل شگفتی پیشرفت کلیسا نهفته است، پیشرفتی که با هر گونه معیار انسانی باور نکردنی است.

۶- به جلال بالا برده شد. این عبارت اشاره به صعود عیسی دارد. داستان عیسی از آسمان شروع شده به آسمان ختم می‌شود. او چون خادم زیست، از خطاکاران محسوب شد، مصلوب گردید و در حالی که جای میخها را بر بدن داشت قیام نمود ولی پایان آن جلال بود.

خدمت خدا یا خدمت شیطان

۱- تیموتائوس ۴: ۱-۵

لیکن روح صریحاً می‌گوید که در زمان آخر از ایمان برگشته به ارواح مضل و تعالیم شیطان اصغا خواهند نمود، به ریاکاری دروغگویان که ضمائ خود را داغ کرده اند که از مزاجت منع می‌کنند و حکم می‌نمایند به احتراز از خوراکیهایی که خدا آفرید برای مؤمنین و عارفین حق تا آنها را به شکرگزاری بخورند. زیرا که هر مخلوق خدا نبیکوست و هیچ چیز را رد نباید کرد اگر به شکرگزاری پذیرند. زیرا که از کلام خدا و دعا تقدیس می‌شود.

کلیسا این باور را از یهودیت به ارث برده بود که در این دنیا همه چیز قبل از آنکه

نیک باشد بسیار بد است. یهودیان همیشه زمان را به دو صورت تصور می نمودند. *زمان حال* که کلاً در سلطه نیروهای شیطان و در نتیجه بد بود و *زمان آینده* که عصر کامل خدا و نیکی خواهد بود. اما یک زمان به زمان دیگر جز با کشمکش تکان دهنده گذر نمی کرد. مابین این دو زمان «روز خداوند» قرار داشت که در آن روز دنیا بر بنیاد خود می لرزید و در آن جنگ بزرگ و نهایی با شیطان و آخرین داوری جهانی واقع می شد و سپس روز جدید طلوع می کرد.

نویسندگان عهد جدید از این تصویر استفاده کردند و چون از قوم یهود بودند با این نظریه رشد کرده بودند. یکی از ویژگی های زمان آخر، بدعتها و تعلیمات اشتباه بود. «بسا انبیای کذب ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند» (مت ۲۴: ۱۱). «مسیحان دروغ و انبیای کذب ظاهر شده آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد به قسمی که اگر ممکن می بود برگزیدگان را هم گمراه می نمودند» (مر ۱۳: ۲۲). پولس در این روزهای آخر منتظر ظهور «مرد شریر و فرزند هلاکت» که با خدا مخالفت می کرد بود (۲-تسا ۲: ۳). چنین انبیای کذب ای در کلیسای افسس راه یافته بودند. نحوه تعلیمات غلط آنان که در این متن به آن اشاره شده باید جدی گرفته شود. در آن زمان مردم به روح های شریری که فضا را فراگرفته مردم را اغفال می کنند باور داشتند. تعلیمات غلط از همین ها می آمد. ولی اگر چه این تعلیمات از جانب ارواح شریر بود اما از طریق انسان رواج می یافت، انسانهایی که شخصیت ملایم ریاکارانه داشتند و وجدانشان در تسلط شیطان بود. گاهی اتفاق می افتاد که بر بدن بردگان علامتی می گذاردند تا نشان دهد که به چه کسی تعلق دارند. این معلمان کذب بر وجدان خود نشانه شیطان را داشتند که نشانگر تملک آنان توسط شیطان بود.

اینجا نکته ای بسیار وحشتناک و تهدیدآمیز وجود دارد. خدا همیشه در پی انسانهایی است تا در این دنیا ابزار عمل او باشند ولی حقیقت وحشت آور آن است که نیروهای شریر نیز به دنبال کسانی هستند که از آنها استفاده کنند. مسئولیت بزرگ و وحشتناک انسان در همین جا نهفته است. انسان آزاد است که خدمت خدا یا شیطان را انتخاب کند. کدام را انتخاب می کند؟

عواملین اسارت انسانها و بی احترامی به خدا

اول تیموتاوس ۴: ۱-۵ (ادامه)

بدعت گزاران افسس بدعتی را ترویج می کردند که پیامدهای قطعی آن در زندگی مشخص بود. همان طور که قبلاً دیدیم این بدعت گزاران، گنوسی بودند و چکیده آیین

گنوسی این بود که روح کلاً نیک و ماده کلاً شریر و بد است. یکی از پیامدهای این باور آن بود که بعضی ها موعظه می کردند هر چیز مربوط به بدن و دنیا شریر و شیطانی است. این موضوع در افسس منجر به دو اشتباه مسلم شد. این افراد تأکید می کردند که انسان باید تا آنجا که ممکن است از غذا امساک کنند زیرا غذا ماده و در نتیجه شریر است و غذا به بدن که می رسد باعث شرارت بدن می شود. دیگر اینکه مردم را از ازدواج منع می کردند زیرا عقیده داشتند که غرایز بدن انسان از شیطان است و باید آنها را کاملاً خفه کرد.

این بدعت در طی قرون مرتباً در کلیسا سر برمی آورد. در هر نسلی انسانهایی برخاستند که از خدا سخت گیرتر بودند. وقتی «قوانین رسولی» به نگارش درآمد لازم بود که مرزبندی ها مشخص شود: «اگر ناظر، کشیش یا شماس یا هر روحانی دیگری از ازدواج، جسم و شراب نه به خاطر ریاضت و پرهیزکاری (یعنی به خاطر انضباط) بلکه به تصور وجود شرارت در آنها اجتناب ورزد و فراموش کند که همه چیز نیکوست و خدا انسان را زن و مرد آفرید یا باید اصلاح گردد یا از کلیسا اخراج شود زیرا به استادی و خلقت نیکوی خدا اهانت کرده کفر ورزیده است. این قانون در مورد ایمانداران عام نیز صدق می کند» (قونین رسولی ۵۱). ایرنائوس^۱ در اواخر قرن دوم در مورد بعضی از پیروان ساتورنینوس^۲ بدعت گزار سریانی قرن دوم می گوید: «آنان اعلام کرده اند که ازدواج و تناسل از شیطان است، بسیاری نیز از خوردن غذاهای حیوانی خودداری می کنید و مردم را به تظاهر به میانه روی در این امور می کشانند» (ایرنائوس؛ علیه بدعتها، ۱/ ۲۴/ ۲). این نوع افکار در راهبان و زاهدان قرن چهارم به اوج خود رسید. آنها به بیابانهای مصر رفته آنجا در انزوای کامل از انسانها زندگی می کردند و زندگی خود را در ریاضت جسم می گذارانییدند. یکی هیچ گاه غذای پخته نمی خورد و برای «بی گوشتی» اش معروف شده بود، دیگری تمام شب را در لبه پرتگاهی می ایستاد تا نتواند به خواب رود و سومی مشهور شده بود چون آنقدر بدن خود را کثیف نگه می داشت که در هنگام راه رفتن کرمها از بدنش می افتادند. دیگری تعمداً در طول تابستان نمک زیاد می خورد تا تشنه شود و از آب خوردن امساک می کرد. آنان بر این باور بودند که «بدن تمیز الزاماً به معنی روح کثیف است.»

جواب چنین افرادی این بود که با انجام این گونه کارها به خدا بی احترامی می کنند زیرا او خالق جهان است و بارها گفته شده که آنچه او آفریده نیکوست. «خدا هرچه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود» (پید ۱: ۳۱). «هر جنبه ای که زندگی دارد

1) Irenaeus

2) Saturninus

برای شما طعام باشد، همه را چون علف سبز به شما دادم (پید ۳: ۹). «خدا انسان را به صورت خود آفرید... ایشان را نر و ماده آفرید و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید» (پید ۱: ۲۷-۲۸).

باید از همه برکتهای خدا همانند خلقت استفاده شود.

۱- باید با/این یادآوری که آنها عطیه الهی هستند از آنها استفاده کنیم. بعضی چیزها آنقدر فراوان به ما می‌رسند که فراموش می‌کنیم آنها را خدا به ما عطا فرموده و داشتن آنها را حق خود می‌دانیم. باید به یاد داشته باشیم که هر آنچه داریم عطیه خداست و هیچ موجود زنده‌ای بدون او وجود نخواهد داشت.

۲- همه چیز باید در شراکت استفاده شود. هرگونه استفاده خودخواهانه ممنوع است. هیچکس نمی‌تواند برکت‌های خدا را به خود منحصر سازد، همه باید در نعمتهای خدا شریک باشند.

۳- باید آنها را با شکرگزاری استفاده نمود. قبل از صرف غذا همیشه باید شکرگزاری کرد. یهودیان همواره خدا را شکرگزاری می‌کردند و برای هر چیزی شکرگزاری جداگانه‌ای به جا می‌آوردند. هنگام خوردن میوه می‌گفتند: «متبارک هستی ای پادشاه کائنات که میوه درختان را آفریدی.» وقت نوشیدن شراب می‌گفتند: «متبارک هستی ای پادشاه کائنات که میوه مو را آفریدی.» هنگام خوردن سبزیجات می‌گفتند: «متبارک هستی ای پادشاه کائنات که ثمر زمین را آفریدی.» وقت خوردن نان می‌گفتند: «متبارک هستی ای پادشاه کائنات که نان را از دل زمین به ما دادی.» همین که برای هر چیزی خدا را شکرگزاری کنیم باعث تقدیس آن می‌گردد و چون توسط روح خدا تقدس شده نیروهای شریر نزدیک آن نخواهند شد.

مسیحی واقعی خود را برده قوانین و دستورات و بی‌احترام نسبت به خدا نمی‌سازد تا او را خدمت نماید بلکه با شکرگزاری نعمتهای نیکوی خدا را می‌پذیرد و فراموش نمی‌کند که این دنیا آفریده خداست و از یاد نمی‌برد که عطایای خدا را با دیگران تقسیم کند.

نصیحتی به سفیر مسیح

اول تیموتاوس ۴: ۶-۹

اگر این امور را به برادران بسپاری خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود، تربیت یافته در کلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آن را کرده‌ای. لیکن از افسانه‌های حرام عجوزها احتراز نما و در دینداری ریاضت بکش که ریاضت بدنی اندک فایده‌ای دارد لیکن دینداری برای هر چیز مفید است که وعده زندگی حال و آینده را دارد. این سخن امین

است و لایق قبول تام. زیرا که برای این زحمت و بی احترامی می کشیم زیرا امید داریم به خدای زنده که جمیع مردمان علی الخصوص مؤمنین را نجات دهنده است.

این قسمت از متن مملو از اندرزهای عملی است که نه تنها برای تیموتائوس بلکه برای هر خادمی که مسئولیت کار و رهبری در کلیسا را به عهده می گیرد ضروری است.

۱- نحوه تعلیم به دیگران را به ما می آموزد. «سپردن امور» به برادران بهترین ترجمه برای واژه *hupotithestia* است. این عبارت به معنای صدور فرمان نیست بلکه معنی آن نصیحت و پیشنهاد است. این واژه ملایم، فروتن و متواضع به این معناست که تعلیم دهنده هرگز نباید آمرانه و با تندی این فرمان را اجرا کند. او باید چنان عمل کند که سخنان وی به صورت ارائه پیشنهاد یا یادآوری مطالبی باشد که شخص از قبل می دانسته نه اینکه به مخاطب بیاموزد بلکه تا حقیقت را در قلب خود کشف کند. راهنمایی که با ملایمت داده می شود همواره از فرمانهای تهدیدآمیز همراه با زور موثرتر است. انسانها وقتی رانده شدن را رد می کنند راهنمایی را می پذیرند.

۲- نحوه مواجهه با وظیفه تعلیم را به ما می آموزد. به تیموتائوس گفته شده که زندگی خود را با کلام ایمان تغذیه کند. هیچکس نمی تواند چیزی را به کسی بدهد مگر آنکه قبلاً آن را دریافت کرده باشد. کسی که تعلیم می دهد باید خود مدام آموزش ببیند. این که انسان پس از معلم شدن دیگر به آموزش نیاز ندارد مخالف واقعیت است. انسان باید هر روزه در شناخت عیسی مسیح پیشرفت کند تا بتواند او را به دیگران بشناساند.

۳- به ما می آموزد که /از چه چیز دوری کنیم. تیموتائوس از داستانهای بیهوده ای که پیرزنان به کودکان می آموزند برحذر شده. غوطه ور شدن در موضوعات حاشیه ای و مشغول شدن با ظواهر بسیار آسان است. انسان باید تنها با حقایق بزرگ و اساسی فکر و ایمان خود را تغذیه نماید.

۴- به ما می آموزد که در پی چه چیزی باشیم. به تیموتائوس گفته شده که مسیحی باید روح خود را همانند بدن ورزشکاران تمرین دهد. البته این بدان معنا نیست که نسبت به بدن خود بی توجه باشیم. ایمان مسیحی بر این باور است که بدن معبد روح القدس است. ولی ذهن پولس متوجه نکات خاصی بود. اولاً در دنیای باستان مخصوصاً در یونان، مدارس ورزشی جاهای خطرناکی بودند. هر شهری دارای مدرسه ورزشی خود بود. برای جوانان شانزده تا هیجده سال یونانی، ورزش مهمترین قسمت دوران آموزش بود ولی در آن زمان همجنس بازی بسیار شایع بود و ورزشگاهها مکان و بستر مناسبی برای چنین گناهی بود. ثانیاً پولس به اعتدال و تناسب نصیحت می کند. تربیت بدنی خوب و حتی ضروری است ولی فایده آن محدود می باشد. فقط قسمتی از وجود انسان را پرورش

می دهد و نتایج آن کوتاه مدت، زیرا بدن فانی است. تمرین در امور الهی، جسم و ذهن و روح انسان را پرورش می دهد و نتایج آن نه فقط در طول عمر انسان بلکه در ابدیت نیز ماندگار است. فرد مسیحی ورزشکار میدان ورزش نیست بلکه ورزشکار خداست. ایزوکرآتس^۱ یکی از بزرگترین مشاهیر یونان این را به خوبی درک کرده بود: «بیشتر از مرتاضی که بدن خود را تمرین می دهد پادشاه باید روح خود را تمرین دهد.» «به میل و اراده خود ریاضت بکش تا وقتی زحمت ناخواسته بر تو آید بتوانی تحمل کنی.»

۵- اصل کل را به ما می آموزد. هیچکس هرگز ادعا نکرده که شیوه زندگی مسیحی آسان است بلکه هدف آن خداست. به این دلیل مسیحی تا آنجا که می تواند متحمل هر چیز می شود که در حضور خدا زندگی می کند و در حضور نزدیکتر او به پایان می رساند. عظمت هدف زحمت ها و ریاضت ها را ارزشمند می گرداند.

تنها راه فرونشاندن انتقادات

اول تیموتائوس ۴: ۱۰-۱۶

این امور را حکم و تعلیم فرما. هیچکس جوانی تو را حقیر نشمارد بلکه مؤمنین را در کلام و سیرت و محبت و ایمان و عصمت نمونه باش. تا مادامی که نیایم خود را به قرائت و نصیحت و تعلیم بسیار. زنهار از آن کرامتی که در تو است که بوسیله نبوت با نهادن دستهای کشیشان به تو داده شد بی اعتنایی منما. در این امور تأمل نما و در اینها راسخ باش تا ترقی تو بر همه ظاهر شود. خویشتن را و تعلیم را احتیاط کن و در این امور قائم باش که هرگاه چنین کنی خویشتن را و شنوندگان خویش را نیز نجات خواهی داد.

یکی از مشکلاتی که تیموتائوس باید بر آن فائق می شد جوانی او بود. نباید درباره او به عنوان یک نوجوان خام قضاوت کنیم. به هر حال وی به مدت پانزده سال همکار و دستیار پولس بود. واژه جوان (neotēs) در یونانی می تواند برای کسی که در سن خدمت سربازی باشد یعنی تا سن چهل سالگی بکار رود. ولی کلیسا عموماً ترجیح داده که خادمانش در سنین بلوغ کامل باشند. در «قوانین رسولی» قید شده که اسقف نباید کمتر از پنجاه سال داشته باشد زیرا در آن موقع «نابسامانی های جوانی را پشت سر گذاشته است.» تیموتائوس در مقایسه با پولس جوان بود و خیلی ها او را با چشم انتقاد می نگریستند. ویلیام پیت^۲ که در سی و سه سالگی وکیل مجلس بود روزی در نطق خود که در مجلس عوام ایراد می کرد گفت: «گناه بی رحم جوان بودن ... را نه انکار می کنم و نه قصد تسکین آن را دارم.» کلیسا همیشه جوانان را به نوعی با دیده ظن و تردید

1) Isocrates

2) William Pitt

نگریسته و تیموتائوس تحت چنین شرایطی لاجرم از پای درمی‌آمد.

نصیحتی که پولس به تیموتائوس می‌کند در عمل دشوارترین نصیحت است ولی به هر حال تنها نصیحت ممکن بود. او می‌بایست با رفتار خود انتقادات را خاموش سازد. یک بار افلاطون به غلط مورد انتقاد قرار گرفت که گویا رفتارش صادقانه نبوده. جواب وی این بود که «ما باید طوری زندگی کنیم که مردم به اشتباه خود پی ببرند.» دفاع لفظی ممکن نیست بتواند انتقاد را خاموش کند ولی نحوه زندگی می‌تواند. پس ویژگیهای کار و رفتار تیموتائوس چگونه می‌بایست باشد؟

۱- باید محبت داشته باشد. واژه یونانی agapē (آگاهپه) که برای بزرگترین فضیلت مسیحی به کار رفته عموماً غیر قابل ترجمه است. معنای واقعی آن نیک‌خواهی تسخیر ناپذیر است. اگر کسی agapē داشته باشد بدون توجه به آنچه مردم در مورد او می‌گویند یا انجام می‌دهند چیزی جز خوبی آنها را نمی‌خواهد. چنین فردی هیچ وقت ناراحت یا خشمگین نمی‌شود و در پی انتقام نمی‌رود. هرگز به خود اجازه نمی‌دهد از کسی متنفر باشد و هیچ وقت از بخشیدن امتناع نمی‌کند. به روشنی پیداست که این نوع محبت تمام شخصیت انسان را برای دستیابی به اهداف والایش فرا می‌گیرد. محبت معمولی چیزی است که به اراده خودمان نیست. محبت به عزیزان و نزدیکان جزو غرایز ماست. محبت مرد به زن تجربه‌ای خارج از اراده و بدون زحمت است. عشق عادی کار دل است ولی محبت مسیحی کار اراده است. محبت مسیحی آن از خود گذشته‌گی است که بدان وسیله توجهی زائل نشدنی به دیگران را در خود پرورش می‌دهیم. بنابراین اولین نشانه معتبر هر رهبر مسیحی، توجه به دیگران بدون در نظر گرفتن رفتار آنها با وی است. هر رهبر مسیحی که ذاتاً زودرنج و تند مزاج است باید همواره این موضوع را در مد نظر داشته باشد.

۲- باید وفاداری داشته باشد. وفاداری به مسیح به هر قیمتی که باشد باید بدون تزلزل و دو دلی تا به آخر ادامه یابد. وقتی همه چیز رو به راه و مرتب باشد سرباز بودن سخت نیست. سرباز واقعاً ارزشمند آن است که به هنگام خستگی و گرسنگی و در موقعی که در میدان نبرد شرایط سخت و طاقت فرسا می‌شود یا در بحبوحه جریاناتی که نمی‌تواند مفهوم آنها را درک کند خوب بجنگد. دومین نشانه معتبر رهبر مسیحی، وفاداری او به مسیح است که هر وضعیتی را به مبارزه می‌طلبد.

۳- باید پاکی و خلوص داشته باشد. پاکی و خلوص، تابعیت تزلزل ناپذیر نسبت به معیارهای مسیح است. پلینی حکمران بیطانیه در گزارشی که برای امپراتور تراژان نوشت در مورد مسیحیان آن منطقه گفت: «آنها عادت دارند با قولی که به هم می‌دهند

هرگز دزدی یا غارت نکنند، مرتکب زنا نشوند، قول خود را نشکنند، آن را انکار نکنند و به دعوت دیگران پشت ننمایند.» قول مسیحی برای زندگی پاک است. فرد مسیحی باید معیار احترام، درستکاری، خودداری، عفت، نظم و توجه به دیگران، خلاصه معیاری بالاتر از معیارهای دنیوی داشته باشد. حقیقت این است که دنیا هرگز نیازی به مسیحیت نداشته جز اینکه ثابت کند بهترین زنان و مردان را به عرصه وجود آورده است. سومین نشانه معتبر رهبر مسیحی، زندگی بر اساس معیارهای عیسی مسیح است.

وظایف رهبر مسیحی در کلیسا

اول تیموتائوس ۴: ۱۰-۱۶ (ادامه)

به تیموتائوس جوان وظایف مشخصی در کلیسا محول شده. او باید خود را وقف خواندن کلام برای عموم، نصیحت و تعلیم کند. در اینجا الگوی پرستش مسیحی ذکر شده است. اولین توصیف پرستش کلیسا که تا زمان ما حفظ شده در آثار ژوستین شهید است. تقریباً در سال ۱۷۰ میلادی دفاعیه‌ای در اثبات مسیحیت خطاب به دولت روم نوشت که در آن می‌گوید: «در روزی که به روز خورشید (یک شنبه) مسمی است همه آنانی که در شهرها یا روستاها زندگی می‌کنند در یک جا جمع می‌شوند. خاطرات شاگردان یا نوشته‌های انبیا تا آنجا که وقت اجازه دهد خوانده می‌شود. سپس بعد از خواندن متون، رهبر با سخنان خود مردم را به پیروی از این چیزهای نیکو تشویق و ترغیب می‌کند. آنگاه همه ایستاده دعا می‌کنیم» (اولین دفاعیه، ۶۷:۱). بنابراین در الگوی هر پرستش مسیحی چهار مورد وجود دارد.

- ۱- خواندن و تفسیر کتب مقدسه. مردم جمع نمی‌شوند تا عقاید واعظ را بشنوند بلکه برای شنیدن کلام خدا اجتماع می‌کنند. محور پرستش مسیحی کتاب مقدس است.
- ۲- تعلیم. کتاب مقدس کتاب دشواری است و بنابراین احتیاج به توضیح دارد. آموزه‌های مسیحی را نمی‌توان به آسانی درک نمود اما هر کس باید بتواند برای امیدی که در اوست برهان بیاورد. اگر انسان نداند که مسیحی بودن به چه معنی است، در تشویق و ترغیب وی برای مسیحی شدن هیچ فایده‌ای وجود ندارد. واعظ مسیحی سالهای زیادی از عمر خود را صرف بدست آوردن توانایی لازم جهت توضیح ایمان به دیگران می‌کند. چنین شخصی از انجام وظایف عادی زندگی معاف شده که بتواند بیندیشد، مطالعه نماید و دعا کند تا اینکه کلام خدا را برای مردم بهتر مکشوف سازد. در هیچ کلیسایی ایمان پایداری بدون خدمت تعلیم نمی‌تواند وجود داشته باشد.
- ۳- نصیحت و تشویق. پیام مسیحی همیشه باید به عمل مسیحی بیانجامد. شخصی گفته

که هر موعظه باید با این مبارزه طلبی به پایان برسد که «خوب، حالا چی رفیق؟» کافی نیست که پیام مسیحی به صورت مطالعه و یادگیری ارائه شود بلکه باید به صورتی عملی معرفی گردد. مسیحیت حقیقت است ولی حقیقت در عمل.

۴- دعا. اجتماع مسیحیان در حضور خدا گرد هم می آید و در روح خدا تفکر می کند و با قدرت خدا حرکت می نماید. نه موعظه و نه شنیدن آن و نه اعمال پیامد آن هیچ کدام بدون کمک روح خدا ممکن نخواهد بود.

هیچ ضرری برای ما ندارد که گاهی الگوی مراسم پرستشی کلیسای اولیه را در مقابل مراسم امروزی خود بیازماییم.

مسئولیت‌های شخصی رهبر مسیحی

اول تیموتاوس ۴: ۱۰-۱۶ (ادامه)

در این قسمت مسئولیت‌های شخصی یک رهبر مسیحی را به طور زنده و روشن بررسی می‌کنیم.

۱- باید به خاطر داشته باشد که کلیسا وی را برای وظیفه‌ای خاص برگزیده است. رهبر مسیحی جدا از کلیسا هیچ منطق و مفهومی ندارد. مأموریت او از جانب کلیساست، کارش در شراکت با کلیسا و وظیفه اش آوردن دیگران به کلیسا. به همین دلیل است که کار واقعاً مهم کلیسای مسیح هرگز توسط مبشرین سیار انجام نمی‌شود بلکه این وظیفه همواره بر دوش خادمین ثابت آن است.

۲- باید به یاد داشته باشد که موظف است به این موارد بیندیشد. خطر بزرگی که او را تهدید می‌کند تنبلی ذهنی، فکر بسته، غفلت از مطالعه و مشغول کردن فکر خود در راههای بیهوده است. خطر این است که حقایق جدید، شیوه‌های جدید و کوشش برای ارائه ایمان به زبانی معاصر او را ناراحت و پریشان کند. رهبر مسیحی باید متفکر مسیحی باشد و گر نه در کار خود موفق نخواهد بود و برای اینکه متفکر خوبی باشد باید تا زمانی که زنده است متفکری دلیر و کاوشگر باشد.

۳- باید وظیفه تمرکز را به یاد داشته باشد. این خطر او را تهدید می‌کند که ممکن است انرژی خود را در راههایی مصرف کند که در خدمت ایمان مسیحی نباشد. او برای انجام وظایف مختلف و مواجهه با زمینه‌های گوناگون در خدمت خود دعوت شده است. یکی از انبیا با نوعی ضرب‌المثل با اخاب روبرو شد: در جنگی اسیری را نزد وی آوردند تا مراقب او باشد و به او گفتند اگر اجازه فرار به اسیر دهد زندگیش در خطر خواهد بود. ولی او توجهش به چیزهای دیگر جلب شد و «چون بنده تو اینجا و آنجا مشغول می‌بود او

غایب شد» (۱-پاد ۲۰: ۳۴-۴۳). برای رهبر مسیحی آسان است که اینجا و آنجا مشغول گردد و چیزهای اصلی را رها کند. تمرکز یکی از اولین وظایف رهبر مسیحی است. ۴- باید وظیفه پیشرفت را به یاد داشته باشد. پیشرفت او باید برای همه روشن باشد. البته در زندگی همه چیزهایی هستند که سالها بدون تغییر باقی می ماندند و در آنها پیشرفتی حاصل نمی شود. رهبر مسیحی از دیگران می خواهد که زندگیشان مانند زندگی مسیح گردد. رهبر چگونه می تواند این انتظار را از دیگران داشته باشد اگر خود هر روزه پیشرفت نکند و مانند خداوندی که کارش خدمت اوست نگردد. وقتی کاگوا تصمیم گرفت مسیحی شود اولین دعایش چنین بود: «خدایا مرا مانند مسیح بگردان.» دعای رهبر مسیحی اول باید این باشد که هر چه بیشتر شبیه مسیح گردد زیرا فقط در آن صورت می تواند دیگران را به سوی مسیح رهبری کند.

وظیفه توبیخ

اول تیموتائوس ۵: ۱-۲

مرد پیر را توبیخ منما بلکه چون پدر او را نصیحت کن و جوانان را چون برادران. زنان پیر را چون مادران و زنان جوان را مثل خواهران با کمال عفت. کسی را با مهربانی و خوشی توبیخ نمودن همیشه دشوار است و برای تیموتائوس که گاهی مجبور به انجام آن می شد دشواری مضاعف داشت مخصوصاً اگر مردی را توبیخ می کرد که از خودش مسن تر بود. یوحنا کریزوستوم^۱ می نویسد: «توبیخ خود به خود کاری رنجش آور است مخصوصاً اگر فرد جوانی مرد مسنی را توبیخ کند رنجش آن مضاعف خواهد بود. بنابراین با رفتار مودب و ملایم می توان این رنجش را تا حدودی تقلیل داد. این عمل را می توان بدون رنجش انجام داد اگر نیت خوب خود را برای فرد مخاطب بیان کنیم.»

توبیخ همیشه مشکل است. وظیفه هشدار و توبیخ آن قدر برای ما ناخوشایند است که گاهی ممکن است از انجام آن سر باز زنیم. چقدر مردم مغموم و شکسته کشتی نمی شدند اگر به موقع کسی با آنها صحبت می کرد و به آنها اخطار می داد. هیچ سخنی غم انگیزتر و ناراحت کننده تر از این نیست که کسی بگوید: «اگر به موقع گفته بودی به اینجا نمی رسیدم.» همیشه اشتباه بزرگی است که از گفتن آنچه باید بگوییم شانه خالی کنیم. ممکن است شخصی را چنان توبیخ کنیم که بیانگر چیزی جز عصبانیت در صدا یمان و تلخی در قلب و فکرمان نباشد. توبیخی که با عصبانیت انجام شود ممکن است باعث

1) John Chrysostom

ایجاد ترس، ناراحتی و درد گردد ولی تقریباً همیشه تنفر به بار می‌آورد و در نهایت شخص توبیخ شده در اشتباه خود راسخ تر می‌شود. توبیخ با عصبانیت و سرزنش اهانت‌آمیز به ندرت نتیجه بخش بوده بیشتر باعث خرابی کار می‌گردد. در مورد فلورانس الشورن^۱ که مبشر و معلم بزرگی بود گفته شده که به هنگام مدیریتش در کالج دختران وقتی لازم بود شاگردان را توبیخ کند دست خود را دور شانه آنها می‌نهاد. تنها توبیخی که به وضوح از محبت سرچشمه می‌گیرد موثر و نتیجه بخش است. اگر زمانی لازم شد کسی را سرزنش کنیم این کار را باید طوری انجام دهیم که به وضوح نشان دهیم دلیل آن نه برای خوشایند خود یا علاقه به آن، بلکه به خاطر محبت این کار را می‌کنیم و می‌خواهیم کمک کنیم نه اذیت.

روابط زندگی

اول تیموتاوس ۵: ۱-۲ (ادامه)

این دو آیه روحیه روابط صحیح را در سنین مختلف نشان می‌دهد.

۱- باید به افرادی که از ما مسن‌ترند/احترام و محبت نشان دهیم. بایستی با مرد بزرگتر همانند پدر و با زن بزرگتر همانند مادر رفتار نمود. دنیای باستان عزت و احترام متناسب با سن افراد را به خوبی می‌دانست. سیسرون می‌نویسد: «جوانان وظیفه دارند به بزرگتر از خود احترام کنند و تأیید آنان را جلب نمایند تا از مشورت و پشتیبانی آنان برخوردار گردند زیرا بی‌تجربگی جوانی برای تقویت و هدایت خود به دانش و حکمت قرون احتیاج دارد. دوران جوانی و بی‌تجربگی باید قبل از هر چیز در مقابل احساسات محافظت شود و بیاموزد که فکر و جسم را در رنج و زحمت اندازد تا برای انجام موثر خدمت نظامی و اجتماعی تقویت شود و حتی هنگامی که جوان می‌خواهد استراحت کند یا از زندگی لذت ببرد زیاده روی نکند و قوانین میانه روی را از یاد نبرد. اگر جوانان بخواهند حتی در تفریحات با پیران شریک باشند نکات بالا برایشان آسانتر خواهد بود» (سیسرون، در باب خدمتها ۱: ۳۴). ارسطو می‌گوید: «برای همه کسانی که از ما بزرگترند باید مطابق سنشان احترام قائل شد. مثلاً هنگام ورودشان باید برپا شده و برایشان جای نشستن پیدا کرد و غیره» (ارسطو، اخلاقیات نیکومدیایی ۹: ۲). یکی از نکات غم‌انگیز زندگی این است که جوانان پیران را در دسر می‌دانند. یک مثل مشهور فرانسوی با لحنی غم‌انگیز می‌گوید: «ای کاش جوانان می‌دانستند و پیران قدرت داشتند.» ولی اگر احترام و محبت متقابل وجود داشته باشد دانش و تجربه پیری با قدرت

1) Florence Allshorn

و شوق جوانی دست در دست هم خواهند نهاد و این برای هر دو مفید است.

۲- باید به هم سن و سالان خود برادری نشان دهیم. با جوانان باید مثل برادران رفتار کرد. ارسطو می گوید: «به رفیقان و برادران باید اجازه آزادی در سخن گفتن و استفاده مشترک از همه چیز را داد» (ارسطو، اخلاقیات نیکومدیایی ۲: ۹). با معاصرین خود بایستی با تحمل و مشارکت رفتار نمود.

۳- رابطه ما با افراد جنس مخالف باید رابطه ای پاک باشد. اعراب از سلحشوران با عبارت «برادر دختران» یاد می کنند و همه ما عبارت مشهور «عشق افلاطونی» را شنیده ایم. باید فقط به یک نفر عشق ورزید. وقتی که مسائل جسمانی در روابط بین دو جنس مخالف از همه چیز مهمتر می شود و مرد نمی تواند زنی را جز با فکر کردن به بدن او نگاه کند بسیار وحشتناک است.

کلیسا و وظایف خانوادگی

اول تیموتاوس ۵: ۳-۸

بیوه زنان را اگر فی الحقیقت بیوه باشند محترم دار اما اگر بیوه زنی فرزندان یا نواده ها دارد آموخته بشوند که خانه خود را با دینداری نگاه دارند و حقوق اجداد خود را ادا کنند که این در حضور خدا نیکو و پسندیده است. اما زنی که فی الحقیقت بیوه و بی کس است به خدا امیدوار است و در صلوات و دعاها شبانه روز مشغول می باشد. لیکن زن عیاش در حال حیات مرده است و به این معانی امر فرما تا بی ملامت باشند. ولی اگر کسی برای خویشان و علی الخصوص اهل خانه خود تدبیر نکند منکر ایمان و پست تر از بی ایمان است. کلیسای مسیح وارث سنت نیکوی کمک به نیازمندان بوده است. هرگز قومی مانند قوم یهود در فکر سالخوردگان و نیازمندان نبوده است. در این متن در مورد توجه به بیوه زنان نصیحت هایی شده است. در اینجا دو گروه از زنان ذکر شده اند. مطمئناً بیوه زنانی بودند که به طریق طبیعی یعنی با مرگ شوهرانشان بیوه شده بودند ولی در دنیای بت پرستان اینکه مردی بیش از یک زن داشته باشد در برخی مناطق غیر عادی نبود. وقتی مردی مسیحی می شد دیگر نمی توانست چند زن داشته باشد و از این رو می بایست یکی از زنان خود را انتخاب کرده با او زندگی می کرد و این بدان معناست که بایستی زنان دیگر را ترک کند و به وضوح پیداست که وضعیت چنین زنانی چقدر وخیم و ناجور بوده است. شاید این زنان هم بیوه محسوب می شدند و از طریق کلیسا به آنها هم کمک می شد.

در شریعت یهود قید شده بود در صورتی که زن بیوه شود باید شوهرش برای او مقرر

تعیین کند. اولین خادمانی که کلیسا برگزید وظیفه داشتند از زنان بیوه با عدالت نگهداری کنند (اع ۶: ۱). ایگناتیوس می گوید: «بیوه زنان را فراموش مکن، بعد از خداوند تو حامی آنها باش.» در کتاب «مزامنه های رسولی»^۱ به اسقف سفارش شده: «ای اسقف در فکر نیازمندان باش، آنها را دستگیری کن و چون خادم خدا برایشان روزی رسان باش، هدایا و نعمت های فصل را در میان تک تک ایشان یعنی بیوه زنان، یتیمان، بی کسان و رنجوران به یکسان تقسیم کن.» همین کتاب تعلیم جالب و محبت آمیز دیگری دارد: «اگر خدمت بیوه زن یا فقیری بر عهده کسی نهاده شد... همان روز آن را انجام دهد.» زیرا مثلی است که می گوید: «کسی که فوراً می بخشد دوبار بخشیده است.» کلیسا به این توجه داشت که فقرا نباید انتظار بکشند و خادم کاهلی کند.

باید توجه داشت که کلیسا مسئولیت سالخوردگانی را که دارای فرزندان بوده می توانستند از آنها نگهداری و حمایت کنند بر عهده نمی گرفت. دنیای باستان مسلم می دانست که وظیفه نگهداری پدر و مادر پیر به عهده فرزندان است و همان طور که ای. کی. سیمپسون^۲ به درستی گفته: «هر کار مذهبی که پایین تر از معیارهای شناخته شده جهان باشد فریبی است اسف بار.» کلیسا هیچ وقت قبول نکرده که کمکهایش عذری برای سر باز زدن فرزندان از مسئولیتشان باشد.

از زمان سولون در یونان قانونی بوده که بر اساس آن پسران و دختران نه فقط اخلاقاً بلکه قانوناً نیز مسئول نگهداری پدر و مادر خود بودند و کسی که این وظیفه را رعایت نمی کرد از حقوق اجتماعی محروم می گردید. آشین^۳ خطیب آتنی در یکی از سخنرانی های خود می گوید: «چه کسی را قانونگذار ما (سولون) اجازه سخن گفتن در شورای شهر نمی دهد؟ کسی که پدر و مادر خود را می زند. و کجا این موضوع را روشن می کند؟ می گوید: "باید در مورد کسانی که در شورای شهر یا در حضور مردم سخنرانی می کنند بررسی دقیقی به عمل آید تا کسی در میان آنان پدر و مادر خود را بی حرمت نکرده یا شانه از زیر بار تامین و اسکان آنان خالی ننموده باشد."»^۴ می گوید: «من کسی را که از پدر و مادر خود غفلت می کند همچون کسانی می دانم که بی ایمان بوده از خدایان و مردم تنفر دارند.» فیلو در مورد حکم «پدر و مادر خود را احترام نما» می نویسد: «وقتی لک لک های پیر دیگر نمی توانند پرواز کنند در آشیانه های خود مانده بچه هایشان آنها را غذا می دهند، بچه هایی که زحمت بسیار می کشند و غذا تهیه می کنند زیرا سرشار از مهربانی و ترحم هستند.» برای فیلو روشن بود که حتی جهان حیوانات هم

1) The Apostolic Constitutions

2) E. K. Simpson

3) Aeschines

4) Demosthenis

وظائف خود را نسبت به پدر و مادر پیر خود تشخیص می‌دهد پس چقدر بیشتر انسانها باید به این وظیفه آگاهی داشته باشند. ارسطو در «اخلاقیات نیکومدیایی» می‌نویسد: «به نظر می‌رسد قبل از هر چیز باید به تغذیه پدر و مادر خود توجه کنیم و کمک اول ما باید این باشد زیرا تغذیه خود را مدیون آنان هستیم و محترمانه تر است که در این مورد قبل از خود، به وجود آورندگان خود را کمک کنیم.» در نظر ارسطو انسان باید خود از گرسنگی رنج ببرد تا اینکه پدر و مادرش گرسنه بمانند. افلاطون در کتاب «قوانین» در مورد دینی که فرزندان به والدین خود دارند همین نظر را دارد: «سپس احترام و بزرگداشت پدر و مادر مطرح است زیرا اولین، بزرگترین و قدیمی‌ترین دین ما نسبت به آنان همین است زیرا هر چه انسان دارد از آن کسانی است که او را به دنیا آورده بزرگش کرده‌اند و بنابراین باید آنچه در قدرت دارد برای آنان انجام دهد. اول در اموال خود، دوم در شخص خود و سوم در روح خود به آنان مدیون است به خاطر تمامی توجهات و رنجهایی که برای او در طفولیتش متحمل شده‌اند. اکنون که والدینش سالخورده و در نهایت احتیاج هستند می‌تواند دین خود را به آنها ادا نماید.»

شعرا یونانی نیز همین گونه فکر می‌کردند. در کتاب اورپید با عنوان «افیژنه در اولیس» هنگامی که افیژنه^۱ از پدر خود آگاممنون^۲ صحبت می‌کند می‌گوید:

من اولین کسی بودم که تو را پدر خواندم و تو مرا فرزند.

من اولین کسی بودم که بر تخت زانوانت نشستم،

و تو را نوازش کردم و چه شیرین نوازش شدم.

و این گونه با ما سخن گفتی: «آه، ای دخترکم،

آیا تو را در خانه شوهر خوشبخت خواهم دید

با زندگی و شکفتگی که شایسته من است؟»

و آنگاه که انگشتان من در ریش تو گره می‌خورد،

و اکنون نمی‌دانم به کجا چنگ بزنم، پس به تو جواب دادم:

«بر سر تو چه می‌آید؟ آیا به موهای سفیدت سلام خواهم کرد،

پدرم، آیا تو را با محبت در خانه‌ام خوشامد می‌گویم،

و تمام زحمتهای پر مشقت ترا جبران می‌کنم؟»

شادی دخترک در آن بود که به روزی بیندیشد که تمام زحمات و محبتهای پدر خود را جبران کند.

وقتی اورپید بیان می‌کند که چگونه اورستس^۳ دریافت که سرنوشت غدار او را

1) Iphigenia

2) Aghamemnon

3) Orestes

و داشته که ندانسته پدر خود را به قتل برساند از زبان وی چنین می گوید:

«او مرا از بچگی پرورش داد

و چه بوسه های بسیار برای من حرام کرد...

ای قلب و روح خبیث من!

او را پاداش بدی دادم!

چه حجاب تیره ای در مقابل صورتم بگیرم؟

هر چه در توان داشت برایم گسترده؛

چگونه توانم گریخت از چشمان جوینده آن مرد سالخورده؟»

در نظر اوریپید مکررترین گناه روی زمین قصور فرزندان در مسئولیت خود نسبت به

والدین بود.

نویسندگان عهد جدید در نوشته های اخلاقی خود به این اصل ملزم بودند که حمایت و نگهداری پدر و مادر بخشی اساسی از مسئولیت مسیحی است و نباید هرگز آن را فراموش کرد. ما در دورانی زندگی می کنیم که حتی مقدس ترین وظایف مان به عهده حکومت گذارده می شود و در بسیاری موارد انتظار داریم سازمانهای خیریه عمومی وظایف شخصی ما را انجام دهند. همان گونه که نامه های شبانی بیان می کنند کمک به والدین دو جنبه دارد. اول آنکه برای ایشان افتخار و احترام قائل می شویم. این تنها راهی است که فرزند می تواند محبت و احترام قلبی خود را نشان دهد. دوم آنکه به ادعای محبت خود اقرار می کنیم. محبت به والدین در زمان نیازمندی جبران محبتی است که آنها در زمان ناتوانی ما به ما کرده اند. فقط با محبت می توان محبت را جبران نمود.

در اینجا یک نکته ناگفته باقی می ماند و انصاف نیست آن را ناگفته بگذاریم. در این متن ویژگیهای کسانی که کلیسا برای حمایت از آنان خوانده شده ذکر شده است. آنچه در مورد کلیسا مصداق دارد در مورد خانواده نیز مصداق خواهد داشت. اگر قرار است کسی را حمایت نمود بایستی قابل حمایت باشد. اگر پدر و مادری به خانه برده شوند و با بی توجهی با آنان رفتار شود باعث ناراحتی می گردد و مشکلات دیگری به وجود خواهد آمد. در اینجا وظیفه دو چندان می گردد. فرزند وظیفه نگهداری پدر و مادر را دارد و آنان نیز وظیفه دارند که این نگهداری را در ساختار خانه ممکن سازند.

ساختار و مضمون

اول تیموتاوس ۵: ۹-۱۰

بیوه زنی که کمتر از شصت ساله نباشد و یک شوهر کرده باشد باید نام او ثبت گردد که

در اعمال صالح نیک نام باشد اگر فرزندان را پرورده و غربا را مهمانی نموده و پایهای مقدسین را شسته و زحمت کشان را اعانتی نموده و هر کار نیکو را پیروی کرده باشد. از این متن به روشنی پیداست که کلیسا فهرستی رسمی از بیوه زنان در اختیار داشت و به نظر می‌رسد واژه بیوه به دو معنی بکار می‌رفت. زنانی که پیر بوده شوهرانشان فوت کرده بودند و زندگیشان در خیر و نیکی سپری شده بود، اینان تحت مسئولیت کلیسا قرار داشتند. اما این نیز حقیقت دارد که شاید از مدتها قبل و مطمئناً بعد از آن در کلیسای اولیه یک نظام رسمی برای بیوه زنان وجود داشته یعنی نظام بیوه‌های سالخورده که برای وظایف خاصی جدا شده بودند.

در کتاب «قوانین رسولی» که بیانگر حیات کلیسا و ساختارهای آن در قرن سوم است نوشته شده که «سه زن بیوه تعیین شوند، دو نفر از آنان در دعا برای آنانی که در تجربه می‌افتند و نیز در صورت لزوم برای دریافت مکاشفات بمانند و نفر سوم زنانی را که از بیماران عیادت می‌کنند یاری دهد، او باید دانا و برای خدمت آماده باشد و هر آنچه را لازم است به بزرگان کلیسا بگوید، او نباید طماع باشد یا زیاده شراب بنوشد تا همیشه هوشیار بوده بتواند خدمت‌های شبانه و دیگر وظایف محبت را انجام دهد.»

این بیوه زنان مانند مشایخ و اسقفان دست‌گذاری نمی‌شدند بلکه با دعا برای کاری که در آینده انجام می‌دادند انتخاب می‌شدند. این انتخاب قبل از سن شصت سالگی انجام نمی‌شد. دنیای باستان سن شصت سالگی را مناسب‌ترین زمان برای تمرکز بر زندگی روحانی می‌دانست. افلاطون در نقشه خود برای کشور آرمانی بر این باور بود که سن شصت سالگی بهترین سن برای کاهن شدن زنان و مردان است. نامه‌های شبانی همواره بر عمل‌گرایی تاکید داشته‌اند. در این متن هفت ویژگی که زنان بیوه باید داشته باشند ذکر شده است.

آنها بایستی فقط دارای یک شوهر بوده باشند. در دورانی که رشته‌های ازدواج سست و تقریباً در تمام دنیا بی‌حرمت بود آنها بایستی نمونه‌های وفاداری و عفت بوده باشند. آنها باید در انجام هر کاری به نیک نامی معروف باشند زیرا خادمین کلیسا چه زن و چه مرد باید نه فقط نام خود بلکه نام کلیسا را نیز به نیکی نگه دارند. هیچ چیز مانند کارگزاران نالایق اعتبار کلیسا را خدشه دار نمی‌کند و هیچ چیز مثل کسی که مسیحیت را در زندگی روزانه خود عملی می‌سازد باعث پیشرفت و شهرت نیک کلیسا نمی‌شود.

آنها باید فرزندان خود را به خوبی پرورش داده باشند. البته این جمله مفهوم عمیق‌تری از تغذیه صرف دارد. شاید بدین معنی باشد که بیوه زنان بایستی با بزرگ کردن خانواده‌های خود به شیوه مسیحی، دلایل بارزی بر تقوای مسیحی خود داشته باشند. در هر

صورت می تواند معنی بیشتری نیز داشته باشد. در دورانی که رشته ازدواج بسیار سست بود و زنان و مردان همسران خود را با سرعت گنج کننده ای عوض می کردند فرزندان نوعی بدبختی محسوب می شدند. در این دوران کودکان در معرض فساد قرار می گرفتند. وقتی طفلی به دنیا می آمد او را آورده پیش پای پدرش قرار می دادند. اگر پدر برمی خاست و او را بلند می کرد بدین معنا بود که او را قبول کرده حاضر است مسئولیت بزرگ کردن او را بپذیرد. اگر پدر رویش را برمی گرداند و می رفت نوزاد مانند تکه ای زباله بی مصرف بیرون انداخته می شد. بسیار اتفاق می افتاد که افراد بی ملاحظه این اطفال ناخواسته را برمی داشتند، اگر دختر بودند در خانه های فواحش بزرگ می شدند و اگر پسر بودند تعلیم می دیدند تا برده یا گلابدیا تور شوند. نجات این کودکان از مرگ یا سرنوشتی بدتر از مرگ و بزرگ کردن آنان در خانه های مسیحیان وظیفه افراد مسیحی بود. بنابراین جمله فوق شاید به این معنا باشد که بیوه ها باید زنانی باشند که برای سرپرستی و اسکان کودکان بی پناه آماده شده اند.

آنها باید نسبت به غریبان مهمان نواز بوده باشند. مسافرخانه های دنیای باستان به شدت کثیف، گران و مملو از مسائل غیراخلاقی بودند. کسانی که در خانه خود را به روی مسافرین یا غریبه ها یا جوانانی که به خاطر کار یا تحصیل از خانه خود دور بودند می گشودند خدمت بزرگی در حق جامعه خود انجام می دادند. در گشاده خانه مسیحی همیشه برکت ارزشمندی بوده است.

آنها باید پاهای مقدسین را شسته باشند این عبارت را نباید فقط به معنای تحت اللفظی آن گرفت اگر چه معنای تحت اللفظی را هم شامل می شود. شستن پا وظیفه بردگان بود و پست ترین وظایف بشمار می رفت. شستن پای مقدسین بدین معناست که زنان بیوه مسیحی باید برای کوچکترین و حقیرترین وظایف در خدمت به مسیح و پیروان او حاضر باشند. کلیسا همان گونه که به رهبرانی دارای برتری و امتیاز احتیاج دارد به کسانی هم که برای خدمات بدون امتیاز و در ظاهر کم ارزش آماده می شوند نیازمند است.

آنها باید به کسانی که در زحمت بودند کمک کرده باشند. در زمانی که کلیسا تحت جفا بود کمک به مسیحیانی که به خاطر ایمانشان در رنج بودند چیز کوچکی نبود. این کار یعنی اینکه آنان را همانند خود دانسته و خود را برای افتادن در رنج و زحمتی مشابه آماده کنند. فرد مسیحی باید در کنار کسانی که به خاطر ایمانشان در رنج هستند بایستد اگر چه این کار باعث شود خود او هم در زحمت بیفتد.

آنها باید خود را وقف اعمال نیکو کرده باشند. هر انسانی زندگی خود را بر چیزی متمرکز می کند، شخص مسیحی زندگی خود را بر اطاعت از مسیح و کمک به مردم

متمرکز می نماید.

وقتی این شروط و ویژگی ها را که برای بیوه زنان قید شده مطالعه می کنیم درمی یابیم که اینها ویژگی های هر مسیحی واقعی هستند.

امتیازات و خطرات خدمت

اول تیموتاوس ۵: ۹-۱۰ (ادامه)

همان طور که قبلاً گفته شد گرچه نه در زمان نوشتن نامه های شبانی، ولی به طور حتم بعدها زنان بیوه در ساختار کلیسا، به عنوان یک نظام پذیرفته شدند. هشت فصل اول کتاب سوم «قوانین رسولی» به جایگاه و کار آنان می پردازد و فواید این خدمت و همچنین خطراتی را که تقریباً جزء لاینفک آن هستند برمی شمارد:

۱- در این کتاب قید شده زنانی که کلیسا را خدمت می کنند باید بویژه در سخن گفتن هوشیار و دانا باشند: «بیوه زنان باید فروتن، آرام، نجیب، درستکار و عاری از خشم باشند، پر حرف و پر سر و صدا نباشند و از سخنان عجولانه و شرارت بار دوری کنند، عیب جو، دور و فضول نباشند. اگر چیزی را که صحت ندارد ببینند یا بشنوند باید آن را ندیده و نشنیده بگیرند.» این خادمین کلیسا هنگامی که در مورد ایمان با بی ایمانان صحبت می کنند باید خیلی مواظب باشند: «زیرا وقتی بی ایمانان آموزه های مربوط به مسیح مخصوصاً در مورد تن گیری و درد و رنج او را می شنوند اگر چنانکه باید برایشان توضیح داده نشود، آن را به عوض ستایش خدا با اهانت رد نموده آن را دروغ پنداشته به آن می خندند.»

هیچ چیز خطرناکتر از این نیست که خادم کلیسا درباره چیزهایی که اسرار بشمار می روند بلند و بی پروا صحبت کند. خادم کلیسا باید چنان مجهز شود که بتواند انجیل را طوری بیان کند که مردم برای حقیقت مسیحی احترام بیشتری قائل شوند نه اینکه باعث بی حرمتی آن گردد.

۲- زنانی که در کلیسا خدمت می کنند نباید ولگرد باشند: «پس بیوه زنان باید خود "قربانگاه خدا" باشند و در خانه خود بنشینند و هرگز به هیچ بهانه ای برای دریافت چیزی وارد خانه بی ایمانان نشوند زیرا قربانگاه خدا هرگز دوره گردی نمی کند بلکه در یک جا مستقر می شود. بنابراین دختران و بیوه زنان دوره گردی نکنند و به خانه کسانی که دشمن ایمانند نروند زیرا ولگردان و نادانان چنین می کنند.» غیبت کنندگان بی قرار، نمی توانند کلیسا را خدمت کنند.

۳- زنان بیوه ای که از کلیسا کمک دریافت می کنند نباید طماع باشند. «بیوه زنانی

هستند که به کار خود فخر می‌کنند و چون بی‌شرمانه می‌خواهند و هر چه بیابند سیر نمی‌شوند مردم را از دادن خیریه منصرف می‌کنند... چنین زنی در فکر خود همیشه دنبال جایی می‌گردد که بیشتر به او داده شود یا فکر می‌کند که دوستانش او را فراموش کرده و باید یادآوری کند... وی به خادمه‌ای که خیریه را تقسیم می‌کند می‌گوید: "نمی‌بینی که من بیشتر از دیگران محتاج این کمک هستم؟ پس چرا دیگران را بر من ترجیح می‌دهی؟" کار بسیار زشتی است که به جای اینکه برای کلیسا زندگی کنیم، از کلیسا برای زندگی خود استفاده نماییم.

۴- چنین زنانی باید تا آنجا که می‌توانند به یکدیگر کمک کنند. «آنها نخ‌ریسی کنند و دیگران را یاری دهند نه اینکه خود منتظر کمک دیگران بمانند.» کمکهای خیریه کلیسا برای تنبل ساختن و وابسته کردن مردم نیست.

۵- این زنان نباید حسود بوده چشمشان به مال دیگران باشد: «می‌شنویم بعضی از زنان بیوه حسودند، به یکدیگر رشک می‌برند، بهتان می‌زنند و به آرامش دیگران حسد می‌برند... اگر یکی از این بیوه‌زنان را کسی با لباس، پول، گوشت، نوشیدنی یا کفش کمک کرد بایستی برای بخششهای خواهرشان خدا را سپاسگزار باشند.» در اینجا ما تصویری داریم که از یک طرف بیانگر اشتباهاتی است که کلیسا با آن روبرو بوده و در عین حال نمایانگر فضایی است که باید نشانه‌های زندگی واقعی مسیحی باشند.

خطرات تنبلی

اول تیموتاوس ۵: ۱۱-۱۶

اما بیوه‌های جوانتر از این را قبول مکن زیرا که چون از مسیح سرکش شوند خواهش نکاح دارند و ملزم می‌شوند از اینکه ایمان نخست را بر طرف کرده‌اند و علاوه بر این خانه به خانه گردش کرده آموخته می‌شوند که بیکار باشند و نه فقط بیکار بلکه بیهوده‌گو و فضول هم که حرفهای ناشایسته می‌زنند. پس رأی من این است که زنان جوان نکاح شوند و اولاد بزنند و کدبانو شوند و خصم را مجال مذمت ندهند زیرا که بعضی برگشتند به عقب شیطان. اگر مرد یا زن مؤمن بیوه‌ها دارد ایشان را بیورود و بار بر کلیسا نهد تا آنانی را که فی الحقیقت بیوه باشند پرورش نماید.

این متن و متون مشابه آن نشان دهنده وضعیتی است که کلیسا در آن به سر می‌برد. منظور پولس این نیست که بیوه‌های جوان به خاطر ازدواج مجدد محکوم هستند بلکه منظور وی چیز دیگری است. شوهر جوانی می‌میرد و بیوه او در ناراحتی غم اولیه و انگیزه

ناگهانی در یک لحظه تصمیم می‌گیرد که تا آخر عمر بیوه بماند و باقی عمر خود را وقف خدمت به کلیسا نماید ولی بعداً تصمیمش را عوض کرده دوباره ازدواج می‌کند. این زن چون عروس مسیح نگریسته می‌شود ولی به هنگام ازدواج مجدد، قول ازدواج خود را با مسیح می‌شکند و به نظر می‌رسد داماد خود را ترک کرده است. برای وی بهتر آن بود که اصلاً قولی در مورد وقف زندگی خود به مسیح نمی‌داد.

آنچه این موضوع را بسیار پیچیده می‌کرد زمینه اجتماعی آن دوران بود. برای زنان مجرد یا بیوه تقریباً غیر ممکن بود که بتوانند زندگی و مخارج خود را در عفت و احترام اداره کند، مخصوصاً اینکه هیچ کار یا شغلی برای آنها وجود نداشت و بنابراین ناچاراً به فحشا رو می‌آوردند. از این رو زن مسیحی یا باید ازدواج می‌کرد یا عمر خود را به طور کامل به خدمت کلیسا می‌سپرد و نمی‌بایست آن را نیمه‌کاره رها کند.

به هر حال مخاطرات تنبلی در هر سنی یکسان است. یکی از این خطرات، بی‌قراری و آرام نگرفتن بود، زیرا زنی که کاری برای انجام دادن ندارد و در جامعه‌ای زندگی می‌کند که هیچ نقشی برای وی قائل نمی‌شود به یکی از آن موجوداتی تبدیل می‌گردد که همواره از این خانه به آن خانه در رفت و آمد است و چنین زنی ناچار غیبت‌گو می‌شود زیرا چیز مهمی برای گفتن ندارد، به بدگویی رو می‌آورد و خانه به خانه رفته داستان‌ها تکرار می‌کند و این داستانها هر بار پر زرق و برق‌تر و با بدخواهی بیشتر تعریف می‌شود. چنین زنانی در معرض خطر فضولی قرار می‌گیرند زیرا از خود چیزی ندارند تا نظرش را جلب کند بنابراین توجه زیادی به روابط و کار دیگران مبذول داشته در کار آنها دخالت می‌کند.

بنابراین حقیقت داشت همچنان که امروز نیز حقیقت دارد که «شیطان برای دستان تنبل کار پیدا می‌کند.» همیشه زندگی پر کار سالم است و زندگی تهی همیشه پر مخاطره.

پس پولس نصیحت می‌کند که زنان جوان ازدواج کنند و خود را به مهمترین وظیفه یعنی تشکیل خانه و خانواده مشغول دارند. در اینجا نمونه‌ای دیگر از افکار اصلی نامه‌های شبانی را مشاهده می‌کنیم. نامه‌های شبانی همواره به این توجه داشته‌اند که فرد مسیحی چگونه باید خود را به دنیای خارج نشان دهد. آیا فرصت انتقاد از کلیسا را به دنیای بی‌ایمان می‌دهد یا باعث تحسین آن می‌شود؟ این موضوع همیشه واقعیت داشته که «بزرگترین گرفتاری کلیسا نارضایتی از زندگی و رفتار آنهاست که خود را مسیحی می‌نامند» و همچنین بزرگترین مبحث در مسیحیت این است که زندگی مسیحیان باید حقیقتاً مسیحی باشد.

قوانینی برای اداره عملی کلیسا

اول تیموتاؤوس ۵: ۱۷-۲۲

کشیشانی که نیکو پیشوایی کرده اند مستحق حرمت مضاعف می باشند علی الخصوص آنانی که در کلام و تعلیم محنت می کشند زیرا کتاب می گوید گاو را وقتی که خرمن را خرد می کند دهن میند و مزدور مستحق اجرت خود است. ادعای بر یکی از کشیشان جز به زبان دو یا سه شاهد می پذیر. آنانی که گناه کنند پیش همه توبیخ فرما تا دیگران بترسند. در حضور خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم می دهم که این امور را بدون غرض نگاهداری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن. دستها به زودی بر هیچ کس مگذار و در گناهان دیگران شریک مشو بلکه خود را طاهر نگاه دار. در اینجا پولس سلسله ای از مهمترین قوانین عملی برای زندگی و اداره کلیسا را بیان می کند. ۱- کشیشان (پیران) باید احترام و اجرت مناسب داشته باشند. هنگام خرمن کوبی در مشرق زمین بافه های گندم را روی زمین می چیدند و گاوها جفت جفت به سرعت از روی آن رد می شدند یا آنها را به تیرکی می بستند که در وسط قرار داشت و حول آن بر روی بافه ها می چرخیدند یا گاری خرمن کوبی را به گاوها بسته آنها را بر روی گندم جلو و عقب می بردند. در تمام این موارد گاوهایی که کار خرمن کوبی را انجام می دادند بدون دهنه و آزاد بودند که به میل خود از گندم به عنوان مزد کارشان بخورند. این قانون که نباید دهان گاو را بست در تثبیه ۴: ۲۵ بیان شده است. این که می گوید مزدور مستحق اجرت خود است از سخنان عیسی می باشد (لو ۱۰: ۷) و ممکن است این جمله عیسی ضرب المثل بوده باشد. هر کسی که کار می کند مستحق اجرت است و هر چه کارش سنگین تر باشد مستحق اجرت بیشتر. مسیحیت هیچگاه با اخلاقیات احساسی که معتقد به تساوی سهم همه افراد است موافق نبوده. مزد هر کس باید با مقدار زحمتی که متحمل می شود هماهنگی داشته باشد. باید دید که چه نوع کشیشانی را باید به طور خاص احترام نموده در خور پاداش دانست، آنهایی که در کلام و تعلیم محنت می کشند. در اینجا کسی که خدمتش فقط در سخن گفتن و مباحثه خلاصه می شود مطرح نیست. کلیسا کسی را واقعاً محترم می شمارد که با موعظه راستی و تربیت جوانان و نوایمانان در راه مسیحیت، زحمت می کشد و بنا می کند. ۲- در شریعت یهود کسی بر اساس شهادت یک شاهد محکوم نمی گردید: «یک شاهد بر کسی برنخیزد بهر تقصیر و هر گناه از جمیع گناهانی که کرده باشد، به گواهی دو

شاهد یا به گواهی سه شاهد هر امری ثابت شود» (تث ۱۹: ۱۵). میشنا^۱، قانون مدون ربی‌ها، در توصیف روند دادرسی می‌گوید: «شاهد دوم را نیز به همین نحو آورده از او سؤال می‌شد. اگر شهادت هر دو یکسان بود مورد دادرسی شروع می‌شد.» اگر مورد شکایت فقط بوسیله یک شاهد تأیید می‌شد دادرسی انجام نمی‌گرفت و جوابی داده نمی‌شد.

بعدها قانون کلیسا بر این قرار گرفت که دو نفر شاهد باید مسیحی باشند زیرا هر بی‌ایمان بدخواهی به آسانی می‌توانست علیه رهبران مسیحی ادعای واهی مطرح کند تا او را بی‌اعتبار نماید و بدین وسیله کلیسا را بی‌اعتبار کند. مقامات کلیسا از همان ابتدا در مورد کاربرد این قانون تردید نکردند. تئودور اهل مپسوسیتا^۲ یکی از پدران اولیه کلیسا لزوم این قانون را بیان می‌کند زیرا رهبران همیشه در معرض نفرت و حمله بدخواهان قرار داشتند «چون که شخصی به خاطر انجام گناهی توبیخ شده و می‌خواهد آن را تلافی کند.» شخصی که تأدیب شده امکان بسیار دارد که بخواهد با سوء نیت رهبر تأدیب کننده را به بهانه‌ای محکوم کند.

این حقیقت همواره باقی است که در دنیا و کلیسا شادی و رضایت بیشتری وجود می‌داشت اگر همه متوجه بودند که گناهی بدتر از شایع کردن داستانهای مشکوک و نادرست وجود ندارد. صحبت‌هایی که با بی‌مسئولیتی یا بدخواهی و بدگویی توأم است باعث ضایعات بی‌حد و حصر می‌شود و دلهای بسیاری را می‌شکند و خدا اینگونه صحبت‌ها را بی‌مجازات نمی‌گذارد.

قوانینی برای اداره عملی کلیسا

اول تیموتائوس ۵: ۱۷-۲۲ (ادامه)

۳- کسانی که در اعمال گناه خود مصر هستند باید در حضور همه توبیخ گردند. توبیخ در حضور دیگران ارزش مضاعفی داشت. باعث می‌شد گناهکار در راهی که می‌رفت تجدید نظر کند و به دیگران هشدار می‌داد که تن به چنین خواری ندهند. ترس از رسوا شدن بد نیست در صورتی که انسان را در راه صحیح نگهدارد حتی اگر از ترس باشد. رهبر خردمند زمان مسکوت گذاشتن مسائل و زمان توبیخ در حضور دیگران را می‌داند. ولی در هر صورت نباید این گونه احساس شود که کلیسا چنین گناهی را نادیده می‌گیرد.

۴- پولس به تیموتائوس اصرار می‌کند که کار خود را بدون غرض و طرفداری انجام دهد. بی. اس. ایستون^۳ می‌نویسد: «سلامت هر جامعه به قوانین منصفانه و یکسان آن بستگی دارد.» هیچ چیز بیشتر از این آسیب نمی‌رساند که با عده‌ای چنان رفتار شود که

1) Mishnah

2) Theodore of Mopseuestia

3) B. S. Easton

انگار هیچ وقت اشتباه نمی کنند و با عده دیگر گویی هیچ کار درستی انجام نمی دهند. عدالت فضیلتی جهانی است و کلیسا هرگز نباید از معیارهای بی طرفی که حتی مطلوب دنیاست عدول نماید.

۵- به تیموتائوس هشدار داده شده که بزودی «دستها بر هیچکس نگذارد.» این عبارت ممکن است به یکی از دو معنی زیر باشد.

الف) ممکن است به این معنی باشد که در دستگذاری مردم برای خدمت در کلیسا نباید عجله کند. قبل از آنکه شخصی در شغل یا تعلیم یا ارتش یا نیروی دریایی یا نیروی هوایی ترفیع یابد بایستی شایستگی این ترفیع را به اثبات برساند. خلاصه اینکه هیچکس نباید از بالا شروع کند. این موضوع در کلیسا اهمیت دو چندان دارد زیرا کسی که به مناصب عالی گماشته شود و از عهده آن بر نیاید نه فقط برای خود بلکه برای کلیسا نیز باعث بی حرمتی می گردد. در دنیایی که همواره مترصد انتقاد از کلیساست، کلیسا باید در انتخاب مردانی که برای رهبری برمیگزیند بسیار دقیق و تیزبین باشد.

ب) در کلیسای اولیه عادت بر این بود که اگر گناهکاری توبه کند و توبه خود را به اثبات برساند بر او دست می نهادند تا به جمع کلیسا بازگردد. نوشته شده: «هرگاه گناهکاری توبه کند و ثمر توبه خود را نمایان سازد در حالی که همه برایش دعا می کنید دستها بر او بگذارید.» اوزیبوس می گوید که از قدیم عادت بود هرگاه کسی توبه می کرد او را با دستگذاری و دعا دوباره می پذیرفتند. اگر در اینجا منظور همین باشد هشدار است به تیموتائوس که برای پذیرفتن مجدد کسی که باعث بدنامی کلیسا شده عجله نکند و صبر کند تا صدق توبه او ثابت گشته درواقع خود را در قالب توبه ادعایی اش بگنجاند. این بدان معنا نیست که گویا باید با او فاصله گرفته به او مظنون باشیم بلکه به این معناست که عضویت در کلیسا را نباید آسان گرفت و شخص مورد نظر باید پشیمانی خود را از گذشته و مصمم بودنش را در آینده به وضوح نشان دهد تا بتواند نه به مصاحبت بلکه به عضویت کلیسا پذیرفته شود. مصاحبت کلیسا برای آن است که این افراد نجات یابند ولی عضویت از آن کسانی است که زندگی خود را به مسیح سپرده اند.

نصیحت به خود تیموتائوس

اول تیموتائوس ۲۳:۵

آشامنده آب فقط مباش بلکه به جهت شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما. این جمله نشان دهنده خصوصی بودن این نامه ها است. در بحبوحه اوضاع کلیسا و اشکالات مدیریت، پولس فرصتی می یابد تا در مورد سلامتی تیموتائوس نیز نصیحت

محبت آمیزی بگنجانند.

در مذهب یهود همیشه فشار ریاضت وجود داشت. وقتی مردی عهد می کرد نذیره باشد (اعد ۶:۱-۲۱) قول می داد که هیچ گاه از محصول مو نخورد: «آنگاه از شراب و مسکرات بپرهیزد و سرکه شراب و سرکه مسکرات را ننوشد و انگور تازه یا خشک نخورد و تمام ایام تخصیص او از هر چیزی که از تاک انگور ساخته شود از هسته تا پوست نخورد» (اعد ۳:۶-۴). رکابیان نیز عهد می کردند که به شراب لب نزنند (ر. ک ۲-پاد ۱۰). در کتاب ارمیا می خوانیم که چگونه ارمیا برای رکابیان شراب و جامها برد: «ایشان گفتند شراب نمی نوشیم زیرا که پدر ما یوناداب بن رکاب ما را وصیت نموده گفت که شما و پسران شما ابداً شراب ننوشید و خانه ها بنا نکنید و کشت منماید و تاکستانها غرس نکنید و آنها را نداشته باشید» (ار ۳۵:۵-۷). تیموتائوس به خاطر مادرش از یک طرف یهودی به حساب می آمد (اع ۱۶:۱) و بسیار ممکن بود که از مادر خود طریق زندگی زاهدانه و ریاضت را به ارث برده باشد. وی از طرف پدر یونانی بشمار می رفت. قبلاً دیدیم که در پشت نامه های پولس بدعت گنوسی قرار داشت که کل ماده را شر می دانست و اغلب به ریاضت می انجامید و امکان بسیار دارد که تیموتائوس به طور نا خود آگاه از این ریاضت گرایی یونانی متأثر شده باشد.

در اینجا حقیقت بزرگی نهفته است که مسیحیان در مخاطرات خود آن را فراموش می کنند و آن این است که ما نباید بدن خود را به دست فراموشی بسپاریم. هیچ دستگاهی خوب کار نمی کند مگر آن که از آن به خوبی نگهداری شود، بدن نیز همین طور است. نمی توانیم کار مسیح را به خوبی انجام دهیم مگر آن که از لحاظ جسمی مناسب آن باشیم. محرومیت و بی اعتنائی نسبت به بدن فضیلت نیست بلکه برعکس اهانت است. *Mens sana in corpore sano*† «عقل سالم در بدن سالم است». این نکته ایده آل رومیان قدیم بود و مرام مسیحیان نیز هست.

این متن افرادی را که طرفدار پرهیز کامل هستند بسیار ناراحت می کند. باید به خاطر داشت که این متن مجوز زیاده روی در نوشیدن مشروب را به کسی نمی دهد بلکه فقط استفاده از شراب به دلایل طبی و سلامتی را تأیید می کند. اگر بتوان در کل قانونی برای آن ذکر نمود براون آن را این گونه بیان می کند: «این متن نشان می دهد که منع کامل نوشیدن شراب هر چند توصیه ای عاقلانه باشد اما هرگز نمی توان به عنوان قانونی مذهبی اعمال نمود.» پولس فقط می گوید در ریاضتی که برای بدن بیشتر ضرر دارد تا فایده، هیچ فضیلتی وجود ندارد.

تا ابد نمی توان کتمان نمود

اول تیموتاوس ۵: ۲۴-۲۵

گناهان بعضی آشکار است و پیش روی ایشان به داوری می خرامد اما بعضی را تعاقب می کند و همچنین اعمال نیکو واضح است و آنهایی که دیگرگون باشند نتوان مخفی داشت.

این گفته به ما می آموزد که همه چیز را به خدا واگذار کنیم و آرام بگیریم. کسانی که آشکارا گناه می کنند گناهانشان به وضوح منتج به مصیبت و مکافات خواهد شد و گناهکارانی هستند که در خفا گناه می کنند و در پشت ظاهری بی تقصیر و بی گناه زندگی شرارت بار و زشتی دارند. آنچه را انسان نمی بیند، خدا می بیند. «انسان عمل را می بیند و خدا نیت را می نگرد.» از مواجهه نهایی با خدا که عارف و ناظر بر همه چیز است هیچ گریزی نیست.

کسانی هستند که اعمال نیک شان در معرض دید همگان است و مورد ستایش و تشکر و تبریک مردم قرار می گیرند. کسانی هستند که اعمال نیک شان در معرض دید قرار نگرفته و هیچگاه توجه کسی را جلب نکرده است، اینها هرگز مورد تشکر و ستایش قرار نگرفته و کسی به کارشان ارزش نداده و آن گونه که باید تشویق نشده اند. این اشخاص نباید مأیوس یا ناراحت شوند زیرا خدا اعمال نیک آنها را می داند و پاداش خواهد داد زیرا او هرگز زیر دین انسان نمی ماند.

در اینجا به ما گفته می شود که از بی اعتنائی مردم خشمگین نشویم و از قدر شناسی انسانها ناراحت نگردیم بلکه همه چیز را به داوری نهایی خدا بسپاریم.

چگونه باید غلام و مسیحی بود

اول تیموتاوس ۶: ۱-۲

آنانی که غلامان زیر یوغ می باشند آقایان خویش را لایق کمال احترام بدانند که مبادا نام و تعلیم خدا بد گفته شود اما کسانی که آقایان مؤمن دارند ایشان را تحقیر نمایند از آنجا که برادرانند، بلکه بیشتر خدمت کنند از آن رو که آنانی که در این احسان متبارکند مؤمن و محبوبند و به این معانی تعلیم و نصیحت فرما. در عمق این متن چند اصل مخصوص و بسیار مهم برای زندگی و کار هر شخص مسیحی نهفته است.

غلام مسیحی در وضعیت بسیار سختی به سر می برد. اگر آقای مسیحی نبود به آسانی می توانست او را در راه هلاکت و خود را وارث نجات بدانند. چه بسا مسیحی بودن وی

باعث خود بزرگ بینی غیر قابل تحمل شده وضعی غیرممکن را بوجود می آورد. از طرف دیگر اگر آقای مسیحی بود امکان داشت وسوسه شود که از این موضوع به نفع خود سوء استفاده کند تا عذری برای بی توجهی و تنبلی خود بتراشد و انتظار هیچ گونه تنبیهی نیز نداشته باشد. ممکن بود تصور کند که چون او و آقای هر دو مسیحی هستند بایستی بیشتر از دیگران مورد توجه قرار گیرد و در اینجا به وضوح اشکالاتی پیش می آمد. دو مطلب کلی در اینجا باید مد نظر قرار گیرد.

۱- در آن روزهای اولیه کلیسا برای از بین بردن برده داری به طور ناگهانی و با خشونت عمل نمی کرد و این عاقلانه بود. در امپراتوری روم حدود ۶۰ میلیون برده وجود داشت و همین تعداد بسیار زیادشان باعث می شد همیشه آنها را به عنوان دشمن بالقوه نگاه کنند و در صورت وقوع هر گونه شورش از جانب بردگان با بی رحمی تمام سرکوب می شدند زیرا امپراتوری روم به خاطر منافع خود نمی توانست شورش بردگان را تحمل کند. اگر برده ای در حال فرار دستگیر میشد یا کشته میشد یا بر پیشانی او داغ F به معنای fugitivus (فراری) می زدند. قانونی در روم وجود داشت که اگر اربابی کشته می شد تمام غلامانش باید تحت شکنجه بازجویی می شدند و می توانستند همه آنها را یک جا به قتل برسانند. ای. ک. سیمپسون چه عاقلانه نوشته است: «مبارزه روحانی مسیحیت می توانست با به هم زدن آتش زیر خاکستر و تبدیل آن به شعله به وسیله نفرت طبقاتی و پناه دادن بردگان فراری به آغوش خود، مخرب و مهلک باشد.» تشویق بردگان به شورش علیه اربابان خود برای کلیسا بسیار مخرب و زیان بار بود و به جنگ داخلی، کشتار دسته جمعی و بی اعتبار شدن کامل کلیسا می انجامید. آنچه در طول قرون اتفاق افتاد این بود که مسیحیت چنان در تمدن بشری رسوخ کرد که بردگان به تدریج با میل صاحبانشان آزاد شدند و نه با زور. در اینجا درسی بزرگ نهفته است و آن این که ثابت شد که نه انسان، نه دنیا و نه جامعه هیچ کدام با اجبار یا وضع قوانین عوض نمی شود. اصلاح جامعه و فرد باید با رسوخ تدریجی روح مسیح در وضعیت انسان صورت گیرد. همه چیز باید در زمان تعیین شده بوسیله خدا اتفاق بیفتد نه در زمانی که ما می خواهیم و در نهایت راه مطمئن راه آرام است و راه خشونت به خودی خود راه شکست است.

۲- در اینجا این حقیقت دیگر نیز وجود دارد که «تساوی روحانی تاثیری بر اختلافات طبقاتی ندارد.» خطر اینکه فرد مسیحی آگاهانه در کار خود تنبلی نموده یا آن را به نحو کامل انجام ندهد و آن را معلول مسیحیت خود بداند وجود دارد یا به علت اینکه او و اربابش هر دو مسیحی هستند انتظار توجه خاصی داشته باشد. مسیحی بودن کارگر و

کارفرما نباید او را از انجام کار خوب روزانه و دریافت اجرت شایسته باز دارد. مسیحی باید کار خود را به خوبی انجام داده مانند همه اشخاص دیگر از قوانین اطاعت نماید و مزد خود را در برابر کار انجام شده اش دریافت نماید.

۳- پس طبق نامه های شبانی وظیفه غلام چگونه تعریف شده؟ او باید غلام نیکو باشد. اگر غلام خوبی نیست، اگر تنبل و بی توجه است یا نافرمان و بی ادب، دنیا را به انتقاد از کلیسا مسلح می گرداند. کارگر مسیحی باید مسیحیت خود را در انجام وظیفه به نحو شایسته تر از دیگران نشان دهد. مخصوصاً باید کارش را با روحیه جدیدی انجام دهد. او دیگر خود را با بی میلی مجبور به انجام وظیفه نمی داند بلکه برای خدمت به ارباب خود، خدا و مردم کار می کند. هدفش آن نیست که بالاجبار کار کمی انجام دهد بلکه هدفش انجام کار با میل و رغبت است. همان گونه که جورج هربرت می گوید:

«خادم با این عهد

کار طاقت فرسا را الهی می گرداند:

کسی که خانه را به خواست تو می روبد

خواست تو و کار خود را زیبا می سازد.»

معلمان دروغین و تعلیمات غلط

اول تیموتائوس ۵-۳:۶

اگر کسی به طور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح خداوند ما عیسی مسیح و آن تعلیمی را که به طریق دینداری است قبول ننماید از غرور مست شده هیچ نمی داند بلکه در مباحثات و مجادلات دیوانه گشته است که از آنها پدید می آید حسد و نزاع و کفر و ظنون شر و منازعات مردم فاسد العقل و مرتد از حق که می پندارند دینداری سود است، از چنین اشخاص اعراض نما.

اوضاع و احوال زندگی در دنیای قدیم معلمان کاذبی را بوجود می آورد که برای به دست آوردن فرصت کوتاهی نمی کردند. از یک طرف در مسیحیت، کلیسا پر از انبیای دوره گردی بود که نحوه زندگیشان اعتبار خاصی به آنها می داد. نحوه پرستش مسیحی در ابتدا از آنچه امروز هست بی تکلف تر و ساده تر بود. هر کس که احساس می کرد پیامی دارد در بیان آن آزاد بود و برای آنانی که می خواستند پیامی کاذب و گمراه کننده را تبلیغ کنند در کاملاً باز بود. از طرف دیگر در میان بی ایمانان مردانی بودند که سوفسطائی به معنی حکیم نامیده می شدند که می توان گفت شغلشان فروش فلسفه به دیگران بود و از دو جهت فعالیت می کردند. اول اینکه در مقابل دریافت پول به مردم می آموختند که

زیرکی مباحثه کنند. اینها کسانی بودند که با زبان بازی و مهارت فکری خود در «جلوه دادن بدترین ها به جای بهترین ها» استاد بودند و فلسفه را وسیله ثروتمند شدن خود ساخته بودند. فعالیت دوم آنها سخنرانی در اجتماعات عمومی بود. یونانیان همواره مجذوب سخنرانی بودند و خطیبان را دوست می داشتند و این سوفسطائیان سیار از شهری به شهری می رفتند و سخنرانیهای پر سر و صدایی ترتیب می دادند. آنان تبلیغات وسیعی برای نمایش قدرت سخنرانی های خود انجام می دادند و حتی شخصاً دعوتنامه هایی بین مردم پخش می نمودند. مشهورترین آنان هزاران نفر را به سخنرانیهای خود می کشاندند. این اشخاص در روزگار خود مانند خوانندگان مشهور امروز بودند. فیلوستراتوس^۱، نویسنده یونانی قرن سوم قبل از میلاد می گوید قدرت سخنوری آدریان^۲، یکی از معروفترین سوفسطائیان، چنان مشهور بود که وقتی خبر سخنرانی اش به گوش مردم می رسید حتی سنا و سیرکها خلوت می شد و تمام جمعیت شهر به آتنیوم می رفتند تا سخنرانی او را بشنوند. این سخنوران مرتکب سه خطای بزرگ می شدند.

سخنانشان کاملاً عاری از حقیقت بود. آنها در مورد هر موضوعی هر چند دور از ذهن، مرموز یا غیرممکن که یکی از شنوندگان مطرح می نمود صحبت می کردند. در اینجا نمونه ای از مسائل مورد بحث آنها که در حقیقت مثالی واقعی است ذکر می شود. مردی برای کشتن حاکم جبّاری که مردم را تحت فشار قرار داده در قصر وی کمین می کند و چون حاکم را پیدا نمی کند پسر او را می کشد. حاکم آمده پسر خود را با شمشیری در بدنش کشته می یابد و در تألم مرگ پسرش خود را می کشد. حال این مرد برای کشتن حاکم و آزاد کردن مردم ادعای پاداش می نماید. آیا وی سزاوار پاداش است؟

آنها تشنه تشویق و تحسین بودند و رقابت بین آنان موضوعی تلخ و مهلک بود. پلوتارک از سفسطه گر دوره گردی به نام نیگر^۳ سخن به میان می آورد که به شهری در غلاطیه آمد که خطیب بزرگی در آنجا زندگی می کرد. فوراً مسابقه ای ترتیب داده شد. نیگر می بایست در مسابقه شرکت کند و در غیر این صورت شهرت خود را از دست می داد. او از یک قطعه استخوان ماهی که در گلویش گیر کرده بود رنج می برد و به زحمت می توانست سخن بگوید ولی به خاطر شهرت و اعتبارش مجبور بود ادامه دهد. بلافاصله بعد از آن گلویش عفونت کرد و در نهایت مرد. دیو کریزوستوم^۴ از یک مکان عمومی در قرن تنس تصویری کشیده که رقابت کنندگان بسیاری از هر نوع در آن، با سر و صدای زیاد در حال رقابت هستند: «می توانید صدای سفسطه گران بی مایه و بدبختی را بشنوید که فریاد می کشند و به یکدیگر توهین می کنند و نیز همه کسانی که شاگردان

1) Philostratus

2) Adrian

3) Niger

4) Dio Chrysostom

آنها نامیده می شدند و نویسندگان بسیاری نوشته های احمقانه خود را می خوانند و شاعرانی که شعرهای خود را می سرایند و شعبده بازان بسیاری که کارهای عجیب خود را به معرض نمایش گذاشته و فالگیران زیادی که چیزهای عجیب را معنی می کنند و هزاران وکیل که به تفسیر دعاوی خود می پردازند و تعداد اندکی تاجر هم به کار تجارت مشغول هستند.» در آنجا داد و ستد بی احترامی و توهین، حسادت و بدبختی و دگرگونی انسانها با فساد فکری جریان داشت که نویسنده نامه های شبانی از آن با تأسف یاد می کند. فیلوسترآتوس می نویسد: «سخنران سوفسطائی هنگام سخنرانی از قبل آماده نشده در مقابل شنوندگان ظاهراً جدی که برایش دست نمی زنند و تشویقش نمی کنند خاموش می شود.» دیو کریزوستوم می گوید: «آنها در مقابل همه مردم مبهوت می شوند... مانند انسانی که در تاریکی راه می رود همواره به سوی فریادها و کف زدنهای کشیده می شوند.» لوسیان^۱، نویسنده یونانی قرن دوم قبل از میلاد می نویسد: «اگر دوستان تو را در حال سفسطه دیدند بگذار پول شامی را که به آنها داده ای بدهند تا بدین طریق بین دست زدنهای تشویقها فرصتی برای فکر کردن به آنچه می گویی به تو بدهند.» دنیای قدیم این معلمان کاذب را که کلیسا را مورد هجوم خود قرار داده بودند به خوبی می شناخت. آنها تشنه ستایش بودند و معیارشان شماره بود. اپیکتتوس^۲ با نقل گفتگوی یکی از آنان با شاگردانش بعد از انجام سخنرانی، تصویری زنده از این سفسطه گران ارائه می دهد. «خوب، به نظر شما امروز کارم چطور بود؟» «به جان خودم، قربان، قابل ستایش بودی.» «در مورد بهترین قسمت سخنرانی چه می گوید؟» «کدام قسمت؟» «آنجا که به توصیف پری دریایی پرداختم؟» «حقیقتاً بسیار عالی بود.» «فکر می کنم امروز جمعیت از همیشه بیشتر بود.» «بله بسیار بیشتر.» «تخمین می زنم پانصد نفر می شدند.» «اشتباه می کنید قربان، کمتر از هزار نفر نبود.» «البته، بیشتر از شنوندگانی که دیو^۳ تا به حال داشته، راستی علتش چه بود؟ تمام سخنانم را نیز تحسین کردند.» «قربان زیبایی سنگ را به حرکت درمی آورد.» این سفسطه گران نمایشگر، ناز پرورده های جامعه بودند. آنها سناتور، فرماندار و سفیر می شدند و پس از مرگشان بناهای یادبودی برایشان برپا می گردید و روی آنها جملاتی از این قبیل نوشته می شد: «هدیه ملکه شهرها به پادشاه فصاحت.»

یونانیان با سخن گفتن سرمست می شدند. اگر کسی بین آنها می توانست خوب صحبت کند آینده خوبی در پیش رو داشت. کلیسا در مقابل چنین زمینه ای چنین رشد می کرد و تعجبی ندارد که این اشخاص کلیسا را مورد هجوم خود قرار می دادند. کلیسا

1) Lucian

2) Epictetus

3) Dio

برای آنها حوزه تازه ای بود که در آن استعدادهای سبک و بی مایه خود را امتحان کنند و اعتباری پر زرق و برق به دست آورند و سودی نه چندان اندک عایدشان گردد.

مشخصات معلم دروغین

اول تیموتائوس ۵:۳-۶ (ادامه)

در این متن مشخصات معلم دروغین برشمرده شده است.

۱- اولین مشخصه معلم دروغین خود بینی و تکبر است. نیتش این نیست که مسیح را نشان دهد بلکه می خواهد خود را نشان دهد. هنوز هستند واعظان و معلمانی که بیشتر در پی دست و پا کردن شاگردانی برای خود هستند تا برای عیسی مسیح و دیدگاههای خود را بیشتر از کلام خدا می خواهند به مردم بقبولانند. دبلیو. ام. مک گرگور^۱ در یک سخنرانی در مورد استاد پیرش الکساندر بالمین بروس^۲، روحانی اسکاتلندی قرن نوزدهم می گوید: «یکی از کشیشان اسکاتلندی تعریف می کرد که «بروس» در طول سخنرانیهای خود بارها تکه کاغذی را برداشته به آن نگاه کرده و سپس به صحبت خود ادامه می داد. روزی این کشیش فرصتی به دست آورد تا به تکه کاغذ بروس نظری بیفکند و دید که روی آن نوشته "نور و حقیقت خود را بفرست" و به این وسیله متوجه می شد که باید به جمعیت مخاطب خود، عظمت و امیدواری پرستش را بدهد.» معلم بزرگ نباید نور کم سوی شمع خود را به مردم بدهد بلکه باید نور و حقیقت خدا را ببخشد.

۲- معلم دروغین به اندیشه های پیچیده و غامض علاقه مند است. نوعی مسیحیت وجود دارد که بیشتر به مباحثه اشتیاق دارد تا خود زندگی. عضویت در یک گروه مطالعه کتاب مقدس و ساعتها صحبت لذت بخش در مورد آموزه های مسیحی الزاماً شخص را مسیحی نمی کند. جی. اس. ویل^۳ در کتاب خود به نام «آموزه مسیحی» به ذکر برخی نکات زیان آور در مورد این تفکرگرایی می پردازد: «همان گونه که والنتین^۴ در مورد توریو^۵ گفته بود که "او خزانه دار واژه هاست و نه چیزی بیشتر" ما نیز با چنین افرادی سر و کار پیدا می کنیم. به جای اینکه کفشهای خود را به خاطر مقدس بودن جایی که در آن ایستاده ایم بیوریم، از بوتۀ سوزان در زوایای مختلف عکسهای زیبا می گیریم. در مورد نظریه های مربوط به کفارۀ مسیح در حالی که پایمان را دراز کرده ایم و راجی می کنیم در حالی که باید در مقابل زخمهای مسیح زانو بزنیم.» لوتر می گفت: «کسی که احکام خدا (mandata Dei) را صرفاً مطالعه می کند چندان اثری در او ندارد ولی کسی که به

1) W. M. Macgregor

2) Alexander Balmain Bruce

3) J. S. Whale

4) Valentine

5) Thurio

فرمان خدا (Deum mandantem) گوش می دهد چگونه می تواند از چنان عظمتی وحشت نکند؟ ملانشتون،^۱ مصلح پروتستان آلمانی در قرن شانزدهم، گفته است: «شناخت مسیح، تفکر در مورد نحوه تن گیری او نیست بلکه شناختن اعمال نجات بخش اوست.»^۲ گریگوری اهل نیسا^۲ اسقف و از پدران کلیسا در قرن چهارم، تصویر روشنگری از قسطنطنیه در روزگار خود ارائه می دهد: «قسطنطنیه پر از هنروران و بردگان است که همه آنها الهیدانانی خبره هستند و در دکانها و کوچه ها موعظه می کنند. اگر از مردی بخواهی که سکه ای نقره ای را برای عوض کند او فرق پدر و پسر را برایت شرح می دهد، اگر بهای یک قرص نان را بپرسی در جواب خواهی شنید که پسر از پدر پایین تر است و اگر سوال کنی که آیا حمام حاضر است یا نه، جواب می شنوی که پسر از عدم بوجود آمد.»^۳ بحثهای دقیق و زیرکانه و عبارات الهیاتی سلیس هیچ کس را مسیحی نمی کند. این مسائل چیزی غیر از راههای فرار از مبارزه طلبی زندگی مسیحی نیست.

۳- معلم دروغین بر هم زننده صلح و آرامش است. او به صورت غریزی رقابت می کند و به هر کسی که مثل خودش نباشد مظنون است. وقتی در مباحثه برنده نمی شود به موقعیت الهیاتی حریف خود و حتی به شخصیت او بی احترامی می کند، در هر بحثی لحن کلامش تلخ و عاری از محبت است. هرگز یاد نگرفته که حقیقت را با محبت بیان کند. سرچشمه تلخی و ناراحتی اش، تجلیل و تعالی خودش است زیرا تمایل دارد که هر اختلاف یا انتقادی را بی احترامی به شخص خود به حساب آورد.

۴- معلم دروغین مذهب را تجارتی می کند. کارش برای منفعت شخصی است. تعلیم و وعظ خود را نه ماموریت بلکه پیشه خود می داند. یک چیز حتمی است و آن این که در کلیسا جایی برای حرفه ایها وجود ندارد. نامه های شبانی کاملاً تصریح می کنند که کارگر مستحق مزد خود است ولی انگیزه کار او باید خدمت به عموم باشد و نه منفعت شخصی. آرزوی او نباید به دست آوردن باشد بلکه تقدیم مال و عمر در راه خدمت به مسیح و هموعان خود.

تاج قناعت

اول تیموتائوس ۶: ۸-۶

لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است زیرا که در این دنیا هیچ نیاوردیم و واضح است که از آن هیچ نمی توانیم برد. پس اگر خوراک و پوشاک داریم به آنها قانع خواهیم بود.

واژه autarkeia که در اینجا برای قناعت بکار برده شده یکی از بزرگترین کلمات رمز

1) Melanchthon

2) Gregory of Nyssa

فلاسفه رواقی بود که به معنای خودکفایی کامل بکار برده می بردند و منظورشان چارچوبی فکری بود که از تمام امور خارجی کاملاً مستقل و حامل راز شادی درونی شخص بود.

قناعت هرگز از مالکیت چیزهای ظاهری بدست نمی آید. همان گونه که جورج هربرت نوشته است:

«فقر کسی که برای زندگی کردن نیاز به پنج هزار پوند دارد

مانند فقر کسی است که فقط به پنج پوند نیاز دارد».

قناعت از دیدگاهی درونی نسبت به زندگی سرچشمه می گیرد. شکسپیر در بخش سوم نمایش نامه هنری ششم، شاه را به تصویر می کشد که در مناطق روستایی به طور ناشناس پرسه می زند. وی به دو نفر شکاربان برمی خورد و به آنها می گوید که پادشاه است. یکی از آنها می پرسد:

«اگر تو پادشاه هستی تاج تو کجاست؟» و پادشاه جوابی عالی می دهد:

«تاج من در قلب من است نه بر سر من؛

با الماسها و جواهرات هندی مرصع نیست و دیده نمی شود،

تاج من قناعت نامیده می شود،

تاجی که پادشاهان به ندرت از آن لذت می برند.»

در گذشته های دور فلاسفه یونانی نهایت موضوع را به درستی دریافته بودند. اپیکور^۱ در مورد خود گفته: «کسی که کم را کافی نمی داند هیچ چیز را کافی نمی داند. قرصی نان جو و لبوانی آب به من ده تا شادی خود را به رخ زئوس بکشانم.» و هنگامی که از او می پرسیدند سر شادی در چیست جواب می داد: «به دارایی انسان نیفزاید بلکه از آرزویش کم کن.» مردان بزرگ همیشه به کم قانع بوده اند. یک ربی یهودی در مورد قناعت می گوید: «ثروتمند کیست؟ کسی که به آنچه دارد راضی است.» والتر لاک از آموزشهای خاخامها و نحوه زندگی آنان تعریف می کند: «این راه شریعت است. لقمه ای نان با نمک بخور و آبی به اندازه و روی زمین بخواب و در زندگی پر زحمت زیست کن و برای شریعت زحمت ببین. اگر چنین کنی خوشحال خواهی بود و برای نیکویی خواهد شد؛ در این دنیا شاد خواهی بود و در دنیای آینده به تو نیکی خواهد رسید.» هر ربی می بایست قناعت را می آموخت. ای. اف. براون از هنری دومنیک لاکورد^۲، واعظ بزرگ دومنیکنی قرن نوزدهم نقل می کند: «اشکال دنیای امروز ما این است که هیچ کس نمی داند چگونه با کم زندگی کند. مردان بزرگ دوران قدیم عموماً فقیر بودند... همیشه

1) Epicurus

2) Henry Dominique Lacordaire

به نظر من چنین می‌رسد که از هزینه چیزهای اضافی کاستن و کنار گذاشتن آنچه به ظاهر ضروری است شاهراهی به سوی باز شدن گره‌های قلب مسیحی است همچنانکه در زمان قدیم بود. کسی که یاد گرفته زیبایی‌های اخلاقی زندگی اعم از خدا و انسان را تحسین کند در مقابل ناملایمات ظاهری به ندرت تحت تأثیر قرار می‌گیرد. آنچه دنیای ما بیشتر از هر چیز دیگری به آن احتیاج دارد کسی است که می‌تواند همه چیز داشته باشد ولی به کم قانع است. در مورد خودم با فروتنی می‌گویم که آرزوی چیزی را ندارم. روحی بزرگ در خانه‌ای محقر بیشتر از هر ایده دیگری مرا تحت تأثیر قرار می‌دهد.»

این بدان معنا نیست که مسیحیت مشوق فقر است. در فقیر بودن یا کشمکش برای ادامه زندگی هیچ فضیلت خاصی نهفته نیست ولی دو چیز را طلب می‌کند.

می‌خواهد بفهماند که مادیات نمی‌توانند شادی را به ارمغان بیاورند. ای. ک. سیمپسون می‌گوید: «بسیاری از میلیونرها بعد از خفه کردن روح خود با غبار طلا، در افسردگی مرده‌اند.» شادی همیشه از روابط شخصی سرچشمه می‌گیرد. اگر انسان دوستی و محبت را شناسد همه چیزهای دنیا هم او را شاد نمی‌کند. فرد مسیحی می‌داند که راز شادمانی در مردم نهفته است نه در اشیای مادی.

از ما می‌خواهد که بر چیزهای ماندگار تمرکز کنیم. ما چیزی را با خود به این دنیا نیاوردیم و چیزی را نیز از آن نمی‌بریم. خردمندان تمام اعصار و ادیان این را می‌دانسته‌اند. سنکا می‌گوید: «بیشتر از آنچه به این دنیا آوردی نمی‌توانی از آن بیرون ببری.» یکی از شاعران یونانی می‌گوید: «عریان بر روی زمین پا نهادم و عریان به زیر زمین خواهم رفت.» در زبان اسپانیولی مثلی است که می‌گوید: «آنچه انسان به صورت مایملک می‌اندوزد بر شخصیت او نمی‌افزاید بلکه بر دروازه مرگ جا می‌ماند.»

انسان فقط دو چیز را می‌تواند نزد خدا ببرد. او می‌تواند و باید خود را نزد او ببرد و بنابراین بزرگترین وظیفه‌اش این است که خود را طوری در زمان زندگانش بسازد که هنگام حضور در پیشگاه خدا شرمنده نباشد. می‌تواند و باید آن رابطه‌ای را که در زمان حیاتش با خدا داشته به حضور وی ببرد. قبلاً دیدیم که راز شادمانی در روابط شخصی ما با دیگران است و بزرگترین این روابط رابطه ما با خداست و عالی‌ترین چیزی که انسان با خود می‌برد اعتماد کاملی است که می‌داند به پیشگاه کسی می‌رود که دوست و دوستدار جان اوست.

قناعت هنگامی پیدا می‌شود که از بندگی مادیات دور شویم، زمانی که از دارایی خود در جهت محبت و دوستی انسانهای دیگر استفاده کنیم و بدانیم که ارزشمندترین ثروت ما دوستی با خداست که توسط عیسی مسیح برایمان ممکن شده است.

خطرات پول دوستی

اول تیموتائوس ۶: ۹-۱۰

اما آنانی که می‌خواهند دولتمند شوند گرفتار می‌شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی‌فهم و مضر که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند. زیرا که پول دوستی ریشه همه بدیهاست که بعضی چون در پی آن می‌کوشیدند از ایمان گمراه گشته خود را به اقسام دردها سفتند.

در اینجا با یکی از بزرگترین اشتباهات در نقل قول گفته‌های کتاب مقدس روبرو می‌شویم. کتب مقدسه نمی‌گویند که پول ریشه همه بدیهاست بلکه می‌گویند پول دوستی ریشه همه بدیهاست. این حقیقتی است که متفکرین بزرگ باستان نیز همانند معلمین مسیحی به آن اشعار داشتند. دموکریت^۱ فیلسوف یونانی قرن پنجم قبل از میلاد می‌گوید: «پول دوستی پایتخت همه بدیهاست.» سنکا می‌گوید: «خواستن آنچه به ما تعلق ندارد منشاء تمام شرارتهای فکری است.» فوسیلیدس^۲ عقیده داشت: «عشق به پول مادر تمام بدیهاست.» فیلو هم در این مورد می‌گوید: «پول دوستی نقطه آغاز بزرگترین بی‌حرمتی‌ها نسبت به شریعت است.» آتناؤس^۳ نویسنده یونانی قرن سوم میلادی که در مصر می‌زیست نیز از قول دیگری می‌گوید: «شکم پرستی ابتدا و ریشه تمام بدیهاست.»

پول به خودی خود نه خوب است و نه بد ولی عشق به آن منجر به شرارت و بدی می‌گردد. با داشتن پول انسان ممکن است خودخواهانه به دنبال امیال خود برود یا بوسیله آن به فریاد احتیاجات همسایه‌اش برسد. با پول امکان رفتن به راه اشتباه وجود دارد و نیز امکان این هست که شخص بتواند زندگیش را آسانتر با اراده خدا منطبق سازد. خود پول بد نیست ولی مسئولیت بزرگی بر دوش صاحبش می‌نهد. پول هم برای نیکوکاری و هم برای شرارت قدرت بسیار دارد. پس خطرات خاصی که در پول دوستی نهفته کدام است؟

۱- اشتیاق برای پول به تشنگی می‌انجامد که هرگز سیراب نمی‌شود. رومیان مثلی داشتند که می‌گفت ثروت مانند آب دریاست که هر چه بیشتر بنوشی تشنه‌تر می‌گردی. شخص پول دوست هر چه بیشتر بیابد بیشتر می‌خواهد.

۲- اشتیاق برای ثروت بر فریب و توهم بنا شده است. پول دوستی بر رویای امنیت بنا شده ولی ثروت نمی‌تواند امنیت یا سلامتی یا محبت واقعی را به ارمغان آورد و از غم و مرگ نیز نمی‌تواند جلوگیری کند. امنیتی که بر روی مادیات بنا شده محکوم به نابودیست.

۳- اشتیاق برای پول انسان را به خودخواهی می‌کشاند. اگر نیت انسان به دست آوردن پول باشد برایش مهم نیست که دیگری مالش را از دست بدهد تا او آن را به دست

1) Democritus

2) Phocylides

3) Athenaeus

آورد. مال دوستی افکار انسان را متوجه خود می‌کند و دیگران در نظرش صرفاً وسایل یا موانع وی در راه مال‌اندوزی می‌شوند. درست است که انسان نباید محتاج باشد ولی در حقیقت بسیاری محتاجند.

۴- اگر چه اشتیاق برای ثروت بر اساس امنیت‌خواهی است ولی در انتهای آن جز نگرانی چیزی وجود ندارد. انسان هر چه بیشتر ببندد و بیشتر از دست می‌دهد و امکان از دست دادن او را آزار می‌دهد. در افسانه‌ای کهن آمده که شخصی روستایی خدمت بزرگی به پادشاهی کرد و پادشاه نیز پول زیادی به او پاداش داد. مرد مدتی از شادی در پوست خود نمی‌گنجید ولی روزی پیش پادشاه رفت و از او التماس کرد که پول را پس بگیرد زیرا در زندگیش نوعی اضطراب ناشناخته پیدا شده بود که ممکن است ثروتش را از دست بدهد. جان بانیان به درستی گفته که:

کسی که نیازش اندک است از فقر نمی‌ترسد؛
کسی که پایین است تکبر ندارد؛
آنکه فروتن است خدا او را همیشه راهنماست.
من به آنچه دارم چه کم یا زیاد قانعم؛
خداوند آرزوی قناعت بیشتر دارم
زیرا تو چنین کسان را می‌رهانی.
کمال چنین رنجی در زیارت است؛
در اینجا کم و بعد از آن سعادت؛
همیشه بهترین بوده است.

۵- پول دوستی ممکن است انسان را به راههای غلط بدست آوردن آن بکشاند و بنابراین در پایان به درد و ناراحتی بینجامد. ممکن است انسان برای مال‌اندوزی آن قدر بدن خود را به زحمت اندازد که سلامتش به خطر افتد. شاید آن قدر دیر متوجه شود که با پول دوستی خود چه زبانی به دیگران رسانیده که در افسوس و اندوه از پای درآید. متکی نبودن به دیگران و آینده‌نگری وظیفه هر مسیحی است ولی پول دوستی را در زندگی هدف ساختن و برای آن جان کندن چیزی جز گناهی بسیار خطرناک نیست.

دعوت تیموتائوس به مبارزه

اول تیموتائوس ۶: ۱۱-۱۶

ولی تو ای مرد خدا از اینها بگریز و عدالت و دینداری و ایمان و محبت و صبر و تواضع را پیروی نما و جنگ نیکوی ایمان را بکن و به دست آور آن حیات جاودانی را که برای

آن دعوت شدی و اعتراف نیکو کردی در حضور گواهان بسیار. تو را وصیت می‌کنم به حضور آن خدایی که همه را زندگی می‌بخشد و مسیح عیسی که در پیش پنتیوس پیلاطس اعتراف نیکو نمود که تو وصیت را بی‌داغ و ملامت حفظ کن تا به ظهور خداوند ما عیسی مسیح، که آن را آن متبارک و قادر وحید و ملک الملوک و رب الارباب در زمان معین به ظهور خواهد آورد که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید؛ او را تا ابدالاباد اکرام و قدرت باد آمین. این نامه با دعوت بزرگی از تیموتائوس برای مبارزه خاتمه می‌یابد، دعوتی که عظمت آن در واژه‌های پرطنین و باشکوهی که سرتاسر آن را پوشانده دیده می‌شود. پولس درست در همان ابتدا بر غیرت تیموتائوس انگشت می‌گذارد و او را «مرد خدا» خطاب می‌کند. این عنوان یکی از بزرگترین القابی است که در عهد عتیق بکار رفته، لقبی است که به موسی داده شده، در تثنیه ۳۳: ۱ از «موسی مرد خدا» صحبت می‌شود. عنوان مزبور ۹۰ «دعای موسی مرد خدا» است. این لقب همچنین به پیام‌آوران و انبیاء داده می‌شد. پیام‌آور خدا نزد عیسی مرد خدا نامیده شده (۱- سمو ۲: ۲۷)، سموئیل به عنوان مرد خدا توصیف شده (۱- سمو ۹: ۶)، شمعیا پیام‌آور خدا نزد رحبعام «مرد خدا بود» (۱- پاد ۱۲: ۲۲). جان بانیان در کتاب «پیشرفت زائر»، برکت بزرگ را قهرمان خدا می‌نامد.

در اینجا لقب پر افتخاری است. وقتی پولس به تیموتائوس مسئولیت می‌دهد ضعفها و گناهانش را به یادش نمی‌آورد تا او را ناتوان، ناامید و بدبین کند بلکه او را با خطاب «مرد خدا» تقویت می‌دهد و احترام می‌کند. شیوه مسیحی این نیست که فرد را با یادآوری گناهانش افسرده نماید بلکه با تحریک نکات قوتش او را تشویق کند. شیوه مسیحی این نیست که گذشته پست و تحقیرآمیز فرد را به رخش کشاند بلکه باید عظمت توانایی‌های آینده‌اش را پیش رویش در معرض دید نهاد. همین که تیموتائوس مرد خدا خوانده می‌شود او را واهی دارد که سینه را جلو داده سر خود را بالا بگیرد و خود را مردی بداند که ماموریتی از جانب پادشاه دارد.

فضایل و کیفیات عالی که در مقابل تیموتائوس گزارده شده مشتق لغات اتفاقی نیست بلکه در آنها ترتیبی وجود دارد. اول واژه عدالت (dikaiosune) آمده که در اصل بدین معناست: «رفتار با انسان و خدا طوری که شایسته آنان است.» عدالت عمیق‌ترین فضایل است. عادل کسی است که وظیفه خود را نسبت به خدا و هم‌نوعان خود انجام می‌دهد. دوم، سه فضیلت به ترتیب ذکر می‌شود که مربوط به خداست. دینداری (euse-beia) فضیلت انسانی است که هیچ وقت فراموش نمی‌کند که سراسر زندگی باید در

حضور خدا باشد. ایمان (pistis) در اینجا به معنای وفاداری است و فضیلت انسانی است که در تمام فرصتها و دگرگونیهای زندگی حتی تا دروازه مرگ به خدا وفادار است. محبت (agape) فضیلت کسی است که حتی اگر کوشش هم نکند نمی تواند محبت خدا به انسانها و آنچه را خدا برایش انجام داده فراموش کند.

سوم، از فضیلتی نام برده می شود که با سلوک و نحوه زندگی سر و کار دارد. (hupo-mone) گرچه به معنای شکیبایی هم بکار رفته ولی منظور روحیه ای نیست که بنشینیم و دستها را به سینه بزنیم، تحمل کنیم و بگذاریم تجربیات زندگی همچون جزر و مد بر آن بگذرد بلکه تحمل پیروزمندانه است. «این واژه به معنای جواب تزلزل ناپذیر به ایمان و پرهیزکاری در عوض مصیبت و رنج است.» فضیلتی است که به جای آن که تجربیات زندگی را بپذیرد بر آنها پیروز می شود.

چهارم، فضیلتی ذکر می شود که مربوط به رفتار با مردم است. واژه یونانی paupatheia که توضیح ترجمه شده در واقع غیر قابل ترجمه است. این واژه توصیف کننده روحیه ای است که هرگز به خاطر اشتباهات خود عصبانی نمی شود بلکه اشتباهات دیگران به شدت آن را ناراحت و عصبانی می کند. بیانگر روحیه ای است که می داند چگونه ببخشد و چگونه برای عدالت بجنگد. توصیف کننده روحیه ای است که فروتن و در عین حال مغرور به دعوت والای خداست. بیانگر فضیلتی است که به انسان قدرت می دهد تا بداند چگونه با هموعان خود رفتار نماید و خود را به درستی بنگرد.

خاطرات الهام بخش

اول تیموتائوس ۶: ۱۱-۱۶ (ادامه)

همچنان که تیموتائوس به انجام وظیفه خود در آینده دعوت می شود باید از خاطرات گذشته اش الهام بگیرد.

۱- بایستی تعمید خود و قولهایی را که در هنگام تعمید داده بود به یاد داشته باشد. در اوضاع و احوال کلیسای اولیه، فقط افراد بالغ تعمید می گرفتند زیرا مردم مستقیماً از بت پرستی به سوی مسیح می آمدند. داوطلب تعمید می بایست ایمان خود را به عیسی مسیح به عنوان نجات دهنده، سرور و خداوند اعتراف کند و در حضور همه شهادت دهد. اولین اعتراف در کلیسای اولیه این قانون ایمان ساده بود: «عیسی مسیح خداوند است» (روم ۱۰: ۹؛ فی ۲: ۱۱). ولی در ورای این کلمات خطاب به تیموتائوس، اعتراف ایمان نهفته است که می گوید: «من ایمان دارم به خدای قادر مطلق، خالق آسمان و زمین؛ و به مسیح عیسی که در زمان پنطیوس پیلاتس رنج کشید و برای داوری باز خواهد آمد؛ من

ایمان دارم به قیامت مردگان و به زندگانی جاودان. «امکان بسیار دارد که تیموتائوس با چنین اعترافی وفاداری خود را اعلام کرده باشد. بنابراین قبل از هر چیز به او یادآوری می شود که قول خود را فراموش نکند. مسیحی کسی است که قبل از هر چیز و مهمتر از هر چیز، خود را به مسیح سپرده باشد.

۲- باید به خاطر داشته باشد که اعتراف ایمانش همانی است که مسیح کرده بود. وقتی مسیح در مقابل پیلطس ایستاد پیلطس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» و عیسی پاسخ داد: «تو می گویی» (لو ۲۳: ۳). مسیح شهادت داد که پادشاه است و تیموتائوس همیشه شهادت می داد که مسیح، خداوند است. وقتی شخص مسیحی به ایمان خود اعتراف می کند همان کاری را می کند که استادش قبلاً کرده بود، هنگامی که به خاطر ایمانش زحمت می بیند متحمل همان چیزی می شود که خداوندش قبلاً شده بود. وقتی به کار بزرگی دست می زنیم می توانیم بگوییم: «برادران، ما جای پای مقدسین قدم نهاده ایم.» ولی هنگامی که در حضور دیگران به ایمان خود اعتراف می کنیم می توانیم بگوییم: «من با مسیح ایستاده ام» و این یقیناً بایستی دلهایمان را برافرازد و زندگیمان را الهام بخشد.

۳- باید به خاطر داشته باشد که مسیح باز خواهد آمد و فراموش نکند که زندگی و کارش باید شایسته تقدیم به حضور مسیح باشد. مسیحی برای رضایت خاطر انسانها کار نمی کند بلکه برای رضایت مسیح. سؤالی که همیشه باید از خود بپرسد این نیست که: «آیا کار من آن اندازه خوب هست که مقبول مردم باشد؟» بلکه «آیا کار من آن اندازه خوب هست که مورد تایید مسیح باشد؟»

۴- از همه مهمتر باید خدا را به خاطر داشته باشد و این یادآوری چه یادآوری باشکوهی است! به یاد داشتن کسی که پادشاه پادشاهان است و خدای خدایان؛ کسی که صاحب عطیه زندگی جاودانی است تا آن را به همه انسانها بدهد، کسی که قدوسیت و عظمتش چنان است که کسی را یارای نگریستن به آنها نیست. مسیحی همیشه باید به یاد خدا باشد و بگوید: «اگر خدا با ماست کیست به ضد ما؟»

نصیحت به دولتمندان

اول تیموتائوس ۶: ۱۷-۱۹

دولتمند این جهان را امر فرما که بلند پروازی نکنند و به دولت ناپایدار امید ندارند بلکه به خدای زنده که همه چیز را دولتمندانه برای تمتع به ما عطا می کند که نیکوکار بوده در اعمال صالحه دولتمند و سخی و گشاده دست باشند و برای خود اساس نیکو به

جهت عالم آینده نهند تا حیات جاودانی را به دست آرند.

گاهی در فکر خود کلیسای اولیه را گروهی از مردمان فقیر و بردگان تصور می کنیم. در اینجا می بینیم که حتی در همان اوائل هم کلیسا دارای اعضای ثروتمند بوده است. پولس آنها را به خاطر ثروتمندیشان محکوم نمی کند و به آنها هم نمی گوید که از همه دارایی خود چشم پيوشند بلکه به آنها تذکر می دهد که با ثروت خود چه کاری باید بکنند و چه کاری نباید بکنند.

ثروت آنان نباید باعث تکبر گردد. نباید خود را از دیگران بهتر بدانند به این دلیل که بیشتر از آنان پول دارند. هیچ چیزی در این دنیا حق تحقیر دیگران را به انسان نمی دهد چه رسد به ثروت. دولتمندان نباید به ثروتشان امید ببندند. در فرصتها و دگرگونیهای زندگی ممکن است انسان امروز ثروتمند و فردا فقیر باشد و امید بستن به چیزی که امکان از دست دادنش آسان است اشتباه بزرگی به حساب می آید.

به ثروتمندان گفته شده که باید از ثروت خود برای نیکوکاری استفاده کنند و حتی حاضر باشند آن را با دیگران تقسیم کنند، باید به یاد داشته باشند که مسیحیت عضویت در مصاحبت است. به آنان خاطر نشان شده که چنین استفاده عاقلانه ای از ثروت، بنیانی نیکو در جهان آینده برای انسان بنا خواهد نمود. همچنان که گفته شده: «آنچه را نگاه داشتیم از دست دادم و آنچه را بخشیدم هنوز دارم.»

ربی های یهودی داستانی نقل می کنند که بسیار مشهور است: مردی به نام مونوباز^۱ ثروت زیادی به ارث برد. او که انسانی نیک، مهربان و سخاوتمند بود در زمان قحطی تمام ثروت خود را به فقرا داد. برادرانش نزد وی آمده گفتند: «پدران تو این ثروت را جمع کردند و به گنجی که از پدرانشان به ارث برده بودند افزودند و تو همه را بر باد می دهی؟» مرد نیکوکار جواب داد: «پدران من گنج خود را در پایین اندوختند ولی من آن را در بالا می اندوزم. پدرانم گنج مال اندوختند اما من گنج روح می اندوزم. پدرانم به جهت این دنیا گنجها اندوختند ولی من به جهت دنیای آینده گنج می اندوزم.»

هرگاه بتوانیم ببخشیم و نکنیم از گنج خود در جهان آینده می کاهیم و هرگاه می بخشیم بر ثروت خود پس از زندگی خاکیمان می افزاییم.

تعالیم مربوط به اخلاقیات مسیحی، ثروت را گناه نمی داند بلکه آن را مسئولیتی بسیار بزرگ می شمارد. اگر ثروت شخص چیزی جز تکبر و منفعت شخصی دربر نداشته باشد برایش مخرب خواهد بود زیرا روح او را تضعیف می کند ولی اگر آن را وسیله کمک به دیگران و راحتی هموعان قرار دهد، با اینکه خود فقیر می شود ولی درواقع ثروتمندتر

1) Monobaz

می‌گردد. هم در زمان حال و هم در ابدیت «دادن از گرفتن فرخنده تر است.»

امانت ایمان

اول تیموتائوس ۶: ۲۰-۲۱

ای تیموتائوس تو آن امانت را محفوظ دار و از بیهوده گویی‌های حرام و از مباحثات معرفت دروغ اعراض نما که بعضی چون ادعای آن کردند از ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد آمین.

بسیار محتمل است که نام تیموتائوس در اینجا به معنای واقعی و کامل آن بکار رفته باشد. این نام از دو واژه timan به معنای احترام و افتخار و theos به معنای خدا تشکیل شده و به صورت تحت اللفظی یعنی «کسی که خدا را احترام می‌کند». باز احتمال بسیار دارد که این قسمت پایانی که می‌تواند نتیجه گیری نامه باشد بدان جهت نوشته شده که به تیموتائوس مفهوم نامش را یادآوری کرده از او بخواهد به آن وفادار بماند.

این متن از اعتماد یا امانتی که به او سپرده شده سخن می‌گوید. واژه یونانی eparatheke که امانت ترجمه شده تحت اللفظی به معنای سپرده است. برای پولی که به بانک یا به دوستی سپرده می‌شود همین واژه بکار می‌رود. وقتی امانت دهنده این پول را مطالبه می‌کرد پس دادن تمام و کمال آن وظیفه مقدسی بشمار می‌رفت. گاهی واژه eparatheke به کودکان اطلاق می‌شد و به مفهوم سپرده مقدس بود. اگر خدایان به انسان بچه ای می‌بخشیدند وی موظف بود که این بچه را تربیت کرده برای خدایان آماده سازد. ایمان مسیحی نیز به همین گونه است، چیزی است که از پدرانمان به ما رسیده و باید آن را به فرزندان خود منتقل کنیم. ای. اف. براون گفتار مشهوری از قدیس وینسنت اهل لیرین^۱ نقل می‌کند: «منظور از امانت (paratheke) چیست؟ آنچه به تو سپرده شده نه آنچه خودت ساخته باشی؛ آنچه دریافت کرده ای نه آنچه خودت تدبیر نموده ای؛ چیزی است که نه از روی سلیقه بلکه از آموزش است؛ نه از تصورات شخصی بلکه از سنت عمومی؛ چیزی که برای آورده شده نه چیزی که خود آورده باشی؛ چیزی که خود بوجود آورنده آن نیستی بلکه نگهدارنده آن؛ نه رهبر بلکه پیرو. امانت را نگاه دار و نعمت خدا داده ایمان کاتولیک را سالم و بی خلل حفظ کن؛ آنچه به تو داده شده با تو بماند و به دیگران برسان. طلا یافته ای، طلا بده.»

شایسته است انسان به یاد داشته باشد که وظیفه اش فقط مختص خود او نیست بلکه نسبت به فرزندان و فرزندان فرزندانش نیز وظایفی دارد. اگر در زمان ما کلیسا ضعیف

1) St. Vincent of Lerins

شود، اگر اخلاقیات مسیحی روز به روز بیشتر در دنیا فرو رود و اگر ایمان مسیحی غامض و منحرف گردد نه فقط ما بازنده خواهیم بود بلکه نسل های آینده نیز از چیزی بی نهایت ارزشمند محروم خواهند شد. ما نه تنها دارندگان ایمان بلکه امانت داران آن هستیم. آنچه را یافته ایم باید به دیگران نیز بدهیم.

در خاتمه این نامه پولس می گوید «از مباحثات معرفت دروغ اعراض نما.» اول باید توجه نمود که واژه معرفت (gnōsis) در اصل به معنای دانش یا حکمت است. آنچه در اینجا محکوم می شود دانش گرایی دروغین و تاکید کاذب بر دانش بشری است.

ولی منظور از مباحثه چیست؟ در زبان یونانی واژه antitheseis بکار رفته. بعدها حدود یک قرن پس از پولس بدعتگذاری به نام مارسسیون^۱ کتابی به نام «تناقضات»^۲ تألیف نمود که در آن متونی از عهد عتیق را در برابر متونی از عهد جدید که متضاد یکدیگر بودند قرار داد. این جمله پولس دقیقاً می تواند بدین معنی باشد که «وقت خود را برای پیدا کردن تناقض در کتب مقدسه تلف نکنید بلکه از کتاب مقدس برای زندگی بهره ببرید و نه برای جر و بحث درباره آن.» با این وصف دو مفهوم محتمل تر از این نیز در اینجا وجود دارد.

۱- واژه antithesis می تواند به معنای مجادله باشد و شاید معنی جمله پولس این است که «از مجادله پرهیز و خود را درگیر بحث های بی فایده و تلخ نکن.» این گفته نصیحتی به جا برای جماعت یونانیان افسس بود. یونانیان علاقه بسیاری به طرح دعوا و رجوع به قانون و دادگاه داشتند و حتی برادر خود را نیز صرفاً برای خوشایند خود به دادگاه می کشاندند. بنابراین گفته پولس می تواند بدین معنا باشد: «کلیسا را میدان جنگ مباحثات و مجادلات مذهبی نسازید. مسیحیت از مقوله بحث و جدل نیست بلکه چیزی است که باید با آن زندگی نمود.»

۲- واژه antithesis ممکن است به معنای فرضیه رقابت باشد. این معنی محتمل تر است زیرا در مورد یهودیان و امتهای به یک نسبت صدق می کند. فلاسفه مدرسی مثلاً درباره سوالاتی از قبیل «روی یک سر سوزن چند فرشته می توانند بایستند؟» به بحث می پرداختند. خاخامهای یهودی می توانستند ساعتها، روزها و حتی سالها در موشکافی نکات شریعت بحث کنند. یونانیان نیز چنین بودند و حتی جدی تر از یهودیان به بحث و جدل می پرداختند. در آن دوران یک مکتب فلسفه یونانی به نام آکادمیکها^۳ وجود داشت که مکتبی بسیار قوی و موثر بود. پیروان این مکتب بر این باور بودند که هر چه در قملرو اندیشه انسان قرار گیرد می توان با بحث و جدل دقیقاً به نتیجه عکس آن رسید. بنابراین

1) Marcion

2) The Antitheseis

3) Academics

عقیده داشتند که حقیقت مطلق وجود ندارد و در هر قضیه‌ای همواره دو فرضیه متعادل و همسان وجود دارد. آنان معتقد بودند که شخص خردمند و حکیم نباید درباره هیچ چیزی مطمئن باشد بلکه باید همواره باور خود را در حالت تعلیق نگاه دارد. البته نتیجه چنین تفکراتی به آنجا می‌رسید که همه فعالیتها را فلج کرده مردم را در شک و تردید کامل نگاه می‌داشت. پس به تیموتائوس گفته می‌شود: «وقت خود را بیهوده صرف مباحثات جزئی نکن، در «مبارزات دیالکتیکی» بیهوده کوشش منما. آن قدر زرنگ نباش که حکیم شوی. به جای مباحثات جزئی که کار ذهنهای بسیار زرنگ است به صدای صریح خدا گوش بده.»

پس نامه با خطاری که نسل خود ما نیازمند آن است خاتمه می‌پذیرد. بحث‌های زیرکانه هرگز نمی‌تواند جایگزین عمل مسیحی گردد. وظیفه فرد مسیحی نشستن در اتاق مطالعه و سبک و سنگین کردن مباحثات نیست بلکه زندگی کردن به شیوه مسیحی در این دنیای پراز زیر و بم است. در نهایت، نه فراست فکری بلکه رفتار و شخصیت اهمیت دارد.

در آخر پولس نامه را با برکت پایانی خاتمه می‌دهد: «فیض با تو باد». نامه با زیبایی فیض خدا خاتمه می‌یابد 

|

—

—|

دوم تیموتائوس

افتخار و امتیاز رسول

دوم تیموتائوس ۱: ۷-۱۰

پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی برحسب وعده حیاتی که در مسیح عیسی است. فرزندان حبیب خود تیموتائوس را فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح باد.

شکر می‌کنم آن خدایی را که از اجداد خود به ضمیر خالص، بندگی او را می‌کنم چون که دائماً در دعاهاى خود تو را شبانه روز یاد می‌کنم و مشتاق ملاقات تو هستم چون که اشکهای تو را به خاطر می‌دارم تا از خوشی سیر شوم. زیرا که یاد می‌دارم ایمان بی‌ریای تو را که سخت در جده ات لوئیس و مادرت افنیکی ساکن می‌بود و مرا یقین است که در تو نیز هست. لهذا به یاد تو می‌آورم که آن عطای خدا را که به وسیله گذاشتن دستهای من بر توست برافروزی. زیرا خدا روح جبن را به ما نداده است بلکه روح قوت و محبت و تأدیب را.

وقتی پولس در مورد رسالت خود صحبت می‌کند همیشه اعتمادی غیر قابل انکار در صدای او شنیده می‌شود. برای او همیشه چیزهای مطمئنی وجود داشت.

الف) رسالتش/افتخاری است که نصیب وی شده بود. او به اراده خدا برگزیده شده بود و هر شخص مسیحی باید خود را برگزیده خدا بداند.

ب) رسالتش مسئولیتی است که بر دوش او نهاده شده بود. خدا او را برای انجام کاری دعوت کرده بود. خدا می‌خواست او را وسیله رساندن جریان حیات تازه به مردم بگرداند. هیچ فرد مسیحی فقط برای خاطر خودش انتخاب نمی‌شود بلکه جهت کاری که می‌تواند برای مردم انجام دهد. مسیحی کسی است که در تعجب، محبت و ستایش آنچه خدا برایش انجام داده غرق شود و اشتیاق سوزان داشته باشد که به دیگران بگوید خدا می‌تواند چه کاری برای آنها انجام دهد.

ج) رسالتش/امتیاز خاصی است که خدا به وی بخشیده بود. مهمترین و پرمعنی ترین نکته این است که پولس وظیفه خود می‌دانست نه تهدید خدا بلکه وعده او را به دیگران اعلام کند. در نظر او مسیحیت تهدید لعنت نبود بلکه مژده نجات بود. شایسته است بدانیم که بزرگترین مبشری که تا به حال دنیا به خود دیده برای ترسانیدن مردم با شعله‌های آتش جهنم نیامده بلکه تا آنها را مطیع محبت عجیب خدا کند. قدرت پویای انجیل او محبت

بود نه ترس.

در صحبت پولس به تیموتائوس طبق معمول گرمی محبت در لحن او مشهود است. پولس او را «فرزند حبیب خود» می خواند. تیموتائوس در ایمان فرزند او بود. پدر و مادر تیموتائوس حیات جسمانی به وی داده بودند ولی پولس بود که به او زندگی جاودان داد. بسیاری از مردم پدر یا مادر بودن را تجربه نکرده اند ولی شادی و امتیاز پدر یا مادر بودن در ایمان را یافته اند و هیچ شادی در تمام دنیا بالاتر از آن نیست که جانی را نزد مسیح بیاوریم.

الهام تیموتائوس

دوم تیموتائوس ۱: ۷-۱ (ادامه)

هدف پولس در نوشتن نامه این است که تیموتائوس را در انجام وظیفه اش در افسس الهام بخشد و تقویت نماید. تیموتائوس جوان بود و در مبارزه علیه بدعتها و ناپاکی هایی که کلیسا را تهدید می کرد کار بسیار سختی پیش رو داشت. پس پولس نکاتی را به تیموتائوس یادآوری می کند تا روحیه اش را بالا ببرد و فعالیتهايش را تقویت نماید.

۱- اعتماد خود را به تیموتائوس یادآوری می کند. هیچ الهامی بزرگتر از این وجود ندارد که احساس کنیم کسی به ما اعتماد کامل دارد. توسل به احترام و افتخار همواره موثرتر از تهدید مجازات و تنبیه است. ترس از قصور در حق کسانی که ما را دوست دارند تهذیب کننده است.

۲- سنت خانوادگیش را به او یادآوری می کند. تیموتائوس وارث میراثی نیکو بود و اگر قصور می کرد نه تنها نام خود را لکه دار می کرد بلکه به احترام و افتخار خانوادگیش نیز لطمه می زد. والدین نیک و درستکار بهترین هدیه ای است که شخص می تواند داشته باشد. پس باید خدا را برای داشتن آن سپاسگزاری کند و هرگز آن را بی احترام نسازد.

۳- برگزیده شدن تیموتائوس و عطیه ای را که به وی بخشیده شده یادآوری می کند. هرگاه شخصی به خدمت انجمنی دارای سنت و سابقه درآید هر کاری که انجام می دهد فقط بر شخص او تاثیر نمی گذارد و فقط با قدرت او نیز انجام نمی گیرد. باید قدرت سنت را مد نظر داشت و احترام آن را حفظ نمود. این موضوع مخصوصاً در کلیسا صادق است. کسی که خدمت کلیسا را می کند احترام آن را در دست دارد و با آگاهی از مصاحبت تمام مقدسین قوت می گیرد.

۴- صفات مشخصه معلم مسیحی را به او یادآوری می کند. طبق نامه پولس، معلم مسیحی باید دارای چهار ویژگی زیر باشد.

الف) شجاعت. خدمت مسیحی باید به مردم شجاعت بدهد نه ترس و زبونی. مسیحی بودن همیشه شجاعت می‌خواهد و این شجاعت از آگاهی مداوم نسبت به حضور مسیح سرچشمه می‌گیرد.

ب) قدرت. در هر مسیحی واقعی، قدرت انجام وظیفه و قدرت خرد نشدن در زیر بار مسئولیت، قدرت استوار ایستادن در مقابل ناملایمات و قدرت وفاداری به ایمان در هنگام اندوه روح فرسا و ناامیدی جان فرسا وجود دارد. ویژگی خاص فرد مسیحی این است که بتواند از نقاط شکننده بگذرد و نشکند.

ج) محبت. در مورد تیموتائوس محبت به برادران، به جماعت قوم مسیح که وی بر آنها گماشته شده مطرح بود. دقیقاً همین محبت است که دیگر ویژگیهای شبان مسیحی را به وی می‌بخشد. او باید اعضای کلیسایش را به حدی محبت کند که هرگز انجام کاری برای آنان را مشکل و زحمت نداند و اوضاع تهدید کننده او را نترساند. هیچ کس نباید وارد خدمت کلیسا شود مگر اینکه اول محبت قوم مسیح در دلش باشد.

د) انضباط شخصی. در متن یونانی واژه *sophronismos* بکار رفته که یکی از همان واژه‌های مهم یونانی غیر قابل ترجمه است. این واژه را «سلامت تقدس گونه» تعریف کرده‌اند. فالکونر^۱ آن را «خودداری در مقابل دستپاچگی یا هیجان» تعریف می‌کند. تنها مسیح می‌تواند این خودداری را به ما بدهد که ما را قادر می‌سازد از خود بی‌خود نشویم و فرار نکنیم. هیچ کس نمی‌تواند بر دیگران فرمانروایی کند مگر اینکه اول بر نفس خود فرمانروا باشد. *sophronismos* آن خودداری خدادادی است که انسان را فرمانروی بزرگ دیگران می‌گرداند زیرا چنین شخصی قبل از هر چیز خادم مسیح و ارباب خویش است.

انجیلی که به رنجهای ما می‌ارزد

دوم تیموتائوس ۸:۱-۱۱

پس، از شهادت خداوند ما عار مدار و نه از من که اسیر او می‌باشم بلکه در زحمات انجیل شریک باش برحسب قوت خدا که ما را نجات داد و به دعوت مقدس خواند نه به حسب اعمال ما بلکه بر حسب اراده خود و آن فیضی که قبل از قدیم‌الایام در مسیح عیسی به ما عطا شد. اما الحال آشکار گردید به ظهور نجات دهنده ما عیسی مسیح که موت را نیست ساخت و حیات و بی‌فسادی را روشن گردانید بوسیله انجیل که برای آن من واعظ و رسول و معلم امتهامقرر شده‌ام.

در وفاداری به انجیل، رنج دیدن اجتناب ناپذیر است. این وفاداری برای تیموتائوس

1) Falconer

به معنی وفاداری به فردی محکوم بود زیرا پولس به هنگام نوشتن این نامه در روم زندانی بود. ولی در اینجا پولس انجیل را با تمام جلالش نشان می‌دهد، موضوعی که به رنجهای ما می‌ارزد. گاهی با اشاره و گاهی به صراحت، عناصری را یکی بعد از دیگری در آن جلال ظاهر می‌سازد. متون اندکی در عهد جدید چنین احساس عظمتی را در خود و در ورای خود دارند.

۱- انجیل قدرت. هر رنجی که به خاطر انجیل می‌بریم در قدرت خدا تحمل می‌شود. در دنیای قدیم انجیل قدرت زندگی بود. همان دورانی که پولس نامه‌های خود را می‌نوشت دوران خودکشی‌های بیشمار بود. اصول‌گراترین متفکران دوران قدیم رواقیون بودند اما زمانی که زندگی برایشان غیر قابل تحمل می‌شد برای خلاصی خود راههای مخصوص به خود را داشتند. آنان معتقد بودند که «خدا به انسان زندگی بخشیده اما عطیه بزرگتر خدا آن است که قدرت گرفتن زندگی را به انسان داده.» انجیل قدرت بوده و هست، قدرت استیلا بر خود و قدرت در اختیار گرفتن اوضاع، قدرت ادامه زندگی هنگامی که غیر قابل تحمل می‌شود و قدرت مسیحی بودن وقتی که مسیحی بودن به نظر غیر ممکن می‌آید.

۲- انجیل نجات. خدا، خدایی است که ما را نجات می‌دهد. انجیل، خلاصی است، خلاصی از گناه، انسان را از قید چیزهایی که او را به انقیاد خود درآورده آزاد می‌کند، انسان را قادر می‌گرداند تا از عاداتی که ناگسستنی هستند ببرد. انجیل قدرت نجات دهنده‌ای است که می‌تواند انسانهای شریر را به انسانهای نیک تبدیل کند.

۳- انجیل تقدس. انجیل نه تنها از نتایج گناهان گذشته خلاصی می‌بخشد بلکه دعوت به قدم‌گذاری در راه تقدس است. آی. ام. چرگوین^۱ در اثر خود به نام «کتاب مقدس در بشارت جهانی» به دو مثال عجیب از قدرت دگرگون‌کننده مسیح اشاره می‌کند.

یک تبهکار نیویورکی که اخیراً به جرم سرقت توام با خشونت به زندان افتاده بود در راه پیوستن به دوستان تبهکار خود برای شرکت در سرقتی دیگر، جیب مردی را در خیابان پنجم زد. برای اینکه ببیند در این دزدی چه چیزی گیرش آمده خود را به پارک مرکزی رساند و با تنفر متوجه شد که آنچه دزدیده یک جلد عهد جدید است. از آنجا که قدری وقت فراغت داشت با بی‌علاقگی شروع به ورق زدن آن نمود. چندی نگذشت که عمیقاً در آن کتاب فرو رفت و آن قدر بر او اثر کرد که چند ساعت بعد نزد دوستان قدیمی خود رفته برای همیشه با آنها قطع رابطه کرد. برای آن محکوم دیروز، انجیل دعوت به تقدس بود. جوانی عرب از اهالی حلب که با دوست سابقش نزاع تلخی داشته بود به یک مبشر

1) A. M. Chirgwin

مسیحی گفت: «آن قدر از او متنفر بودم که نقشه انتقام حتی قتل وی را در سر می‌پروراندم. سپس یک روز به شما برخوردم و شما مرا به خریدن یک جلد انجیل متی تشویق نمودی و من فقط برای خشنودی شما آن را خریدم. هرگز قصد نداشتم آن را بخوانم ولی شب هنگامی که می‌خواستم بخوابم متوجه چیزی در جیبم شدم. کتاب را درآوردم و شروع به خواندن کردم. وقتی به جایی رسیدم که می‌گوید: «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است قتل مکن... لیکن من به شما می‌گویم هر که به برادر خود بی سبب خشم گیرد مستوجب حکم باشد.» به یاد نفرتی افتادم که علیه دشمنم در خود می‌پروراندم. همین طور که به خواندن ادامه می‌دادم ناراحتیم شدت می‌یافت تا به اینجا رسیدم: «بیایید نزد من ای تمامی زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا حلیم و افتاده دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت.» آن گاه به گریه افتاده گفتم: «خدایا بر من گناهکار رحم فرما.» سپس شادی و آرامش قلبم را پر کرد و نفرت نابود شد. از آن پس انسان جدیدی شده‌ام و بزرگترین شادیم خواندن کلام خداست.»

انجیل بود که محکوم نیویورکی دیروز و قاتل بالقوه اهل حلب را در راه تقدس قرار داد. در اینجا است که عمده مسیحیت کلیسایی ما قصور می‌کند، مردم را دگرگون نمی‌سازد و بنابراین حقیقی نیست. کسی که قدرت نجات بخش انجیل را درک کرده در کار، تفریح، در خانه و در شخصیت خود انسانی دگرگون شده است. باید بین مسیحی و غیر مسیحی تفاوتی اساسی وجود داشته باشد زیرا مسیحی به دعوت قدم برداشتن در راه تقدس جواب مثبت داده است.

انجیلی که به رنجهای ما می‌ارزد

دوم تیموتائوس ۱: ۸-۱۱ (ادامه)

۴- انجیل فیض. فیض چیزی نیست که خود آن را به دست بیاوریم بلکه چیزی است که می‌پذیریم. خدا ما را به این دلیل که مقدس هستیم دعوت نکرده بلکه تا ما را تقدیس کند. اگر می‌بایست شایسته محبت خدا باشیم وضعیت ناامید کننده و ناگواری داشتیم. انجیل عطیه رایگان خداست. محبت او نسبت به ما به خاطر شایستگی ما نیست بلکه فقط به خاطر سخاوت قلب پر محبت خویش ما را محبت می‌کند.

۵- انجیل نقشه جاودانی خدا. خدا قبل از آفرینش این دنیا انجیل را مقدر کرده بود. هرگز نباید تصور کنیم که خدا زمانی جبار بوده و تنها پس از زندگی و مرگ عیسی محبت بخشاینده داشته است. محبت خدا از همان ابتدا در جستجوی انسانها بوده و فیض

و بخشش او به مردم داده شده. محبت عصاره طبیعت جاودانی خداست.
 ۶- انجیل زندگی و جاودانگی. پولس بر این باور است که مسیح عیسی زندگی و بی‌فسادی را نشان انسان داد. دنیای قدیم از مرگ وحشت داشت یا اگر وحشت نداشت آن را خاموشی می‌پنداشت. پیام مسیح این بود که مرگ راهی بسوی زندگی است و انسانهایی که تا به حال از خدا دور بوده‌اند بدین طریق به حضور خدا نزدیکتر می‌شوند.

۷- انجیل خدمت. این انجیل بود که پولس را منادی، رسول و معلم ایمان گردانید. او را رها نکرد که با آرامش خیال احساس کند حال که روحش نجات یافته دیگر نباید نگران باشد. وظیفه‌ای گریزناپذیر و پرزحمت بر دوش وی نهاد تا در خدمت خدا و هم‌نوعان خود فعالیت نماید. این انجیل سه ضرورت را بر دوش پولس نهاد:

الف) منادی. واژه یونانی *kerux* به سه معنی بکار رفته که هر یک بیانگر نکته‌ای درباره وظیفه مسیحی است. *kerux* یا منادی کسی بود که پیام پادشاه را به مردم می‌رسانید. *ke-rux* مأموری بود که در هنگام صف‌آرایی دو سپاه علیه یکدیگر، پیام صلح یا شرایط آن را بیان می‌کرد. *kerux* کسی بود که تاجران و دلالان استخدام می‌کردند تا با صدای بلند برای کالاها تبلیغ کند و مردم را به دیدن و خریدن تشویق نماید. پس مسیحی باید کسی باشد که پیام را به هم‌نوعان خود می‌رساند، کسی که مردم را با خدا آشتی می‌دهد و مردم را برای پذیرش ثروت گرانمایی که خدا به آنها می‌دهد دعوت می‌نماید.

ب) رسول. واژه یونانی *apostolos* به صورت تحت‌اللفظی یعنی کسی که فرستاده می‌شود. این واژه به معنای نماینده یا سفیر نیز می‌تواند باشد. *apostolos* از خود چیزی نمی‌گفت بلکه از کسی که او را فرستاده بود. او با قدرت فرستنده خود می‌آمد نه با قدرت شخص خود. مسیحی سفیر مسیح است و آمده تا برای او صحبت کند و او را به مردم بشناساند.

ج) معلم. این احساس که وظیفه تعلیمی فرد مسیحی و کلیسا از همه وظایف دیگر مهمتر است دور از واقعیت نیست. یقیناً وظیفه معلم از وظیفه مبشر بسیار دشوارتر است. کار مبشر دعوت مردم و نشان دادن محبت خدا به آنان است. در یک لحظه احساساتی ممکن است انسان به این دعوت جواب مثبت دهد ولی راه زیادی در پیش رو باقی می‌ماند. او باید مفهوم و انضباط زندگی مسیحی را بیاموزد. پایه ریخته شده ولی تا ساخته شدن ساختمان هنوز راه درازی در پیش است. جرقه بشارت باید با شعله تعلیم دائم و مرتب روشن نگاه داشته شود. بسیار احتمال دارد که پس از تصمیم اولیه مردم از کلیسا دور شوند فقط به این دلیل ساده اما اساسی که معنا و مفهوم ایمان مسیحی را یاد نگرفته‌اند.
 منادی، سفیر و معلم سه جنبه کار هر فرد مسیحی است که خداوند و کلیسای خود را

خدمت می کند.

۸- انجیل عیسی مسیح. این انجیل در ظهور وی کاملاً آشکار گردید. واژه ای که پولس برای ظهور بکار می برد تاریخچه ای طولانی دارد. این واژه epiphaneia است که یهودیان در روزهای وحشتناک مبارزات مکابیان در مورد تجلی های نجات بخش خدا مرتباً بکار می بردند، هنگامی که دشمنان اسرائیل با تمام قوا در پی محو آنان بودند. در زمان حنیا کاهن اعظم، شخصی به نام هلیودوروس^۱ آمد تا خزانه معبد اورشلیم را غارت نماید. نه دعا و نه التماس او را از این توهین به مقدسات باز نداشت. وقتی هلیودوروس می خواست دست بر روی خزانه بگذارد «خداوند ارواح و پادشاه قوت epiphaneia عظیمی ایجاد نمود... زیرا در پیش روی آنان اسبی با سواری بسیار ترسناک ظاهر گردید... و اسب به سرعت می تاخت و هلیودوروس را با دستهایش می زد... و هلیودوروس ناگهان به زمین افتاد و با تاریکی غلیظی پوشانیده شد» (۲-مکا: ۳: ۲۴-۳۰). شاید هرگز ندانیم که دقیقاً چه اتفاقی افتاد ولی در ساعتی که اسرائیل احتیاج داشت، این تجلی مهیب از جانب خدا آمد. وقتی یهودای مکابی و سپاه کوچکش با قدرت نیکانور^۲ فرمانده اشغالگران رومی روبرو شدند این گونه دعا کردند: «ای خداوند که در زمان حزقیا پادشاه یهودیه، فرشته خود را فرستادی و صد و هشتاد و پنج هزار نفر از لشکریان سنخاریب را زدی (۲-پاد ۱۹: ۳۵-۳۶) اکنون نیز همچنان کن ای خداوند آسمان. فرشته نیکویی پیش روی ما بفرست تا آنها ترسان و لرزان شوند و با قدرت بازوی تو بترسند که آمده اند علیه قوم مقدس تو بی حرمتی کنند.» «سپس نیکانور و همراهانش با کرنا و آواز جلو آمدند ولی یهودا و همراهانش با دعا و استغاثه با دشمن روبرو شدند. پس در حالی که با دستها می جنگیدند و با قلبها نزد خدا دعا می کردند حدود سی و پنج هزار نفر را زدند زیرا تجلی خدا دل آنها را بسیار شاد کرده بود» (۲-مکا ۱۵: ۲۲-۲۷). ما دقیقاً نمی دانیم که چه اتفاقی افتاد ولی خدا تجلی بزرگ و نجات بخشی برای قوم خود به ظهور رسانید. epiphaneia در نظر یهودیان به مفهوم دخالت نجات بخش خدا بود. این واژه برای یونانیان نیز به همین اندازه بزرگ و مهم بود. جلوس امپراتور به تخت شاهی، epiphaneia وی نامیده می شد و تجلی او بود. هر امپراتوری با آرزوهای بزرگی به تاج و تخت می رسید. آمدنش به عنوان طلوع روزی جدید و ارزشمند و فرارسیدن برکات بزرگ تبریک گفته می شد. بیان کامل انجیل با تجلی (epiphaneia) عیسی همراه بود. خود همین واژه بیانگر این است که عیسی عظمت، دخالت نجات بخش و اعلام خدا در دنیاست.

1) Heliodorus

2) Nicanor

اعتماد به انسان و خدا

دوم تیموتائوس ۱: ۱۲-۱۴

و از این جهت این زحمات را می کشم بلکه عار ندارم چون می دانم به که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند. نمونه ای بگیر از سخنان صحیح که از من شنیدی در ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است. آن امانت نیکو را بوسیله روح القدس که در ما ساکن است حفظ کن.

در این متن، یک واژه یونانی به شیوه ای کاملاً بارز به دو معنی بکار رفته است. پولس از چیزی صحبت می کند که به خدا سپرده و از تیموتائوس مصرانه می خواهد که اعتمادی را که خدا به او داده حفظ کند. در هر دو حالت واژه *parathēkē* استفاده شده که به معنای سپرده ای است که به اعتماد دیگران واگذار می شود. کسی چیزی را به دوستی می سپارد تا آن را برای فرزندان یا عزیزانش نگهداری کند یا اشیای قیمتی خود را به معبد می سپارد تا محفوظ بماند - معابد بانکهای دوران باستان بودند. در هر صورت آنچه سپرده می شد *parathēkē* بود. در زمان قدیم وظیفه ای مقدس تر از حفاظت و پس دادن به موقع چنین سپرده هایی وجود نداشت.

یک داستان مشهور یونانی بیانگر اهمیت و تقدس این اعتماد است (هرودوت ۶: ۸۹؛ جوونال^۱: ساتیر ۱۳: ۱۹۹-۲۰۸). اسپارته‌ها به خاطر احترام و امانت داری مشهور بودند. فردی از اهالی میلئتوس نزد مردی اسپارتی به نام گلاکوس^۲ آمده گفت که در مورد امانت داری اسپارته‌ها به قدری شنیده که نیمی از دارایی خود را به پول تبدیل کرده و می خواهد نزد او به امانت بگذارد تا زمانی که خودش یا وارثش آن را از او بخواهند. نشانی هایی رد و بدل شد تا بعدها صحت و سقم ادعای افراد با آن نشانی ها مشخص شود. سالها گذشت و مرد میلئتوسی بدرود حیات گفت، پسرانش نزد گلاکوس به اسپارت آمدند، قرائن و نشانه های از پیش تعیین شده را ارائه دادند و خواستار سپرده شدند ولی گلاکوس وجود چنین سپرده ای را انکار کرده گفت از چنین پولی اطلاع ندارد. پسران مرد میلئتوسی با ناراحتی بازگشتند اما گلاکوس نزد غیگویی معروف در معبد دلفی^۳ رفت تا ببیند آیا باید سپرده را اقرار کند یا طبق قانون یونان سوگند بخورد که در این مورد چیزی نمی داند. فرد غیگو در جواب وی گفت:

«در حال حاضر بهتر است طبق میل خود رفتار کنی،

اکنون بهتر است سوگندی بخوری تا پول را به دست آوری و غالب شوی.

پس سوگند بخور - مرگ سرنوشت حتی کسانی است که به دروغ هم سوگند نمی خورند.

1) Juvenal

2) Glaucus

3) Delphi

اما خدای سوگند پسری دارد که بی نام است و دست و پا نیز ندارد:

در قوت بسیار می آید تا انتقام بگیرد

و به نابودی هر آنچه به نسل یا خانه مرد پیمان شکن متعلق باشد اشتیاق دارد،

اما مردان خوش قول نسلی درخشان پشت سر خود باقی می گذارند.»

گلاکوس فهمید. غیبگو به او گفته بود که اگر خواهان منفعت لحظه ای است باید سپرده را انکار کند ولی این انکار مسلماً به قیمت خسران جاودانی خواهد بود. او سپس از غیبگو درخواست نمود که سؤال او را ببخشد ولی جواب این بود که وسوسه کردن خدایان مثل انجام همان عمل بد است. پس پسران مرد میلئوسی را فراخوانده پول را به آنها پس داد. هرودوت در ادامه می گوید: «گلاکوس در حال حاضر حتی یک وارث هم ندارد و هیچ خانواده ای به نام او خوانده نمی شود، ریشه ها و شاخه هایش از اسپارت کنده شده است. بنابراین هرگاه امانتی پیش کسی باشد بهتر است که حتی فکر خیانت در آن را به ذهن راه نداد.» در نظر یونانیان parathēkē بسیار مقدس بود.

پولس می گوید سپرده اش را نزد خدا گذاشته و مقصودش این است که هم زندگی و هم کارش را به او سپرده. شاید این گونه به نظر آید که کارش را نیمه تمام رها کرده و محکومیت وی به عنوان یک جنایتکار، از دیدگاه آرمانی رومیان، ناکامی وی در اتمام کارش تلقی شود و در نظر آنان همه کارش بی فایده بود. ولی او بذر خود را کاشته و به انجیل موعظه کرده بود و نتیجه را به دستهای خدا سپرده بود. پولس زندگی خود را به خدا سپرد و مطمئن بود که در زندگی و مرگ محافظت می شود. چرا وی آن قدر مطمئن بود؟ چونکه می دانست به چه کسی ایمان آورده. باید همواره به خاطر داشته باشیم که پولس نمی گفت می داند به چه چیزی ایمان آورده. این اطمینان از شناخت هوشمندانه وی از یک اعتقاد نامه یا یک الهیات نبود بلکه از شناخت شخصی او از خدا سرچشمه می گرفت. پولس خدا را به صورت شخصی و صمیمی می شناخت، ماهیت او را در محبت و قدرت می دانست و برایش غیرقابل تصور بود که خدا در مورد وی کوتاهی کند. اگر کارمان را با صداقت و امانت انجام دهیم و سعی خود را بکنیم می توانیم نتیجه آن را به خدا واگذار نماییم اگر چه کارمان در نظر خودمان بی ارزش بنماید. اگر با او باشیم در این جهان و هر جهان دیگری، زندگی برایمان امن است زیرا هیچ چیز نمی تواند ما را از محبت خدا در خداوند ما عیسی مسیح جدا سازد.

اعتماد به انسان و خدا

دوم تیموتائوس ۱: ۱۲-۱۴ (ادامه)

ولی در مورد موضوع اعتماد، روی دیگری نیز وجود دارد، parathēkē دیگری نیز هست. پولس مصرانه از تیموتائوس می‌خواهد که امانتی را که خدا در او نهاده بدون خدشه حفظ و نگهداری کند. نه تنها ما به خدا اعتماد می‌کنیم بلکه خدا نیز به ما اعتماد می‌کند. تصور وابستگی کار خدا به انسان هرگز با تفکرات عهد جدید بیگانه نبوده است. وقتی خدا می‌خواهد کاری انجام بگیرد باید انسانی را پیدا کند تا آن را انجام دهد. وقتی اراده می‌کند کودکی تعلیم یابد، پیامی داده شود، موعظه‌ای ایراد گردد، گمشده‌ای پیدا شود، افسرده‌ای دلجویی یابد یا بیماری درمان گردد، بایستی ابزاری برای انجام کار خود بیابد. امانتی که خدا به طور خاص به تیموتائوس سپرده نظارت و تعلیم کلیسا بود و در صورتی که تیموتائوس حقیقتاً می‌خواست این اعتماد را محترم بشمارد می‌بایست به نکات خاصی عمل می‌کرد:

۱- می‌بایست نمونه سخنان صحیح را دقیقاً رعایت می‌کرد یعنی می‌بایست ایمان مسیحی را در کمال پاکی اش حفظ نموده اجازه ندهد عقاید و تعالیم اشتباه و گمراه کننده در آن راه یابد. این بدان معنا نیست که در کلیسای مسیحی نباید هیچ تفکر جدید یا هیچ پیشرفت و توسعه‌ای در آموزه‌ها و ایمان وجود داشته باشد بلکه بدان معناست که حقایق مشخص و بزرگ مسیحی باید همیشه منسجم و محفوظ بمانند. شاید یکی از حقایق مسلم و همیشگی مسیحیت همانی باشد که در این قانون ایمان کلیسای اولیه خلاصه شده بود: «عیسی مسیح، خداوند است» (فی ۲: ۱۱). هر نوع الهیاتی که بخواهد مسیح را از جایگاه والایش بردارد یا جایگاه منحصر به فرد او را در نقشه نجات و مکاشفه نادیده بگیرد مسلماً تعلیمی غلط است. کلیسای مسیحی همیشه باید به ایمان خود اقرار کند ولی ایمان اقرار شده باید ایمان به مسیح باشد.

۲- هرگز نباید در ایمان ضعیف گردد. در اینجا ایمان حاوی دو ایده در دل خود است. الف) ایده وفاداری؛ رهبر مسیحی همیشه باید نسبت به عیسی مسیح وفادار و صادق باشد و هرگز نباید از اینکه وی متعلق به عیسی مسیح و خادم اوست شرمند باشد. وفاداری قدیمی‌ترین و ضروری‌ترین فضیلت در دنیاست. ب) ایده امید؛ فرد مسیحی هیچ‌گاه نباید از خدا قطع امید نماید یا مأیوس گردد. ای. اچ. کلوف^۱ شعری دارد بدین مضمون:

«نگو "کشمکشها بی فایده‌اند،

1) A. H. Clough

زحمته‌ها و زخم‌ها بیهوده،
 دشمن ضعیف نمی‌شود و شکست نمی‌خورد،
 و همه چیز به حال خود باقی می‌ماند."
 چون زمانی که موجهای خسته بیهوده می‌شکنند
 ظاهراً جز درد و رنج حاصلی ندارد،
 ولی در آن دور دست نه‌ری جاریست
 و در سکوت سیل خود را به دریا می‌ریزد.»

در قلب شخص مسیحی نباید در مورد خودش یا در مورد دنیا هیچ گونه بدبینی وجود داشته باشد.

۳- هرگز نباید در محبت کوتاهی کند. محبت به مردم یعنی دیدن آنان به همان گونه که خدا می‌بیند. محبت یعنی امتناع از انجام هر آنچه که خلاف نیکویی و خیر مردم باشد. محبت یعنی بخشش به عوض ناراحتی و کینه، یعنی جواب دادن بی‌توجهی دیگران با احساسات گرمی که فرونشاندنی نباشد. محبت مسیحی بی‌وقفه در پی این است که انسانها را محبت نماید چنانکه خدا آنها را محبت می‌کند و همان گونه که در ابتدا ما را محبت نمود.

بسیاری بی‌وفا و یکی وفادار

دوم تیموتائوس ۱: ۱۵-۱۸

از این آگاه هستی که همه آنانی که در آسیا هستند از من رخ تافته‌اند که از آن جمله فیچلس و هرْموجنس می‌باشند. خداوند اهل خانهٔ اینسیفورس را ترحم کناد زیرا که او بارها دل مرا تازه کرد و از زنجیر من عار نداشت بلکه چون به روم رسیدم مرا به کوشش بسیار تفحص کرده پیدا نمود. (خداوند بدو عطا کناد که در آن روز در حضور خداوند رحمت یابد) و خدمتهایی را که در افسس کرد تو بهتر می‌دانی. در این متن، تأثر و شادی در هم آمیخته. در پایان همان اتفاقی که قبلاً برای عیسی، خداوند پولس افتاده بود برای او نیز اتفاق افتاد. دوستانش او را ترک نموده فرار کردند. در عهد جدید منظور از آسیا قاره آسیا نیست بلکه استانی از امپراتوری روم، شامل بخش غربی آسیای صغیر که پایتخت آن شهر افسس بود. وقتی پولس به زندان افتاد دوستانش - به احتمال قوی به خاطر ترس - او را ترک کردند. رومیان فقط به خاطر موضوعات صرفاً مذهبی علیه وی به اقامه دعوی نپرداختند و یهودیان با این ادعا که وی اخلاص‌گری خطرناک و مخل آرامش عمومی است او را تحت تعقیب قرار دادند. شکی نبود که پولس در نهایت به اتهام سیاسی محکوم می‌شد. دوست چنین مردی بودن خطرناک بود و در هنگام احتیاج، دوستان

آسیایی اش از ترس امنیت خود از او رو گردانیدند. اگر چه دیگران ترکش کردند ولی یک نفر تا به آخر به او وفادار ماند که انیسفورس به معنای «مفید» نام داشت. پی. ان. هریسون^۱ تصویری زنده از جستجوی انیسفورس به دنبال پولس در روم ترسیم نموده: «در میان جمعیتی روان، چهره شخص مصممی را می بینیم و با علاقه ای فزاینده این غریبه را که از سواحل دور ایگین^۲ آمده دنبال می کنیم. کوچه ها و خیابانهای پیچ در پیچ و ناآشنا را زیر پا می گذارد، در خانه های بسیاری را می زند و هر نشانه ای را دنبال می کند، گرچه جستجویش مخاطره آمیز است ولی از هدف خود دست نمی کشد تا آنکه در خانه ای که به صورت زندان درآمده صدای آشنایی او را خوشامد می گوید و پولس را در حالی که به سربازی رومی زنجیر شده می یابد. حال که انیسفورس، پولس را یافته با یک ملاقات خالی راضی نمی شود بلکه در صداقتش نسبت به نام خود، ثابت می کند که در رسالتش خستگی نمی پذیرد. دیگران به سبب خطر و شرم آن زنجیر کنار کشیدند ولی این شخص آن را بزرگترین افتخار زندگیش می داند که با چنین مجرمی، در ننگ و رسوائی صلیب شریک شود. با گردش در پیچ و خمهای کوچه های روم چنان به نظرش می رسد که انگار در شهر خود افسس است.» بدون شک انیسفورس وقتی پولس را یافت بارها به دیدنش رفت و با این کار زندگی خود را در معرض خطری بزرگ نهاد. سراغ گرفتن از یک مجرم و ملاقات او کار خطرناکی بود و ملاقات مکرر او خطر بیشتری دربر داشت ولی انیسفورس این کار را کرد.

کتاب مقدس کرارا ما را با سؤالی روبرو می کند که در مورد هر کدام از ما حقیقت دارد. بارها اتفاق افتاده که تنها با یک جمله شخصی را وارد تاریخ می کند یا او را از صحنه تاریخ حذف می نماید. در مورد فیجِلُس و هَرْمُوجِنَس جز نام آنها و این حقیقت که آنان به پولس خیانت کردند هیچ چیز دیگری نمی دانیم. در مورد انیسفورس هم چیزی نمی دانیم جز آن که در وفاداری به پولس زندگی خود را در معرض خطر و شاید مرگ نهاد. نام فیجِلُس و هَرْمُوجِنَس در تاریخ با خیانت ثبت شده و نام انیسفورس به صورت دوستی نزدیکتر از برادر در تاریخ ثبت شده است. اگر قرار بود ما را در یک کلمه تعریف کنند آن کلمه چه خواهد بود؟ خائن یا شاگرد حقیقی؟

قبل از ترک این موضوع باید توجه داشته باشیم که این متن از یک نظر مرکز توفان است. هر کس باید عقیده خود را اظهار نماید. بسیاری عقیده دارند که در این متن به طور سربسته گفته شده که انیسفورس مرده است. پولس قبل از هر چیز برای خانواده او دعا می کند. حال اگر مرده بود، این متن نشان می دهد که پولس برای مردگان دعا می کند

1) P. N. Harrison

2) Aegean

زیرا بیانگر این است که دعای او بدین خاطر می باشد که انیسیفورس در آن دنیا رحمت بیابد.

دعا برای مردگان مسئله ای است که بسیار در مورد آن بحث شده و در اینجا قصد نداریم به آن پردازیم. ولی لاقل می توان گفت که دعا برای مردگان در میان یهودیان چیز عجیب و غریبی نبود. در زمان جنگهای مکابیان جنگی بین سربازان یهودای مکابی و لشکر جورجیاس^۱ حاکم ادومیه روی داد که به پیروزی یهودای مکابی انجامید. پس از جنگ یهودیان جنازه هایی را که در میدان جنگ افتاده بود جمع کردند. با تمام اجساد که جمع می کردند «چیزهایی یافتند که وقف بتها شده بود که شریعت یهود آن را ممنوع کرده بود.» یعنی سربازان مقتول یهودی طلسم های بت پرستان را با خود داشتند تا به خیال خود زندگیشان را حفظ کند. در ادامه داستان گفته شده که همه سربازان کشته شده چنین طلسم هایی را با خود داشتند و درواقع همین طلسم ها باعث مرگشان شد. یهودا و بقیه مردم با دیدن این صحنه دعا کردند که گناه این مردان «کاملاً از یادها زدوده شود.» یهودا سپس به جمع آوری پول پرداخت و برای کسانی که لغزش خورده بودند قربانی گناه تقدیم کرد زیرا عقیده داشتند که چون رستاخیزی وجود دارد «دعا و قربانی برای مردگان» کار بیهوده ای نیست. این داستان با گفتاری از یهودای مکابی پایان می یابد که «دعا کردن برای مردگان کاری مقدس و نیکوست زیرا مردگان را تسلی می دهد شاید که گناهانشان بخشوده شود» (۲-مکا ۱۲: ۳۹-۴۵).

ناگفته پیداست که پولس طوری تربیت یافته و رشد کرده بود که عقیده داشت دعا برای مردگان نه تنفرانگیز بلکه دوست داشتنی است. پیرامون این موضوع بحثهای طولانی و تلخی صورت گرفته ولی می توان و بایست به یک نکته اشاره نمود. اگر شخصی را با تمام قلب خود دوست داشته باشیم و اگر یاد آن شخص هیچ گاه از فکر و ذهن ما نمی رود آن گاه بدون در نظر گرفتن نظر الهی دانان، یادآوری وی در دعا غریزه ای قلبی است، چه آن شخص در قید حیات باشد و چه نباشد.

زنجیره تعلیم

دوم تیموتائوس ۲: ۱-۲

پس تو ای فرزند من در فیضی که در مسیح عیسی است زور آور باش و آنچه به شهود بسیار از من شنیدی به مردمان امین بسیار که قابل تعلیم دیگران هم باشند. در اینجا دو نکته به صورت خلاصه مطرح شده است: پذیرش ایمان مسیحی و

1) Gorgias

انتقال آن.

۱- پذیرش ایمان بر اساس دو چیز است. اول بر اساس شنیدن. تیموتائوس حقیقت ایمان مسیحی را از پولس شنید ولی شنیده هایش توسط شهادت افراد بسیاری که حاضر بودند بگویند «این سحنان حقیقت دارد و من آن را می دانم زیرا در زندگی خودم دیده ام» تأیید شد. شاید بسیاری از ما عطیه بیان را نداشته باشیم و نتوانیم تعلیم دهیم یا ایمان مسیحی را تفسیر کنیم ولی حتی کسی که عطیه تعلیم را ندارد می تواند به قدرت زنده انجیل شهادت دهد.

۲- پذیرش ایمان مسیحی هیچ امتیازی در بر ندارد اگر وظیفه خود ندانیم که آن را به دیگران نیز انتقال دهیم. هر مسیحی باید خود را حلقه ای در زنجیر نسلهای قبل و بعد از خود بداند ای. ک. سیمپسون در مورد این متن می نویسد: «مشعل نور آسمانی باید بدون خاموشی از نسلی به نسلی انتقال یابد و تیموتائوس باید خود را واسطه ای مابین عصر رسولان و عصر بعدی بداند.»

۳- ایمان بایستی به انسانهای وفاداری انتقال یابد که به نوبه خود آن را به دیگران نیز تعلیم دهند. کلیسای مسیحی به زنجیره ای ناگسستگی از معلمین وابسته است. وقتی کلمنت اسقف روم به کلیسای قرن تس نامه می نوشت این زنجیره را چنین ترسیم می کند: «رسولان ما اشخاص مذکور (یعنی پیران) را تعیین نمودند و سپس تداومی برای آنان مهیا کردند تا اگر ایشان درگذشتند مردان لایق دیگری رسالت آنان را ادامه دهند.» معلم حلقه ای است از زنجیره زنده ای که بدون گسستگی از زمان حاضر تا عیسی مسیح ادامه دارد. این معلمان باید مردمانی وفادار و امین باشند. pistos که در اینجا امین ترجمه شده در زبان یونانی واژه ای است که معانی بسیار و نزدیک به هم دارد. شخصی که pistos است فردی است با ایمان، وفادار و قابل اعتماد. همه این معانی در این واژه وجود دارد. فالكونر گفته این مردمان با ایمان «نه تسلیم جفا می شوند و نه تسلیم اشتباه.» قلب معلم باید آن قدر بر مسیح متمرکز باشد که هیچ تهدید خطری او را از طریق وفاداری و هیچ محرک تعلیم اشتباهی او را از راه راست حقیقت منحرف نکند و در زندگی و فکر خود استوار و محکم باشد.

سرباز مسیح

دوم تیموتائوس ۲: ۳-۴

چون سپاهی نیکوی مسیح عیسی در تحمل زحمات شریک باش. هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نمی سازد تا رضایت آن که او را سپاهی ساخت بجوید. تصویر انسان چون سپاهی و زندگی چون میدان نبرد برای رومیان و یونانیان بسیار

آشنا بود. سنکا می گوید: «زندگی کردن سرباز بودن است» (سنکا: رسالات ۵:۹۶) اپیکتتوس می گوید: «زندگی هراسانی نوعی نبرد است، نبردی طولانی و متنوع» (اپیکتتوس: سخنرانی ها: ۲۴:۳ و ۳۴). پولس از این تصویر برای همه مسیحیان مخصوصاً برای رهبران و خادمین برجسته کلیسا استفاده می کند. وی مصرانه از تیموتائوس می خواهد که جنگ نیکو کند (۱- تیمو ۱: ۱۸). ارخپس را که در خانه اش کلیسای تشکیلی می شد «هم سپاه ما» می خواند (فیل ۲) و اپفردوتس، قاصد کلیسای فلیپیان را «هم جنگ» می نامد (فی ۲: ۲۵). به وضوح پیداست که پولس در زندگی سرباز، زندگی مسیحی را می بیند. پس ویژگی های یک سرباز که پولس در زندگی تک تک مسیحیان بازمی یابد چیست؟

۱- خدمت یک سرباز باید خدمتی متمرکز باشد. هنگامی که فردی برای نبرد انتخاب می شود دیگر نمی تواند خود را به مسائل زندگی عادی و روزمره سرگرم نماید بلکه باید تمام فکر و ذکرش وظیفه سربازیش باشد. در مجموعه قوانین روم منسوب به تئودوسیوس^۱ نوشته شده: «کسانی که مشغول خدمت نظامی هستند نباید به امور شخصی بپردازند.» سرباز فقط سرباز است و لاغیر و مسیحی باید بر مسیحیت خود تمرکز کند. این سخن بدان معنا نیست که مسیحی نباید در هیچ شغل یا وظیفه دنیوی درگیر شود. فرد مسیحی بایستی در این دنیا زندگی کند و برای امرار معاش تلاش نماید بلکه بدین معناست که به هر کاری که مشغول باشد باید مسیحیت خود را نشان دهد.

۲- سرباز بودن مشروط به اطاعت است. اولین آموزش سربازان این است که یاد بگیرند بدون هیچگونه چون و چرائی از اوامر فرمانده اطاعت کنند. این نوع اطاعت غریزی ممکن است زمانی باعث نجات زندگی او و دیگران شود. در اینجا این گونه احساس می شود که «دانستن دلیل» وظیفه سرباز نیست. سربازی که درگیر جنگ است نمی تواند تصویری کلی را ببیند. باید تصمیمات را به عهده فرماندهی بگذارد که تمام میدان جنگ را در نظر دارد. اولین وظیفه فرد مسیحی اطاعت از صدای خداست و پذیرش حتی چیزهایی که درک نمی کند.

۳- سرباز بودن مشروط به فداکاری و ایثار است. ای. جی. گوسیپ^۲ تعریف می کند که چگونه به عنوان داوطلب در جنگ ۱۸-۱۹۱۴ برای اولین بار به جبهه رفت. جنگ و خون، زخم و مرگ برایش تازگی داشت. در کنار جاده جسد یک جوان اسکاتلندی را که از میدان جنگ به جا مانده بود دید و به طور عجیبی سخنان مسیح را به یاد آورد که «این بدن من است که برای تو پاره می شود.» مسیحی همیشه باید حاضر باشد که خود، آرزوها

1) Theodosius

2) A. J. Gossip

و خوشبختی خویش را برای خدا و همنوعانش فدا کند.

۴- سرباز بودن مشروط به وفاداری است. هنگامی که سربازان رومی به ارتش می پیوستند سوگند وفاداری به امپراتور می خوردند که اصطلاحاً sacramentum خوانده می شد. صحبت‌های مارشال فوش و یکی از افسران در جریان جنگ اول جهانی بدین صورت ثبت شده: فوش گفت: «نباید عقب نشینی کنی و به هر قیمتی که شده باید مقاومت نمایی.» افسر با وحشت جواب داد: «این بدان معناست که همه ما باید بمیریم» و فوش در جواب گفت: «دقیقاً!» والاترین فضیلت سرباز وفاداری او تا سرحد مرگ است. مسیحی نیز باید در تمام پستی و بلندیهای زندگی حتی تا دروازه مرگ به مسیح وفادار باشد.

پهلوان مسیح

دوم تیموتائوس ۵:۲

و اگر کسی نیز پهلوانی کند تاج را بدو نمی دهند اگر به قانون پهلوانی نکرده باشد.

در چند آیه قبل پولس برای معرفی شخص مسیحی تصویر سرباز را بکار برد و اکنون دو تصویر دیگر را بکار می گیرد، پهلوان و بزرگ‌زحمتکش. وی همین سه تصویر را در ۱-قرن ۶:۹، ۷، ۲۴-۲۷ نیز در کنار هم ترسیم می کند.

پولس می گوید تاج پیروزی نصیب پهلوان نمی شود مگر اینکه قوانین مسابقه را رعایت کرده باشد. نکته بسیار جالبی در متن یونانی این جمله هست که مشاهده آن در ترجمه مشکل می باشد. «به قانون پهلوانی کردن» در متن یونانی athlien nomimos در حقیقت عبارتی است که بعدها نویسندگان یونانی برای ورزشکاران حرفه‌ای در مقابل ورزشکاران آماتور بکار بردند. nomimos به کسی اطلاق می شد که تمام فکر و ذکر خود را بر مسابقه متمرکز می کرد. تمرین و آمادگیش مخصوص اوقات فراغت نبود چنانکه در مورد ورزشکاران آماتور این گونه است بلکه تمام اوقات زندگی خود را به پیشرفت در ورزش مورد علاقه اش اختصاص می داد. در اینجا نیز همان نظریه‌ای که پولس در تصویر شخص مسیحی به عنوان سرباز ترسیم می کند مشهود است. زندگی فرد مسیحی باید بر مسیحیتش متمرکز باشد درست همان گونه که زندگی یک ورزشکار حرفه‌ای بر ورزش مورد علاقه اش متمرکز دارد. مسیحیت اوقات فراغتی در خود دارای تناقض است، زندگی مسیحی باید کوششی جهت بروز و اعلام مسیحیت شخص باشد. بنابراین ویژگی‌های پهلوان مورد نظر پولس چیست؟

۱- پهلوان شخصی است که تحت انضباط و از خودگذشتگی زندگی می کند. چنین فردی باید به برنامه آموزش خود ادامه داده اجازه ندهد چیزی او را باز دارد. روزهایی پیش

خواهد آمد که تمایل دارد تمریناتش را قطع نماید و از قید انضباط شانه خالی کند ولی نباید چنین کاری بکند. خوشی‌ها و آزادی‌هایی خواهد خواست ولی باید آنها را رد کند. پهلوانی که می‌خواهد برتری یابد نباید اجازه دهد که چیزی آن تناسب جسمانی را که مورد نظر اوست مختل نماید. در زندگی مسیحی نیز باید انضباط وجود داشته باشد. گاهی در پیش گرفتن راه آسان، برایمان جذاب و جالب است، در مواردی کار صحیح، سخت و دشوار می‌شود و زمانی وسوسه می‌شویم که معیارها را نادیده بگیریم. مسیحی باید خود را تعلیم دهد که در راه مادام‌العمر کوشش برای تطهیر و تقویت روح خود لحظه‌ای غفلت نکند.

۲- پهلوان کسی است که قوانین را رعایت می‌کند. پس از انضباط و قوانین تمرین، نوبت مسابقه و قوانین مسابقه است. پهلوان پیروز نمی‌شود مگر آن که در بازی شرکت کند. شخص مسیحی نیز اغلب در حال مسابقه با هم‌نوعان خود است و باید از ایمانش دفاع نماید، باید متقاعد کند و ترغیب نماید. ممکن است مجبور به بحث و گفتگو شود ولی این کار را باید با قوانین مسیحی انجام دهد. هر چه قدر هم مباحثات تند باشد هرگز نباید احترام خود را فراموش کند. هرگز نباید در مورد وضعیت خود جز با صداقت کاری انجام دهد و از عدالت در حق رقیب خود عدول نماید. عداوت الهیدانان (odium theologicum) ضرب‌المثل شده است. هیچ کینه‌ای به پای کینه مذهبی نمی‌رسد. ولی مسیحی واقعی می‌داند که بالاترین قانون مسیحیت محبت است و این محبت را در هر بحثی که در آن داخل می‌شود دخالت می‌دهد.

محنت کش مسیح

دوم تیموتائوس ۷-۶:۲

برزگری که محنت می‌کشد باید اول نصیبی از حاصل ببرد. در آنچه می‌گویم تفکر کن زیرا خداوند تو را در همه چیز فهم خواهد بخشید. پولس برای توصیف زندگی مسیحی، تصویر سرباز و پهلوان را بکار برده و اکنون از تصویر برزگر استفاده می‌کند. برزگر مورد نظر او نه برزگری تنبل بلکه برزگری است که زحمت می‌کشد و باید اولین کسی باشد که از ثمرات محصول بهره می‌برد. پس ویژگی‌های برزگری که پولس می‌خواهد آنها را در زندگی مسیحی ببیند چیست؟

۱- برزگر غالباً باید قانع باشد که اول کار کند و سپس صبر نماید. وی بیش از هر کارگر دیگری باید بداند که نتایج آنی و سریعی در کار نیست. مسیحی نیز باید بیاموزد که کار کند و صبر نماید. غالباً بذر نیکوی کلام را در دلها و اذهان شنوندگانش می‌کارد و

هیچ نتیجه‌ای نمی‌یابد. معلم غالباً تعلیم می‌دهد و در تعلیم یافتگان تعمیری نمی‌بیند. پدر و مادر غالباً در پی تعلیم و راهنمایی فرزندان خود هستند ولی چه بسا در کودک خود فرقی نمی‌یابند. تغییر پس از گذشت سالها بروز می‌یابد زیرا وقتی نوجوان مرد می‌شود در زندگیش با وسوسه یا تصمیم دشواری روبرو می‌شود یا با وضع غیر قابل تحملی برخورد می‌کند و در پس حافظه‌اش از کلام خدا یاد می‌کند یا تعلیم را به یاد می‌آورد، آن گاه تعلیم، راهنمایی و انضباط گذشته میوه می‌آورد و باعث ایجاد احترامی می‌شود که بدون آن منجر به رسوایی می‌شد و سلامتی که بدون آن خرابی بود. بزرگوار یاد گرفته که با تحمل صبر کند و پدر و مادر یا معلم مسیحی نیز باید همین را بیاموزند.

۲- یک ویژگی بارز بزرگوار این است که باید برای کار در هر ساعتی آماده باشد. هنگام برداشت خرمن، بزرگران تا هنگامی که آخرین اشعه‌های روشنائی وجود دارد کار می‌کنند و با ساعت کاری ندارند. مسیحی نیز باید همین طور باشد. اشکال بسیاری از مسیحیان این است که کارشان را نه به صورت همیشگی بلکه متناوب انجام می‌دهند. ولی فرد مسیحی باید همواره از طلوع تا غروب به وظیفه مسیحی بودن خود ادامه دهد.

در این سه تصویر یک چیز مشترک است. سرباز از فکریروزی نهایی نیرو می‌گیرد. پهلوان از رویای تاج پیروزی تقویت می‌شود و بزرگوار به امید محصول نیرو می‌یابد. هر یک از اینها انضباط و زحمت را متحمل می‌شوند تا جلال آینده را به دست آورند. برای مسیحی نیز همین طور است. زحمت و تلاش فرد مسیحی بدون هدف نیست بلکه همیشه برای رسیدن به جایی است. مسیحی می‌تواند مطمئن باشد که در پی زندگی مسیحایی، شادی آسمانی می‌آید و هر چه بیشتر زحمت بکشد شادیش بیشتری خواهد بود.

یادآوری مهم

دوم تیموتائوس ۸:۲-۱۰

عیسی مسیح را به خاطر دار که از نسل داود بوده از مردگان برخاست برحسب بشارت من که در آن چون بدکار تا به بندها زحمت می‌کشم لیکن کلام خدا بسته نمی‌شود و از این جهت همه زحمات را به خاطر برگزیدگان متحمل می‌شوم تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلال جاودانی تحصیل کنند.

بولس از همان ابتدای این نامه می‌گوید که تیموتائوس را در انجام وظیفه‌اش الهام بخشد. به او یادآوری می‌کند که به وی اعتماد دارد و اینکه از خانواده مؤمنی برخاسته. تصویر سرباز مسیحی، پهلوان مسیحی و محنت کش مسیحی را به او نشان می‌دهد و اکنون به بزرگترین درخواست خود می‌رسد: «عیسی مسیح را به خاطر دار.» فالكونر این کلمات

را «قلب انجیل پولس» می نامد. حتی اگر تمام خواسته های پولس از تیموتائوس نادیده گرفته شود یقیناً به خاطر داشتن عیسی مسیح را نمی توان رد نمود. پولس در سخنان بعدی خود از تیموتائوس می خواهد که سه چیز را به خاطر بسپارد.

۱- عیسی مسیح را به خاطر دار... که / از مردگان برخاست. زمان بکار برده شده در این جمله در زبان یونانی، زمان خاصی را معین نمی کند بلکه زمانی است که در آن عمل به طور مداوم و برای همیشه انجام می گیرد. پولس به تیموتائوس نمی گوید «رستخیز مسیح را در آن روز به یاد دار» بلکه می گوید: «خداوند برخاسته و همیشه زنده خود را به خاطر داشته باش.» الهام بزرگ مسیحیت در همین نکته نهفته است. ما وابسته به یک خاطره نیستیم هر چقدر هم که این خاطره بزرگ باشد بلکه از قدرت یک حضور جان می گیریم. هرگاه فرد مسیحی به وظیفه بزرگی که در تصور وی ماورای توانایی اوست خوانده می شود باید بداند که در انجام آن تنها نیست و قدرت و حضور خداوند زنده او تا ابد با اوست. وقتی ترس تهدید می کند، وقتی شک هجوم می آورد، وقتی ضعف فشار می آورد حضور خداوند برخاسته و زنده را به خاطر داشته باش.

۲- عیسی مسیح را به خاطر دار که / از نسل داود بود. این روی دیگر سؤال است. پولس به تیموتائوس می گوید: «انسان بودن خداوند را به خاطر آور.» ما کسی را که فقط حضوری روحانی دارد به یاد نمی آوریم بلکه انسانی که این راه را رفته و این زندگی را تجربه کرده و با این کشمکش ها روبرو گشته و می داند که ما با چه مسائلی سر و کار داریم. ما در کنار خود حضور شخصی را داریم که نه فقط مسیح پر جلال است بلکه مسیحی که کشمکش های نومید کننده زندگی را تجربه نمود و اراده خدا را تا پایان تلخ آن اطاعت کرد.

۳- بشارت / انجیل را به خاطر آور. حتی زمانی که انجیل از ما انتظارات زیاد دارد یا وقتی که خواسته هایش از عهده قدرت انسانها خارج است یا آینده دورنمایی تاریک و همراه با تهدیدات متفاوت را نشان می دهد به خاطر داشته باش که انجیل مژده است و بدان که دنیا در انتظار آن است. وظیفه ای که انجیل بر دوش ما می نهد به هر اندازه هم که سخت باشد همان انجیل پیام آزادی از گناه و پیروزی بر اوضاع برای تمام انسانهاست.

بنابراین پولس، تیموتائوس را به شهادت تشویق می کند چون از وی می خواهد که عیسی مسیح، حضور دائم خداوند برخاسته، آن همدردی را که از انسانیت او می آید و جلال انجیل را برای خود و برای کل دنیا که آن را نشنیده اند و در انتظار آن هستند به خاطر داشته باشد.

متهم به خاطر مسیح

دوم تیموتائوس ۸:۲-۱۰ (ادامه)

هنگامی که پولس این کلمات را می نوشت در زندان رومیان به سر می برد و در زنجیر بود. در حقیقت تمام دورانی که پولس در زندان بود، شب و روز با زنجیر به بازوی یک سرباز رومی بسته شده بود؛ کشور روم هرگز فرصت فرار به زندانیانش نمی داد. پولس به اتهام جنایت زندانی شده بود. جای تعجب است که حتی یک حکومت دشمن بتواند یک نفر مسیحی، مخصوصاً پولس را جنایتکار بداند. درباره جنایتکار شمردن پولس از طرف حکومت روم دو امکان وجود دارد:

اول اینکه روم امپراتوری گسترده ای در دنیای آن روز بود و واضح است که در چنان امپراتوری وسیعی فشارها و اشکالات زیادی وجود داشت. باید به هر قیمتی صلح پایدار می ماند و هرگونه ناآرامی و اغتشاش از میان برداشته می شد. یکی از آن موضوعاتی که دولت روم حساسیت زیادی نسبت به آن نشان می داد تشکیل انجمنها و جماعات بود. در دنیای باستان، انجمنها و جماعات بسیاری وجود داشت. مثلاً باشگاههای صرف شام که مرتباً تشکیل می شدند، انجمنهای دوستی که برای جمع آوری خیریه جهت کمک به بازماندگان اعضای درگذشته شکل می گرفت یا انجمنهای تدفین که برای به خاکسپاری باشکوه و محترمانه اعضایشان شکل گرفته بودند. ولی مسئولین رومی حتی در مورد چنین تشکیلات کوچک و بی ضرری به قدری دقیق بودند که باید از طرف شخص امپراتور اجازه مخصوص دریافت می کردند تا بتوانند فعالیت کنند. با این اوصاف مسیحیان درواقع انجمنی غیرقانونی بشمار می رفتند و یکی از دلایل اینکه پولس به عنوان رهبر یکی از این سازمانها به عنوان مجرم سیاسی در موقعیت خطرناکی قرار داشت همین بود.

دوم اینکه اولین جفای وارده بر مسیحیان به طور مستقیم با یکی از بزرگترین و بی سابقه ترین فجایعی که دامنگیر شهر روم شد ارتباط داشت. در تاریخ ۱۹ ژوئیه سال ۶۴ میلادی آتش سوزی مهیبی شروع شد. آتش شش روز و هفت شب ادامه داشت و شهر را به خرابه ای تبدیل نمود. مقدس ترین عبادتگاه ها و مشهورترین ساختمانها طعمه آتش گردید و بدتر اینکه خانه های مردم عادی به کلی از بین رفت. بخش عمده جمعیت شهر در خانه های چوبی زندگی می کردند و آنها نیز با خانه هایشان سوختند. همه جا مملو از کشتگان و مجروحین بود و کسانی که جان سالم بدر برده بودند در سوگ نزدیکان و عزیزان خود نشستند و بی خانمان و تهیدست شده بودند. جمعیت شهر روم به عده خیلی تنزل یافته بود که «گروهی از برادران ناامید و بدبخت» نامیده می شد.

عقیده بر این بود که خود امپراتور نرون مسئول آتش سوزی شهر بود و گفته می شود که

شخصاً از برج ماسیناس آتش را نظاره می کرد و خوشوقتی خود را با تشبیه شعله های آتش به گل‌های دوست داشتنی و زیبا بیان کرده بود. گفته شده که وقتی آتش فرو می نشست افرادی آن را با مشعلهایی دوباره روشن می کردند و این افراد مامورین نرون بودند. نرون علاقه بسیار زیادی به ساختمان سازی داشت و گفته اند که او شهر روم را تعمداً سوزانید تا بر خرابه های آن روم جدید و باشکوهتری بسازد. چه این داستان حقیقت داشته باشد و چه خلاف واقع باشد یک نکته مسلم است و آن اینکه هیچ چیز نمی تواند شایعه را از بین ببرد. شهروندان بی پناه روم مطمئن بودند که نرون مسئول آتش زدن شهر بوده است.

برای حکومت روم فقط یک کار باقی مانده بود و آن این که سپر بلایی پیدا کنند و این سپر بلا را هم پیدا کردند. تاسیتوس مورخ رومی چگونگی آن را چنین توضیح می دهد: «اما تمام تلاشهای انسانی، تمام هدیه های عالی امپراتور و فرو نشستن خشم خدایان هیچ کدام باعث نشد که شعله باور مردم را در مورد اینکه این واقعه یک فرمان بوده فرو نشاند. در نتیجه برای رهایی از این باور، نرون گناه را به گردن جمعیتی به نام مسیحیان انداخت و آنها را تحت سخت ترین شکنجه ها و آزارها قرار داد چونکه از قبل از آنها نفرت داشت» (تاسیتوس، وقایع سالپانه ۱۵:۴۴). نیازی به توضیح نیست که بدگویی در مورد مسیحیان، از قبل دهان به دهان می گشت و در این مورد عمداً یهودیان متنفذ مسئول بودند و مسیحیان مورد تنفر مردم عادی، به خاطر آتش سوزی ویرانگر روم مجرم به حساب می آمدند. از این واقعه بود که اولین جفای شدید شروع شد. پولس مسیحی بود و به علاوه رهبر بزرگ مسیحیان بشمار می رفت و بعید نیست که بخش عمده اتهامات وی بدین علت بود که یکی از مسببین آتش سوزی روم و بدبختی مردم آن شناخته شد. بنابراین پولس به عنوان مجرم، زندانی سیاسی، عضو سازمانی غیر قانونی و رهبر گروهی منفور فتنه گر که نرون تمام مسئولیت نابودی روم را به گردن آنها انداخته بود زندانی شد. به آسانی می توان بیچارگی پولس را در مقابل چنین اتهاماتی دید.

آزاد ولی در زنجیر

دوم تیموتائوس ۸:۲-۱۰ (ادامه)

اگرچه پولس به اتهاماتی این گونه که آزادی را برایش غیرممکن می ساخت در زندان بود اما ترس را به خود راه نداد و ناامید نشد. در فکر او دو نکته امیدوار کننده وجود داشت:

۱- اطمینان داشت که اگر چه خود وی در بند است ولی کلام خدا را هیچ چیز نمی تواند

بود. روزی ریجنت مورتون دنبالش فرستاد و نوشته‌های او را محکوم کرده گفت: «این مملکت دیگر هرگز روی آرامش را نخواهد دید مگر اینکه چند نفر از شما به دار آویخته یا از کشور تبعید شوید» ملویل در جواب گفت: «قربان، بندگان خود را این چنین تهدید مکن زیرا که برای من فرقی ندارد که در هوا از بین بروم یا در زمین. زمین از آن خداوند است، وطن من آنجاست که نیکویی باشد. من همیشه برای دادن زندگیم به اراده خدا آماده‌ام. در خارج از مملکت شما ده سال را همان طور زندگی خواهم کرد که در داخل آن. خدا را سپاس می‌گویم که در قدرت شما نیست که این حقیقت را اعدام یا تبعید کنید!»

می‌توانی انسانی را تبعید نمایی ولی حقیقت را نمی‌توانی تبعید کنی. می‌توانی واعظی را در بند بکشی ولی سخنانی را او موعظه می‌کند نمی‌توانی به زندان بیفکنی. پیام همواره از انسان همیشه بزرگتر است، حقیقت همیشه قوی‌تر از حامل آن است. پولس کاملاً مطمئن بود که حکومت روم هرگز زندانی را نخواهد یافت که بتواند کلام خدا را در بند بکشد. و این یکی از حقایق تاریخ است که اگر انسان می‌توانست جلوی مسیحیت را سد کند تا به حال از بین رفته بود ولی انسانها نمی‌توانند آنچه را که جاودانی است بکشند.

۲- پولس مطمئن بود مسائلی که بر سر وی می‌آید در نهایت کمک به دیگران خواهد بود و رنجها و زحمتهایش بی‌دلیل و بی‌فایده نیست. خون شهدا همواره بذر کلیسا بوده است و نور توده‌هیزی که مسیحیان را می‌سوزانید نوری بوده که هرگز نمی‌توان آن را خاموش کرد. هرگاه کسی به خاطر مسیحی بودنش جفا می‌بیند به یاد داشته باشد که رنجهای او پیمودن راه را برای کسانی که بعداً می‌آیند آسان‌تر می‌سازد. ما در رنجها و زحمتهایی که می‌بینیم سهم کوچک خود را از سنگینی صلیب مسیح برمی‌داریم و نقش کوچک خود را در رساندن نجات خدا به انسانها ایفا می‌کنیم.

سرود شهید

دوم تیموتائوس ۲: ۱۱-۱۳

این سخن امین است:

زیرا اگر با وی مردیم،

با او زیست هم خواهیم کرد.

و اگر تحمل کنیم،

با او سلطنت هم خواهیم کرد.

و هرگاه او را انکار کنیم،

او نیز ما را انکار خواهد کرد.

اگر بی ایمان شویم،

او امین می ماند

زیرا خود را انکار نمی تواند نمود.

این متن بسیار ارزشمند است زیرا یکی از اولین سرودهای کلیسای مسیحی را دربر دارد. کلیسا در زمان جفا ایمان خود را به صورت سرود بیان می کرد. ممکن است که این متن فقط قسمت کوچکی از سرودی بلند بوده باشد. به نظر می رسد پولیکارپ^۱ اسقف ازمیر و یکی از رهبران کلیسای مسیحی در آسیای صغیر در نیمه اول قرن دوم میلادی با نوشتن جملات زیر متن طولانی تری را ارائه می دهد: «اگر در این دنیا باعث خرسندی مسیح شویم، دنیای آینده را به ارث می بریم زیرا وعده داده که ما را از مردگان برمی خیزاند و گفته شده:

«اگر راه ما شایسته نام او باشد

با او سلطنت خواهیم نمود.»

در مورد این جمله که «اگر با وی مردیم، با او زیست هم خواهیم کرد» می توان دو تفسیر ارائه داد. بعضی ها دوست دارند این سخن را اشاره ای به تعمید بدانند. در رومیان باب ۶ تعمید به مرگ و برخاستن با مسیح تشبیه شده. «پس چونکه در موت او تعمید یافتیم با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم». «پس هرگاه با مسیح مردیم یقین می دانیم که با او زیست هم خواهیم کرد» (روم ۶: ۴ و ۸). بدون شک زبان هر دو متن یکی است ولی فکر تعمید در اینجا کاملاً بی مورد است زیرا پولس به شهید شدن می اندیشد. لوتر در جمله ای مشهور می گوید: «کلیسا وارث صلیب است.» مسیحی وارث صلیب مسیح است ولی وارث رستخیز مسیح نیز هست. او هم در شرمگینی و هم در جلال خداوند شریک است. در ادامه سرود می خوانیم: «اگر تحمل کنیم با او سلطنت هم خواهیم کرد.» آن که تا به آخر صبر کند نجات خواهد یافت. بدون صلیب نمی توان در انتظار تاج بود.

سپس نوبت به آن روی دیگر موضوع می رسد: «اگر او را انکار کنیم او نیز ما را انکار خواهد کرد». این همان چیزی است که مسیح خود آن را بیان نمود: «پس هر که مرا پیش مردم اقرار کند من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است او را اقرار خواهم کرد اما هر که مرا پیش مردم انکار نماید من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم کرد» (مت ۱۰: ۳۲-۳۳). عیسی مسیح نمی تواند در ابدیت برای کسی که در این دنیا با او کاری نداشته شفاعت نماید ولی نسبت به تمام کسانی که علی رغم اشتباهات و

1) Polycarp

ناتوانی‌های خود به او وفادار بوده‌اند وفادار می‌ماند.
 دلیل این حقایق آن است که اینها جزو ذات خدا هستند. انسان می‌تواند خود را انکار کند ولی خدا هرگز. «خدا انسان نیست که دروغ بگوید و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد و نکند، یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید؟» (اعد ۲۳: ۱۹). خدا در مورد کسی که سعی کرده به او وفادار باشد کوتاهی نمی‌کند ولی کسی را که عمداً کاری با او نداشته کمک نمی‌کند.
 قرن‌ها پیش ترتولیان گفته بود: «کسی که از رنج می‌ترسد نمی‌تواند متعلق به کسی باشد که رنج دید.» مسیح مرد تا به اراده خدا وفادار باشد و مسیحی نیز باید این اراده را در خوشی‌ها و ناملایمات پیروی نماید.

خطر کلمات خالی

دوم تیموتائوس ۲: ۱۴

این چیزها را به یاد ایشان آور و در حضور خداوند قدغن فرما که مجادله نکنند زیرا هیچ سود نمی‌بخشد بلکه باعث هلاکت شنوندگان می‌باشد.
 یک بار دیگر پولس به نارسایی و عدم کفایت واژه‌ها اشاره می‌کند. باید به خاطر داشته باشیم که رسالات شبانی علیه تفکرات گنوسی‌هایی نوشته شد که سخنان طولانی و نظریات عجیب و غریب می‌ساختند و سعی بر آن داشتند که مسیحیت را به عوض اینکه تجربه‌ای ایمانی باشد آن را به فلسفه‌ای پیچیده تبدیل نمایند.
 در عمق کلمات هم فریبندگی و هم خطر وجود دارد زیرا گفتار می‌تواند جانشین عمل گردد. هستند کسانی که بیشتر به گفتار توجه می‌کنند تا عمل. اگر مشکلات دنیا با بحث و گفتگو حل می‌شد از مدتها پیش حل شده بود. ولی گفتار نمی‌تواند جانشین عمل شود. چنانکه چارلز کینگزلی^۱ حکیم الهی، مصلح و رمان نویس انگلیسی قرن نوزدهم در اثر خود به نام «وداع» می‌نویسد:
 «نیکویی کن ای دلبر محبوب و بگذار دیگران زرنگ باشند؛
 در تمام روز در رویای نیکوکاری مباش بلکه نیکویی کن.»
 و فیلیپ جیمز بیل^۲ نیز در فستوس می‌گوید:
 «ما به اعمال خود زنده ایم نه به سالها، به افکار نه نفس؛
 به احساس نه به اعداد روی صفحه.
 زمان را با ضربات قلب باید سنجید.

1) Charles Kingsley

2) Philip James Bailly

آن که بیشتر فکر می کند بیشتر زنده است،

و عالی ترین احساسات و بهترین اعمال را دارد.»

دکتر ساموئل جانسون یکی از بزرگترین ناطقان تمام دورانها بود و جان و سلی یکی از بزرگترین مردان عمل تمام اعصار. آنها همدیگر را می شناختند و جانسون فقط یک گله در مورد سلی داشت و آن این بود که «توانایی جان و سلی برای سخنرانی و نطق عالی است ولی هیچ گاه فرصت نمی یابد و همیشه باید سر ساعت معینی به جایی برود. این در نظر مردی چون من که دوست دارد بنشیند و صحبت کند قابل قبول نیست.» ولی این حقیقت که سلی، مرد عمل، نامش را بر تمام انگلستان حک کرد هنوز به قوت خود باقی است، کاری که جانسون، مرد کلام، هرگز نتوانست انجام دهد.

حتی نمی توان گفت که بحث و گفتگو می تواند اشکالات ذهنی را به طور کامل حل نماید. یکی از بزرگترین اشاراتی که مسیح بر زبان آورد این بود که «اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد درباره تعلیم خواهد دانست که از خداست یا آن که من از خود سخن می رانم» (یو ۷:۱۷). غالباً درک مطلب نه توسط صحبت بلکه در عمل انجام می گیرد. یک عبارت لاتین می گوید *solvitur ambulando* یعنی گذشت زمان همه چیز را حل می کند. بسیار اتفاق می افتد که بهترین راه برای درک نکات عمیق در مسیحیت، انجام وظایف مسلم و قطعی زندگی مسیحی است.

این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که صحبت زیاد و گفتگو و بحث زیاد می تواند دو پیامد خطرناک دربر داشته باشد.

اول اینکه چنین احساس خواهد شد که مسیحیت چیز جز مجموعه سؤالاتی برای بحث و گفتگو و مشکلاتی برای حل کردن نیست. مجامع بحث و گفتگو یکی از رویدادهای شاخص دوران ماست. زمانی گیلبرت کیت چسترتون^۱ شاعر و روزنامه نگار در نیمه اول قرن حاضر گفته بود: «تمام سؤالاتی را که می توان پرسید پرسیده ایم. زمان آن رسیده که دیگر دنبال سؤال نگردیم بلکه در پی جواب آنها باشیم.» در هر جامعه ای جلسات بحث و گفتگو باید با گروههای کاری متعادل شوند.

دوم اینکه بحث و سخنوری برای افرادی که دیدگاهی ذهنی نسبت به مسیحیت دارند یا کسانی که زمینه فرهنگی یا علمی دارند یا کسانی که شناختی واقعی یا علاقه ای صمیمانه به الهیات دارند می تواند تقویت کننده باشد ولی گاهی برای یک انسان ساده که خود را در میان عده ای می یابد که بینشان انواع بدعتها رواج دارد و سؤالات بی جواب ارائه می دهند نه فقط تقویت کننده نیست بلکه مخرب ایمان است. شاید منظور پولس از

1) Gilbert Keith Chesterton

اینکه می‌گوید مجادلات کلامی هیچ سودی به شنوندگان نمی‌رساند همین باشد. واژه‌ای که برای بنا شدن شخص در ایمان مسیحی بکار می‌رود همان واژه‌ای است که برای بنای خانه نیز به کار می‌رود و واژه‌ای که پولس در این جا آن را برای هلاکت به کار برده katastrophe است که برای تخریب خانه نیز بکار می‌رود. و بحثها و مجادلات دقیق، جزئی و از لحاظ فکری بی‌پروا می‌توانند به جای اینکه ایمان شخص ساده را تقویت کند نتیجه مخرب داشته باشد. همان گونه که در هر موردی صادق است زمانی برای بحث و زمانی برای سکوت وجود دارد.

راه حقیقت و راه اشتباه

دوم تیموتائوس ۲: ۱۵-۱۸

سعی کن که خود را مقبول خدا سازی، عاملی که خجل نشود و کلام خدا را به خوبی انجام دهد. و از یاوه‌گویی‌های حرام اعراض نما زیرا که تا به فزونی بی‌دینی ترقی خواهد کرد. و کلام ایشان چون آکله می‌خورد و از آن جمله همینائوس و فلیطس می‌باشند که ایشان از حق برگشته می‌گویند که قیامت الآن شده است و بعضی را از ایمان منحرف می‌سازند.

پولس مصرانه از تیموتائوس می‌خواهد که در میان معلمین کاذب، خود را چون معلم واقعی حقیقت نشان دهد. واژه‌ای که پولس برای نشان دادن بکار می‌برد parastesai به معنای معرفی شخص برای خدمت است و کلمات و عبارات بعد از آن نیز این ایده مفید بودن برای خدمت را می‌پروراند.

در یونانی معادل کسی یا چیزی که از امتحان بیرون آمده واژه dokimos است که توصیف کننده چیزی است که آزمایش شده و برای خدمت مناسب تشخیص داده می‌شود و در اینجا مقبول ترجمه شده. برای مثال طلا یا نقره‌ای که در بوتۀ ذوب از هر گونه ناخالصی پاک شده یا پول اصل دارای پشتوانه یا سنگی که مناسب قرار گرفتن در دیوار ساختمان باشد با این واژه توصیف می‌شوند. سنگی که ترکی در آن وجود داشت با حرف A مخفف adokimastos نشانه گذاری می‌شد به این معنا که مورد آزمایش قرار گرفته و معیوب تشخیص داده شده است. تیموتائوس نیز باید مورد آزمایش قرار می‌گرفت تا معلوم گردد که ابزار مناسبی برای کار مسیح است و بنابراین کارگری است که نباید خجل گردد.

به علاوه از تیموتائوس خواسته شده که کلام خدا را به خوبی انجام دهد (یا کلام حقیقت را به عدالت تقسیم کند). واژه یونانی orthotomein به معنای به عدالت بریدن

بسیار جالب است و تصاویر زیادی در خود نهفته دارد. کالوین در مورد این واژه پدری را مثال می‌زند که هنگام صرف غذا، قطعه گوشتی را به گونه‌ای تقسیم می‌کند که تک تک اعضای خانواده سهم عادلانه‌ای دریافت کنند. تئودور بیزا^۱ الهیدان کالوینی قرن شانزدهم، در مورد آن به تقسیم حیوانات قربانی شده اشاره می‌کند به نحوی که هم کاهن و هم قربانگاه هر دو سهم مناسب خود را دریافت کنند. خود یونانیان این واژه را به سه معنی مختلف بکار می‌بردند. برای پیمودن جاده‌ای مستقیم از یک سوی کشور به سوی دیگر، یا شخم زدن به صورت مستقیم از یک سوی زمین به سوی دیگر و یا کار بنا در بریدن و صاف کردن سنگ به نحوی که در قسمت معین شده ساختمان به خوبی جا بیفتد. بنابراین کسی که کلام حقیقت را به درستی تقسیم می‌کند (یا طبق ترجمه بالا، کلام خدا را به خوبی انجام می‌دهد) راه مستقیمی در حقیقت می‌پیماید و از رفتن به راههای خوشایند ولی اشتباه خودداری می‌نماید. چنین شخصی در مزرعه حقیقت به صورت مستقیم شخم می‌زند و هر قسمت حقیقت را در جای صحیح خود بکار می‌برد چنانکه بنا می‌کند و اجازه نمی‌دهد سنگی بی‌خود و در جای نامناسب بکار رود و کل ساختمان را از حالت تعادل خارج نماید.

از طرف دیگر معلم کاذب خود را به قول پولس در «یاوه گویهای حرام» مشغول می‌دارد. پولس سپس یک عبارت واضح و گویا را بیان می‌کند. واژه مورد علاقه یونانیان برای ترقی prokoptein بود که به صورت تحت اللفظی به معنای «رفع موانع پیش رو» است. یعنی برداشتن موانع سر راه به طریقی که ترقی و پیشرفت بدون وقفه و مستقیم امکان پذیر شود. پولس در مورد این یاوه گوها می‌گوید که آنان تا به فرونی بی دینی ترقی خواهند کرد. آنها به صورت وارونه ترقی می‌کنند. هر چه بیشتر یاوه گویی می‌کنند بیشتر از خدا دور می‌شوند. پس در اینجا آزمایشی نهفته است. اگر در پایان سخنانمان به یکدیگر و خدا نزدیکتر شده ایم کارمان درست بوده ولی اگر بین خودمان موانعی ایجاد کرده و از خدا دورتر شده ایم کارمان اشتباه بوده است. هدف تمام مباحث و مناظرات مسیحی و تمام اعمال مسیحی این است که مردم به یکدیگر و به خدا نزدیک شوند.

قیامت گمشده

دوم تیموتائوس ۲: ۱۵-۱۸ (ادامه)

از میان معلمین کاذب، پولس به طور خاص از هیمینائوس و فلیطس نام می‌برد که ما از هویت آنان چیزی نمی‌دانیم. ولی دیدگاهی بسیار کلی حداقل از یکی از جوانب تعلیم

1) Theodore Beza

آنان داریم مبنی بر اینکه قیامت واقع شده است. البته این قیامت در مورد قیام مسیح نبود بلکه صحبت از قیامت مسیحی پس از مرگ است. ما از دو نظریه غلط در مورد قیامت مسیحی که کلیسای اولیه را تا حدودی تحت تاثیر گذاشته بود خبر داریم.

۱- ادعا می شد که قیام حقیقی فرد مسیحی هنگام تعمید وی صورت می گرفت. البته پولس در رومیان باب ۶ بوضوح بیان کرده که چگونگی شخص مسیحی در لحظه تعمید می میرد و در زندگی جدیدی رستاخیز می کند. کسانی بودند که تعلیم می دادند که قیامت در لحظه تعمید اتفاق می افتد و آن قیامت در تازگی حیات در مسیح در همین جهان و اکنون است و نه پس از مرگ.

۲- کسانی هم بودند که تعلیم می دادند قیام فردی چیزی جز این نیست که زندگی انسان در حیات فرزندانش ادامه پیدا می کند.

مشکل عمده این بود که این نوع تعلیم هم در جناح یونانی و هم در جناح یهودی کلیسا بازتاب یافت. در جناح یهودیان، فریسیان به قیامت ابدان معتقد بودند ولی صدوقیان اعتقادی به آن نداشتند. هر تعلیمی که بر مبنای عدم تصور زندگی بعد از مرگ بنا می شد به نحوی به صدوقیان مربوط می شد. اشکال فریسیان این بود که آنها مادی گرایان ثروتمندی بودند که آنقدر وابستگی شان به این دنیا شدید بود که توجهی به دنیای آینده نداشتند.

از طرف یونانیان، اشکالات بسیار بزرگتری وجود داشت. در اولین سالهای مسیحیت، به طور کلی یونانیان به جاودانگی معتقد بودند اما به قیامت ابدان اعتقادی نداشتند. در این میان رواقیون والاترین اعتقاد را داشتند. آنان معتقد بودند که خدا نوعی روح آتشین است و زندگی انسان جرقه ای از آن، جرقه ای از خود خداست که «جرقه الهی» نامیده می شد. رواقیون عقیده داشتند که این جرقه، پس از مرگ به سوی خدا برمی گردد و در او دوباره جذب می شود. گرچه این اعتقاد باشکوه و متین به نظر می رسد ولی به وضوح پیداست که بقای فردی پس از مرگ را کاملاً متزلزل می سازد. به علاوه یونانیان عقیده داشتند که جسم کاملاً شریر است. آنان در این مورد هم با کلمات بازی می کردند: "Soma Sema" («بدن قبر است.») آخرین چیزی را که آرزو می کردند و عقیده داشتند قیامت جسم بود و بنابراین هر تعلیمی را که بر عقاید آنان صحه می گذاشت می پذیرفتند. تردیدی نیست که مسیحیان اعتقادی به قیامت این بدن ندارد. هیچ کس نمی تواند تصور کند کسی که در یک تصادف له شده یا به خاطر سرطان از بین رفته دوباره با همان جسم در آسمان بیدار شود ولی مسیحی به جاودانگی هویت شخصی خود معتقد است و با قوت تمام ایمان دارد که پس از مرگ نیز تو خودت خواهی بود و من خودم. هر تعلیمی که

اطمینان به جاودانگی شخصی انسان را متزلزل سازد تیشه به ریشه ایمان مسیحی زده است.

وقتی هیمینائوس و فلیطس و امثال آنان تعلیم می دادند که قیامت یا در لحظه تعمید و یا در زندگی فرزندان انسان اتفاق می افتد چیزی را تعلیم می دادند که یهودیان صدوقی و فلاسفه یونانی اشکالی در پذیرش آن نداشتند. ولی آنان به تعلیم موضوعی دست زده بودند که یکی از اعتقادات اصلی ایمان مسیحی را تکذیب می نمود.

بنیاد محکم

دوم تیموتائوس ۱۹:۲

لیکن بنیاد ثابت خدا قائم است و این مهر را دارد که خداوند کسان خود را می شناسد و هر که نام مسیح را خواند از ناراستی کناره جوید.

در زبان فارسی، واژه بنیاد با مفهومی دوگانه بکار می رود. یکی برای بنیانی که ساختمان بر آن بنا می شود و دیگری به معنی سازمان، انجمن یا شهری که شخصی آن را بنا نموده باشد. یونانیان نیز واژه themelios را به این دو صورت بکار می بردند و بنیاد خدا در اینجا به معنای کلیسا است، انجمنی که او بنیاد نهاد.

پولس در ادامه می گوید کلیسا نقش خاصی بر خود دارد. واژه ای که او بکار می برد sphragis است که معنای معمول آن مهر می باشد. sphragis مهری است که اصالت و ملکیت را ثابت می کند. مهر روی کیسه کالا ثابت می کرد که محتوای آن اصل بوده و دست نخورده است و همچنین صاحب و منشأ کالا را مشخص می نمود. ولی sphragis کاربردهای دیگری نیز داشت، مثلاً برای نشان دادن چیزی که امروزه علامت تجارتي می نامیم بکار می رفت. دکتری یونانی به نام گالن^۱ از sphragis به عنوان برچسب روی قوطی مرهم چشم صحبت می کند که بیانگر نوع مرهم محتوی داخل قوطی بود. این واژه همچنین به عنوان مهر یک معمار نیز بکار رفته. معماران همواره بر روی بنای یادبود، عمارت یا مجسمه؛ علامت خود را نقش می کردند که نشان می داد مسئولیت طرح و نقشه آن به عهده چه کسی بوده است. همچنین واژه sphragis می تواند نوشته ای باشد که بیانگر هدف از بنای ساختمان است.

کلیسا نیز sphragis خاص خود را دارد که نشان می دهد به چه منظوری ساخته شده است. پولس نشانه کلیسا را در دو نقل قول بیان می کند ولی شیوه بیان این دو عبارت در رابطه با نحوه کاربرد کتب مقدسه توسط پولس و کلیسای اولیه بسیار روشنتر است. این

1) Galen

از ناراستی کناره جوید.» نکته جالب اینجاست که هیچ کدام از این جملات نقل قول تحت الفظی از هیچ متنی در کتب مقدسه نیستند.

اولین جمله یادآور گفتاری است که موسی در ایام صحرا خطاب به دوستان و نزدیکان سرکش قورح بیان کرد. وقتی آنان علیه موسی اجتماع کردند بدیشان گفت: «خداوند نشان خواهد داد که چه کس از آن وی است» (اعد ۱۶: ۵۰) ولی این متن عهد عتیق در نور سخن مسیح در متی ۲۲: ۷-۲۳ بازخوانی می شود «بسا در آن روز مرا خواهند گفت خداوندا خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختمیم. آن گاه به ایشان صریحاً خواهیم گفت که هرگز شما را نشناختم ای بدکاران از من دور شوید.» همان گونه که دیده می شود متن عهد عتیق در سخنان مسیح مجدداً بازخوانی می شود.

نقل قول دوم یادآوری دیگری از داستان قورح است. فرمان موسی به قوم چنین بود: «از نزد خیمه های این مردمان شریب دور شوید و چیزی را که از آن ایشان است لمس ننمایید.» (اعد ۱۶: ۲۶) و این نیز در نور سخنان مسیح، در لوقا ۱۳: ۲۷ بازخوانی می شود، آنجا که به آنانی که خود را به دروغ پیروان او می دانند می گوید: «ای همه بدکاران از من دور شوید.»

در اینجا دو نکته مطرح می شود. اول اینکه مسیحیان اولیه متون عهد عتیق را در پرتو سخنان مسیح می خواندند و دوم اینکه به ظرافتهای کلامی علاقه نداشتند بلکه برای هر اشکالی از مفهوم کلی متون کتب مقدسه استقاده می نمودند. این اصول هنوز هم بهترین شیوه خواندن و کاربرد کتب مقدسه هستند.

این دو متن بیانگر دو اصل فراگیر درباره کلیسا هستند. اصل اول بیان می کند که کلیسا از کسانی تشکیل گردیده که به خدا تعلق دارند، اشخاصی که خود را به گونه ای به خدا سپرده اند که نه خودشان و نه این دنیا مالکیتی بر آنها ندارد بلکه از آن خدا هستند.

اصل دوم نمایانگر این است که کلیسا شامل کسانی است که از ناراستی کناره گرفته اند. این بدان معنا نیست که کلیسا را انسانهای کامل تشکیل داده اند که اگر چنین بود کلیسایی وجود نمی داشت. گفته شده که توجه خاص خدا به این نیست که انسان به چه جایگاهی رسیده بلکه به جهتی است که انسان پیش روی خود قرار داده است. کلیسا از کسانی تشکیل شده که رو به طرف راستی دارند. غالباً ممکن است قصور ورزند و نتوانند یا احساس کنند هدفشان به طرز نومید کننده ای دور است ولی روی آنها همواره در جهت درست قرار گرفته.

کلیسا از کسانی شکل گرفته که به خدا تعلق دارند و خود را وقف مبارزه برای راستی نموده اند.

ظروف عزت و ظروف ذلت

دوم تیموتائوس ۲: ۲۰-۲۱

اما در خانه بزرگ نه فقط ظروف طلا و نقره می باشد بلکه چوبی و گلی نیز. اما آنها برای عزت و اینها برای ذلت. پس اگر کسی خوشتن را از اینها طاهر سازد ظرف عزت خواهد بود مقدس و نافع برای مالک خود و مستعد برای هر عمل نیکو. رابطه بین این متن و متن قبلی رابطه ای بسیار عملی است. پولس در متن پیشین، توصیفی بزرگ و عالی درباره کلیسا به عنوان مجموعه کسانی که به خدا تعلق دارند و در مسیر راستی هستند ارائه نمود و آنچه به وضوح این دو را به یکدیگر مربوط می سازد این است که وجود بدعتگزاران پرگو را در کلیسا چگونه باید ارزیابی کرد؟ وجود همینائوس و فلیطس را چگونه باید تشریح نمود؟ جواب پولس این است که در هر خانه بزرگی انواع ظروف وجود دارد، هم ظروفی از فلزات گرانبها و هم از فلزات کم ارزش، چیزهایی وجود دارند که با احترام استفاده می شوند و وسائلی هستند که کاربردی نامحترمانه دارند. در کلیسا نیز باید همین طور باشد. اگر کلیسا موسسه ای دنیوی باشد در آن مخلوطی از هر دو یافت می شود. اگر کلیسا از زنان و مردان شکل گرفته همچون مجموعه ای انسانی باقی می ماند. همان طور که دنیا از تمام گونه های بشری تشکیل شده کلیسا نیز از همه نوع انسانی به وجود آمده است.

این موضوع در عمل هم صادق است و مسیح نیز مدتها قبل در مثل گندم و کرکاس (مت ۱۳: ۲۴-۳۰، ۳۶-۴۳) آن را بیان کرده است. نکته اصلی مثل این است که گندم و کرکاس با هم رشد می کنند. و در مراحل اولیه به قدری به هم شبیه اند که امکان جدا کردن آنها وجود ندارد. عیسی بار دیگر در مثل دام (مت ۱۳: ۴۷-۴۸) همین نکته را بیان می کند و می گوید دام هر نوع ماهی را صید می کند. در هر دو مثل فوق مسیح تعلیم می دهد که کلیسا جماعتی است مخلوط و نباید در معرض داوری انسانها قرار گیرد اما سرانجام داوری خدا، خوب و بد را از هم جدا می کند.

کسانی که کلیسا را به خاطر وجود مردمان ناکامل در آن مورد انتقاد قرار می دهند انتقادشان بدین خاطر است که کلیسا از زنان و مردان تشکیل شده است. بر ما نیست که داوری کنیم، داوری فقط از آن خداست.

اما وظیفه مسیحی آن است که خود را از هر نوع تاثیر آلوده کننده دور سازد و اگر قادر

به انجام این کار شود پاداش وی نه امتیاز یا احترامی خاص بلکه خدمتی مخصوص است.

این چکیده ایمان مسیحی است. انسان واقعاً نیک، نیکی خود را امتیازی برای دریافت احترام نمی داند بلکه تنها آرزویش این است که بیشتر کار کند زیرا کارش بزرگترین امتیاز اوست. نیک بودن در دوری از مردم و همנוعان نیست بلکه به هنگام بدیشان در میان آنها بودن است و خدمت به آنان خدمت به خداست. افتخار او نه در شانه خالی کردن از خدمت بلکه در بیشتر خدمت نمودن است. مسیحی هرگز نباید خود را شایسته احترام نماید بلکه باید خود را شایسته خدمت کند.

نصیحت به رهبر مسیحی

دوم تیموتائوس ۲: ۲۲-۲۶

از شهوات جوانی بگریز و با آنانی که از قلب خالص نام خداوند را می خوانند عدالت و ایمان و محبت و سلامتی را تعاقب نما. لیکن از مسائل بیهوده و بی تأدیب اعراض نما چون می دانی که نزاعها پدید می آورد. اما بنده خدا نباید نزاع کند بلکه با همه کس ملایم و راغب به تعلیم و صابر در مشقت باشد و با حلم مخالفین را تأدیب نماید که شاید خدا ایشان را توبه بخشد تا راستی را بشناسند. تا از دام ابلیس باز به هوش آیند که به حسب اراده او صید او شده اند.

این متن حاوی عملی ترین نصایح برای رهبر و معلم مسیحی است. او باید از شهوات جوانی بگریزد. بسیاری از مفسرین در مورد اینکه شهوات جوانی چه چیزهایی هستند نظراتی ارائه داده اند. این شهوات بسیار بیش از شهوات جسمانی هستند و عبارتند از: بی صبری که به معنای عجله و عدم تأمل در انجام کار است و ناآگاهی از اینکه ضرر عجله زیاد بیشتر از نفع آن است. خود باوری یعنی عدم انعطاف در عقاید و ابراز آن با تکبر و ندیدن نکات خوب و مثبت بجز در دیدگاه خود. علاقه مفراط به بحث و جدل که تمایل به گفتگوی زیاد و عمل کم دارد و تمام وقت را به گفتن می گذرانند در حالی که جز سوالاتی حل نشده دستاوردی نداشته است. عشق به نوگرایی که چیزهای قدیمی را فقط به خاطر قدیمی بودنشان مردود می داند و هر چیز جدیدی را به خاطر تازگیش دوست دارد و به تجربه بها نمی دهد. در اینجا یک نکته قابل توجه است و آن اینکه اشتباهات جوانی همان اشتباهات ایده آلیسم هستند. تازگی و افراط این دیدگاه است که جوانان را دچار این اشتباهات می کند. این اشتباهات را نباید مورد محکومیت سخت گیرانه قرار داد بلکه باید با اصلاح دلسوزانه با آنها برخورد نمود زیرا هر کسی

هدف معلم و رهبر مسیحی باید متوجه نکات زیر باشد: *عدالت* یعنی ادای حق مردم و خدا به آنان، *ایمان* یعنی وفاداری و اعتماد که هر دو نتیجه اطمینان به خداست، محبت که تصمیم راسخ و آرزوی والاترین نیکی‌ها برای هم‌نوعان بدون در نظر گرفتن برخورد آنها با ما و نیز کنار گذاشتن همه تلخی‌ها و کینه‌ها برای همیشه و *صلح* که رابطه صحیح برای مصاحبت همراه با محبت با خدا و هم‌نوعان است. همه اینها را باید در مصاحبت *انسان‌هایی* یافت که *خداوند را می‌خوانند*. مسیحی نباید هرگز جدا و دور از دیگران زندگی کند بلکه باید قدرت و شادی خود را در مصاحبت مسیحی بیابد. همان طور که جان و سلی گفته «انسان باید دوست پیدا کند و دوست داشته باشد زیرا هیچ کس هرگز به تنهایی وارد آسمان نشده است.»

رهبر مسیحی هرگز نباید درگیر مخالفت‌های بی‌معنی شود که مورد لعنت کلیسا هستند. در کلیسای امروز، مباحثات مسیحی از همیشه بیهوده‌تر است زیرا به ندرت درباره موضوعات مهم زندگی، ایمان و آموزه‌هاست بلکه همیشه در مورد موضوعات بی‌اهمیتی مانند نحوه غذا خوردن و امثال آن بحث می‌شود. اگر رهبر در مجادلات بی‌اهمیت و غیر مسیحی درگیر شود باید تاوان آن را بپردازد.

رهبر مسیحی باید نسبت به همه *مهربان* باشد. حتی وقتی که مجبور است انتقاد کند و اشتباهی را مطرح نماید بایستی آن را با متانت و ظرافتی خاطر نشان سازد که آزار دهنده نباشد. باید *راغب* به تعلیم باشد، نه تنها باید حقیقت را بداند بلکه باید مستعد انتقال آن نیز باشد. این کار نباید با صحبت بلکه با زندگی کردن به شیوه‌ای که نشان دهنده مسیح باشد انجام شود رهبر باید همانند استادش *حلیم* و *صبور* باشد، در مقابل ناسزا، ناسزا نگوید و بتواند بی‌احترامی و آزار تحقیر و خفت را چنانکه مسیح پذیرفت بپذیرد. شاید گناهی بزرگتر از حساس بودن و دل‌نازکی وجود داشته باشد ولی هیچ چیز بیشتر از آن به کلیسا آسیب نمی‌رساند. رهبر باید با *ملایمت* و *ادب* با مخالفین خود برخورد نماید، دستانش باید مانند دستان جراح در پی یافتن نقطه بیماری باشد و هرگز دردی غیر ضروری ایجاد نکند. باید برای واداشتن مردم به اطاعت از حقیقت با محبت رفتار کند و آنها را تحت فشار نگذارد. آخرین جمله این متن، به یونانی بسیار پیچیده‌ای نقل شده ولی به نظر می‌رسد که می‌توان امیدوار بود که خدا توبه و اشتیاق به راستی را در قلب انسان بیدار خواهد کرد به نحوی که آنهایی که در دام ابلیس گرفتار شده‌اند زمانی که هنوز روحشان زنده است نجات یافته و توسط کار خادمین مطیع اراده خدا شوند. خداست که دل انسان را برای توبه بیدار می‌کند و رهبر مسیحی است که درهای کلیسا را به روی قلب توبه‌کار می‌گشاید.

دوران وحشت

دوم تیموتائوس ۱:۳

اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد. کلیسای اولیه در عصری بسر می برد که زمان به کندی می گذشت و هر لحظه در انتظار بازگشت خداوند بود. مسیحیت در آغوش یهودیت متولد شد و طبیعی است که افکار خود را با اصطلاحات و تصورات یهودی بیان می کرد. تفکر یهودی دارای برداشتی اساسی بود. یهودیان زمان را به *زمان حال* و *زمان آینده* تقسیم می کردند و عقیده داشتند که زمان حال شریر است و زمان آینده دوران طلایی خدا خواهد بود و مابین اینها روز خداوند قرار دارد، روزی که خود خدا مستقیماً دخالت خواهد نمود و دنیا را زیر و رو خواهد کرد تا آن را از نو بسازد. قبل از آمدن روز خداوند، دوره وحشت خواهد بود که در آن، شیطان تمام قدرت خود را برای حمله نهایی جمع می کند و اساس مادی و اخلاقی دنیا به لرزه درخواهد آمد. پولس در این متن با اصطلاحات این ایام آخر سخن می گوید.

می گوید زمانهای سخت پدید خواهد آمد. در یونانی واژه *chalepos* معادلی رایج برای سخت است ولی کاربردهای خاصی نیز دارد که به آن می پردازیم. این واژه در مت ۲۸:۸ برای توصیف جرجسیان دیوانه ای که عیسی را در قبرستان ملاقات کردند بکار رفته. آنان خشن و خطرناک بودند. این واژه در آثار پلوتارک برای توصیف جراحات وخیم نیز استفاده شده. منجمین باستان در نوشته های خود برای توصیف تهدید ناشی از برخورد اجرام آسمانی از این واژه استفاده کرده اند. این دنیا مملو از تهدید و خطر است. در ایام آخر دورانی پیش خواهد آمد که وجود کلیسا و نیکی را در معرض تهدید قرار خواهد داد و این آخرین تهاجم سنگین شریر قبل از شکست قطعی او خواهد بود.

در تصورات یهودیان از این دوران وحشتناک، دقیقاً همین تصاویر فوق را می یابیم. دورانی خواهد آمد که شریر به طرز وحشتناکی قوت خواهد گرفت و اساس اخلاقیات به شدت متزلزل خواهد شد. در وصیت یساکار، یکی از کتابهایی که مابین عهد عتیق و عهد جدید نوشته شد چنین می خوانیم:

«پس ای فرزندان من، بدانید که در ایام آخر پسران شما تجرد را ترک می کنند و به هوسهای سیری ناپذیر می گرایند، سادگی را کنار گذاشته رو به بدخواهی می آورند، احکام خداوند را فراموش نموده به گناه می گروند، کشاورزی را رها کرده نیات پلید خود را پیروی می کنند و در میان امتهای پراکنده شده دشمنان خود را خدمت می کنند» (وصیت یساکار ۶:۱-۲).

در کتاب دوم باروخ تصویری حتی روشن تر از این درباره فاجعه اخلاقی ایام آخر به

دست می آوریم:

«احترام به شرم تبدیل می شود، قدرت تا به اهانت تحقیر می گردد، درستکاری از بین می رود، زیبایی تبدیل به زشتی می گردد... در کسانی که برای خود فکری نکرده اند حسد غلبه می یابد. آن که آرامش دارد هوس او را فرو می گیرد و بسیاری بسیاری را در خشم می آزارند و برای خونریزی لشکرکشی می کنند و در آخر همه با هم از بین می روند (دوم باروخ ۲۷).

در تصویری که پولس ترسیم می کند با اصطلاحاتی آشنا برای یهودیان سخن می گوید زیرا در نظری، قدرتهای شریر نمایش نهایی خود را به عرصه ظهور می رسانند. امروزه باید این تصاویر قدیمی را با دیدگاههای جدید بیان کرد. اینها جز رویا معنی دیگری نداشته و ندارند. اگر افکار یهودیان و مسیحیان اولیه را به صورت تحت اللفظی صرف بپذیریم در حق آنان بی عدالتی کرده ایم. آنها این حقیقتی جاودانی را در لفافه بیان کرده اند که روزی خواهد آمد که شیطان در نبردی روبرو با خدا درگیر شده پیروزی نهایی خدا فرا خواهد رسید.

ویژگی های بی دینی

دوم تیموتائوس ۳: ۲-۵

زیرا که مردمان، خود پرست خواهند بود و طماع و لاف زن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک و بی الفت و کینه دل و غیبت گو و ناپرهیز و بی مروت و متنفر از نیکویی و خیانت کار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست می دارند که صورت دینداری دارند لیکن قوت آن را انکار می کنند. از ایشان اعراض نما. این متن حاوی یکی از وحشتناک ترین تصاویر موجود در عهد جدید در مورد چگونگی دنیای بی دین است که ویژگی هایی وحشتناک بی دینی را در کنار هم ردیف می کند. حال تک تک اینها را جداگانه بررسی می کنیم.

تصادفی نیست که از زندگی خود محوری به عنوان اولین ویژگی بی دینی نام برده شده است. در زبان یونانی صفت *philautos* به معنای خودپرستی است. خودپرستی همان گناه بنیادی است که تمام گناهان دیگر از آن نشأت می گیرند. لحظه ای که انسان اراده خود را مرکز زندگی قرار می دهد روابط الهی و انسانی از بین می روند و اطاعت از خدا و محبت به مردم غیرممکن می شود. اساس مسیحیت نه در برافرازی خویشتن بلکه در فروتن ساختن خود می باشد.

مردمان، پول دوست (*philarguros*) خواهند شد. باید به خاطر داشته باشیم که

تیموتائوس در افسس که شاید بزرگترین بازار جهان باستان بود کار می‌کرد. در آن روزگار داد و ستد بیشتر در مسیر رودهای بزرگ صورت می‌گرفت و افسس که در دهانه رود کایستر^۱ واقع شده بود تجارت یکی از ثروتمندترین سرزمینهای ساحلی آسیای صغیر را رهبری می‌کرد. افسس محل تلاقی برخی از بزرگترین راههای جهان بود. جاده بازرگانی بزرگی که از جلگه فرات شروع می‌شد و از کولسیه و لاودکیه می‌گذشت ثروت و غنای مشرق زمین را در چنگ افسس می‌ریخت. جاده‌ای از سمت شمال آسیای صغیر و غلاطیه از طریق ساردس به آنجا منتهی می‌شد. جاده‌ای از سمت جنوب، تجارت دره مایاندر^۲ را در افسس متمرکز می‌کرد. افسس «خزانه داری دنیای باستان» و «بازار مکاره آسیای صغیر» نامیده می‌شد. اشاراتی وجود دارد مبنی بر اینکه نویسنده کتاب مکاشفه نیز هنگام نوشتن متن زیر که بیانگر مردمان تجارت پیشه است به افسس فکر می‌کرده است: «بضاعت طلا و نقره و جواهر و مروارید و کتان نازک و ارغوان و ابریشم و قرمز و عود قماری و هر ظرف عاج و ظروف چوب گرانها و مس و آهن و مرمر و دارچینی و حما و خوش بویها و مُر و کندر و شراب و روغن و آرد میده و گندم و رمه‌ها و گله‌ها و اسبان و عرابه‌ها و اجساد و نفوس مردم» (مکا ۱۸: ۱۲-۱۳). افسس شهر تمدنی مادی‌گرا و کامیاب بود، شهری که در آن انسان به راحتی روح خود را گم می‌کند.

وقتی انسان کامیابی را در مادیات می‌جوید وضعیت خطرناکی می‌یابد. باید یادآور شد که انسان در هنگام کامیابی خیلی راحت تر روح خود را از دست می‌دهد تا موقع بدبختی و زمانی که انسان ارزشهای زندگی را با آنچه دارد می‌سنجد در راه از دست دادن روحش قدم گذاشته است.

ویژگی‌های بی‌دینی

دوم تیموتائوس ۳: ۲-۵ (ادامه)

در این روزهای وحشتناک مردم لاف‌زن و متکبر می‌شوند. در نوشته‌های یونانی این دو واژه غالباً با هم بکار رفته‌اند و هر دو واژه‌های تصویری هستند. معادل واژه لاف‌زن در زبان یونانی alazon است که از ale به معنای دوره‌گرد و سرگردان مشتق شده است. alazon در اصل به معنای دوره‌گرد فلاپی بکار می‌رفت و پلوتارک این واژه را برای توصیف پزشک فلاپی بکار برده. alazon آدم شارلاتانی بود که با انواع داروها و طلسم‌ها و شیوه‌های جن‌گیری دوره می‌گشت و ادعا می‌کرد که برای همه دردها دارو و معالجه دارد. چنین اشخاصی هنوز هم در برخی جاها دیده می‌شوند که در مورد تاثیر سحرآمیز داروهای خود فریاد می‌زنند. سپس معنی این واژه وسیع‌تر گردید

تا جایی که به معنی هر گونه لاف زن شد.

اخلاق گرایان یونانی در مورد این واژه مطالب زیادی نوشته اند. افلاطون در توصیف صورت اسم این واژه (alazoneia) می گوید که «لاف زدن یعنی ادعای داشتن چیزهای خوبی که شخص حقیقتاً فاقد آن است.» ارسطو alazon را چنین تعریف می کند: «مردی که مدعی داشتن صفات ممتازی است که ندارد یا از آنچه ادعا می کند به مراتب کمتر است.» گزنوفون می گوید که کورش پادشاه فارس alazon را این گونه تعریف کرده است: «نام alazon ظاهراً به کسانی اطلاق می شود که وانمود می کنند ثروتمندتر و شجاع تر از آنند که در واقع هستند یا قول کاری را می دهند که نمی توانند انجام دهند و اگر انجام دهند آن را فقط به خاطر منفعت شخصی یا بدست آوردن پاداش می کنند.» گزنوفون در «کتاب خاطرات» توضیح می دهد که سقراط چگونه چنین شیادانی را محکوم می نمود. سقراط می گفت در تمام طبقات مختلف مردم چنین افرادی پیدا می شوند ولی بدترین آنها در کار سیاست هستند. «رذل ترین انسانها کسی است که شهر خود را به این باور فریب دهد که می تواند آن را اداره کند.»

دنیا تا به امروز مملو از این مردمان لاف زن بوده است؛ آدمهای زرنگی که مردم را در مورد عقل و دانایی خود فریب می دهند؛ سیاستمدارانی که ادعا می کنند احزابشان برنامه ای برای ایجاد آرمان شهر دارند و تنها کسانی که برای هدایت مردم آفریده شده اند خودشان هستند؛ کسانی که ستونهای تبلیغاتی روزنامه ها را مملو از ادعاهای واهی می کنند مبنی بر اینکه موجد زیبایی، دانش و سلامتی هستند؛ یا کسانی در کلیسا که در مورد نیکی خود تظاهر می کنند.

شخص متکبر همانند لاف زن و حتی بدتر از آن است. واژه یونانی huperephanos که در اینجا متکبر ترجمه شده از دو واژه یونانی مشتق شده که به معنای خود را برتر نشان دادن است. تئوفراستوس در مورد انسان huperephanos گفته است که چنین شخصی ذلت و خواری را برای همه می خواهد بجز خودش. کسی است که خود را به گناه تکبر محکوم کرده و خدا نیز با او مخالفت می کند زیرا مکرراً در کتب مقدسه گفته شده که خدا شخص فروتن را می پذیرد ولی با متکبر مقاومت می نماید. (یع ۴: ۶؛ ۱-پط ۵: ۵؛ امث ۳: ۳۴). تئوفیلاکت^۱ این نوع تکبر را akropolis kakon یا دژ شیاطین نامیده است.

فرق بین لاف زن و متکبر آن است که لاف زن موجودی است خودستا که با گزافه گویی می خواهد راه خود را به سوی قدرت و مقام باز کند ولی کار وی از دید هیچ کس پنهان نمی ماند. اما گناه شخص متکبر در قلب اوست. حتی ممکن است خود را فروتن بنمایاند

1) Theophylact

ولی در خفای قلبش همه کس را تحقیر می کند، تکبر را در وجود خود با تمام قدرت می پروراند و هنگامی که زبان خود را به ستایش می گشاید در قلبش کوچکترین معبودی جز خودش نیست.

ویژگی های بی دینی

دوم تیموتائوس ۳: ۲-۵ (ادامه)

این دو ویژگی لاف زدن و تکبر ناگزیر به بدگویی (blasphemia) منتهی می شود. این واژه هنگام ترجمه به برخی زبانهای اروپایی به صورت blasphemy درآمده که بیشتر برای بی احترامی به خدا بکار می رود ولی در زبان یونانی از این واژه به معنی بدگویی در مورد انسان و خدا به طور یکسان استفاده می شود. تکبر همیشه موجب توهین و بدگویی می شود، به خدا بی اعتنا می گردد و تصور می کند به او احتیاج ندارد و از او بهتر می داند. تکبر باعث تحقیر انسانها می شود به نوعی که آنها را با زخم زبان می رنجاند و با اعمال آزار می دهد. ربی های یهودی در فهرست گناهان، گناه تحقیر و توهین را در صدر قرار داده بودند. تحقیر و توهین ناشی از خشم هر چند بد است ولی قابل بخشش می باشد زیرا فقط لحظه ای در قلب وجود دارد اما تحقیر و توهین مزمن که از تکبر سرچشمه می گیرد موضوعی زشت و غیر قابل بخشش است.

مردم نامطیع والدین خواهند شد. دنیای باستان برای والدین حقوق والایی قائل بود. طبق قدیمی ترین قوانین یونان کسی که والدین خود را می زد طرد می شد. در قانون روم زدن پدر، همچون کشتن او محسوب می شد. در شریعت یهود نیز احترام والدین در صدر ده فرمان قرار داشت. یکی از نشانه های تمدن بسیار فاسد این است که جوانان هیچ گونه احترامی برای سن و سال قائل نیستند و از دین ادا نشدنی و وظیفه اساسی خود نسبت به آنانی که به وی زندگی بخشیده اند غافل است.

مردم ناسپاس (acharistos) خواهند شد. مردم ناسپاس از توجه به اینکه مدیون خدا و مردم هستند طفره می روند. ویژگی عجیب ناسپاسی این است که از همه گناهان دیگر آزار دهنده تر است زیرا ناسپاس به کلی نابیناست. آنچه شکسپیر از زبان شاه لیر می گوید همواره حقیقت دارد:

«داشتن فرزند ناسپاس

چقدر از دندان مار تیزتر است.»

ادای دین یکی از نشانه های انسان محترم است. هر انسانی موظف است که دین انکار نشدنی خود را به خدا و هموعان خود ادا کند.

مردم ناپاک خواهند شد یعنی نجابت زندگی را نادیده خواهند گرفت. واژه یونانی anosios که در اینجا ناپاک ترجمه شده به این معنا نیست که مردم قوانین مکتوب را رعایت نخواهند کرد بلکه بدین معناست که قوانین نامکتوب را که قسمت مهمی از ذات زندگی است نقض خواهند نمود. در نظر یونانیان خودداری از دفن مردگان، ازدواج خواهر و برادر یا مادر با پسرش anosios بشمار می رفت. شخصی که anosios است اساسی ترین فضایل زندگی را نقض می کند. کسی که اسیر هوسهای پست خود است آنها را به بی شرمانه ترین صورت ستایش می کند همان طور که در برخی شهر بزرگ دنیا وقتی پاسی از شب می گذرد نمایان می شود؛ شخصی که همه شادیهای طبیعی را دارد و با این حال هنوز ارضا نمی شود و به لذتهای غیر طبیعی رو می آورد.

مردمان بی/لفت (ostorgos) خواهند بود. storge واژه ای است که مخصوصاً به عاطفه خانوادگی یعنی محبت فرزند نسبت به والدین و پدر و مادر به فرزند اطلاق می شود. اگر عاطفه انسانی وجود نداشته باشد خانواده ای هم وجود نخواهد داشت. در مواقعی وحشتناک انسان چنان سرگرم خود می شود که قوی ترین وابستگی ها هم برایش هیچ معنی ندارد.

مردمان کینه دل (aspondos) خواهند بود. sponde واژه ای است که برای موافقت یا آشتی بکار می رود. aspondos می تواند دو معنا داشته باشد. یکی به معنای آن است که شخص در دل خود آنقدر خشمگین و ناراحت است که هرگز نمی تواند با کسی که قبلاً نزاع داشته آشتی کند. دوم به معنای اینکه شخص چنان پست و نامحترم است که توافق و عهدهی را که قبلاً بسته می شکند. در هر دو صورت این واژه گویای نوعی خشونت فکری است که انسان را در خشم خاموشی ناپذیر خود از هموعانش جدا می سازد. شاید از آنجا که ما فقط انسان هستیم نمی توانیم بدون تفاوتی با هموعانمان خود زیست کنیم ولی پافشاری بر این تفاوتها یکی از بدترین و شایع ترین گناهان است. وقتی به انجام این کار وسوسه می شویم باید به صدای خداوند متبارک خود گوش فرا دهیم که بر روی صلیب فرمود: «ای پدر اینها را ببخش».

ویژگی های بی دینی

دوم تیموتائوس ۳: ۲-۵ (ادامه)

در این روزهای وحشتناک مردم غیبت گو می شوند. واژه یونانی برای غیبت گو diabolos است که در اصل به معنای شریر یا ابلیس آمده. ابلیس مشوق و حامی همه غیبت گوها و رئیس آنان است. غیبت گویی آزار دهنده ترین گناهان است زیرا برای مثال اگر اموال کسی دزدیده شود می تواند با تلاش و کوشش خود آن را دوباره تهیه نماید ولی

اگر نام نیکش از او گرفته شود ضرر جبران ناپذیری بر وی وارد شده است. شروع کردن اخبار و سخنان شرارت بار و غیرواقعی یک چیز و متوقف کردن آن کاملاً چیز دیگری است. همان گونه که شکسپیر می گوید:

«سرور گرامی، نام نیک برای مردان و زنان

جواهر بی بدیل روحشان است:

کسی که کیسه پولم را می رباید زباله می دزدد،

چیزی است بی ارزش که از آن من بود

و اکنون مال اوست و برده هزارها نفر دیگر نیز بوده

ولی کسی که نام نیک مرا از من می رباید

چیزی را ربوده که او را ثروتمند نمی سازد

ولی مرا واقعاً تهیدست می نماید.»

بسیاری از زنان و مردانی که هرگز فکر دزدی را به خود راه نداده اند در مورد بازگویی داستانی که نام نیک مردم را از بین می برد نمی اندیشند و چه بسا از انجام آن لذت می برند بدون اینکه در اثبات صحت و سقم آن کوششی کرده باشند. در بسیاری از کلیساها آنقدر غیبت فراوان است که فرشته وقایع نگار را به هنگام درج وقایع به گریه می اندازد.

مردمان ناپرهیز (akrates) خواهند بود. فعل kratein در زبان یونانی به معنای تحت اختیار داشتن است. انسان می تواند به جایی برسد که هیچ اختیاری نداشته برده امیال خود شود. این راه مسلماً به ویرانی و هلاکت می انجامد زیرا انسان هرگز نمی تواند اختیار چیزی را در دست بگیرد مگر اینکه اول اختیار خود را در دست داشته باشد.

مردمان بی مروت خواهند شد. واژه anemeros که در اینجا بی مروت ترجمه شده بیشتر برای حیوانات وحشی بکار می رود تا انسان. این واژه بیانگر آن وحشیگری است که با احساس و همدردی بیگانه است. آدمی می تواند هنگام توبیخ یا اعمال بی رحمانه همانند حیوانات وحشی عمل نماید. حتی موجودی مانند سگ هم هنگامی که صاحبش را می آزارد ناراحت می شود ولی انسانهایی هستند که در رفتارشان با دیگران هیچ نوع احساس و همدردی انسانی ندارند.

ویژگی های بی دینی

دوم تیموتائوس ۳: ۵-۲ (ادامه)

در این روزهای وحشتناک انسانها/ز نیکویی متنفر خواهند بود (aphilagathos). در زندگی هر انسانی بالاخره روزی می آید که در جمع انسانهای نیک بودن و در میان

چیزهای خوب زیستن برایش عذاب آور خواهد بود. کسی که مغز خود را با کتابهای مبتدل و پیش پا افتاده تغذیه می نماید در نهایت شاهکارهای ادبی را هیچ می انگارد زیرا ذائقه فکریش حس خود را از دست داده است. وقتی انسان از همنشینی با انسانهای خوب لذت نمی برد و کوشش می کند با آنها روبرو نشود باید بداند که به پایین ترین درجه سقوط کرده است.

مردمان خیانتکار (prodotes) خواهند شد. این واژه یونانی دقیقاً به معنای خائن است. بایستی به خاطر داشته باشیم که این متن درست در اوایل سالهای جفا نوشته شده، دورانی که مسیحی بودن جرم محسوب می شد. در این دوران بخصوص از حیات امپراتوری روم، یکی از نکات وحشت آفرین در موضوعات سیاسی، وجود خبرچینان (delatores) بود. اوضاع به قدری بد بود که تاسیتوس در وصف آن می گوید: «کسی که دشمن ندارد دوستش به او خیانت می کند.» کسانی بودند که با لو دادن دیگران از آنان انتقام می گرفتند. آنچه پولس در اینجا مورد اشاره قرار می دهد از بی وفایی در دوستی بدتر است. اگر چه این موضوع در حقیقت به اندازه کافی آزار دهنده است ولی او از کسانی سخن می گوید که به دلیل کینه های دیرین، علیه مسیحیان نزد دولت روم خبرچینی می کردند.

مردمان در گفتار و کردار تند مزاج خواهند بود. واژه یونانی propetes در اصل به معنای بی ملاحظه است و بیانگر شخصی است که در خشم و هیجان به حدی اختیار از کف داده که کاملاً ناتوان از تفکر معقول است. ضرر استفاده نکردن از تفکر و تعقل از هر چیز دیگری بیشتر است. اگر قدری تامل نموده بیندیشیم از آزار دادن خود و زخمی نمودن احساسات دیگران جلوگیری خواهیم کرد.

مردمان مغرور (tetuphomenos) خواهند شد. ترجمه این واژه به زبان فارسی دقیقاً «باد در سر داشتن» است. چنین اشخاصی مملو از احساس خود بزرگ بینی هستند. در میان رهبران کلیسا هنوز هم هستند کسانی که فقط به اهمیت و بزرگی خود می اندیشند ولی مسیحی، پیرو آن کسی است که فروتن و افتاده دل بود.

مردمانی که عشرت را بیشتر از خدا دوست خواهند داشت. در اینجا دوباره به همان نقطه آغاز می رسیم. این افراد آرزوها و امیال خود را مرکز زندگی قرار می دهند و به جای خدا خود را پرستش می نمایند.

چنین افرادی محکوم هستند زیرا صورت ظاهر دین را نگه می دارند ولی قدرت آن را انکار می کنند. یعنی در تمام فعالیتهای صحیح دخالت می کنند و صورت ظاهر دین را انجام می دهند ولی از پویایی و نیروی محرک مسیحیت که می تواند زندگی آنان را

دگرگون سازد چیزی نمی دانند. معروف است که لرد ملبورن روزی پس از شنیدن موعظه ای بشارتی گفت: «وقتی دین اجازه یابد که فضای زندگی شخصی را تسخیر کند همه چیز به خوبی و خوشی خواهد بود.» شاید بزرگترین ناتوانی و ضعفی که دچار مسیحیت شده از طرف گناهکاران شناخته شده نباشد بلکه از طرف افراد آرام و زاهد و معصوم نما، متین و مقبول باشد که وقتی می شنوند دین حقیقی دارای قوه محرکه ای است که می تواند زندگی شخصی انسان را دگرگون سازد، وحشت می کنند.

اغوا به نام دین

دوم تیموتائوس ۳: ۶-۷

زیرا که از اینها هستند آنانی که به حيله داخل خانه ها گشته زنان کم عقل را اسیر می کنند که بارگناهان را می کشند و به انواع شهوات ربوده می شوند و دائماً تعلیم می گیرند لکن هرگز به معرفت راستی نمی توانند رسید.

آزادی زنان در مسیحیت، ناچاراً اشکالاتی به همراه داشت. قبلاً به زندگی زنان محترم یونانی که در انزوای شدید سپری می شد اشاره نمودیم و گفتیم که آنان چگونه تحت مراقبتهای شدید بزرگ می شدند و اجازه نداشتند «چیزی را ببینند، بشنوند یا بپرسند» و چگونه حتی برای خرید هم نمی توانستند تنها بیرون بروند یا در جلسات عمومی شرکت کنند. مسیحیت تمام اینها را دگرگون ساخت و در نتیجه مشکلاتی سر برآورد. البته قابل پیش بینی بود که برخی از زنان ندانند چگونه از آزادی خود استفاده نمایند. به علاوه معلمین کاذبی بودند که از این اوضاع به فوریت سوء استفاده می کردند.

ایرنائوس تصویری روشن از شیوه های برخی معلمین دوران خود را ترسیم کرده است. اگر چه وی از اتفاقاتی سخن می گوید که بسیار بعد از این سخن پولس روی داد ولی مضمون داستان وی با متن پولس یکسان است (ایرنائوس، علیه بدعتها ۱: ۱۳، ۳). شخص بدعتگزاری به نام مارکوس بود که با سحر و جادو سر و کار داشت. «او زندگی و عمر خود را صرف معاشرت با زنان مخصوصاً زنانی می کند که از تعلیم و تربیت خوب برخوردارند و دارای وجاهت و آراستگی و ثروت هستند.» وی به اینگونه زنان می گفت که با اوراد و افسونهای خود می تواند قدرت پیشگویی به آنان بدهد. زنی اعتراض کرده بود که هرگز این قدرت را نیافته و نمی تواند چنین کاری بکند ولی او در جواب زن گفته بود: «دهان خود را بگشا و هر چه به فکرت می رسد بگو و هر چه بگویی پیشگویی است.» زن بسیار خوشحال می شود و اغوا شده باور می کند که پیشگو شده. «بنابراین سعی می کند به مارکوس نه فقط هدیه ای از اموال خود انعام دهد (که مارکوس تا آن زمان

مقدار زیادی از این راه به دست آورده بود) بلکه وجود خود را نیز تسلیم وی نماید و آرزو داشت که به هر طریقی با او متحد گردد تا با او کاملاً یکی شود. «نحوه کار در زمان تیموتائوس به همان صورتی بود که بعدها در زمان ایرنائوس انجام می گرفت. در زمان تیموتائوس، این بدعتگزاران به دو شیوه بر مردم تأثیر شرارت بار می گذاشتند. بایستی به خاطر داشته باشیم که آنان گنوسی بودند و اینکه مهمترین اصل آیین گنوسی این بود که روح کاملاً پاک و ماده کاملاً شریر است. قبلاً دیدیم که این تعلیم از دو موضوع سرچشمه می گرفت. بدعتگزاران گنوسی اعتقاد داشتند که چون ماده ناپاک و شریر است باید ریاضتی بسیار شدید اعمال شود و تمام نیازهای جسمانی را تا سر حد ممکن نادیده گرفت یا اینکه چون رفتار ما با بدن و امیال آن هیچ اهمیتی ندارد بنابراین همه چیز آزاد است. حيله گران گنوسی آموزه های خود را به تدریج به زنان آلت دست خویش تعلیم می دادند و نتیجه این کار غالباً آن بود که یا زنان رابطه زناشویی خود را با شوهرانشان قطع می کردند و ریاضت و تجرد اختیار می نمودند یا اینکه به درجه ای سقوط می کردند که پیرو غرایز پست خود می شدند و خود را درگیر روابط نامشروع و هوی و هوس می کردند که در هر دو صورت خانه و زندگی خانوادگی از هم می پاشید. هنوز هم امکان نفوذ ناسالم معلمین در زندگی دیگران بخصوص افراد بسیار حساس و تاثیرپذیر وجود دارد.

یولس این گونه مردمان را متهم می کند که «دائماً تعلیم می گیرند لکن هرگز به معرفت راستی نمی توانند رسید.» ای. اف. براون خطرات و معایب چیزی را که او «کنجکاوی ذهنی بدون اشتیاق اخلاقی» می نامد بیان کرده است. اشخاصی هستند که مشتاقند در مورد هر نوع نظریه جدیدی بحث کنند و همیشه عمیقاً خود را درگیر آخرین نهضت های مذهبی می کنند ولی حاضر نیستند انضباط روزانه را بپذیرند و حتی زحمت زندگی مسیحی را به خود نمی دهند. کنجکاوی ذهنی هر چقدر هم شدید باشد نمی تواند جای اشتیاق اخلاقی را بگیرد. ما نباید فکر و ذهن خود را با دیوانگی های فکری و فلسفی پر کنیم بلکه هدف ما بایستی پاک سازی و تقویت خود در نبرد اخلاقی جهت زندگی مسیحی باشد.

مخالفین خدا

دوم تیموتائوس ۳: ۸-۹

همچنانکه ینیس و یمبریس با موسی مقاومت کردند ایشان نیز با راستی مقاومت می کنند که مردم فاسدالعقل و مردود از ایمانند. لیکن بیشتر ترقی نخواهند کرد زیرا که حماقت ایشان بر جمیع مردم واضح خواهد شد چنانکه حماقت آنها نیز شد.

در دوره مابین عهد عتیق و عهد جدید کتابهای زیادی در میان یهودیان نوشته شد که داستانهای عهد عتیق را بسط می دادند. در برخی از این کتابها نامهای ینیس و یمبریس بسیار دیده می شوند. اینها نامهای جادوگران دربار فرعون بودند که با موسی و هارون هنگامی که موسی می خواست بنی اسرائیل را از بندگی مصر برهاند مخالفت می ورزیدند. در ابتدا این جادوگران قادر بودند با امور عجیبی که موسی و هارون انجام می دادند مقابله کنند ولی در نهایت شکست خورده امتیازات و مقامشان را از دست دادند. در عهد عتیق نام این دو نفر ذکر نشده ولی در خروج ۷: ۱۱ و ۹: ۱۱ به آنها اشاره شده است.

داستانهای زیادی حول نام این دو تن گردآوری شده است. گفته شده که آنها دو خدمتگزاری بودند که هنگام نافرمانی بلعام نسبت به خدا همراه وی بودند (اعد ۲۲: ۲۲) و نیز گفته شده که آنان جزو جمعیتی بودند که به همراه بنی اسرائیل از مصر خارج شدند (خروج ۳۸: ۱۲). برخی از این داستانها اشاره می کنند که ینیس و یمبریس هنگام عبور از دریای سرخ از بین رفتند و برخی دیگر می گویند که همین دو نفر باعث و بانی ساختن گوساله طلایی شدند و در میان کسانی بودند که به جهت آن گناه مردند (خروج ۲۸: ۳۲). با این حال در داستانهای دیگر گفته شده که آنان در نهایت به دین یهود گرویدند. در میان تمام این داستانها حقیقتی نمایان است و آن اینکه ینیس و یمبریس شخصیتی افسانه ای یافته اند و نشانگر همه آنانی که با اراده و هدف خدا و کار انبیا و رهبران حقیقی او مخالفت می نمایند.

رهبر مسیحی هرگز از دردسر و مزاحمت مخالفت و مخالفین رهایی ندارد. همیشه کسانی هستند که عقایدی پیچیده و اشتباه در مورد ایمان دارند و می خواهند که دیگران را نیز در ایمان غلط خود سهیم سازند. ولی پولس در مورد یک نکته مطمئن بود و آن اینکه دوران فریب کاران کوتاه است. سرانجام دروغ و فریب آنها نمایان می شود و کیفر مناسب کارهای خود را خواهند گرفت.

تاریخ کلیسای مسیحی به ما می آموزد که دروغ و ناراستی نمی تواند دوام آورد، شاید اندک زمانی موفق شود ولی وقتی در نور حقیقت قرار گیرد محکوم به شکست و نابودی است. دروغ و ناراستی را فقط با این سخن مسیح می توان آزمود: «آنان را از میوه هایشان خواهی شناخت.» بهترین راه برای غلبه بر فریب و ناراستی این است که به شیوه ای زندگی کنیم که زیبایی و شکوه حقیقت برای همه قابل دیدن باشد. مغلوب ساختن اشتباه نه به هنر مباحثه و ستیزه جویی بلکه به نشان دادن زندگی شایسته و نیکوی ما بستگی دارد.

وظایف و ویژگی‌های رسول

دوم تیموتائوس ۳: ۱۰-۱۳

لیکن تو تعلیم و سیرت و قصد و ایمان و حلم و محبت و صبر مرا پیروی نمودی و زحمات و آلام مرا مثل آنهایی که در انطاکیه و ایقونیه و لستره بر من واقع شد چگونه زحمات را تحمل می نمودم و خداوند مرا از همه رهایی داد. و همه کسانی که می خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند زحمت خواهند کشید. لیکن مردمان شریر و دغا باز در بدی ترقی خواهند کرد که فریبنده و فریب خورده می باشند.

پولس رفتار تیموتائوس یعنی پیروی وفادارانه اش را با رفتار بدعت‌گزارانی که نهایت کوشش خود را در متزلزل نمودن کلیسا بکار می بردند مقایسه می کند. واژه ای که در اینجا «پیروی نمودن» ترجمه شده در زبان یونانی چنان مفهوم عمیق و گسترده ای دارد که نمی توان معادلی یک کلمه ای برای آن یافت. واژه paracolouthein در یونانی به طور تحت اللفظی به معنای «پیروی کردن در کنار» است ولی از لحاظ معنایی بسیار گسترده می باشد که از آن جمله است: پیروی از کسی به صورت فیزیکی و جدا نشدن از او در همه حال؛ پیروی از فردی به صورت فکری و پای بندی جدی به تعلیم وی و درک کامل از تمام سخنان او؛ پیروی از شخصی به صورت روحانی نه تنها برای ادراک سخنان وی بلکه برای به کار بستن عقاید او و ساختن شخص خود آن گونه که او می خواهد. -paracolouthe in درواقع واژه ای بسیار مناسب برای شاگرد است چرا که وفاداری خلل ناپذیر رفیق واقعی، درک کامل شاگرد حقیقی و اطاعت بی چون و چرای خادم امین را دربرمی گیرد. پولس در ادامه نکاتی را که بیانگر شاگردی و پیروی تیموتائوس از اوست برمی شمارد و هدف وی از این فهرست نشان دادن تار و بود کار و زندگی شاگرد واقعی است. در این فهرست وظایف، ویژگی ها و تجارب شاگرد دیده می شود.

اول، وظایف شاگرد: اولین وظیفه ای که پولس برای شاگرد قائل می شود تعلیم است. کسی نمی تواند آنچه را خود نمی داند تعلیم دهد، بنابراین شاگرد باید قبل از تعلیم مسیح به دیگران، خود او را بشناسد. هنگامی که پدر توماس کارلایل^۱ مورخ، نویسنده و معلم اخلاق گرای اسکاتلندی در مورد خادمین مورد نیاز کلیسای تحت مسئولیتش با وی صحبت می کرد چنین گفت: «این کلیسا به مردی احتیاج دارد که شناخت دست اولی از مسیح داشته باشد.» تعلیم واقعی همیشه از تجربه واقعی ناشی می شود. دومین وظیفه شاگرد تربیت است. زندگی مسیحی فقط به دانستن و شناختن خلاصه نمی شود بلکه زندگی و رفتار و کردار انسان را نیز دربرمی گیرد. وظیفه شاگرد نه تنها گفتن حقیقت بلکه کمک

1) Carlyle

کردن به مردم در انجام آن نیز هست. رهبر واقعی مردم را در مورد زندگیشان تربیت می‌کند.

دوم، ویژگی‌های شاگرد: شاگرد قبل از هر چیز باید در زندگی هدفی داشته باشد. ما باید به عنوان یک انسان گاهی از خود سؤال کنیم که هدف ما در زندگی چیست؟ به عنوان یک معلم باید از خود بپرسیم با این افرادی که تعلیم می‌دهم چه می‌خواهم بکنم؟ وقتی از آگسیلوس^۱ پادشاه اسپارت پرسیدند: «به پسرانمان چه بیاموزیم؟» جواب داد: «چیزی را بیاموزید که هنگام مرد شدن به دردشان بخورد.» آیا آنچه را می‌خواهیم القاء کنیم دانش است یا زندگی؟

به عنوان اعضای کلیسا باید گاهی از خود سؤال کنیم: در کلیسا چه می‌خواهیم بکنیم؟ هنگامی که کلیسا از جمعیت موج می‌زند و هر شب گروهی کثیر در آن جمع شود نباید برای ما کافی باشد و ما را ارضا کند. باید از خودمان بپرسیم: این فعالیتهای جمعی تا به حال به چه اهداف متحد کننده‌ای دست یافته و دستاورد آن چه بوده است؟ در تمام زندگی و در تمام کوششهای انسانی هیچ چیزی خلاقانه‌تر از این نیست که انسان از هدفش آگاهی و شناخت داشته باشد.

پولس در ادامه به دیگر ویژگی‌های شاگرد می‌پردازد: ایمان، یعنی اعتقاد کامل به اینکه فرامین خدا پا برجا و وعده‌هایش امین هستند. یکی دیگر از ویژگی‌های شاگرد حلم است. واژه یونانی makrothumia برای خود یونانیان غالباً به معنای صبوری نسبت به مردم است. حلم قدرتی است که حماقت دیگران را بتوان تحمل نمود و زمانی که ظاهراً مردم غیر قابل تعلیم به نظر می‌رسند عصبانی نشد. حلم قدرت پذیرش اشتباهات، خودسری، نابینایی و ناسپاسی دیگران و بالاخره اینکه با خودداری، وقار و پشتکار زحمت کشیدن است. یکی دیگر از ویژگی‌های شاگرد محبت است که همانا برخورد و رفتار خدا با انسان می‌باشد. محبت رفتاری است که همه چیز را در انسان تحمل می‌کند و هرگز عصبانی یا خشمناک نمی‌شود و چیزی جز نهایت نیکی برای دیگران نمی‌خواهد. محبت یعنی بخشیدن و توجه به دیگران به همان گونه که خدا می‌بخشد و توجه می‌کند و فقط اوست که ما را قدرت می‌دهد تا این گونه باشیم.

تجربیات شاگرد

دوم تیموتائوس ۳: ۱۰-۱۳ (ادامه)

پولس داستان مسائلی را که تیموتائوس در آنها با او شریک بوده و باید در آینده نیز باشد با صحبت دربارهٔ تجربیات شاگرد کامل می‌کند و فهرست این تجربیات را با واژهٔ

1) Agesilaus

hupomone به معنای صبر شروع می‌کند. صبر به معنای نشستن منفعلانه و تحمل همه چیز نیست بلکه رویارویی پیروزمندانه با مشکلات است به نحوی که حتی از شرارت نیکی حاصل شود. این واژه با روحیه‌ای که زندگی را قبول می‌کند سر و کار ندارد بلکه با روحیه‌ای که بر زندگی غالب است.

صبر پیروزمندانه یکی از ویژگی‌های الزامی است زیرا یکی از تجربیات زندگی شاگرد مسیح، جفا دیدن است. پولس به عنوان مثال به سه مورد که در زندگی خود برای مسیح زحمت دیده اشاره می‌کند. از انطاکیه به پیسیدیه رانده شد (اع ۱۳: ۵۰)؛ برای جلوگیری از مجازات به ایقونیه فرار کرد (اع ۱۴: ۵-۶) و در لستره سنگسار گردید و او را تنها گذاشتند تا بمیرد (اع ۱۴: ۱۹). البته تمام این وقایع قبل از آن زمانی اتفاق افتادند که تیموتائوس جوان مصممانه به راه مسیحیت پا گذارد ولی همه در منطقه‌ای که او زندگی می‌کرد روی داد و حتی ممکن است با چشم خود این وقایع را دیده باشد. شاید دیدن آنچه برای پولس رسول اتفاق افتاد دلیلی برای شجاعت و اقدام تیموتائوس باشد که با وجود تمام این ناگواریها در پیوستن به پولس ذره‌ای تردید نکرد.

عقیده پولس این بود که رهرو حقیقی مسیح نمی‌تواند از جفا و زحمت دور باشد. وقتی تسالونیکیان دچار مشکلاتی شدند پولس به آنان نوشت: «چنانکه مقبول خدا گشتیم که وکلای انجیل بشویم همچنین سخن می‌گوییم و طالب رضامندی مردم نیستیم بلکه رضامندی‌هایی که دلهای ما را می‌آزماید» (۱-تسا ۳: ۴). این سخن بدان معناست که «قبلاً به شما هشدار داده شده بود.» پولس پس از اولین سفر بشارتی خود، نزد کلیساهایی که تأسیس کرده بود بازگشته «دلهای شاگردان را تقویت داده پند می‌دادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه با مصیبت‌های بسیار باید داخل ملکوت خدا گردیم» (اع ۱۴: ۲۲). ورود به ملکوت، بهایی دارد که باید آن را پرداخت. مسیح خود چنین فرمود: «خوشا به حال زحمت‌کشان برای عدالت زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است» (مت ۵: ۱۰). هر کس که بخواهد معیارهایی جز معیارهای این دنیا را قبول کند ناگزیر با زحمت روبرو خواهد شد. هر کس بخواهد در زندگی خود وفاداری عمیق‌تری از آنچه در دنیا شناخته شده داشته باشد با ناگواری و سختی مواجه خواهد شد و این دقیقاً همان چیزی است که مسیحیت از انسان انتظار دارد.

هر چند جفا و سختی در پیش است ولی پولس به دو نکته اطمینان دارد.

مطمئن است که خدا انسانی را که به او ایمان دارد می‌رهاند و نیز مطمئن است که در دراز مدت بهتر است با خدا و حقیقت جفا ببیند تا اینکه با مردم و ناراستی در رفاه و سلامتی باشد. همچنین جفای موقت در نهایت جلال ابدی دربر دارد.

پولس مطمئن است که انسان بی خدا از بد به بدتر سقوط می کند و هیچ آینده روشنی برای انسانی که راههای خدا را نمی پذیرد وجود ندارد.

ارزشهای کتب مقدسه

دوم تیموتائوس ۳: ۱۴-۱۷

اما تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی قایم باش چون که می دانی از چه کسان تعلیم یافتی و اینکه از طفولیت کتب مقدسه را دانسته ای که می تواند تو را حکمت آموزد برای نجات بوسیله ایمانی که بر مسیح عیسی است. تمامی کتب از الهام خداست و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است تا مرد خدا کامل و به جهت هر عمل نیکو آراسته بشود.

پولس این بخش را با درخواست از تیموتائوس به وفاداری به همه تعلیمی که دریافت داشته خاتمه می دهد. تیموتائوس گرچه پدرش یونانی بود اما از طرف مادر یهودی بشمار می رفت (اع ۱۶: ۱) و کاملاً روشن است که مادرش او را بزرگ کرده بود. افتخار یهودیان در آن بود که فرزندان خود را از کودکی با شریعت تربیت نمایند. آنان ادعا می کردند که فرزندان شان شریعت را در قنذاق می آموزند و با شیر مادر می نوشند و می گفتند که شریعت چنان بر ذهن و دل فرزندان شان حک شده که اگر نام خود را از یاد ببرند شریعت را فراموش نمی کنند. بنابراین تیموتائوس نوشته های مقدس را از کودکی آموخته بود. باید به خاطر داشته باشیم که منظور پولس از کتب مقدسه، عهد عتیق است زیرا عهد جدید هنوز به وجود نیامده بود. اگر آنچه پولس در مود کتب مقدسه عهد عتیق ادعا می کند حقیقت داشته باشد، چقدر بیشتر در مورد عهد جدید حقیقت خواهد داشت. بایستی توجه کنیم که در اینجا پولس تمایزی قائل می شود. وی می گوید که «تمامی کتب مقدسه از الهام خداست». گنوسی ها نیز برای خود کتابهایی داشتند، این بدعت گزاران برای اثبات ادعاهای خود کتابها و نوشته هایی منتشر می کردند ولی پولس آنها را چیزی جز زاییده تخیلات انسان نمی دانست اما عالی ترین کتابها برای روح انسان از الهام خداست که سنتها و تجربیات انسان آن را محترم و ارجمند می شمارد.

با این توضیح سخنان پولس را در مورد مفید بودن کتب مقدسه بررسی می کنیم.

۱- پولس می گوید کتب مقدسه «می تواند تو را حکمتی آموزد که نجات می بخشد.» چرگوین در اثر خود به نام «کتاب مقدس در بشارت جهانی» به تعریف داستانی در مورد سرپرستار بخش اطفال در بیمارستانی در انگلستان می پردازد. برای وی چنان که خودش می گفت زندگی بی معنی و پوچ می نمود، کتابهای زیادی را خوانده و فلسفه های

زیادی را مطالعه نموده بود تا بتواند به آرامش و رضایت دست یابد ولی هرگز کتاب مقدس را نخوانده بود زیرا یکی از دوستانش طی بحثی زیرکانه وی را متقاعد کرده بود که کتاب مقدس نمی تواند حقیقت باشد. یک روز فردی که برای ملاقات بیماران آمده بود هنگام مراجعت بسته ای حاوی تعدادی انجیل در بخش جا گذاشت. سرپرستار هوس کرد نسخه ای از انجیل یوحنا را بردارد و بخواند. او بعدها در این مورد گفت: «در هنگام خواندن متوجه حقیقتی شدم که در آن می درخشید و نور افشانی می کرد و تمام وجودم به آن جواب می داد، کلماتی که بیشتر از همه مرا مصمم ساخت یوحنا ۱۸:۳۷ بود: "از این جهت من متولد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم و هر که از راستی است سخن مرا می شنود". من به این ندا گوش فرا دادم، حقیقت را شنیدم و منجی خود را یافتم.»

کتاب مقدسه بارها راه خدا را برای مردان و زنان باز کرده است. کسی که به دنبال حقیقت و راستی می گردد نباید از خواندن کتاب مقدس غفلت کند. کتابی که روایتی از این جنین دارد نباید بی اهمیت تلقی شود، حتی بی انصافی است که افراد بی ایمان نیز یک بار هم که شده آن را مطالعه نکنند زیرا ممکن است در زندگیش اتفاق عجیب و بزرگی رخ دهد چون در این کتاب حکمت نجات دهنده ای هست که در هیچ کتاب دیگری نیست.

۲- کتاب مقدسه به جهت تعلیم مفید است. فقط در عهد جدید می توانیم هر گونه تصویری از عیسی یا روایتی از زندگی و تعالیمش بیابیم و به همین دلیل غیر ممکن است که بدون استفاده از کتاب مقدسه در مورد اناجیل سخنی گفت یا بحثی نمود. همان طور که بارها گفته ایم حقیقت آن است که مسیحیت نه در کتابی مکتوب بلکه در انسانی زنده یافت می شود و این حقیقت همیشه به قوت خود باقی است که تنها جایی که می توانیم روایت دست اول این شخص و تعالیم وی را بیابیم عهد جدید است. به همین دلیل کلیسایی که فاقد جلسات کتاب مقدس است کمبودی اساسی دارد.

۳- کتاب مقدسه به جهت تنبیه مفید است. این بدان معنا نیست که ارزش و فایده کتاب مقدسه در یافتن خطا است بلکه ارزش آن در این است که شخص خطاکار را به کار و راه اشتباهش آگاه ساخته به راه راست هدایت می کند. چرگوین داستانهای متعددی نقل می کند که چگونه کتاب مقدس به طور اتفاقی به دست اشخاصی رسیده و زندگی آنان را دگرگون کرده است.

سینیور آنتونیو^۱ اهل شهر میناس^۲ واقع در برزیل یک جلد عهد جدید خریداری نمود

1) Antonio

2) Minas

تا آن را در منزل بسوزانند. وقتی به خانه رسید آتش خاموش بود. آتش را روشن کرد و عهد جدید را در آن افکند ولی نسوخت، ورقها را از هم باز کرد تا آسانتر بسوزد. ناگاه چشمش به صفحه ای افتاد که موعظه سرکوه بود. هنگامی که آن را در آتش می افکند به آن خیره شد و توجهش جلب گردید. آن را برداشت: «شروع به خواندن آن کرد و بدون توجه به گذشت زمان تمام شب خواند و هنگام طلوع سپیده برخاسته اعتراف کرد "من ایمان دارم".»

وینسنته کیدوگا^۱ اهل شیلی چند ورق از یک کتاب را که بر اثر امواج پس از یک زلزله به کنار دریا آورده شده بود پیدا کرد. وی آن صفحات را خواند و از پای ننشست تا اینکه بقیه کتاب مقدس را به دست آورد. او نه فقط مسیحی شد بلکه بقیه عمر خود را نیز وقف انتشار کتب مقدسه در دهکده های فراموش شده شمال شیلی نمود.

شبی تاریک در جنگلی در سیسیل، راهزنی کتاب فروش دوره گردی را با اسلحه تهدید نموده به او دستور داد که همه کتابهایش را روی هم ریخته آنها را آتش بزند. کتاب فروش آتش را روشن کرد و از راهزن اجازه گرفت تا قبل از سوزاندن هر کتاب، قسمتی از آن را بخواند. وی از کتابی ۲۳ مزمور، از کتابی دیگر داستان سامری نیکو و از سومی موعظه سرکوه و از چهارمی اول قرن تیان باب ۱۳ را خواند. در انتهای خواندن هر کدام از این کتابها، فرد راهزن می گفت: «این کتاب خوبی است، آن را نمی سوزانیم. آن را به من شب ناپدید شد. سالها بعد آن راهزن بازگشت ولی این بار در لباس کشیشی. خواندن این کتابها سبب دگرگونی او شده بود.

بدون تردید کتب مقدسه می توانند انسان را در مقابل اشتباهاتش محکوم کرده وی را تسلیم قدرت مسیح نمایند.

۴- کتب مقدسه به جهت اصلاح مفید است یعنی تمام تئوریهها، تمام علوم الهی و علوم اخلاقی را باید در مقابل کتاب مقدس آزمود و چنانچه مغایرتی با تعالیم کتاب مقدس داشتند بایستی آنها را مردود دانست. در این راه باید از قدرت فکر و تعقل خود استفاده کنیم اما این آزمون بایستی با تعالیم عیسی مسیح چنانکه در کتاب مقدس می یابیم مطابقت داشته باشد.

۵- پولس در نهایت به این نکته می رسد که مطالعه کتب مقدسه، تربیت در عدالت را به انسان می آموزد تا آنجا که مرد خدا کامل و به جهت هر عمل نیکو آراسته شود. نتیجه اصلی این بحث در همین جا نهفته است. مطالعه کتب مقدسه نباید با خودخواهی توأم

1) Vincente Quidoga

باشد و فقط جهت منفعت روحانی خود شخص انجام گیرد. هر دگرگونی که در انسان این فکر را ایجاد کند که فقط او نجات یافته دگرگونی حقیقی نیست. مطالعه کتب مقدسه باید بدین جهت انجام گیرد که انسان خود را برای خدمت خدا و همנוعان خود مفید گرداند. هیچ انسانی نجات نمی یابد مگر اینکه شوق خدمت به همنوع را در خود داشته باشد.

زمینه درخواستهای پولس

دوم تیموتائوس ۴: ۵-۱

تو را در حضور خدا و مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد قسم می دهم و به ظهور ملکوت او که به کلام موعظه کنی و در فرصت و غیر فرصت مواظب باشی و تنبیه و توبیخ و نصیحت نمایی با کمال تحمل و تعلیم. زیرا ایامی می آید که تعلیم صحیح را متحمل نخواهند شد بلکه بر حسب شهوات خود خارش گوشها داشته معلمان را بر خود فراهم خواهند آورد و گوشهای خود را از راستی برگردانیده به سوی افسانه ها خواهند گرایید لیکن تو در همه چیز هوشیار بوده متحمل زحمات باش و عمل مبشر را به جا آور و خدمت خود را به کمال رسان.

همچنان که پولس به انتهای نامه خود می رسد می خواهد به تیموتائوس شجاعت دهد و او را برای انجام وظیفه اش به مبارزه فراخواند. برای این مقصود، پولس به یادآوری سه نکته در مورد عیسی مسیح می پردازد.

۱- عیسی مسیح داور زندگان و مردگان است. یک روز کار تیموتائوس آزموده خواهد شد و کسی جز عیسی مسیح از او بازخواست نخواهد کرد. فرد مسیحی باید وظایفش را به نحوی انجام دهد که بتواند آن را به مسیح تقدیم نماید. او با انتقاد یا مخالفت مردم کاری ندارد بلکه تنها چیز که آرزوی اوست «آفرین» گفتن مسیح است. اگر همه با این روحیه کارمان را انجام دهیم تغییر شگرفی حاصل می شود. روح زودرنجی که در اثر انتقاد ایجاد می شود در ما نخواهد بود و از خود بزرگ بینی که مرتبط با شخصیت و حقوق فردی است نجات می یابیم، ما را از روحیه خود مرکزی که برای هرکاری در انتظار تشکر و ستایش است می رهاند و حتی در مقابل ناسپاسی مردم ما را از رنجش و نومیدی نجات می دهد.

۲- مسیح با ظفر بازگشت خواهد کرد. پولس می گوید: «تو را قسم می دهم به ظهور او.» واژه epiphaneia به دو طریق خاص استفاده می شد. برای بیان مداخله یکی از خدایان و همچنین به صورت خاص در ارتباط با امپراتور روم بکار برده می شد. جلوس امپرتور به تخت پادشاهی و بویژه بازدید وی از یک استان یا یک شهر را epiphaneia می نامیدند و پولس در اینجا بیشتر همین موضوع دوم را مد نظر داشت. واضح است که هرگاه امپراتور

می‌خواست برای دیدن جایی برود همه چیز را به حد کمال مرتب می‌کردند. خیابانها را آراسته آذین‌بندی می‌کردند، همه کارهای نیمه تمام را به اتمام می‌رسانیدند تا برای epiphaneia آماده و کامل باشد. بنابراین پولس به تیموتائوس می‌گوید: «می‌دانی که وقتی شهری در انتظار امپراتور است چگونه است. تو در انتظار epiphaneia عیسی مسیح هستی پس کار خود را چنان انجام ده که زمان رسیدن او همه چیز آماده باشد.» فرد مسیحی باید زندگی خود را چنان نظم و ترتیب دهد که همیشه برای ظهور عیسی مسیح آمادگی داشته باشد.

۳- مسیح پادشاه است. پولس مصرّاً از تیموتائوس می‌خواهد که در کارهای خود سلطنت مسیح را به خاطر داشته باشد. روزی خواهد آمد که سلطنت جهان سلطنت خداوند خواهد بود و از این رو پولس به تیموتائوس می‌گوید: «به شیوه‌ای زندگی و کار کن که در ملکوت آینده شهروند عالی مقامی باشی.»

وظیفه مسیحی

دوم تیموتائوس ۴: ۱-۵ (ادامه)

در کمتر متنی از عهد جدید وظایف معلم مسیحی این چنین به وضوح برشمرده شده است.

معلم مسیحی باید مَصّر باشد زیرا پیام او موضوع مرگ و زندگی است. معلمینی که پیام خود را به خوبی القا می‌کنند، آنانی هستند که در لحنشان صداقت وجود دارد. اسپورگیون^۱ معتقد به الوهیت عیسی مسیح، برای مارتینو^۲ که معتقد به الوهیت عیسی مسیح نبود احترام خاصی قائل بود. روزی شخصی به اسپورگیون گفت: «چگونه مارتینو را ستایش می‌کنی در حالی که به آنچه او موعظه می‌کند معتقد نیستی؟» اسپورگیون جواب داد: «ولی/او معتقد است.» هر که در لحنش تأکید و اصرار وجود داشته باشد بالاخره مردم به وی گوش فرا خواهند داد.

معلم مسیحی باید پشتکار داشته باشد و «در فرصت و غیر فرصت» بر خواسته‌های مسیح تأکید نماید. شخصی گفته است: «برای خود فرصت بساز و از فرصتها استفاده نما.» تئودور اهل موپسوستیا گفته است: «مسیحی باید هر لحظه را فرصتی برای صحبت در مورد مسیح بسازد.» درباره جورج موریسون^۳ از کلیسای ولینگتون در گلاسکو گفته شده که هرگاه با او صحبتی شروع می‌شد فوراً آن را به مسیح ربط می‌داد. این بدان معنا نیست که ما نباید زمانی برای صحبت‌های عادی داشته باشیم زیرا همچنان که بشارت انجیل

1) Spurgeon

2) Martineau

3) George Morrison

محترم است همچنان روابط انسانی نیز مورد احترام می باشد ولی شاید برای صحبت کردن در مورد مسیح با دیگران بسیار خجالت می کشیم.

پولس در ادامه در مورد تأثیرات شهادت مسیحی صحبت می کند.

معلم باید تنبیه کند. او باید گناهکار را از گناهش آگاه سازد. والتر بگهات^۱ گفته است: «راه کمال از مسیر نارضایتی و تنفر می گذرد.» زمانی باید برسد که گناهکار از گناهان خود متنفر شود. اپیکتیتوس^۲ فرق بین فیلسوف دروغین را که به دنبال اسم و رسم است و فیلسوف واقعی که تنها هدفش خوشبختی شنوندگانش می باشد نمایان می سازد. فیلسوف دروغی چرب زبانی می کند و در فکر بالا بردن اعتبار خود است در حالی که فیلسوف واقعی می گوید «بیایید و بشنوید که در راه بد قدم گذارده اید.» وی می گوید: «خطابه فلسفی نوعی جراحی است، وقتی دور می شوی باید احساس درد داشته باشی نه احساس رضایت.» آلسیبیاد^۳ محبوب با استعداد ولی فاسد آتن می گفت: «ای سقراط من از تو متنفرم زیرا هرگاه تو را ملاقات می کنم مجبورم می کنی به آنچه هستم نظری بیندازم.» اولین نکته مهم این است که انسان مجبور شود خود را آن طور که هست ببیند.

معلم باید توبیخ نماید. در روزهای اوج عظمت کلیسا، نوعی بی پروایی در لحن آن وجود داشت و به همین دلیل اتفاقاتی روی می داد. ای. اف. براون واقعه ای را در هندوستان تعریف می کند که مرد جوان ثروتمندی اهل کلکته که همیشه لباس فرماندار را بر تن می کرد در هرزگی انگشت نما بود. روزی اسقف ویلسون^۴ ملبس به ردای اسقفی خود به فرمانداری رفت و به فرماندار گفت: «عالی جناب، اگر آقای... تا روز یکشنبه کلکته را ترک نکند در کلیسای جامع او را محکوم خواهیم کرد.» قبل از یکشنبه آن جوان شهر را ترک کرد.

آمبروز اسقف میلان یکی از شخصیت های بزرگ کلیسای اولیه و از دوستان تئودوسیوس امپراتور بود. امپراتور گرچه مسیحی بود ولی اخلاق بسیار تندی داشت. آمبروز هیچ گاه از گفتن حقیقت به امپراتور خودداری نمی کرد و می گفت: «اگر کشیش جرأت نکند حقیقت را به تو بگوید چه کس دیگری جرأت این کار را دارد؟» امپراتور یکی از دوستان نزدیک خود به نام بوتریچ^۳ را به حکمرانی تسالونیکه منصوب نموده بود. بوتریچ که حکمران خوبی هم بود ارا به رانی را به خاطر کار اشتباه به زندان افکند. این ارا به ران بین مردم محبوبیت داشت و به همین خاطر مردم قیام کرده حکمران را به قتل رسانیدند. امپراتور بسیار عصبانی شد. آمبروز از او خواهش کرد در تنبیه مردم تخفیف قائل شود ولی روفینوس^۴ وزیر کشور تعمداً عصبانیت او را تشدید می کرد و امپراتور

1) Walter Bagehot

2) Alcibiades

3) Botherich

4) Rufinus

فرمان قتل عام صادر نمود. بعداً فرمان را لغو نمود ولی برای رساندن فرمان تازه امپراتور به تسالونیکیه بسیار دیر شده بود. تماشاخانه شهر پر و درها بسته شده بود و سربازان به هر طرف رفته مردم را از زن و مرد و کودک به مدت سه ساعت قتل عام کردند که بیش از هفت هزار نفر کشته شدند. خبر قتل عام به میلان رسید و یکشنبه بعد هنگامی که امپراتور می خواست در مراسم کلیسا حاضر شود آمبروز به وی اجازه نداد. امپراتور درخواست بخشش نمود. پس از هشت ماه دوباره امپراتور به کلیسا آمد و باز آمبروز اجازه دخول به او نداد. در خاتمه امپراتور روم روی زمین به خاک افتاده درخواست آمرزش نمود تا بتواند برای پرستش وارد کلیسا شود. در آن روزهای بزرگ، کلیسا از توبیخ کردن پروایی نداشت.

در روابط شخصی ما حتی یک هشدار و توبیخ، برادری را از گناه و کشتی شکستگی نجات خواهد داد. ولی چنانکه گفته شده این هشدار باید به صورت «ادای حق برادری» داده شود. باید با آگاهی از این واقعیت که همه ما گناهکار هستیم صحبت شود. در صلاحیت ما نیست که خود را داوران اخلاقی بدانیم با این وجود چنانچه لازم باشد باید به نصیحت و توبیخ پردازیم.

معلم باید نصیحت نماید. در اینجا با روی دیگر قضیه مواجه می شویم. هیچ توبیخی نباید چنان باشد که شخص مورد نظر را مأیوس کرده شهادت و امید او را سلب کند بلکه توبیخ باید با تشویق همراه باشد.

به علاوه وظیفه مسیحی در جهت تنبیه و توبیخ و ترغیب باید در کمال تحمل صورت گیرد. واژه یونانی makrothumia که در اینجا تحمل ترجمه شده نشان دهنده روحیه ای است که هرگز طاقت از دست نمی دهد، ناامید نمی شود و کسی را غیر قابل نجات نمی داند. مسیحی مردم را باور می کند زیرا به قدرت دگرگون سازنده مسیح ایمان دارد.

شنوندگان نادان

دوم تیموتائوس ۴: ۱-۵ (ادامه)

پولس سپس به توصیف شنوندگان نادان می پردازد. وی به تیموتائوس هشدار داده می گوید روزی خواهد رسید که مردم دیگر تعلیمات صحیح را نخواهند شنید و معلمانی برای خود جمع می کنند که گوشه‌ایشان را نوازش می دهند و چیزهایی را تعلیم می دهند که آنها برای آسایش خود می خواهند.

پیدا کردن چنین معلمانی در زمان تیموتائوس کار ساده ای بود. این معلمان که سوفسطایی نامیده می شدند از شهری به شهری می رفتند و در مقابل پول همه نوع تعلیمی

می دادند. ایزوکرآت^۱ در مورد این افراد می گفت: «آنها سعی دارند با دستمزد کم و قولهای بزرگ شاگردانی جذب کنند.» آنها حاضر بودند برای دستمزدی اندک تمامی تعلیم خود را ارائه دهند و مردم را تعلیم می دادند تا زیرکانه بحث کنند تا آنجا که بتوانند بدترین را بهترین جلوه دهند. افلاطون آنها را مورد حمله قرار داده می گوید: «آنان شکارچی جوانان متمول و دارای مقام و تحصیلات هستند تا ایشان را طعمه خود نموده برای اهداف مال اندوزی بکار برند و با زبان بازی آنان را مورد سوء استفاده قرار دهند در حالی که خوب می دانند آنچه تعلیم می دهند غلط است.» این معلمان برای به دست آوردن مشتری با یکدیگر رقابت می کردند.

دیو کریزوستوم درباره آنها نوشته است: «ممکن است از بسیاری از سوفسطاییان بدبخت بشنوید که با فریاد به یکدیگر توهین می نمایند و آنهایی که خود را شاگردانشان می نامند فریاد می کنند و نویسندگانشان شعرها و انشاهای احمقانه خود را می خوانند و شعبده بازان کارهای عجیب خود را به معرض نمایش گذاشته غیبگویان تعبیر عجیب خود را ارائه می دهند و هزاران خطیب قوانین را سردرگم نموده تجار بسیاری به تجارت خود مشغولند.»

در روزگار تیموتائوس مردم از دست معلمان کاذب که وانمود می کردند دانشمند هستند و دانش کاذب خود را به هر سواشاعی می دادند به ستوه آمده بودند. آنها تعمداً دنبال بحث می گشتند تا بتوانند به مقاصد خود برسند. تا به امروز هر معلمی که تعلیمش باعث شده انسان گناه را دست کم بگیرد تهدیدی برای مسیحیت و تمام انسانها بوده است.

در مقابل چنین وضعیتی، وظایف خاصی برای تیموتائوس در نظر گرفته شده است. او باید در همه چیز هوشیار باشد. واژه *nephein* در زبان یونانی به معنای هوشیار و خوددار است مانند ورزشکاری که احساسات، لذتها و اعصاب خود را تحت فرمان خویش دارد. جان آنتونی هورت^۲ محقق عهد جدید در قرن نوزدهم می گوید: «این واژه معرف ذهنیتی است که از هر اضطراب و پریشانی و تخیل دور است و تمام احساسات را تحت فرمان دارد و با تمام حقایق و ملاحظات روبرو می شود.» مسیحی نباید قربانی نادانی شود، هوشیاری در دنیای نامتعادل و اغلب آشوب زده نشانه خاص اوست. او باید متحمل هر زحمتی شود. مسیحیت بهایی دارد و مسیحی باید بهای آن را بدون شکایت و ندامت بپردازد.

او باید عمل مبشر را بجا آورد. فرد مسیحی علی رغم وجود محکومیتها و توبیخها،

1) Isocrates

2) Jhon Anthony Hort

الزاماً رسانندهٔ مرده است و اگر خودداری و انضباط و عدم خودخواهی را در زندگی سرمشق قرار دهد به جای خوشگذرانی‌های بی‌ارزش به شادیهای عظیم تری دست خواهد یافت.

او باید خدمت خود را به کمال رساند. مسیحی هدفش فقط یک چیز است و آن این که در کلیسایی که خود جزئی از آن است و اجتماعی که در آن زندگی می‌کند مفید واقع شود. آن فرصتی که وی نباید از دست دهد کسب سود بی‌ارزش نیست بلکه فرصت خدمت به خدا، کلیسا و هموعان خود اوست.

پولس به آخر می‌رسد

دوم تیموتائوس ۴: ۶-۸

زیرا که من الآن ریخته می‌شوم و وقت رحلت من رسیده است. به جنگ نیکو جنگ کرده‌ام و دورهٔ خود را به کمال رسانیده ایمان را محفوظ داشته‌ام. بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد و نه به من فقط بلکه به همهٔ کسانی که ظهور او را دوست می‌دارند.

برای پولس، پایان بسیار نزدیک است و او این را می‌داند. اراسموس^۱ در هنگام پیری گفته بود: «من کهنه کارم و به پایان کارم رسیده‌ام، باید جنگ را به جوانان بسپارم.» پولس، جنگجوی پیر نیز سلاح خود را به زمین می‌گذارد تا تیموتائوس آن را بردارد. در عهد جدید هیچ متنی تصویری به این روشنی و شفافیت ندارد.

پولس می‌گوید: «زندگی من به جایی رسیده که باید آن را فدا کرد.» فعل spendesthai به معنای ریختن است مانند قربانیهای ریختنی که به خدایان تقدیم می‌شد. هر بار که رومیان برای صرف غذا می‌نشستند آن را با قربانی خاتمه می‌دادند به این صورت که جامی شراب برای خدایان می‌ریختند (spendesthai) و چنین به نظر می‌رسد که پولس می‌گوید: «روز به پایان رسیده و وقت رفتن است، زندگی من باید به عنوان قربانی برای خدا ریخته شود.» تصور وی چنین نبود که حتماً کشته می‌شود بلکه به تقدیم زندگی خود به خدا می‌اندیشید. وی از زمانی که به مسیح ایمان آورد همه چیز خود را به خدا تقدیم کرد. پول، دانش، وقت، انرژی، هوشمندی و علاقهٔ قلبی خود را به خدا تقدیم نمود. حال فقط زندگیش مانده بود که تقدیم کند و او با علاقه این کار را می‌کرد.

پولس در ادامه می‌گوید: «وقت رحلت من رسیده است.» واژه analysis که در اینجا رحلت ترجمه شده حاوی تصاویر بسیاری است که هر کدام بیانگر نکته‌ای درباره ترک زندگی این جهانی است. (الف) واژه‌ای است که برای برداشتن یوغ از گردن حیوان و جدا

1) Erasmus

کردن آن از گاری یا گاواهن بکار برده می‌شود. مرگ در نظر پولس، استراحت و راحتی از زحمت بود. اسپنسر گفته است: «آسایش پس از زحمت، ساحل پس از طوفان دریا و مرگ پس از زندگی چیزهایی دوست داشتنی هستند. ب) واژه ای است که برای شل کردن بندها یا زنجیرها بکار می‌رود. مرگ برای پولس نوعی آزادی بود زیرا زنجیرهای زندان روم جای خود را به آزادی باشکوه در قصر آسمان می‌داد. ج) این واژه برای شل کردن طنابهای چادر نیز بکار می‌رود. برای پولس زمان کوچ فرا رسیده بود. وی در جاده‌های آسیای صغیر و اروپا سفرهای بسیاری کرده بود و اکنون عزم آخرین و بزرگترین سفر خود را می‌کرد که به خدا منتهی می‌شد. د) این واژه همچنین برای برداشتن طنابهای لنگر استفاده می‌شود. بسیار اتفاق افتاده بود که پولس در کشتی بندر را ترک می‌کرد و به سوی آبهای عمیق پیش می‌رفت. اکنون عزم آن دارد که به سوی عمیق ترین نقطه برود و از میان آبهای مرگ به آسمان ابدیت برسد.

بنابراین مرگ در نظر مسیحی به زمین گذاشتن بار زحمات، کنار نهادن بندها برای آزادی، کوچ کردن برای سکونت در خانه آسمانی و دور انداختن طنابهایی است که ما را به این جهان بسته اند تا به سفری برویم که به حضور خدا منتهی می‌شود. کیست که از آن واهمه داشته باشد؟

شادی پیروزی در مسابقه

دوم تیموتائوس ۴: ۶-۸ (ادامه)

پولس در ادامه باز هم با تصاویری که خود در پرداخت آنها استاد بود سخن می‌گوید: «به جنگ نیکو جنگ کرده ام و دوره خود را به کمال رسانیده ایمان را محفوظ داشته ام.» به احتمال زیاد وی سه تصویر متفاوت از سه جنبه مختلف زندگی را بیان نمی‌کند بلکه فقط تصویری از مسابقات ارائه می‌دهد.

۱- «به جنگ نیکو جنگ کرده ام» واژه ای که برای جنگ بکار برده agon است که در مسابقات میدانی استفاده می‌شد. وقتی ورزشکاری بتواند به حقیقت بگوید که نهایت سعی خود را کرده -چه بازنده شود و چه برنده- رضایت خاطر عمیقی در قلب خود احساس خواهد کرد. پولس به پایان راه رسیده و می‌داند که تلاش خوبی از خود نشان داده است. باری^۱ پس از فوت مادرش ادعا کرد: «هنگامی که به گذشته نگاه می‌کنم کوچکترین کار انجام نشده ای را نمی‌بینم.» هیچ رضایتی در دنیا بالاتر از این نیست که بدانیم نهایت سعی خود را کرده ایم.

1) Barrie

۲- «دوره خود را به کمال رسانیده‌ام.» شروع کردن آسان است ولی به پایان رسانیدن سخت. قدرت پایداری یکی از اساسی‌ترین نکات زندگی است که بسیاری فاقد آن هستند. به شخصی بسیار مشهور پیشنهاد شد که زندگی نامه‌اش را تا زنده است بنویسند. او اجازه این کار را نداد و دلیلش را چنین بیان نمود: «مردان بسیاری را دیده‌ام که در دور آخر ناکام مانده‌اند.» از بین رفتن نام نیک و زندگی شریف در حین اشتباهی در آخرین مراحل بسیار آسان است. با این وجود پولس ادعا می‌کرد که دوره خود را به کمال رسانیده است. به هدف رسیدن، رضایت عمیقی ایجاد می‌کند.

شاید مشهورترین مسابقه دنیا در رشته دومیدانی مسابقه ماراتون باشد. جنگ ماراتون یکی از سرنوشت‌سازترین جنگهای جهان بود. در آن جنگ یونانیان در مقابل ایرانیان قرار گرفتند. اگر ایرانیان غالب می‌شدند جلال و قدرت یونان بر دنیا مسلط نمی‌شد. علی‌رغم ناملایمات و سختیهای وحشتناکی که گریبان‌گیر یونانیان می‌شد سرانجام آنان پیروز شدند. پس از خاتمه جنگ، سربازی یونانی تمام راه را تا شهر آتن دوید تا مژده پیروزی را به آتن برساند و در حالی که مستقیم به سوی مرکز حکومت می‌دوید نفس زنان فریاد می‌زد: «شادی کنید، ما پیروز شدیم» و به محض رساندن خبر این پیروزی افتاد و مرد. او وظیفه خود را به انجام رسانیده بود و راهی زیباتر از این برای مردن کسی وجود ندارد.

۳- «ایمان را محفوظ داشته‌ام.» اگر به پیشینه مسابقات یونان باستان توجه کنیم شاید این عبارت بیش از یک معنی داشته باشد. بزرگترین مسابقات در یونان، بازیهای المپیک بود که تمام ورزشکاران بزرگ دنیا در آن شرکت می‌کردند. روز قبل از شروع مسابقات، ورزشکاران در ورزشگاه جمع شده به خدایان سوگند یاد می‌کردند که حداقل ده ماه تمرینات ورزشی داشته‌اند و به هیچ نیرنگی برای پیروزی متوسل نمی‌شوند. بنابراین پولس نیز می‌تواند بگوید: «قوانین را رعایت کرده‌ام و بازیها را انجام داده‌ام.» پس زمانی که بدانیم قوانین مسابقه زندگی را محترم شمرده‌ایم مردن چیز باشکوهی خواهد بود.

این عبارت می‌تواند معنای دیگری هم داشته باشد که در حوزه مشاغل بکار می‌رود. هنگامی که می‌خواستند بگویند «تمام شرایط قرارداد را رعایت کرده‌ام و نسبت به مسئولیتم صداقت دارم» معمولاً از این عبارت استفاده می‌کردند. اگر پولس چنین منظوری داشته درواقع می‌خواسته بگوید که خود را وقف خدمت به مسیح کرده و تا آخر به این موضوع وفادار مانده و هرگز به استاد خود خیانت نکرده است. به علاوه می‌تواند بدین معنی باشد که «من ایمانم را محفوظ داشته‌ام یعنی اعتماد و امید خود را هرگز از

دست نداده ام.» اگر منظور پولس از ادای این عبارت همین باشد بدین معنی است که در خوشی و سختی، در آزادی و زندان، در اشکالاتی که بر زمین و در دریا داشته و اکنون در مواجهه با هر نوع مرگی، هرگز اعتماد خود را به عیسی مسیح از دست نداده است. پولس در ادامه می گوید: «تاج عدالت برای من حاضر شده است.» بزرگترین جایزه در بازیها تاج گلی بود که آن را بر سر فرد پیروز می گذاردند و بر سر داشتن آن بزرگترین افتخاری بود که نصیب هر ورزشکاری می شد. ولی این تاج پس از چند روز پژمرده می شد. پولس می دانست که برای او تاجی پژمرده نشدنی حاضر شده بود. در اینجا پولس از قضاوت انسانها به سوی داوری خدا رو می کند. او می دانست که پس از مدت بسیار کوتاهی در مقابل کرسی قضاوت دولت روم قرار خواهد گرفت که فقط یک فرجام داشت، می دانست که رأی نرون چه خواهد بود. ولی از داوری خدا نیز آگاه بود. کسی که زندگی خود را وقف مسیح کرده به قضاوت و رای انسان بی توجه است. تا آنجا که صدای «تحسین» خداوند خود را می شنود به محکومیت از جانب انسانها توجهی ندارد.

در لحن پولس نکته دیگری نیز وجود دارد. این تاج فقط در انتظار او نیست بلکه همچنین برای آنانی که منتظر آمدن پادشاه هستند مهیاست. گویی به تیموتائوس می گوید: «تیموتائوس، سرانجام من نزدیک است و می دانم که به پاداش خود می رسم. اگر به دنبال من بیایی تو نیز در نهایت این اعتماد و شادی را خواهی یافت.» شادی پولس برای همه آنانی که جنگ نیکو کرده و دور خود را به پایان می رسانند و ایمان را حفظ می کنند نیز صادق است.

طوماری از شرافت و پستی

دوم تیموتائوس ۹:۴-۱۵

سعی کن که به زودی نزد من آیی زیرا که دیماس برای محبت این جهان حاضر مرا ترک کرده به تسالونیکه رفته است و کریسکیس به غلاطیه و تیطس به دلماطیه. لوقا تنها با من است، مرقس را برداشته با خود بیاور زیرا که مرا به جهت خدمت مفید است. اما تیخیکس را به افسس فرستادم.

ردایی را که در ترواس نزد کریس گذاشتم وقت آمدنت بیاور و کتب را نیز و خصوصاً رقوق را.

اسکندر مسگر با من بسیار بدیها کرد خداوند او را به حسب افعالش جزا خواهد داد و تو هم از او با حذر باش زیرا که با سخنان ما به شدت مقاومت نمود.

پولس در اینجا طوماری از شرافت و پستی دوستانش می نگارد. در مورد برخی از آنها چیز بیش از نامشان نمی دانیم و در مورد برخی دیگر با خواندن رسالات و اعمال رسولان تا اندازه ای آشنا می شویم. اگر قدرت تخیل خود را به کار اندازیم می توانیم بعضی از داستانها را بازسازی کنیم.

زیارت روحانی دیماس

در ابتدای فهرست نام دیماس آمده. این نام سه بار در نامه های پولس ذکر شده و ممکن است در آنها داستان غم انگیزی پنهان باشد. ۱- در فلیمون ۲۴ پولس او را جزو همکاران خود می نامد. ۲- در کولسیان ۴: ۱۴ نام او بدون هیچگونه شرحی ذکر شده. ۳- در اینجا پولس را به خاطر دوستی این دنیا ترک می کند. اول دیماس همکار، بعد دیماس بدون شرح و حال دیماس بی وفا که این دنیا را دوست دارد. در اینجا با تاریخچه ای از سقوط روحانی روبرو می شویم. همکار کم کم بی وفا می شود، عنوان شرافت اکنون به پستی مبدل شده است.

برای دیماس چه اتفاقی افتاد؟ در مورد وی نمی توان به اطمینان سخن گفت بلکه فقط حدس و گمان است.

۱- شاید بدون توجه به بهایی که باید بپردازد شاگرد مسیح شده بود و شاید روی هم رفته فقط تقصیر او نبوده است. برخی در هنگام بشارت انجیل می گویند: «به مسیح ایمان آورید که آرامش و صلح و شادی از آن شما خواهد بود.» این نوعی گفتار مبشرین است که این ادعا را دارد این احساس که احساس بسیار عمیقی هم هست حقیقت دارد و هرگز خلاف واقع نیست ولی این هم حقیقت دارد که با پذیرش مسیح مشکلات ما شروع می شوند. تا آن هنگام در هماهنگی و یکرنگی با دنیا و معیارهای آن زیسته ایم. آن نوع زندگی آسان بود زیرا مسیری را دنبال می کردیم که در آن تضاد و تقابلی وجود نداشت و همراه توده مردم پیش می رفتیم ولی وقتی انسان مسیح را می پذیرد با معیارهای کاملاً متفاوتی روبرو می شود و وارد زندگی کاملاً متفاوتی می گردد. در کار، در روابط شخصی و در خوشی ها دنیایی جدید پدیدار می شود و برخوردهای غیرقابل تصویری روی می دهد. ممکن است دیماس هم در لحظه ای احساساتی شده بدون اینکه در مورد کارش فکر کرده باشد به کلیسا پیوسته و هنگامی که تنفر و جفای بی ایمانان، لزوم فدا کردن خود، تنهایی، و زندانی شدن را دید خود را عقب کشید زیرا در محاسبه خود چنین چیزهایی را پیش بینی نکرده بود. وقتی فردی اراده می کند پیرو مسیح گردد اولین و مهمترین نکته این است که بداند چه می کند.

۲- شاید دیماس دچار خستگی لاعلاج گذشت سالیان گردیده بود. گذشت زمان گاهی شور و علاقه ما را ضعیف می سازد، معیارهایمان را پایین می آورد و ما را به قصور و شکست می اندازد.

هالیدی ساترلند^۱ در باره احساسی که تا مدتی پس از فارغ التحصیلی از رشته پزشکی داشت می گوید اگر در خیابان یا جایی دیگر به خدمات پزشکی نیاز بود با افتخار و علاقه جلو آمده کمک می کرد ولی همین که چند سالی گذشت پاسخ به چنین درخواستی برایش خسته کننده بود. آن علاقه اولیه از بین رفته بود.

دبلیو. اچ. دیویس^۲ شاعر بزرگ خانه به دوش تعریف می کند که برای دیدن بنایی بزرگ و باشکوه می رفت که ۲۷ سال قبل آن را دیده بود: «حال که پس از ۲۷ سال دوباره آنجا ایستاده بودم، احساس شدید آن پسر جوان را با احساس تقریباً خاموش اکنون خود مقایسه می کردم و اصلاً در مورد خودم احساس شادی نمی کردم. حاضر بودم خواب و خوراکم را بدهم تا چیزی عالی ببینم ولی اکنون در وضعی که دارم دنبال زیبایی نیستم بلکه فقط در مورد چیزهایی می سرایم که اتفاقی با آنها روبرو می شوم.»

دین اینگ^۳ در موعظه ای بر مزمور ۶: ۹۱، «طاعونی که وقت ظهر فساد می کند» را خطرات میان سالی نامید. هیچ تهدیدی خطرناکتر از تهدید سالهای سپری شده بر آرمان و ایده آل انسان وجود ندارد. با این وجود می توان آنها را با زیستن در حضور عیسی مسیح به طور دائم مهار نمود.

۳- پولس در مورد دیماس می گوید «او این جهان را دوست داشت.» مشکل او ممکن است بسیار ساده ولی بسیار وحشتناک بوده باشد. شاید او فقط راحتی را بیشتر از مسیح دوست می داشت، شاید راه آسان را بیشتر از راهی که اول به صلیب و سپس به ستاره ها منتهی می شد دوست داشت.

ما دیماس را محکوم نمی کنیم بلکه با او همدردی می نماییم زیرا که بسیاری از ما مانند او هستیم.

این احتمال وجود دارد که این داستان نه ابتدا و نه پایان سرگذشت دیماس باشد. نام دیماس خلاصه شده و صورت خودمانی دیمیتریوس است که در عهد جدید دوبار به آن برمی خوریم. فردی به نام دیمیتریوس بود که آشوب زرگران و صنعتگران را در افسس برپا کرد و می خواست پولس را بدون دادرسی قانونی مجازات نماید زیرا تجارت معبد آنها را از ایشان سلب کرده بود (اع ۱۹: ۲۴). شخصی به نام دیمیتریوس بود که یوحنا درباره اش نوشت: «همه مردم و خود راستی بر دیمیتریوس شهادت می دهند و ما هم شهادت می دهیم

1) Halliday Sutherland

2) W. H. Davis

3) Dean Inge

و آگاهید که شهادت ما راست است» (۳-یو ۱۲). آیا این می‌تواند ابتدا و پایان داستان باشد؟ آیا دیمیتریوس زرگر در مورد پولس و مسیح چیزی یافت که دل خود را در گرو آنان نهاد؟ آیا رهبر آشوبگران که دشمن مسیح بود ایمان آورده پیرو مسیح گردید؟ آیا مدتی از راه مسیحیت دور شد و به دیماس خائن تبدیل گردید که این دنیا را دوست می‌داشت؟ آیا فیض خداوند دوباره بر او قرار گرفت و او را بازگردانید و به دیمیتریوس افسسی تبدیل نمود که یوحنا درباره او می‌نویسد همه مردم و خود راستی بر او شهادت می‌دهند؟ این را هرگز نخواهیم دانست ولی چقدر زیباست که تصور کنیم خیانت سرانجام دیماس نبوده است.

طوماری از شرافت و پستی

دوم تیموتائوس ۴: ۹-۱۵ (ادامه)

شخصی از امتها که همه بر او شهادت نیکو می‌دهند

پولس پس از صحبت درباره شخصی که وی را ترک کرده در مورد فردی که تا سرحد مرگ به وی وفادار مانده بود سخن می‌گوید: «لوقا تنها با من است.» ما از لوقا چیز زیادی نمی‌دانیم با این وجود از همین اشارات اندک، او را یکی از دوست داشتنی‌ترین شخصیت‌های عهد جدید می‌یابیم.

۱- به طور ضمنی می‌دانیم که لوقا در آخرین مسافرتی که پولس به روم رفت و زندانی شد همراه او بود. لوقا نویسنده کتاب اعمال رسولان است و در بعضی از متون کتاب اعمال رسولان به صورت اول شخص جمع (ما) صحبت می‌شود و می‌توانیم کاملاً مطمئن باشیم که در آن صحنه‌ها لوقا خود حضور داشته است. اعمال باب ۲۷ ماجرای دستگیری پولس و انتقال وی به روم تحت نظر سپاهیان رومی را توصیف می‌کند که به صورت اول شخص روایت می‌شود. بنابراین مطمئن هستیم که لوقا آنجا حضور داشت. از این نکته به نتیجه دیگری می‌رسیم. چنین تصور می‌شود که هرگاه فرد دستگیر شده‌ای برای محاکمه به روم برده می‌شد به او اجازه می‌دادند که دو غلام همراه خود داشته باشد و بنابراین ممکن است لوقا خود را به عنوان غلام پولس معرفی کرده همراه او به روم و به زندان رفته باشد. تعجیبی نیست که پولس از او با محبت یاد می‌کند. یقیناً بیشتر از این نمی‌توان وفاداری و محبت نشان داد.

۲) در عهد جدید فقط دو اشاره دیگر به لوقا وجود دارد. در کولسیان ۴: ۱۴ به عنوان طبیب حبیب از او یاد شده است. پولس به لوقا بسیار مدیون بود. وی در تمام عمرش خاری دردناک در بدن داشت و لوقا احتمالاً همان شخصی بوده که دردهایش را با دانش

و مهارت خود تسکین می داد و ادامه زندگی را برایش مقدور می ساخت. لوقا اصولاً فردی مهربان بود ولی به نظر نمی رسد مبشر بزرگی بوده باشد. او با خدمات شخصی خود به دیگران کمک می کرد. خدا عطیه شفا را به دستهای او بخشیده بود و لوقا این مهارت را در خدمت خدا بکار می برد. محبت و مهربانی فیضی است که انسان را از دیگر مردم عادی جدا می سازد. فصاحت و بلاغت فراموش می شود، تیزهوشی ذهنی بر روی او راق چاپ شده باقی می مانند ولی مهربانی در قلب انسانها با افتخار زنده می ماند.

دکتر جانسون با مردی جوان به نام هری هاروی آشنایی داشت. هاروی متمول اما بسیار فاسد و شریر بود که خانه ای در لندن داشت و مقدم دکتر جانسون به آنجا همیشه با خوشرویی استقبال می شد. سالها بعد هری هاروی در محفلی مورد شماتت و انتقاد قرار گرفت. جانسون با جدیت گفت: «او مردی شریر ولی نسبت به من بسیار مهربان بود. اگر نام هاروی را بر سگی هم بگذارید آن را دوست خواهم داشت.» محبت گناهان بسیاری را می پوشاند. لوقا وفادار و مهربان بود.

۳- اشاره دیگر به لوقا در فلیمون ۲۴ است که پولس او را همکار می خواند. لوقا فقط با نوشتن یا مشغولیت به کار خود به عنوان پزشک راضی نمی شد بلکه در عمل نیز فعال بود. کلیسا پر از کسانی است که فقط حرف می زنند و مملو از مردمانی که حضورشان جهت دریافت است و نه برای تقدیم. لوقا در زمره انسانهای ارزشمندی است که در کلیسا عملاً خدمت می کنند.

۴- شاید اشاره دوم قرنثیان ۸:۱۸ به «برادری»، منظور لوقا باشد که «مدح او در انجیل در تمامی کلیساهاست.» از همان قرون اول، این برادر را لوقا دانسته اند. او کسی بود که همه درباره وی شهادت نیکو می دادند، کسی که تا به مرگ وفادار ماند و به طور خاصی مهربان و به رسالت خود پای بند بود. چنین شخصی همیشه مورد تمجید و تحسین مردم است.

طوماری از شرافت و پستی

دوم تیموتائوس ۹:۴-۱۵ (ادامه)

هنوز در این طومار نامی هست که داستانی ناگفته اما هیجان انگیز در ورای خود دارد.

کسی که خود را نجات داد

پولس از تیموتائوس می خواهد که مرقس را همراه خود بیاورد «زیرا که مرا به جهت خدمت مفید است.» واژه خدمت صرفاً به معنای خدمت در کلیسا نیست بلکه معنای

وسیع‌تری از خدمت را دربر می‌گیرد. «مرقس را برداشته با خود بیاور زیرا که مرا به جهت خدمت مفید است.» ای. اف. اسکات^۱ می‌گوید: «مرقس را بیاور زیرا به هر کاری دست می‌زند» یا چنان که امروزه ما می‌گوییم: «مرقس را بیاور چون که او در اینجا مفید خواهد بود.»

مرقس مردی عجیب و همه‌کاره بود. هنگامی که کلیسا پا به عرصه وجود نهاد او خیلی جوان بود ولی در مرکز زندگی کلیسا بزرگ شد. هنگامی که پطرس از زندان فرار کرد در منزل مریم مادر مرقس پناه گرفت و می‌توان این خانه را مرکز ملاقات کلیسای اورشلیم دانست (اع ۱۲: ۱۲).

هنگامی که پولس و برنابا عازم اولین سفر بشارتی خود شدند مرقس -یا به صورت کامل یوحنا مرقس- را همراه خود بردند تا ایشان را یاری دهد (اع ۱۳: ۵). چنین به نظر می‌رسید که در همراهی با پولس و خدمت به کلیسا کار بزرگی پیش رو دارد. سپس واقعه‌ای اتفاق افتاد: وقتی پولس و برنابا پمفیلیه را ترک کرده قدم به راهی سخت و خطرناک گذاشتند که به فلات مرکزی آسیای صغیر منتهی می‌گشت مرقس از آنها جدا شد و به وطنش بازگشت (اع ۱۳: ۱۳). او شهادت خود را از دست داده برگشت.

پولس به سختی می‌توانست این واقعه را فراموش کند و هنگامی که همراه برنابا عازم سفر بشارتی دوم شد، برنابا که از خویشان مرقس بود (کول ۴: ۱۰) در نظر داشت دوباره او را با خود ببرد ولی پولس با بردن فردی چنین ترسو برای بار دوم مخالفت ورزید و این مخالفت به قدری شدید بود و نزاع آن چنان بالا گرفت که پولس و برنابا از یکدیگر جدا شدند و تا آنجا که می‌دانیم دیگر هرگز با هم کار نکردند (اع ۱۵: ۳۶-۴۰). پس آن موقع مرقس هیچ فایده‌ای برای پولس نداشت زیرا او را فردی ترسو و بی‌شهادت می‌دانست که ترکش کرده بود و هرگز او را در میان همکاران خود نپذیرفت.

از آنچه بعداً بر مرقس واقع شد هیچ نمی‌دانیم. طبق سنت وی به مصر رفت و کلیسا آن کشور را بنیان نهاد ولی هر اتفاقی افتاده باشد او به طور قطع خود را نجات داد. وقتی پولس می‌خواست از زندان روم به کولسیان نامه بنویسد مرقس با او بود و پولس نزد کلیسای کولسیان از او تعریف و تمجید می‌کند و از آنها می‌خواهد که او را بپذیرند. حال که پایان نزدیک است تنها کسی که پولس بجز تیموتائوس محبوبش در کنار خود می‌خواهد مرقس است زیرا می‌توانست در آنجا برایش مفید باشد. آن مرد ترسو به شخصی مبدل شده که در هر کاری برای خدمت پولس و انجیل مفید است.

هری امرسون فوسدیک^۲ الهیدان آمریکایی موعظه‌ای دارد با عنوانی بزرگ و

1) E. F. Scott

2) Harry Emerson Fosdick

شادی آفرین: «هیچ کس مجبور نیست آن گونه که هست بماند.» مرقس اثبات این سخن است. او مشوق و الهام بخش ماست زیرا او نیز در ابتدا قصور نمود ولی بعداً مفید واقع شد. امروز هم مسیح می تواند ترس را به شجاعت تبدیل نماید و بازوی لرزان انسان را برای مبارزه تقویت نماید، او می تواند قهرمان خوابیده در روح انسان را بیدار کند و شرم ناتوانی را با شادی خدمت پیروزمندانه عوض نماید.

طومار شرافت و پستی

دوم تیموتائوس ۹:۴-۱۵ (ادامه)

یاوران و ممانعت کنندگان

و آخرین درخواست

فهرست نامها همچنان ادامه می یابد. در مورد کریسکیس هیچ نمی دانیم. تیطس دیگر همکار بسیار وفادار پولس بود که او را فرزند حقیقی خود می خواند (تیط ۱:۴). وقتی اشکالات موجود در کلیسای قرن تس پولس را نگران کرده بود تیطس یکی از فرستادگان پولس بود که برای انتظام امور بدانجا رفت (۲-قرن ۲:۱۳، ۶:۷، ۱۳:۱۲). تیخیکس همان شخصی بود که مسئولیت داشت نامه پولس به کولسیان (کول ۴:۷) و همچنین نامه به افسسیان (افس ۶:۲۱) را به آنان برساند. گروه کوچکی برای کمک به کلیساهای در حال تشکیل بود زیرا حتی زمانی هم که پولس در زندان بود کار می بایست ادامه می یافت و هر چند پولس تنها می شد اما بایستی افراد پراکنده تقویت و راهنمایی می شدند.

سپس نام مردی برده می شود که به جای کمک کردن، مانع پیشرفت کار می شود و آن اسکندر مسگر است: «با من بسیار بدیها کرد خداوند او را به حسب افعالش جزا خواهد داد.» هر چند نمی دانیم اسکندر چکار کرده بود ولی شاید بتوانیم حدس بزنیم. واژه endeiknumi که پولس برای بیان اینکه این شخص چه بدیهایی در حق وی نمود بکار می برد به طور تحت اللفظی به معنای ابراز کردن و نشان دادن است و در حقیقت افشای اطلاعاتی علیه یک شخص است. در آن زمان خبرچینان منفورترین و ملعون ترین مردمان روم بودند و به احتمال زیاد اسکندر در ابتدا مسیحی بوده و بعد از مسیحیت برگشته گزارشهای دروغ در مورد پولس به مقامت می داده تا به بدترین و خائنانه ترین صورت او را از بین ببرد.

پولس چند درخواست شخصی نیز دارد. او به ردایی که در منزل کریس در ترواس جا گذاشته احتیاج دارد. ردا (phainole) عبارت بود از پوششی بزرگ و مدور که در میان آن

شکافی برای سر باز شده بود و انسان را مانند چادری دربر می گرفت و تا به زمین می رسید. ردا معمولاً در زمستان استفاده می شد و احتمالاً پولس در زندان روم احساس سرما می کرد.

پولس از تیموتائوس می خواهد کتابها را برایش بیاورد. واژه biblia تحت اللفظی به معنای طومارهای پاپیروس است که احتمالاً طومارهایی حاوی اولین شکل اناجیل بوده است. پولس نوشته ها (رقوق) را نیز می خواهد که ممکن است به معنی یکی از دو مورد زیر باشد. شاید مدارک قانونی مورد نیاز پولس مخصوصاً گواهی تابعیت رومی وی بوده باشد ولی احتمال بیشتر این است که منظور وی نسخه هایی از کتب مقدسه عبری است زیرا عبرانیان کتب مقدسه خود را بر روی پوست حیوانات می نوشتند. هنگامی که پولس در انتظار مرگ در زندان بود بیش از هر چیز به کلام مسیح و کلام خدا نیاز داشت.

گهگاه تاریخ به طور عجیبی تکرار می شود. هزار و پانصد سال بعد از پولس، ویلیام تیندال^۱ در زندانی در ویلورد منتظر مرگ بود زیرا جرأت کرده کتاب مقدس را به زبان خود مردم به آنها داده بود. زمستانی بارانی و سرد بود و به یکی از دوستانش نوشت: «به خاطر مسیح برای من کلاهی گرم، چیزی که با آن پاهایم را بپوشانم، بالاپوشی پشمین و از همه مهمتر کتاب مقدس عبری ام را برایم بفرست.» این بزرگان هنگامی که با نفس سرد مرگ روبرو می شدند بیش از هر چیز کلام خدا را می خواستند تا شجاعت و قدرت در روحیه آنان بدمد.

آخرین سخنان و درودها

دوم تیموتائوس ۴: ۱۶-۲۲

در محاجه اول من هیچکس با من حاضر نشد بلکه همه مرا ترک کردند. مباد که این بر ایشان محسوب شود لیکن خداوند با من ایستاده به من قوت داد تا موعظه بوسیله من به کمال رسد و تمامی امتهای بشنوند و از دهان شیر رستم و خداوند مرا از هر کار بد خواهد رهانید و تا به ملکوت آسمانی خود نجات خواهد داد. او را تا ابدالاباد جلال باد آمین. فرسکا و اکیلا و اهل خانه انیسیفورس را سلام رسان. ارستس در قرنیتس ماند اما تروفیمس را در میلیتس بیمار واگذاردم. سعی کن که قبل از زمستان بیایی. اقبولس و بودیس و لینس و کلادیه و همه برادران ترا سلام می رسانند.

عیسی مسیح خداوند با روح تو باد.

فیض بر شما باد آمین.

1) William Tindale

در روم دادگاهی تشکیل شد که طی آن بازجویی‌های اولیه از زندانی صورت گرفت و پرونده‌ای حاوی رئوس اتهامات وی مطرح گردید. هنگامی که پولس در دادگاه بدوی حاضر شد هیچ کدام از دوستانش کنار وی حضور نداشتند. اینکه انسان خود را دوست کسی معرفی کند که در دادگاه محاکمه می‌شود و احتمال مرگ وی هست کار بسیار خطرناکی بود.

یکی از نکات عجیب در مورد این متن آن است که در چند جا مزمور ۲۲ را به خاطر می‌آورد: «چرا مرا ترک کرده‌ای؟ - همه مرا ترک کرده‌اند.» «کسی نیست که مدد کند - هیچکس با من حاضر نشد.» «مرا از دهان شیر خلاصی ده - از دهان شیر رستم.» «جمع کرانه‌های زمین به سوی خداوند بازگشت خواهند نمود - تا تمامی امتها بشنوند.» «سلطنت از آن خداوند است - خداوند مرا تا به ملکوت آسمانی خود نجات خواهد داد.» به احتمال قریب به یقین پولس در ذهن خود به کلمات این مزمور می‌اندیشید و جالب‌تر از این آنکه این مزمور در هنگامی که مسیح بر صلیب آویخته شده بود بر ذهن و زبان وی جاری بود. پولس در مواجهه با مرگ همانند خداوندش که در وضعیتی شبیه وی قرار داشت با این مزمور دل خود را تقویت و تسلی می‌داد.

در آن روزهای تنهایی سه چیز به پولس تسلی و قوت می‌بخشید.

(۱) گرچه تمامی مردم او را ترک کرده بودند ولی خدا با او بود. عیسی مسیح فرموده بود که هرگز دوستان و شاگردان خود را ترک نخواهد کرد و تا انقضای عالم با آنها خواهد ماند. پولس شهادت می‌دهد که عیسی در وعده‌اش امین است. اگر نیکویی در گرو تنها بودن است همان گونه که ژاندارک می‌گوید «بهتر است انسان با خدا تنها باشد.»

(۲) پولس حتی از دادگاه روم نیز به بهترین وجه برای اعلام مسیح و بشارت وی استفاده می‌کند. پولس فرمان او را اطاعت می‌کرد، در فرصت و غیر فرصت بشارت مسیح را به انسانها می‌رساند. او چنان در فکر انجام وظیفه موعظه غرق شده بود که خطرات را فراموش نموده بود. کسی که در وظیفه‌اش فرو می‌رود بر ترس غلبه می‌یابد.

(۳) پولس کاملاً یقین داشت که سرانجام رهایی خواهد یافت. در آن موقع وی قربانی اوضاع شده بود و طبق قوانین قضایی روم محکومی جنایی بشمار می‌رفت اما او به ماورای زمان می‌نگریست و به آزادی و آرامی ابدیش اطمینان داشت. آرامش جاودان از راحتی موقت همواره بهتر است.

داستانی ناگفته

دوم تیموتائوس ۴: ۱۶-۲۲ (ادامه)

پولس در انتهای نامه، سلامهای خود و دیگران را به اطلاع تیموتائوس می‌رساند. سلام پولس به فرسکا و اکیلا، زن و شوهری که هر کجا زندگی می‌کردند خانه شان همیشه کلیسا بود. این دو کسانی بودند که بارها زندگی خود را به خاطر پولس به خطر انداخته بودند (اع ۱۸: ۲؛ روم ۱۶: ۳؛ ۱-قرن ۱۶: ۱۹). سلام به اونیسفوروس دلیر و اهل خانه اش که در پی پولس تا زندان روم رفته او را ملاقات کرده بود (۲-تیمو ۱: ۱۶) هم او که شاید بهای وفاداری خویش را با دادن جاننش پرداخته بود. سلام به ارستس که زمانی پولس او را برای بشارت به مکادونیه فرستاده بود (اع ۱۹: ۲۲) او که شاید بعدها در کلیسای روم بسر می‌برد (روم ۱۶: ۳). سلام به تروفیمس که پولس او را به هیکل اورشلیم برد و چون از امتها بود پولس را به ملوث کردن هیکل محکوم کردند و آخرین دستگیری و زندان پولس از آنجا شروع شد (اع ۲۰: ۴؛ ۲۹: ۲۱). پولس در خاتمه سلام لینس، پودنس و کلادیه را به تیموتائوس می‌فرستد. در فهرستهایی که بعدها نوشته شدند از لینس به عنوان اسقف روم نام برده می‌شود.

در اطراف نامهای پودنس و کلادیه داستانی عاشقانه بر سر زبانها بود. گرچه شاید این داستان غیرمحمتمل باشد ولی آن قدر جالب است که نمی‌توان از آن گذشت.^۱ مارتیال^۱ شاعر و فکاهی نویسنده مشهوری بود که بین سالهای ۶۶ تا ۱۰۰ بعد از میلاد در اوج شهرت و محبوبیت بود و در روم زندگی می‌کرد. دو تا از داستانهای فکاهی وی در مورد ازدواج نجیب‌زاده مشهوری به نام پودنس با دوشیزه‌ای به نام کلادیه است. در داستان دوم کلادیه «غریبه‌ای در روم» نامیده شده و گفته می‌شود که وی اهل بریتانیا بوده است. تاسیتوس نیز می‌گوید که در سال ۵۲ بعد از میلاد، در زمان سلطنت امپراتور کلودیوس، قلمروی در جنوب شرقی بریتانیا به کوگیدوبنوس^۲ پادشاه انگلستان به خاطر وفاداریش به روم داده شد و در سال ۱۷۲۳ کتیبه‌ای مرمرین در چیچستر پیدا شد که به یادگار برپایی معبدی برای غیر مسیحیان بوسیله کوگیدوبنوس پادشاه و پسرش پودنس نوشته شده بود. در این کتیبه نام کامل پادشاه ذکر شده و شکی نیست که پادشاه بریتانیا به افتخار امپراتور روم، نام تیبریوس کلودیوس کوگیدوبنوس بر خود گذاشته بود و اگر این پادشاه دختری داشته نام او باید کلودیا (کلادیه) بوده باشد زیرا این نام از پدر گرفته شده است. این داستان را می‌توان ادامه داده گفت که ممکن است کوگیدوبنوس دختر خود را به روم فرستاده باشد و این کار به احتمال قریب به یقین صورت گرفته زیرا هرگاه پادشاهی بیگانه با

1) Martial

2) Cogidubnus

امپراتور روم متحد می شد - چنان که کوگیدوبنوس کرده بود - بعضی از افراد خانواده خود را به عنوان تعهد به روم می فرستاد تا نشان دهد که به تعهدات خود پای بند است. اگر کلادیه به روم رفته باشد حتماً در منزل فردی رومی به نام اولوس پلوتیوس^۱ اقامت کرده زیرا وی بین سالهای ۴۳-۵۲ میلادی در بریتانیا منصب حکومتی داشته و کوگیدوبنوس او را با وفاداری خدمت نموده بود. همسر اولوس پلوتیوس، پومپونیا^۲ نام داشت که تاسیوس می گوید وی در سال ۵۷ میلادی، در دادگاه روم به اتهام «آلودگی به خرافات و موهومات اجنبی» محکوم شد. منظور از این «خرافات اجنبی» به احتمال قوی مسیحیت بوده است. شاید پومپونیا توسط کلادیه، شاهزاده خانم بریتانیایی با مسیح آشنا شده بود.

نمی توان در مورد حدسیات این داستان یقین داشت ولی تصور این که کلادیه همان شاهزاده خانم بریتانیایی باشد که برای اقامت به روم رفته مسیحی شد و پودنس شوهر او بوده خالی از جذابیت نیست.

پولس به انتهای نامه رسیده دوستانش را به حضور و روح خداوند می سپارد و مثل همیشه آخرین سخنش فیض است ☐

1) Aulus Plautius

2) Pomponia

|

—

—|

تیطس

انگیزه‌های اصلی رسالت

تیطس ۱:۱-۴

پولس غلام خدا و رسول عیسی مسیح برحسب ایمان برگزیدگان خدا و معرفت آن راستی که در دینداری است. به امید حیات جاودانی که خدایی که دروغ نمی‌تواند گفت از زمانهای ازلی وعده آن را داد. اما در زمان معین کلام خود را ظاهر کرد به موعظه ای که برحسب حکم نجات دهنده ما خدا به من سپرده شد. تیطس را که فرزند حقیقی من برحسب ایمان عام است فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و نجات دهنده ما عیسی مسیح خداوند باد.

وقتی پولس یکی از مریدان خود را برای انجام وظیفه ای برمی‌گزید همیشه با بیان حقوق و امتیازات خود و تشریح مجدد اساس انجیل شروع می‌کرد. بنابراین در اینجا نیز نامه را با بیان نکاتی در مورد رسالت خود آغاز می‌کند.

۱- پولس او را در ادامهٔ تسلسل بزرگی قرار می‌دهد. وی در همان ابتدا خود را غلام خدا (doulos) می‌خواند. این عنوان و مترادفهای آن از جمله بنده و خادم، آمیخته از فروتنی و غرور بر حق و به معنای تسلیم کامل زندگی به خداست و در عین حال عنوانی است که به پیامبران و بزرگان گذشته داده شده و همین جاست که مایه مباهات می‌شود. موسی بنده خدا بود (یوشع ۲:۱) و جانشین او یوشع نیز ادعای لقبی بالاتر ننمود (یوشع ۲۴:۲۹). خدا اسرار خود را به بندگان خود انبیا آشکار می‌سازد (عا:۳:۷)؛ بندگان وی انبیا بودند که خدا مرتباً در طول تاریخ قوم برگزیده، آنها را نزد ایشان می‌فرستاد (ار:۲۵:۷). عنوان غلام خدا، پولس را محق می‌سازد تا وارد تسلسل بزرگی شود. هرگاه کسی وارد کلیسا می‌شود به انجمنی نوپا و تازه تاسیس شده نمی‌پیوندد، کلیسا قرن‌ها تاریخ بشری را پشت سر خود و تا ازلیت افکار و اسرار خدا سابقه دارد. هر گاه کسی بخواهد موعظه کند یا تعلیم دهد یا به خدمت کلیسا همت بگمارد به خدمتی بی سابقه و بی سنت پای نهاده بلکه پای خود را جای پای مقدسین می‌گذارد.

۲- به او اقتدار و اعتباری بزرگ می‌بخشد. او نماینده عیسی مسیح بود. پولس هیچ گاه به این نمی‌اندیشید که شاید اقتدارش از برتری فکری یا حتی از نیکویی اخلاقیش باشد. او با قدرت مسیح صحبت می‌کرد. کسی که انجیل مسیح را موعظه می‌کند یا حقیقت وی را تعلیم می‌دهد، اگر در واقع خود را وقف نموده باشد، هرگز در مورد عقاید

خود صحبت نمی‌کند و تصمیمات و نتیجه‌گیریهای شخصی خود را بیان نمی‌کند بلکه با پیام مسیح و کلام خدا می‌آید. سفیر واقعی مسیح از مرحله شایدها و ممکن‌ها و لابدها گذشته با یقینی حاکی از شناخت صحبت می‌کند.

انجیل رسول

تیطس ۱: ۴-۱ (ادامه)

علاوه بر نکات فوق، در این متن چکیده انجیل رسول و هسته مرکزی وظایف او دیده می‌شود.

۱- کل پیام شخص رسول بر/مید به حیات جاودان استوار است. در متون عهد جدید بارها عبارت حیات جاودان تکرار شده. واژه یونانی معادل جاودان aionios است و تنها کسی که در تمام کائنات به حق مشمول این واژه می‌شود خداست. آنچه مسیحیت ارائه می‌دهد چیزی جز شراکت در زندگی خدا نیست. مسیحیت اهدای قدرت خدا در هنگام نومیدی، آرامش خدا در زمان ناآرامی، حقیقت خدا برای حدسیات، نیکویی خدا در زمان قصور اخلاقی و شادی خدا هنگام دلتنگی ماست. مسیحیت در وهله اول ارائه دهنده اعتقادنامه‌ای خردمندانه یا مجموعه قوانین اخلاقی نیست بلکه زندگی یعنی همان زندگی خدا را تقدیم می‌کند.

۲- برای ورود به این زندگی زندگی دو چیز الزامی است. وظیفه رسول آن است که ایمان را در مردم بیدار کند. برای پولس ایمان همیشه یک معنی دارد و آن اعتماد مطلق به خداست. در زندگی مسیحی اولین قدم آن است که بدانیم ما خود جز پذیرش بخششهای خدا نمی‌توانیم کاری انجام دهیم. در هر مرحله از زندگی، هر هدیه‌ای هر قدر هم ذیقیمت باشد تا زمانی که پذیرفته نشود بی‌ارزش است. اولین وظیفه هر مسیحی آن است که دیگران را به پذیرش هدیه خدا تشویق نماید. خلاصه کلام آنکه ما نمی‌توانیم کسی را با جر و بحث مسیحی نماییم فقط می‌توانیم بگوییم «امتحان کن و ببین!»

۳- همچنین رسول وظیفه دارد دیگران را به معرفت و شناخت تجهیز نماید. بشارت و تعلیم مسیحی باید دست در دست هم پیش بروند. ایمان ممکن است با واکنشی قلبی شروع شود ولی عقل و اندیشه نیز باید آن را بپذیرد. انجیل مسیح باید تعلیم داده شود تا بتوان به آن عمل نمود. هیچ‌کس نمی‌تواند تا ابد بر امواج احساس زندگی کند. زندگی مسیحی باید محبت روزافزون به مسیح و شناخت بهتر وی باشد.

۴- نتیجه ایمان و شناخت بایستی زندگی واقعاً دیندارانه باشد. ایمان باید همیشه ریشه در زندگی داشته باشد و شناخت مسیحی شناخت ذهنی صرف نیست بلکه شناخت

چگونه زندگی کردن است. بسیاری از دانشمندان بزرگ در موارد عادی زندگی ناتوان و در روابط شخصی کاملاً ناموفق بوده اند. زندگی واقعاً دیندارانه آن است که انسان با خدا، با مردم و با خود رابطه ای صحیح داشته باشد، زندگی است که انسان بتواند در مقابل لحظات بزرگ و وظایف روزمره از عهده برآید، زندگی است که در آن عیسی مسیح زیست می کند.

وظیفه مسیحی آن است که واقعاً زندگی خدا را به مردم تقدیم کند، ایمان را در قلبشان بیدار نماید و شناخت را در فکرشان عمیق تر سازد تا بتوانند به طریقی زندگی کنند که دیگران انعکاس خداوند را در آنها مشاهده نمایند.

هدف خدا و زمان معین او

تیطس ۱: ۴-۱ (ادامه)

این متن همچنین از هدف خدا و طریق وی برای نیل به این هدف سخن می گوید.

۱- هدف خدا برای انسان همیشه هدفی نجات بخش بوده است. وعده او مبنی بر حیات جاودان، قبل از آغاز جهان وجود داشته. قابل توجه است که در اینجا پولس از واژه نجات دهنده هم برای خدا و هم برای عیسی استفاده می کند. گهگاه در انجیل چنین به نظر می رسد که بین عیسای مهربان و بخشنده و خدای سخت گیر و جدی تمایزی وجود دارد. گاهی چنین می نماید که عیسی کاری کرده که نظر و رفتار خدا را در مورد انسان تغییر داده و او را واداشته که از خشم خود منصرف شده بنی آدم را مجازات ننماید. وجود چنین موضوعی در عهد جدید حقیقت ندارد بلکه در ورای نجات؛ محبت جاودان و تغییر ناپذیر خدا وجود دارد و از همین محبت بود که مسیح آمد تا آن را به انسانها بگوید. خدا اصولاً خدایی نجات دهنده است و هرگز انسان را محکوم نمی کند بلکه اولین هدفش نجات اوست. او پدری است که تنها آرزویش این است که فرزندانش به خانه برگردند تا آنها را در آغوش خود بگیرد.

۲- ولی در این متن علاوه بر هدف جاودانی خدا سخنان دیگری درباره طریق وی نیز گفته می شود و از ظهور کلام خدا در زمان معین / او صحبت می کند. این بدان معناست که تمام تاریخ بشر، مرحله آمادگی برای آمدن عیسی بوده. ما نمی توانیم کسی را تعلیم دهیم مگر آنکه او خود حاضر به پذیرفتن آن باشد. در تمام شاخه های دانش بشری باید از ابتدا شروع نمود بنابراین انسان نیز برای آمدن مسیح می بایست آمادگی پیدا می کرد. کل تاریخ عهد عتیق و تمام جستجوی فلاسفه یونان، آمادگی برای این رویداد بود. روح خدا در بین یهودیان و نیز در میان تمام مردمان فعال بود تا هنگام آمدن پسرش آماده پذیرش او

باشند. ما باید تمام تاریخ را چون تعلیم و تربیت انسان توسط خدا بنگریم.
 ۳- به علاوه مسیحیت هنگامی پا به عرصه وجود گذاشت که زمان برای انتشار پیامش به طور مخصوصی آماده شده بود. پنج عامل باعث سهولت انتشار مسیحیت در دنیا گردید.

(الف) تقریباً زبان همه دنیا یونانی بود. این بدان معنا نیست که ملتهای دیگر زبان خود را از یاد برده بودند بلکه تقریباً همه مردم علاوه بر زبان مادری خود زبان یونانی را نیز می دانستند زیرا زبان تجارت، داد و ستد و ادبیات بود. هر که می خواست در زندگی و فعالیت های اجتماعی شرکت داشته باشد می بایست زبان یونانی را بداند. مردم به دو زبان صحبت می کردند و قرون اولیه مسیحیت جزو معدود دورانی بود که بیشترین مشکل زبان نداشتند.

(ب) هیچ حد و مرزی برای سلیقه ها و اهداف وجود نداشت. امپراتوری روم به وسعت جهان شناخته شده بود و هر که هر کجا می رفت هنوز در قلمرو امپراتوری بود. امروزه اگر شخصی بخواهد اروپا را طی کند باید گذرنامه داشته باشد و در مرز هر کشوری متوقف می گردد و به پرده های آهنین برخورد خواهد کرد. در قرون اولیه مسیحیت، بیشترین بدون هیچ مشکلی از یک طرف دنیای شناخته شده به طرف دیگر می رفتند.

(ج) مسافرت نسبتاً آسان بود، البته به کندی صورت می گرفت زیرا وسایل ماشینی امروز وجود نداشت؛ بیشتر مسافرتها با پای پیاده انجام می گرفت و بار مسافرین توسط حیوانات کندرو حمل می شد. ولی رومیان جاده های بزرگ و خوبی ساخته بودند که از کشوری به کشور دیگر امتداد داشت و در بیشتر قسمت ها آن را از دزدان و راهزنان پاکسازی کرده بودند. روی هم رفته مسافرت آسانتر از قبل صورت می گرفت.

(د) قرون اولیه مسیحیت جزو معدود دورانی بود که بیشتر جهان در صلح و آرامش به سر می برد. اگر در اروپا جنگی در می گرفت پیشرفت بیشترین غیر ممکن می گردید. ولی صلح رومی (pax Romana) برقرار بود و مسافرین می توانستند در امپراتوری روم با آرامش و امنیت سفر کنند.

(ه) دنیای آن روزگار به احتیاجات خود واقف بود. باورهای قدیم از بین رفته و فلسفه های جدید خارج از درک مردم ساده بود. همچنان که سنکا می گوید مردم به دنبال رستگاری (ad salutem) بودند. آنها به «ضعف خود در امور مهم» به طور روزافزونی آگاهی می یافتند و به دنبال «دستی می گشتند تا از بالا آنها را بلند کند.» مردم به دنبال «صلحی بودند که از جانب خدا باشد نه صلحی که قیصر ادعا می کرد.» هیچ گاه قلب مردم آن قدر برای پذیرش پیام صلحی که بیشترین مسیحی به ارمغان می آوردند باز نبوده

است.

آمدن مسیحیت در آن زمان اتفاقی نبود بلکه با وقت دانی خدا برنامه ریزی شده بود، تمام تاریخ دوره آمادگی برای آمدن آن و اوضاع چنان بود که راه را برای انتشار آن باز می کرد.

شاگرد وفادار

تیطس ۱: ۴-۱ (ادامه)

در مورد تیطس که این نامه خطاب به وی نوشته شده چیز زیادی نمی دانیم ولی با توجه به اشارات پراکنده ای که به او شده تصویر مردی را می بینیم که یکی از قابل اعتمادترین و ارزشمندترین یاران پولس بوده است. پولس او را «فرزند حقیقی من» می نامد بنابراین احتمال دارد در ایقونیه خود پولس باعث گرویدن وی به مسیحیت شده باشد.

تیطس یار و یاور پولس در زمان سختی و مشکلات بود. وقتی پولس عازم اورشلیم که کلیسایش با دیده شک و تردید به وی می نگریست و در صدد طرد و تکفیر او بود، شد او تیطس را همراه برنابا با خود برد (غلا ۲: ۱). تیطس در هر وضعیتی و علی رغم تمام مشکلات، محجوب و بی ادعا در کنار پولس بود.

تیطس مرد سختی ها بود. وقتی مشکلات مسیحیان و کلیسای قرنتس به اوج خود رسید، او بود که با تندترین نامه ای که پولس در تمام عمرش نوشت به قرنتس رفت (۲- قرن ۸: ۱۶). به وضوح پیداست که تیطس فکری قدرتمند و جسمی استوار داشت که او را قادر می ساخت با اوضاع نابسامان روبرو شده از عهده برآید. مردم دو نوعند. یکی آنهایی که بد را بدتر می کنند و دیگری آنانی که از دل هرج و مرج، آرامی و از ستیزه، صلح بوجود می آورند. تیطس مردی بود که هر جا مشکلی روی می داد بدانجا فرستاده می شد. وی قدرت والایی برای مدیریت عملی داشت. تیطس بود که از جانب پولس مامور شد جمع آوری هدایا برای اعضای بی بضاعت کلیسای اورشلیم را سازمان دهی کند (۲- قرن ۸: ۶، ۱۰). به وضوح پیداست که وی توانایی زیادی برای نطق و سخنرانی نداشته ولی در حوزه مدیریت عملی بسیار توانا بوده است. کلیسا باید خدا را به خاطر وجود افرادی که همواره مرجع ما برای انجام امور به نحو احسن هستند شکر کند. پولس عناوین بزرگی برای تیطس بکار می برد.

او را فرزند حقیقی خود می نامد. این عنوان احتمالاً بدین معناست که تیطس توسط پولس مسیحی شده و فرزند او در ایمان است (تیط ۱: ۴). در این دنیا هیچ چیز برای واعظ و معلم مسیحی خوشحال کننده تر از این نیست که ببیند کسی که خود او تعلیم داده

شخصی مفید در کلیسا شده است. تیطس پسری بود که قلب پولس، پدر خود در ایمان را شاد می کرد.

او را برادر (۲-قرن ۲: ۱۳) و رفیق و همکار خود در خدمت می نامد (۲-قرن ۸: ۲۳). بزرگترین روز برای واعظ و معلم مسیحی روزی است که فرزندش در ایمان به برادرش در ایمان تبدیل گردد، آن هنگام که تعلیم دیده خود را چنان آماده ببیند که جایی او را در کار کلیسا بگیرد و دیگر نه کوچکتر از او بلکه با وی همسان باشد.

پولس می گوید تیطس نیز مثل خود او به یک روح و یک روش رفتار می کند (۲-قرن ۱۸: ۱۲). پولس می دانست که تیطس نیز در اداره امور مانند خود او عمل می کند. خوشا به حال کسی که جانشینی دارد که می تواند کار خود را به او واگذارد و مطمئن است که همان گونه که خود او می خواهد رفتار خواهد نمود.

پولس وظیفه بزرگی به عهده تیطس محول می کند. او را چون نمونه مسیحیان کریت بدانجا می فرستد (تیط ۲: ۷). بزرگترین تعریفی که پولس از تیطس نمود این بود که او را نه جهت صحبت درباره زندگی مسیحیت بلکه برای نشان دادن آن به کریت فرستاد. هیچ مسئولیت و احترامی بزرگتر از این نیست.

در ۲-قرن ۸: ۱۸ و ۲-قرن ۱۲: ۱۸ نکته بسیار جالبی وجود دارد که می گوید زمانی که تیطس به قرن‌تس فرستاده شد برادر دیگری نیز همراه او بود. این برادر در متن ۲-قرن ۸: ۱۸ به عنوان «برادری که در همه کلیساها مشهور است» توصیف شده که عموماً او را لوقا می دانند. گفته شده که تیطس برادر لوقا بود. بسیار عجیب است که نام تیطس هرگز در اعمال رسولان برده نشده و می دانیم که اعمال رسولان را لوقا نوشت و غالباً داستان وقایع را با استفاده از ضمیر اول شخص جمع (ما) می نگارد. همچنین شاراتی هست مبنی بر اینکه لوقا تیطس را با خود جمع می بندد. هر چند صحت و سقم این موضوع روشن نیست ولی آنچه مسلم است اینکه لوقا و تیطس که هر دو اهل خدمت عملی بوده اند شباهتی خانوادگی با هم دارند.

در کلیسای غرب روز ۴ ژانویه و در کلیسای شرق روز ۲۵ اوت برای یادبود تیطس انتخاب شده است.

پیر کلیسا

تیطس ۱: ۵-۷

بدین جهت تو را در کریت واگذاشتم تا آنچه را باقی مانده است اصلاح نمایی و چنان که من به تو امر نمودم کشیشان در هر شهر مقرر کنی. اگر کسی بی ملامت و شوهر یک زن

باشد که فرزندان مؤمن دارد بری از تهمت فجور و تمرد زیرا که اسقف می باید چون وکیل خدا بی ملامت باشد.

قبلاً شرایط و ویژگی های رهبر از دیدگاه پولس را هنگام مطالعه اول تیموتائوس ۳: ۱-۷ به تفصیل بررسی نمودیم بنابراین تکرار مفصل آن بی مورد است.

پولس همواره عادت داشت که به محض پایه گذاری یک کلیسا شخصی را به کشیشی (پیر) آن تعیین نماید (اع ۱۴: ۲۳). کریت جزیره ای دارای شهرهای بسیار بود. هومر آن را «کریت صد شهر» می نامید. پولس بر این اصل پای می فشرد که کلیساهای کوچکش در اولین فرصت ممکن بر روی پای خود بایستند.

در فهرست مجددی که پولس در مورد ویژگی های رهبر ارائه می دهد یک نکته به طور مخصوص تأکید شده و آن اینکه رهبر باید کسی باشد که خانواده خود را در ایمان تعلیم داده باشد. شورای کارتاژ بعدها قانونی وضع نمود که «نباید کسی را برای خدمت اسقفی، کشیشی و شماسی دستگذاری نمود مگر اینکه قبلاً تمام اعضای خانواده شان عضو کلیسای کاتولیک شده باشند.» مسیحیت از خانه و خانواده شروع می شود. برای هیچ کس افتخار نیست که خود را در امور عمومی مشغول سازد ولی اعضای خانواده خود را از یاد ببرد. هر نوع خدمت کلیسایی در این دنیا نمی تواند بی اعتنایی به خانواده را جبران کند.

پولس در اینجا از واژه ای بسیار روشن استفاده می کند. خانواده رهبر باید به گونه ای باشد که مورد تهمت فجور قرار نگیرد. این واژه در یونانی asotia است که در لوقا ۱۵: ۱۳ در تعریف نحوه زندگی پسر ولخرج بکار رفته. انسان asotos قادر نیست پس انداز کند، ولخرج و مسرف است و هستی خود را فدای خوشگذرانی می کند، وجود خود را تخریب کرده نهایتاً خود را از بین می برد. ارسطو که فضیلت را در میانه روی بین افراط و تفریط می دانست می گوید از یک طرف خست است و از طرف دیگر asotia به معنای بی پروایی، خودخواهی و افراط؛ و فضیلت مابین این دو بلند نظری است. خانواده رهبر مسیحی نباید هرگز نمونه افراط در خوشگذرانی باشد و مورد این اتهام قرار گیرد.

به علاوه خانواده رهبر نباید بی نظم و انضباط باشد. هیچ چیز نمی تواند عدم کنترل و سرپرستی والدین را جبران کند. فالكونر در مورد خانواده سر توماس مور نقل می کند: «او خانواده خود را به راحتی رهبری می کند به طوری که در آن هیچ گونه ناخشنودی یا نزاع پیش نمی آید. اگر اختلافی پیش آید فوراً آن را رفع می کند. در خانه او شادی حکم فرماست و کسی از آن خارج نمی شود مگر آنکه بهره ای برده باشد.» همانند کلیسا بهترین مکان برای تعلیم و تمرین رهبری، در میان خانواده است.

رهبر چگونه نباید باشد

تیطس ۷:۱

خودرأی یا تند مزاج یا میگسار یا طماع سود قبیح نباشد. در اینجا خلاصه‌ای از صفاتی که روحانی کلیسا باید از آن مبرا باشد داده شده و هر یک از این صفات با واژه‌ای روشن تعریف شده است.

۱- او نباید خودرأی باشد. واژه یونانی *authades* تحت اللفظی به معنای ارضای خود است. شخص *authades* آن قدر از خود راضی است که هیچ چیز دیگر جز وجود خودش نمی‌تواند او را راضی کند و هرگز در پی خوشی دیگران نیست. ریچارد ترنچ در مورد چنین شخصی گفته است: «او با خودخواهی نظر خود را بر دیگران تحمیل می‌کند و به خود کاملاً حق می‌دهد در حالی که در مورد حقوق، عقاید و علایق دیگران کاملاً بی‌اعتناست.

نویسندگان یونانی علم اخلاق در مورد عیب *authadeia* بسیار گفته‌اند. ارسطو از یک طرف در مورد کسی که مطابق میل همه رفتار می‌کند (*areskos*) و از طرف دیگر شخصی که مطابق میل هیچ کس عمل نمی‌نماید (*authades*) و آنکه بین این دو دارای وقار مناسب در زندگی است (*semnos*) مطالب بسیاری دارد. او درباره *authades* گفته که چنین شخصی با هیچ کس صحبت و معاشرت نمی‌کند. اودموس^۱ گفته *authades* کسی است که «زندگی خود را بدون در نظر گرفتن دیگران ترتیب می‌دهد و به مردم اهانت می‌کند.» اورپید می‌گوید چنین شخصی «به خاطر بی‌فرهنگی‌اش با مردم درشتی می‌کند.» فیلودموس^۲ می‌گوید شخصیت این فرد معجونی از خودبینی، تکبر و خشونت به مقدار مساوی است؛ خودبینی‌اش را وادار می‌کند خود را بالاتر از دیگران ببیند، خشونتش باعث تحقیر مردم می‌گردد و تکبرش باعث می‌شود دائماً خود را با دیگران مقایسه کند.

به وضوح پیداست که چنین فردی شخصیتی ناخوشایند دارد، بی‌تحمل است و هر چیزی را که قادر به درک آن نباشد محکوم کرده می‌اندیشد که برای هیچ کاری راه دیگری بجز راه او وجود ندارد. این خصلت چنانکه جان لاک گفته: «در قانون مردمان آزاده مردود است.» چنین مردی که شخصیتی خشن و متکبر بی‌تحمل دارد نباید هرگز در کلیسا سمتی داشته باشد.

۲- نباید تند مزاج باشد. اصل این واژه در زبان یونانی *orgilos* است. در یونانی دو واژه برای عصبانیت وجود دارد. *thumos* عصبانیتی است که فوراً شعله‌ور شده و به همان سرعت خاموش می‌شود مانند آتشی که به کاه بگیرد. *orge* ریشه *orgilos* به معنای

1) Eudemus

2) Philodemus

عصبانیت مزمن است، این نوع عصبانیت آنی نیست بلکه خشمی است که فرد آن را در خود زنده نگه می‌دارد. خشم ناگهانی چیزی است ناخوشایند ولی این عصبانیت کهنه تعمداً زنده نگاه داشته شده بدتر است. شخصی که خشم خود را به صورت کینه از کسی در دل می‌پروراند قابلیت خدمت در کلیسا را ندارد.

۳- او نباید میگسار باشد. واژه paroios در یونانی به معنای زیاده روی در نوشیدن شراب آمده ولی معنای آن به تدریج وسعت یافت تا آنجا که همه کارهای زشت و تجاوز کارانه را دربر گرفت. یهودیان این واژه را در مورد کسی که با زنان مدیانی مزاحمت می‌کرد بکار می‌بردند و مسیحیان برای تعریف کار آنهایی که مسیح را مصلوب کردند از این واژه استفاده می‌کردند. این کلمه معرف شخصیت کسی است که حتی در مواردی هم که مست نیست مانند مست تجاوز کار عمل می‌کند.

۴- او نباید زننده باشد. در یونانی واژه plektes به همان معنی زننده است. به نظر می‌رسد در کلیسای اولیه اسقفان زیاده غیرت به خرج می‌دادند و با خشونت و تنبیه بدنی اعضای گله خود را تنبیه می‌کردند زیرا در «قوانین رسولی» قید شده: «ما فرمان می‌دهیم اسقفی که ایمان دار خطاکاری را بزند باید معزول گردد.» پلاگیوس^۱ می‌گوید: «کسی که شاگرد مسیحی است که خود هنگام ضربه خوردن در جواب ضربه نمی‌زد نمی‌تواند کسی را بزند.» یونانیان معنی این واژه را تا آنجا بسط دادند که نه فقط خشونت در عمل بلکه خشونت در سخن را نیز شامل می‌شد و معنی آن «کسی که به همنوعان خود تشر بزند» شد. شاید بتوان در این متن نیز آن را به همین معنی ترجمه نمود. کسی که محبت را ترک کرده به خشونت در عمل یا عتاب در سخن رو می‌آورد لیاقت خدمت در کلیسای مسیح را ندارد.

۵- او نباید طماع سود قبیح باشد. واژه aischrokerdes به معنای کسی است که اهمیت نمی‌دهد دارایی خود را به چه طریقی به دست می‌آورد بلکه فقط می‌خواهد پولدار شود. این همان رفتاری است که مردم کریت را به خاطر آن سرزنش می‌کردند. پولیبیوس^۲ گفته است: «کریتی‌ها چنان مشغول پول درآوردن از راههای نامشروع بودند که برای آنها هیچ کاری در راه مال اندوزی زشت به نظر نمی‌رسید» و پلوتارک می‌گوید: «آنها چنان به پول می‌چسبند که زنبور به عسل.» کریتی‌ها مال اندوزی را از احترام و صداقت بهتر و بالاتر می‌دانستند، اهمیت نمی‌دادند که به چه قسمی پول در می‌آورند ولی مسیحی می‌داند که چیزهایی وجود دارد که به قیمت گزافی تمام می‌شود. فردی که تنها هدف زندگیش جمع‌آوری مادیات است - آن هم به هر صورتی که باشد، لیاقت کار در

1) Pelagius

2) Polybius

کلیسا را ندارد.

رهبر باید چگونه باشد

تیطس ۹-۸:۱

بلکه مهمان دوست و خیردوست و خرداندیش و عادل و مقدس و پرهیزکار و متمسک به کلام امین بر حسب تعلیمی که یافته تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را توبیخ نماید.

متن قبلی حاوی نکاتی بود که در رهبر کلیسا نباید باشد و این متن ویژگیهایی را بر می شمارد که باید در هر رهبر وجود داشته باشد. این ویژگی های ضروری به سه گروه تقسیم شده اند:

۱- اول ویژگی هایی که رهبر کلیسا باید در رفتار با دیگران داشته باشد.

او باید مهمان دوست (philoxenos) باشد که تحت الفظی به معنای غریب نواز است. در دنیای باستان افراد بسیاری بودند که همیشه در سفر بسر می بردند. کاروانسراها به شدت گران، غیراخلاقی و کثیف بودند و ضروری بود که مسیحیان غریب در میان جوامع مسیحی با روی باز پذیرفته می شدند. امروزه هم کسی بیشتر از غریبه ای در غربت به مصاحبت مسیحی نیاز ندارد. او همچنین باید خیردوست (philagathos) باشد. این واژه هم به معنای دوستدار خوبیها و هم دوستدار انسانهای نیک است. ارسطو این واژه را به معنای عدم خودخواهی یعنی دوستدار اعمال نیک بکار برده. ما مجبور نیستیم فقط یکی از این معانی را انتخاب کنیم زیرا هر دو معنی را شامل می شود. خادم مسیحی کسی است که قلبش به نیکی چه نسبت به انسانها، چه در مکانها یا اعمال مختلف پاسخ دهد.

۲- دوم ویژگی هایی که خادم مسیحی نسبت به شخص خود باید داشته باشد.

او باید خرد/ندیش باشد. اوریپید در مورد خرداندیشی می گوید: «بهترین خصلتی است که خدایان به انسان ارزانی داشته اند» و سقراط آن را «سنگ بنای فضیلت» می داند. گزنوفون گفته خرداندیشی روحیه ای است که شرارت را از مسیر خود برمی گرداند نه فقط زمانی که شرارت قابل رویت است بلکه حتی وقتی که هیچ کس شرارت را نمی بیند. ترنج آن را این گونه تعریف می کند: «خرداندیشی یعنی تسلط کامل بر هوسها و آرزوها به گونه ای که فرصت عدول از عقل سلیم و قوانین وضع شده داده نشود.» sophron صفتی است در انسان که یونانیان درباره آن می گفتند: «کسی است که افکارش افکار نجات دهنده است.» خادم مسیحی باید هر گونه غریزه ای را عاقلانه تحت کنترل خود داشته باشد.

او باید عادل (dikaos) باشد. یونانیان عدالت را در آن می دانستند که آنچه برای

خدایان و انسان شایسته است به هر یک داده شود. خادم مسیحی نیز باید برای مردم احترام و برای خدا الوهیت قائل شود که شایسته آنان است. او باید مقدس (hosios) باشد. ترجمه این واژه دشوار است زیرا توصیف کسی است که به اساس کمال در زندگی احترام می گذارد یعنی اموری که ورای قوانین وضع شده بشری است.

او باید پرهیزکار (egkrates) باشد. در اصل واژه یونانی تعریف شخصی است که به مرحله خودداری کامل نائل شده است. هر که دیگران را خدمت می کند باید اول بر خود مسلط باشد.

۳- بالاخره ویژگی هایی که خادم مسیحی نسبت به کلیسا باید داشته باشد. او باید قادر به تشویق اعضای کلیسا باشد. در نیروی دریایی قانونی است که می گوید هیچ افسری نباید افسر دیگری را در انجام وظیفه دلسرد نماید. همیشه در موعظه یا تعلیم کسی که لحن دلسرد کننده دارد اشتباهاتی هست. کار واعظ و معلم مسیحی ناامید کردن مردم نیست بلکه امیدوار کردن آنان است.

او باید مخالفان را توبیخ نماید. واژه یونانی elegchein بسیار پر معنی است، یعنی توبیخ به صورتی که مقصر به قصور خود اقرار کند. ترنچ می گوید: «توبیخ کردن یعنی بکار بردن سلاح پیروز راستی به نحوی که اگر به گناه خود معترف نشود حداقل گناه را محکوم کند.» دموستن گفته است توبیخ بیانگر وضعیتی است که در آن انسان حقیقت آنچه را گفته است نمایان می سازد. ارسطو می گوید توبیخ اثبات حقیقت است از آنچه گفته ایم. توبیخ مسیحی چیزی سوای گفتن جملاتی با عصبانیت و محکوم کردن افراد است بلکه سخن گفتن به شیوه ای است که گناهکار متوجه اشتباه خود شده حقیقت را بپذیرد.

معلمین کاذب کزیت

تیطس ۱: ۱۰-۱۱

زیرا که یاهو گویان و فریبندگان بسیار و متمرّد می باشند علی الخصوص آنانی که از اهل ختنه هستند که دهان ایشان را باید بست زیرا خانه ها را بالکل واژگون می سازند و برای سود قبیح تعالیم ناشایسته می دهند.

در اینجا تصویری از معلمان کاذب که کزیت را دچار مشکل کرده بودند ترسیم شده است و بدترین آنها ظاهراً یهودیان بودند. آنها سعی می کردند نوایمانان کزیتی را به دو چیز تشویق نمایند. یکی اینکه به آنها اصرار می کردند داستان ساده زندگی عیسی مسیح و صلیب او کافی نیست بلکه اگر می خواهند حقیقتاً خردمند باشند به همه داستانهای

دقیق و شجره نامه ها و تمثیل های پیشوایان یهود نیز احتیاج دارند. به علاوه سعی می کردند آنان را تعلیم دهند که فیض خدا کافی نیست و اگر می خواهند حقیقتاً نیک باشند باید کل قوانین یهودیت را در مورد غذا و نظافت رعایت نمایند. این معلمین کاذب به مردم تأکید می کردند که برای نجات، به چیزهای بیشتری از مسیح و فیض احتیاج دارند. اینها متفکرینی بودند که حقیقت خدا برایشان بسیار ساده تر و نیکوتر از آن بود که بتوانند بپذیرند.

خصوصیات این معلمین کاذب را تک تک از مد نظر می گذرانیم. آنها افرادی نامنضبط بودند مانند سربازان وظیفه شناسی که فرمان ها را اطاعت نمی نمایند. آنها قوانین کلیسا را نمی پذیرفتند و به انضباط آن گردن نمی نهادند. واضح است که کلیسا نوعی ایمان یکسان و ساده را به اعضا تحمیل نمی کند ولی اصولی هست که انسان باید به آنها معتقد باشد تا مسیحی خوانده شود که بزرگترین آنها کفایت مطلق مسیح است. در کلیسای پروتستان نیز بر انضباط تأکید می شود.

آنها یاوه گو بودند. واژه mataiologoi و صفت مشتق از آن mataios به معنای بیهوده، پوچ و بی فایده است و صفتی است که برای پرستش بت پرستان بکار می رود و منظور پرستشی است که در زندگی فایده ای ندارد. این مردان کریتی به فصاحت سخن می گفتند ولی تمامی صحبت هایشان برای نزدیک کردن کسی حتی یک قدم به نیکی هم مفید واقع نمی شد. فلاسفه کلیبی می گفتند هر دانشی که در راه فضیلت مفید نباشد بیهوده است. معلمی که فقط شاگرد خود را برای بحث های هوشمندانه و متفکرانه آموزش دهد تعلیمش بیهوده است.

آنها فریبنده بودند، کسانی که به جای راهنمایی مردم به سوی حقیقت آنان را از راستی دور می کردند.

تعالیمشان خانه ها را بالکل واژگون می سازد. در اینجا دو نکته قابل توجه وجود دارد. اول آن که تعلیم این افراد اساساً واژگون کننده است. درست است که انسان باید مرتباً در مورد عقایدش فکر کند ولی مسیحیت نیز از تردیدها و سؤالها فرار نمی کند بلکه با آنها به درستی و انصاف روبرو می شود اما تعلیمی که جز شک و سؤال پیامدی ندارد تعلیم بسیار بدی است. در تعلیم واقعی نهایتاً آشوب ذهنی به اطمینانی قوی تر و بزرگتر منجر می شود. دوم اینکه خانه ها را واژگون می سازند، بدین معنا که بر زندگی خانوادگی اثر مخرب می گذاشتند. هر تعلیمی که خانواده ای را متلاشی کند تعلیمی غلط است زیرا کلیسای مسیحی بر اساس خانواده مسیحی بنا شده است.

برای سود قبیح تعالیم ناشایسته می دادند. آنها بیشتر به فکر منافی بودند که

می توانستند در مقابل تعلیم از مردم بگیرند ولی در عوض به تعلیمی که به آنها می دادند نمی اندیشیدند. پری گفته است که این وضعیت، وسوسه ای به ستوه آورنده در کار معلم است زیرا زمانی که به تعلیم خود به عنوان شغلی برای ترقی و سود می نگرد در وضعی مهلک قرار گرفته است.

دهان ایشان را باید بست. این بدان معنا نیست که باید با خشونت و شکنجه آنها را به سکوت واداشت. واژه epistomizein به معنای دهان بستن، واژه ای مصطلح برای ساکت کردن شخص با دلیل و منطق است. راه مبارزه با تعلیم کاذب، تعلیم دادن به راستی است و تنها تعلیم حقیقی، تعلیم زندگی مسیحی است.

شهرت بد

تیطس ۱:۱۲

یکی از ایشان که نبی خاص ایشان است گفته است:

«اهل کریت همیشه دروغگو و وحوش شریر و شکم پرست بی کاره می باشند.»

این شهادت راست است.

هیچ مردمی به بدنامی مردم کریت نبوده اند. در دنیای باستان مشهور بود که سه C یعنی کریتی ها، سیسلی ها و کپدوکی ها شریرند (در زبانهای اروپایی نام این سه منطقه با حرف C شروع می شود). کریتی ها به مستی، بی ادبی، غیرقابل اعتماد بودن، دروغگویی، حرص و پرخوری شهرت داشتند.

طمع آنان زبانزد خاص و عام بود. پولیبیوس می گوید: «کریتی ها به خاطر حرص سیری ناپذیرشان دائماً در مشاجرات شخصی، کینه عمومی و نزاع عملی به سر می برند... و در هیچ جا اشخاصی دغل بازتر و اغواگرتر از کریتی ها پیدا نمی شود. بین آنان چنان به پول ارزش داده می شود که حرص پول نه فقط لازم بلکه برایشان اعتبار و حیثیت محسوب می شود. در حقیقت حرص و طمع به قدری با خاک کریت آشناست که در تمامی دنیا کریتی ها تنها مردمی هستند که برای به دست آوردن مال به هر طریقی، هیچ گونه بدنامی برایشان مطرح نیست.»

پولیبیوس از معاهده ای بین خائنی به نام بولیس^۱ با رهبری به نام کامبیلوس^۲ که او هم کریتی بود سخن به میان می آورد: «این معاهده با روحیه ای کاملاً کریتی مورد بحث قرار گرفت. آنها به امنیت شخص مورد خطر اصلاً فکر نمی کردند و هیچ گونه احساسی برای احترام به افرادی که به آنها اعتماد کرده بودند نداشتند بلکه تمام صحبت آنان حول محور

1) Bolis

2) Cambylus

امنیت خود و منافع شخصی خودشان دور می‌زد و از آنجا که هر دو کریتی بودند طولی نکشید که به توافق رسیدند.»

کریتی‌ها آن قدر رسوا بودند که یونانیان فعلی از روی آنان ابداع کردند: kretizein به معنای دروغ‌گویی و حقه‌بازی بود و ضرب‌المثل (kretizein pros kreta) به معنای «کریتی کردن در مقابل کریتی» به وجود آمد که درواقع به معنی دروغی را در مقابل دروغی قرار دادن بود به همان گونه که الماس الماس را می‌برد.

درواقع پولس از شاعری یونانی به نام اپیمنیدس^۱ نقل قول می‌کند که حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد می‌زیست و به عنوان یکی از هفت حکیم یونان شناخته شده بود. اولین عبارت این آیه یعنی «اهل کریت همیشه دروغگو هستند» توسط وی بر سرزبانها افتاد و شاعر سرشناس دیگری به نام کالیماخوس^۲ نیز این را تأیید نمود. در کریت بنای یادبودی به نام آرامگاه زئوس وجود داشت. واضح است که بزرگترین خدایان نمی‌میرد و در آرامگاهی مدفون گردد و شاعر نامبرده آن را به عنوان نمونه‌ای کامل از دروغ‌گویی کریتی‌ها نقل می‌کند و در سروده‌ای برای زئوس می‌گوید:

«اهل کریت همیشه دروغگو هستند،

زیرا ای پادشاه قبری ساختند

و آن را به نام تو خواندند اما تو هرگز نمی‌میری،

زندگی تو جاودانی است.»

کریتی‌ها در دروغ‌گویی، کلاه برداری، شکم‌بارگی و حرص و خیانت مشهور بودند. ولی در اینجا نکته‌ای عجیب وجود دارد. پولس به تیموتائوس نمی‌گوید: «از آنها دوری کن زیرا به آنها امیدی نیست و این را همه می‌دانند» بلکه می‌گوید: «آنها بد هستند و همه این را می‌دانند، تو برو و آنها را دگرگون ساز.» کمتر متنی به این صورت خوش بینی خدا را در بشارت مسیحی نشان می‌دهد که از هیچ کس قطع امید نمی‌کند. هر چه شرارت بیشتر باشد مبارزه شدیدتر خواهد بود. عقیده مسیحی آن است که هیچ گناهی آن قدر بزرگ نیست که فیض عیسی مسیح نتواند بر آن فائق آید.

پاك دلان

تیطس ۱: ۱۳-۱۶

از این جهت ایشان را به سختی توبیخ فرما تا در ایمان صحیح باشند و گوش‌نگیرند به افسانه‌های یهود و احکام مردمانی که از راستی انحراف می‌جویند.

1) Epimenides

2) Callimachus

هر چیز برای پاکان پاک است

لیکن آلودگان و بی‌ایمان را هیچ چیز پاک نیست بلکه فهم و ضمیر ایشان نیز ملوث است. مدعی معرفت خدا می‌باشند اما به افعال خود او را انکار می‌کنند چونکه مکروه و متمرّد هستند و به جهت هر عمل نیکو مردود.

یکی از بزرگترین صفات مشخصه ایمان یهود، هزاران قانون و دستور آن بود. در این قوانین موارد بیشمار وجود داشت که ناپاک و نجس و ممنوع بشمار می‌رفتند. وقتی یهودیت و آیین گنوسی دست به دست هم دادند حتی بدن هم نجس شد و غرایز طبیعی آن شریر گردید و در نتیجه فهرستهای بلندی از گناهان مرتباً پدید می‌آمد. لمس برخی چیزها گناه محسوب می‌شد و خوردن فلان خوراک یا بهمان غذا نیز و حتی ازدواج و بوجود آوردن فرزند هم گناه محسوب شد. چیزهایی که خود به خود نیک و کاملاً طبیعی بودند نجس محسوب می‌شدند.

بنابراین پولس این اصل بزرگ را گوشزد می‌کند که «هر چیز برای پاکان پاک است.» در روم ۱۴: ۲۰ نیز قبلاً این را گفته بود. زمانی که مرتب از او می‌پرسیدند چه چیز پاک و خوردن چه چیز نجس است گفت: «البته همه چیز پاک است.» شاید این جمله نه ضرب‌المثل بلکه جمله‌ای از خود مسیح باشد. وقتی مسیح در مورد شریعت و قوانین بیشمار یهود صحبت می‌کرد گفت: «هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل گشته او را نجس سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک می‌سازد» (مر ۷: ۱۵).

قلب انسان است که همه چیز را متفاوت می‌سازد. اگر قلبش پاک باشد همه چیز در نظرش پاک می‌نماید و اگر ناپاک هر چیزی را که به آن فکر کند یا در موردش صحبت کند یا آن را لمس نماید باعث ناپاکی آن می‌گردد. نویسندگان بزرگ اغلب به این اصل اشاره کرده‌اند. هوراس می‌گوید «وقتی ظرف پاک نباشد هر چیزی را که در آن بریزند تلخ می‌شود» و سنکا نیز می‌گوید: «همان طور که معده بیمار غذا را تغییر می‌دهد ذهن تاریک نیز هر چه را بیابد تخریب کرده آن را به رنج و زحمت تبدیل می‌کند. هیچ چیز برای شریر نیک نیست و هیچ چیز هم برای آنها زیان بخش نیست. هر چیز را که برایشان اتفاق بیفتد به فراخور طبیعت خود تغییر می‌دهند و حتی چیزهایی که به دیگران سود می‌رساند برای آنان زیان‌آور می‌گردد.» کسی که افکارش پلید باشد همه چیز را پلید می‌کند. او می‌تواند زیباترین چیزها را با زنگ و لکه بپوشاند ولی کسی که ذهن پاک دارد همه چیز را پاک می‌بیند.

در مورد چنین اشخاصی گفته شده که هم فکر و هم وجدانشان ناپاک است. انسان با

استفاده از دو استعداد خود، تصمیم می‌گیرد و به نتیجه می‌رسد. هوش و فهم خود را برای تفکر و وجدانش را برای گوش فرادادن به صدای خدا بکار می‌برد ولی اگر ادراکش به طوری درهم پیچیده شده باشد که در همه جا فقط ناپاکی را ببیند و وجدانش بوسیله تأیید شرارت بی‌احساس و تاریک گردد نمی‌تواند هیچ تصمیم نیکویی بگیرد. انسان باید سپر سفید بی‌گناهی خود را بی‌لکه نگاه دارد. اگر اجازه دهد ناپاکی ذهنش را آلوده کند هر فکری که به ذهنش می‌رسد آلوده خواهد شد و هر تصویری که به مخیله اش وارد شود تبدیل به شهوت می‌گردد، هر منظوری را به غلط دریافت کرده و به هر گفته‌ای معنای دوگانه می‌دهد. برای فرار از این ناپاکی باید در حضور پاک و پاک‌کننده عیسی مسیح قدم برداریم.

زندگی زشت و بی‌فایده

تیطس ۱: ۱۳-۱۶ (ادامه)

وقتی انسان به آن درجه از ناپاکی برسد ممکن است از نظر ادراک خدا را بشناسد ولی نحوه زندگیش آن شناخت را انکار می‌کند. در مورد چنین فردی سه چیز او را مشخص می‌نماید.

۱- مکروه است. واژه bdeluktos واژه‌ای است که به مجسمه‌ها و بت‌های بت‌پرستان اطلاق می‌شد و ریشه آن bdelugma به معنی نفرت و پلیدی است. فردی که ذهنی پلید داشته باشد و حرکات استهزاآمیز از او سرزنند و در اشارات ناپاک استاد باشد شخصی مکروه است.

۲- متهم است. چنین فردی نمی‌تواند اراده خدا را اطاعت کند. ذهن او تاریک شده و با خود کاری کرده که صدای خدا را نمی‌تواند بشنود چه رسد به اطاعت از آن. این شخص بجز اثری از شرارت نمی‌تواند چیز دیگری باشد و بنابراین لیاقت ندارد ابزاری در دست خدا باشد.

۳- به جهت هر عمل نیکو مردود است، به عبارت دیگر برای خدا و هموعانش بی‌فایده شده. واژه‌ای که در اینجا استفاده شده (adokimos) حاوی نکات جالبی است. این واژه برای سکه جعلی بکار می‌رود که وزنش از معیار سکه واقعی کمتر باشد یا در مورد سرباز ترسوئی که در زمان جنگ قصور می‌کند و مخفی می‌شود یا در مورد داوطلبی که انتخاب نشود یا فردی که دیگر شهروندان او را بی‌فایده بدانند. همچنین سنگی که معمار آن را به علت رگه داشتن برای ساختمان مناسب نمی‌دید با حرف A (adokimos) مشخص می‌کرد و کنار می‌گذاشت. آزمون نهایی زندگی، مفید بودن است و فردی که

تمایلش به ناپاکی باشد برای خدا و همنوعش فایده‌ای ندارد. به جای اینکه به انجام کار خدا در جهان یاری رساند مانع آن می‌شود و سرانجام اینکه بی‌فایدگی به فاجعه می‌انجامد.

شخصیت مسیحی (۱) مردان پیر

تیتس ۲: ۱-۲

اما تو سخنان شایسته تعلیم صحیح را بگو که مردان پیر هوشیار و باوقار و خرداندیش و در ایمان و محبت و صبر صحیح باشند.

تمام این باب در مورد به اصطلاح شخصیت مسیحی در عمل است. برای هر یک از مردم در سنین و موقعیتهای مختلف توضیح می‌دهد که در دنیا چگونه باید باشند و با مردان پیر شروع می‌کند.

آنان باید هوشیار (nephaios) باشند. این واژه در زبان یونانی به صورت تحت‌اللفظی به معنای عدم مستی و زیاده روی در مصرف شراب است. نکته مهم آنجاست که وقتی شخصی به سالهای پیری می‌رسد باید تعلیم یابد که شادی چیست و عدم آن چه و باید بدانند که زیاده روی در هر چیزی ضررش بیشتر از فایده آن است.

آنان باید باوقار (semnos) باشند که به معنای جدی بودن به طرز صحیح آن است. این حالت بیانگر رفتاری مکدر کننده و مزاحم نیست بلکه رفتار شخصی است که می‌داند در نور جاودان زیست می‌کند و به زودی جمع مردم را ترک کرده به همنشینی خدا می‌پیوندد.

آنان باید خرد/ندیش (sophron) باشند. این واژه معرف فردی است که ذهنش همه چیز را تحت فرمان خود دارد. انسان باید طی سالهای زندگی خود قدرت ذهنی خاصی را که هر غریزه و هوس را کنترل می‌کند به دست آورده باشد تا هر کدام از آنها در جای صحیح خود قرار بگیرند و نه بیشتر.

این سه واژه با هم این معنا را القا می‌کنند که مردان پیر باید آموخته باشند که یگانه مرکز ثقل زندگی چیست. بی‌پروایی و بی‌فکری تا حدی در زمان جوانی قابل اغماض است ولی گذشت سالها باید عقل را به ارمغان بیاورد. یکی از مناظر غم‌انگیز آن است که فرد از گذشت سالها چیزی نیاموخته باشد.

به علاوه مردان پیر باید در سه ویژگی بزرگ دارای سلامت و صحت باشد.

سلامت در/ایمان. اگر انسان واقعاً در کنار مسیح زندگی کند گذشت زمان و تجربه

زندگی باعث قوی شدن ایمان او می‌گردد. گذر عمر باید به ما بیاموزد که اعتمادمان به خدا کم نشود بلکه زیاده گردد. سلامت در محبت. شاید بزرگترین خطر دوران پیری در عیب‌جویی و انتقاد باشد. گاهی پیری همدردی محبت‌آمیز را از انسان می‌گیرد. متأسفانه امکان غرق شدن انسان در راههای خود به شیوه‌ای که به طرز ناخودآگاه با افکار و راههای نوین مخالفت ورزد وجود دارد ولی پیری نباید باعث عدم سازگاری شود بلکه باید هماهنگی و همدردی با دیدگاهها و اشتباهات دیگران را به طور روز افزون بوجود آورد. سلامت در صبر. سالهای زندگی باید انسان را مانند فولاد آبدیده سخت کند تا تحملش روز به روز افزوده گردد و در نتیجه بتواند بر مشکلات زندگی پیروز شود.

شخصیت مسیحی

(۲) زنان پیر

تیطس ۲: ۳-۵

همچنین زنان پیر در سیرت متقی باشند و نه غیبت‌گو و نه بنده شراب زیاده بلکه معلمات تعلیم نیکو تا زنان جوان را خرد بیاموزند که شوهر دوست و فرزند دوست باشند و خرداندیش و عقیفه و خانه نشین و نیکو و مطیع شوهران خود که مبدا کلام خدا متهم شود.

به خوبی می‌دانیم که در کلیسای اولیه محترم‌ترین و پرمسئولیت‌ترین وظیفه به زنان پیر داده می‌شد. ای. اف. براون که خود در هندوستان مبشر بود و در مورد جامعه هند-انگلیسی قدیم آشنایی کامل داشت داستان جالبی تعریف می‌کند. از یکی از دوستانش که برای مرخصی به انگلستان رفته بود سؤال شد: «در هندوستان به چه چیزی بیشتر از همه نیاز دارید؟» پاسخ تعجب‌آور وی این بود: «به مادر بزرگان.» در سابق تعداد زنان پیر در جامعه هند-انگلیسی بسیار کم بود زیرا تقریباً همه آنانی که در اداره امور کشور مشغول بودند هنگامی که هنوز تقریباً جوان بودند خدمتشان پایان یافته به انگلستان باز می‌گشتند و فقدان زنان پیر احتیاجی جدی بود. ای. اف. براون در ادامه می‌گوید: «زنان پیر نقش بزرگی در جامعه دارند. اهمیت آنها تا زمانی که فقدان آنان وجود نداشته باشد زیاد محسوس نیست. مادر بزرگان مهربان و زنان پیر بخشنده و شیرین سخن، ناصحان طبیعی جوانان اعم از دختر و پسر هستند. زنان پیری که زمان برایشان صفا، همدردی و درک را به ارمغان آورده باید در کلیسا و اجتماعی که به آنها تعلق دارد نقش بزرگی ایفا کنند. در اینجا ویژگی‌هایی که باید خصوصیت آنان باشد برشمرده شده است. رفتارشان

باید شایسته کسی باشد که به کارهای مقدس مشغول است. همان طور که گفته شده «آنها باید رفتار خادم معبد را در زندگی روزانه نشان دهند.» کلمنت اسکندریه گفته است: «مسیحی باید در تمام عمرش در تقدس زندگی کند.» به راحتی می توان دید که در صلح و مصاحبت کلیسا چه تغییری حاصل خواهد شد اگر همیشه به خاطر داشته باشیم که به کار مقدسی مشغولیم. در آن صورت بیشتر بحث های تلخ و حساسیت ها و کم تحملی که در فعالیتهای کلیسایی وجود دارد یکباره از میان می رود.

آنان نباید غیبت گو باشند. این نشانه طبیعت انسانی است که بیشتر مردم شنیدن و تکرار داستانهای پلید را درباره دیگران بیشتر از شرح امتیازات آنان دوست دارند. کار بدی نیست اگر تصمیم بگیریم هنگامی که نمی توانیم در ذهنمان چیز خوبی در مورد اشخاصی برای گفتن بیابیم اصلاً صحبت نکنیم.

زنان پیر باید زنان جوانتر را تعلیم دهند. گهگاه به نظر می رسد که تنها هدیه تجربه آب سرد ریختن روی نقشه ها و رویاهای دیگران است. وظیفه مسیحی آن است که تجارب خود را برای راهنمایی و تشویق به کار برد نه برای ناامید کردن و پشیمان نمودن.

شخصیت مسیحی

(۳) زنان جوان

تپس ۲: ۳-۵ (ادامه)

به زنان جوان دستور داده شده که شوهر دوست و فرزند دوست، خرداندیش و عقیفه و خانه نشین و نیکو و مطیع شوهران خود باشند و چنان رفتار کنند که کلام خدا متهم نگردد.

در این متن هم موضوعی موقتی و هم موضوعی دائمی وجود دارد. در دنیای قدیم یونان، زنان زندگی کاملاً محدودی داشتند. زن در قسمتی از خانه که برای او در نظر گرفته شده بود زندگی می کرد و به ندرت از آن خارج می شد. حتی برای صرف غذا نیز با مردان خانه نمی نشست و به جای سکونت او هیچ مردی جز شوهرش وارد نمی شد. او هرگز در هیچ اجتماع عمومی یا جلسه ای شرکت نمی کرد، به ندرت از خانه خارج می شد و هنگام بیرون رفتن هیچگاه تنها نبود. در حقیقت گفته شده که هیچ راه محترمانه ای برای امرار معاش زنان یونانی وجود نداشت. هیچ تجارت یا شغلی برای او میسر نبود و اگر برای امرار معاش سعی می کرد به فحشا کشانده می شد. اگر زنان کلیسای اولیه به طور ناگهانی بندهایی را که قرنهای آنان را تحت انقیاد داشت می گسیختند تنها نتیجه اش بدنامی کلیسا بود و باعث این می شد که بگویند مسیحیت باعث فساد جامعه

زنان است. زندگی که در اینجا وضع شده محدود و تنگ است ولی باید جوآن روزگار را هم در نظر گرفت بنابراین با این دورنما این وضع موقتی بود. ولی وضعی دائمی هم وجود دارد. این حقیقت ساده که هیچ وظیفه‌ای در جهان بزرگتر از مسئولیت و امتیاز خانواده نیست برای همه ما روشن است. امکان دارد وقتی زنان در دهها وظیفه خسته کننده که فرزندان و خانواده بر آنها تحمیل می کند بگویند: «اگر از زیر بار همه اینها رها می شدم می توانستم زندگی کاملاً مذهبی داشته باشم.» ولی در حقیقت در هیچ مکانی زندگی مذهبی نمی تواند بهتر از کانون خانواده عملی شود. جان کبل^۱ انگلیسی می گوید:

لازم نیست در سلولی گوشه نشین شویم،
با همسایه و کارمان وداع کنیم،
یا خود را به باد هوا زنده نگاه داریم.
تا در زیر این آسمان گناهکار نباشیم.
چرخشی کوچک، وظیفه‌ای مشترک
جواب هر چیزی است که می خواهیم؛
انکار خود راهی است
برای نزدیکی هر روزه به خدا.

خلاصه کلام آنکه هیچ کاری بزرگتر از ساختن محیط خانه نیست. بسیاری از مردان که نام خود را بر جهان حک کرده اند بدین خاطر موفق بوده اند که کسی در خانه آنها را محبت کرده به آنها می رسید. حضور همیشگی مادر در خانه و کارهایی از قبیل خواباندن بچه هایش و گوش دادن به دعای آنها بی نهایت مهمتر است از اینکه در همه جلسات عمومی و کلیسایی دنیا شرکت کند.

شخصیت مسیحی

(۴) مردان جوان

تیطس ۶:۲

و به همین نسق جوانان را نصیحت فرما تا خرداندیش باشند. وظیفه مردان جوان در یک جمله اما جمله ای بسیار پر معنی خلاصه شده است. آنان باید خرداندیش باشند. همان طور که قبلاً دیدیم انسان خرد/ندیش (sophron) دارای ذهنی است که به زندگی اطمینان و سلامتی می بخشد و امنیتی دارد که از کنترل بر همه

1) John Keble

جوانب زندگی سرچشمه می گیرد.

جوانی لاجرم زمان خطر است.

۱- در جوانی انسان خونگرم تر و احساساتی تر است. امواج زندگی قوی تر بوده گهگاه خطر بردن جوان را با خود دارد.

۲- در جوانی فرصت اشتباه کردن بیشتر است. جوانان در مصاحبت هایی قرار می گیرند که شنیدن صدای وسوسه ها گریز ناپذیر است. اغلب مجبورند برای تحصیل و درس خواندن دور از خانه و خانواده ای که آنها را در راه راست قرار می دهد، زندگی کنند. جوان هنوز مسئولیت خانه و خانواده را بر دوش ندارد. هنوز مال نیندوخته و سنگری را که مسن ترها را در راه راست نگه می دارد و به آنها حس وظیفه شناسی می دهد، به دست نیاورده اند. در جوانی فرصتهای بسیاری برای شکستن کشتی زندگی وجود دارد.

۳- در جوانی اغلب اطمینانی وجود دارد که از بی تجربگی سرچشمه می گیرد. تقریباً در تمام موارد و موضوعات مربوط به زندگی، جوانان از مسن ترها بی پرواترند به همین دلیل ساده که هنوز همه چیز را در مورد اشکالاتی که ممکن است پیش بیاید یاد نگرفته اند. مثالی ساده این است که جوانان اغلب با سرعت زیادی رانندگی می کند زیرا نمی دانند تصادف چقدر آسان اتفاق می افتد یا اینکه ایمنی اتومبیل بسته به چه فلز نازکی است. جوان همیشه مسئولیتها را با روحی بی خیال تراز یک فرد مسن قبول می کند زیرا اشکالات را نشناخته و ورشکستگی ها را هنوز تجربه نکرده که چه آسان اتفاق می افتد. کسی تجربه را نمی تواند بخرد. آن را فقط مرور زمان بوجود می آورد. در جوانی خطر و افتخار هر دو وجود دارند.

به همین دلیل اولین چیزی که باید هدف هر جوان باشد تسلط بر خود است. کسی نمی تواند دیگران را خدمت کند تا زمانی که بر خود تسلط نیابد. «کسی که دیر غضب باشد از جبار بهتر است و هر که بر روح خود مالک باشد از تسخیر کننده شهر افضل است» (امت ۱۶: ۳۲).

شخصیت مسیحی

(۵) معلم مسیحی

تیطس ۲: ۷-۸

خود را در همه چیز نمونه اعمال نیکو بساز و در تعلیم خود صفا و وقار و اخلاص را بکار بر و کلام صحیح بی عیب را تا دشمن چون که فرصت بد گفتن در حق ما نیابد خجل شود.

اگر قرار است تعالیم تیطس مفید واقع گردد باید پشتیبان آن شهادت زندگیش باشد و خود او نمونه‌ای باشد از آنچه تعلیم می‌دهد.

۱- باید مشخص باشد که انگیزه‌هایش کاملاً پاک هستند. معلم و واعظ مسیحی همیشه با تجربه‌های خاصی روبرو می‌شود. خطر خودنمایی و وسوسه‌نمایش موفقیت‌های خود جهت جل‌ب‌توجه دیگران به شخص خود به جای پیام خدا وجود دارد. اغوای قدرت در میان است. معلم، واعظ و کشیش همیشه با وسوسه دیکتاتوری روبرو می‌شوند. او باید رهبر باشد ولی هرگز دیکتاتور نباشد. او یاد می‌گیرد که مردم را می‌توان رهبری کرد ولی نمی‌توان راند. خطری که از همه بیشتر معلم و واعظ مسیحی با آن روبرو می‌شود این است که معیارهای موفقیت را اشتباه محاسبه کند. اتفاق افتاده کسی که بیرون از کلیسا نامش ناشناس است در نظر خدا موفقیتش بیشتر از کسی است که نامش بیرون از فضای کار بر سر زبان‌هاست.

۲- باید باوقار باشد. وقار با کناره‌گیری فرق دارد و از تکبر و فخر نیز جداست. وقار یعنی بیداری نسبت به مسئولیت سنگین نماینده مسیح. اشخاص دیگر ممکن است به چیزهای کوچک سر فرود آورند ولی او باید از آن برتر باشد. دیگران ممکن است لجاجت را تحمل نمایند ولی او باید تلخی نکند. اگر دیگران در مورد سمت خود حساس باشند او باید فروتنی داشته فراموش کند که سمتی دارد. دیگران در مباحثات شعله‌ور شده عصبانی می‌شوند او باید آرامشی داشته باشد که نتوان آن را تحریک کرد. چیزی بیشتر از سقوط رفتار رهبر کلیسا و کشیش و صحبت‌های بی‌ربط نماینده مسیح خاطر او را نمی‌آزارد.

۳- باید پیامی بی‌عیب داشته باشد. معلم و واعظ مسیحی باید حقیقت انجیل را منتشر نمایند نه عقاید خود را. هیچ چیز برای آنان آسانتر از مشغول کردن خود به مطالب جنبی نیست. او باید همیشه دعا کند: «خداوندا به من حس تعادل و تناسب عطا فرما.» به محض اینکه مبلغ عقاید خود یا بخشی از علایق خاص شد دیگر نمی‌تواند معلم یا واعظی مفید برای تعلیم کلام خدا باشد.

وظیفه‌ای که به تیطس محول شده وظیفه‌ای مهم است که نه برای صحبت درباره مسیح بلکه برای نشان دادن او به مردم می‌باشد. بهترین چیزی که می‌توان در مورد معلم گفت این است که «اول با زحمت تجربه کرد و سپس تعلیم داد.»

شخصیت مسیحی

(۶) کارگر مسیحی

تیطس ۲: ۹-۱۰

غلامان را نصیحت نما که آقایان خود را اطاعت کنند و در هر امر ایشان را راضی سازند و نقیض گو نباشند و دزدی نکنند بلکه کمال دیانت را ظاهر سازند تا تعلیم نجات دهنده ما خدا را در هر چیز زینت دهند.

در کلیسای اولیه مشکل کارگر مسیحی که تا اندازه ای بحرانی بود از دو جهت مختلف مطرح بود.

اگر ارباب بت پرست بود مسئولیتی که بر غلام نهاده می شد واقعاً سنگین بود زیرا فقط بوسیله رفتار او اربابش با مسیحیت آشنا می گردید. وظیفه کارگر بود که به ارباب نشان دهد مسیحیت چیست. این مسئولیت هنوز هم بر دوش هر کارگر مسیحی قرار دارد. تعداد زیادی از مردم هرگز با میل خود از در کلیسا داخل نمی شوند و کشیش فرصت صحبت با آنان را نمی یابد. پس چگونه مسیحیت می تواند با آنها رابطه برقرار سازد؟ داستانی مشهور از حضرت فرانسیس نقل شده که روزی به یکی از راهبان جوان خود گفت: «بیا به داخل ده رفته برای مردم موعظه کنیم.» پس از آن که به ده رسیدند شروع به صحبت با چند نفر کردند و به در خانه ها رفته گدایی می کردند. فرانسیس با بچه ها بازی می کرد و به عابرین سلام کرده با آنان خوش و بش می نمود. سپس عازم خانه شدند. راهب گفت: «پدر پس کی موعظه می کنیم؟» فرانسیس لبخند زنان گفت: «هر قدمی که برداشتیم، هر حرفی که زدیم و هر حرکتی که کردیم خود یک موعظه بود.»

این مشکل روی دیگری نیز داشت. اگر ارباب مسیحی بود و سوسه ای تازه در زندگی کارگر مسیحی پیدا می شد و ممکن بود بخواهد از مسیحی بودن خود سوءاستفاده نماید و تصور کند که به خاطر اینکه مسیحی است اربابش باید امتیازات خاصی به او بدهد یا به خاطر اینکه او و اربابش هر دو اعضای یک کلیسا هستند اربابش باید از بعضی چیزها نسبت به او اغماض کند. کاملاً امکان دارد که انسان از مسیحیت خود بخواهد سوءاستفاده نماید و شخصی که به این کار دست بزند بدترین مبلغ مسیحیت است. پولس ویژگی های کارگر مسیحی را فهرست وار گوشزد می کند. کارگر مسیحی مطیع است. مسیحی هرگز نباید خود را آنقدر بالا بداند که فرمان نبرد. مسیحیت به او می آموزد که چگونه خدمت کند. باید کارآمد باشد و اربابش را راضی سازد. کارگر مسیحی نمی تواند کاری را که به عهده او محول شده به بهترین وجه انجام ندهد. باید احترام بگذارد و تصور نکند مسیحیت حق خاصی برای او قائل می شود تا انضباط را زیر پا بگذارد. مسیحیت خط اقتدار را در دنیای صنعت و تجارت قطع نمی کند. باید درستکار باشد. دیگران ممکن است به خلافت های کوچک دست بزنند که دنیا از آنها پراست. باید دستش پاک باشد. باید وفادار باشد و اربابش بتواند به وفاداری او اعتماد کند.

ممکن است شخصی که مسیحیت خود را به سرکارش می برد با اشکال برخورد کند ولی اگر با آن بماند در نهایت احترام همه را به سوی خود جلب خواهد نمود. ای. اف. براون از واقعه ای در هندوستان تعریف می کند: «یک مستخدم مسیحی را اربابش روزی با پیامی شفاهی به جایی فرستاد. او می دانست که پیام صحت ندارد بنابراین از دادن آن ابا کرد. اگر چه اربابش در آن زمان عصبانی شد ولی آن مستخدم در نظرش احترام بیشتر کسب کرد و دانست که همیشه می تواند در کارهای مربوط به خودش نیز به او اعتماد کند.»

حقیقت آن است که دنیا درمی یابد که کارگر مسیحی بیشتر ارزش دارد. از یک نظر مسیحی بودن در کارمان سخت است ولی از نظر دیگر آسانتر از آن است که ما فکر می کنیم. زیرا اربابی زیر آسمان وجود ندارد که مشتاقانه دنبال کارگری نباشد که بتوان به کار و دستکاری او اعتماد کند.

قدرت اخلاقی تن گیری پسر خدا

تیطس ۲: ۱۱-۱۴

زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است ظاهر شده ما را تأدیب می کند که بی دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده با خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات دهنده خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم که خود را در راه ما فدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و امتی برای خود طاهر سازد که ملک خاص او و غیور در اعمال نیکو باشند. در عهد جدید کمتر متنی به این وضوح قدرت اخلاقی تن گیری پسر خدا را تعریف می کند. تأکید اصلی آن بر معجزه تغییر اخلاقی است که عیسی مسیح ایجاد می نماید. در مورد این معجزه کراراً به صورت مفصل و جالبی صحبت شده است. اشعیا زمانی قوم خود را نصیحت کرد: «از شرارت دست بردارید، نیکوکاری را بیاموزید» (اش ۱: ۱۶-۱۷). نکته اول، جنبه منفی نیکوکاری یعنی دست برداشتن از آنچه شریر است و آزادی از آن چیزی که پست است. دوم جنبه مثبت یعنی تحصیل فضیلت نورانی که مشخصه زندگی مسیحی است.

اول ترک بی دینی و شهوات دنیوی است. منظور پولس از شهوات دنیوی چیست؟ کریزوستوم گفته است: چیزهای دنیوی آن چیزهایی هستند که با ما به دنیای باقی برده نمی شوند و در همین دنیای فعلی باقی می مانند. انسان تنگ نظر است اگر همه قلب و زحمت خود را روی چیزی بگذارد که هنگام ترک این دنیا آنها را جا می گذارد. تعریف

ساده تر شهوات دنیوی چیزهایی است که نمی خواهیم به خدا نشان دهیم. فقط مسیح می تواند زندگی درونی ما را مانند زندگی برونی مان شایسته نظر خدا سازد. این جنبه منفی قدرت اخلاقی راز تن گیری بود.

اما قدرت مثبت آن این است که عیسی مسیح ما را قادر می سازد با خرداندیشی زندگی کنیم و همه چیز را تحت فرمان خود داشته باشیم و هیچ شهوت و آرزویی را اجازه ندهیم که از جایگاه خود فراتر رود، با عدالتی که بتوانیم آنچه شایسته خدا و مردم است هر یک را به جای خود انجام دهیم و دینداری که ما را در هوشیاری ساکن می سازد تا بدانیم که این جهان چیزی جز معبد خدا نیست.

قدرت این زندگی جدید در انتظار کشیدن برای آمدن عیسی مسیح است. وقتی انتظار تشریف فرمایی شاهانه وجود دارد همه چیز تمیز و آراسته شده شایسته نظر شاهانه می گردد. مسیحی کسی است که همیشه برای آمدن شاه شاهان آمادگی دارد.

در خاتمه پولس کار مسیح را خلاصه می کند و این کار را مانند همیشه اول به طور منفی و سپس به گونه مثبت ارائه می دهد.

مسیح ما را از قدرت ناراستی می رهاوند، قدرتی که ما را به گناه ملزم می سازد. مسیح می تواند ما را طاهر سازد تا برای اینکه ملک خاص او شویم شایسته باشیم. واژه (periousios) که «خاص» ترجمه شده واژه ای است جالب که به معنای «برای مقصودی اندوختن» و به طور مخصوص در مورد غنیمتی بکار می رفت که پادشاه فاتح در جنگ برای خود کنار می گذاشت. بوسیله کار عیسی مسیح، مسیحی ملک خاص خدا می شود. قدرت اخلاقی تن گیری، افکار عالی است؛ نه فقط مسیح ما را از عقوبت گناهان گذشته می رهاوند بلکه ما را قادر می سازد زندگی کاملی را در این دنیا با صلح و صفا به سر بریم و می تواند آنقدر ما را پاک کند که برای زندگی آینده شایسته بوده ملک خاص خدا شویم.

وظیفه سه گانه

تپس ۱۵:۲

این را بگو و نصیحت فرما و در کمال اقتدار توبیخ نما و هیچ کس تو را حقیر نشمارد. در اینجا پولس وظیفه سه گانه واعظ، معلم و رهبر مسیحی را به اختصار پیش روی تپس می گذارد.

وظیفه / اعلام. پیام را باید اعلام کرد. موضوعاتی هستند که بحث درباره آنها غیرممکن است و گفتگو در موردشان بی مورد. گاهی اوقات فقط باید گفت: «خداوند چنین

می گوید.»

وظیفه نصیحت کردن. هر واعظی که جماعت خود را ناامید کند در کار خود موفق نیست. مردم باید از گناه خود اطلاع داشته باشند نه به نوعی که ناامید گردند بلکه به طریقی که به فیض خدا رهبری شوند که از تمام گناهان آنها بزرگتر است. وظیفه متقاعد ساختن. باید چشم های گنهکار باز شود تا گناه خود را ببیند و ذهن کسی که به راه اشتباه پناهاده باید روشن شود تا اشتباه خود را درک کند. به قلب کسی که بی توجه است باید ضربه آگاهی وارد کرد تا بیدار شود. پیام مسیحیت مُخَدَّری برای خواباندن مردم نیست بلکه نوری شدید که هویت واقعی خدا و مردم را آشکار می سازد.

شهروند مسیحی

تیطس ۳: ۱-۲

به یاد ایشان آور که احکام و سلاطین را اطاعت کنند و فرمانبرداری نمایند و برای هر کار نیکو مستعد باشند و هیچ کس را بد نگویند و جنگجو نباشند بلکه ملایم و کمال حلم را با جمیع مردم به جا آورند.

در اینجا وظایف عمومی و اجتماعی مسیحیان بیان شده که نصیحتی است که مخصوصاً در مورد مردم کریت صدق می کند. کریتی ها به آشوبگری، ستیزه جویی و عدم تحمل با همه حکام و قدرتها شهرت داشتند. پولیبیوس تاریخ نویس یونانی می گوید: «آنها دائماً مشغول طغیان و شورش، قتل و کشتار و جنگ بودند.» در این متن شش ویژگی شهروند خوب عنوان شده است.

شهروند خوب مطیع قانون است. می داند که در صورت عدم رعایت قانون زندگی، هرج و مرج بوجود می آید. برای مسئولین احترام شایسته قائل است و فرمانهایی که به او داده می شود اطاعت می نماید. مسیحیت با شخصیت فردی تضادی ندارد ولی تأکید می کند که باید هر کسی به یاد داشته باشد که عضوی از جامعه است. ارسطو می گوید: «انسان حیوانی است سیاسی» بدین معنی که انسان در تنهایی نمی تواند خود را ابراز کند بلکه در چارچوب یک گروه است که شخصیتش بروز می یابد.

شهروند خوب در خدمت فعال است. برای هر کار خوب آماده است. بیماری خاص دنیای امروز بی حوصلگی است که نتیجه مستقیم خودخواهی است. اگر هر کس از خود بپرسد: «چرا من این کار را انجام می دهم؟ بگذار کس دیگری انجام دهد» حتماً ملول و بی حوصله می شود زیرا جالب بودن زندگی در خدمت است.

شهروند خوب در صحبت محتاط است. نباید غیبت کسی را بکند. هیچ کس چیزی را

که دوست ندارد پشت سرش گفته شود نباید پشت سر دیگری بگوید. شهروند خوب همانقدر که در کارش محتاط است باید در صحبتش نیز احتیاط کند.

شهروند خوب متحمل می شود و تجاوزکارانه عمل نمی کند. واژه amachos به معنی صلح کننده است و بدان معنا نیست که شهروند مسیحی نباید برای آنچه در اعتقاد او صحیح است ایستادگی نکند. بلکه هیچ گاه نباید آنقدر مستبدانه رفتار کند که بیندیشد هیچ طریقی جز راه او صحیح نیست. برای دیگران آن حق را قائل است که برای خود در ابراز عقیده می خواهد داشته باشد.

شهروند خوب مهربان است. واژه epieikes گویای کسی است که به جزئیات قانونی احتیاج ندارد. ارسطو می گوید معنی این واژه «اغماض در ناتوانی انسانهاست» و نیز توانایی «نه فقط در درک اصل قانون بلکه درک ذهن و هدف قانون گذار نیز». شخص epieikes همیشه آماده است جلوی بی عدالتی را که اغلب به نام قانون صورت می پذیرد بگیرد.

شهروند خوب آرام است. واژه praus تعریف شخصی است که اخلاقش همیشه تحت فرمان خودش باشد. می داند کی عصبانی شود و کی خود را کنترل کند. او با صبر اشتباهاتی را که دیگران در مورد او مرتکب می شوند تحمل می کند و همیشه شجاعانه آماده است به کمک کسانی بشتابد که در حقشان ظلم شده.

این ویژگی ها فقط در اشخاصی ممکن است که در قلبشان عیسی مسیح سلطنت می کند. مصلحت هر اجتماعی بستگی به آن دارد که مسیحیان آن اجتماع وظیفه نشان دادن شهروندی مسیحیت را به دنیا بپذیرند.

پویایی و توان مضاعف

تیطس ۳:۷-۳

زیرا که ما نیز سابقاً بی فهم و نافرمانبردار و گمراه و بنده انواع شهوات و لذات بوده در خبث و حسد بسر می بردیم که لایق نفرت بودیم و بر یکدیگر بغض می داشتیم. لیکن چون مهربانی و لطف نجات دهنده ما خدا ظاهر شده نه به سبب اعمالی که ما به عدالت ظاهر کرده بودیم بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی ای که از روح القدس است که او را به ما به دولتمندی افاضه نمود به توسط نجات دهنده ما عیسی مسیح تا به فیض او عادل شمرده شده وارث گردیم به حسب امید حیات جاودانی.

پویایی و توان زندگی مسیحی مضاعف است.

اول باید دانست که گروندگان به مسیحیت زمانی بهتر از همسایگان بی ایمان خود

نبودند. نیکوکاری مسیحی انسان را مفتخر نمی کند بلکه او را بی نهایت سپاسگزار می نماید. وقتی به دیگران می نگرد که در بت پرستی زندگی می کنند آنها را تحقیر نمی کند بلکه چیزی را می گوید که وایت فیلد هنگامی که گناهکاری را در پای چوبه دار دید گفت: «آنجا نمی روم مگر به فیض خدا.» این از شناخت کار خدا در عیسی مسیح بوجود می آید. شاید متن دیگری در عهد جدید نباشد که این چنین به اختصار ولی کامل کار مسیح را برای مردم شرح دهد. کار او دارای هفت حقیقت واضح است.

۱- مسیح ما را در رابطه ای نوین با خدا قرار می دهد. تا زمانی که او نیامده بود خدا پادشاهی بود که مردم در برابرش با هیبت و ترس می ایستادند. داوری بود که انسان در مقابلش از ترس خم می شد. قدرتی که همه با ترس با او روبرو می شدند. مسیح آمد تا به مردم بگوید که خدا پدری است که قلبش باز و دستش با محبت به سوی آنان دراز است. او نیامد تا در مورد داوری بگوید که آنان را برای همیشه دنبال می کند بلکه تا از محبتی بگوید که هرگز آنان را ترک نخواهد کرد.

۲- محبت و فیض خدا عطایایی هستند که ما خود هیچ وقت نمی توانیم به دست آوریم بلکه می توانیم آنها را در کمال اعتماد و محبت بیدار بپذیریم. خدا محبت خود را صرفاً از نیکی قلب خود به ما می بخشد و مسیحی هرگز آن را حق خود نمی داند بلکه هدیه خدا می شمارد. کلید زندگی مسیحی اعجاب و تشکر فروتنانه است و هرگز رضایت خاطر متکبرانه نیست. همه اینها بستگی به دو ویژگی خدا دارد.

الف) نیکی خدا. واژه chrestotes به معنی شفقت است، به معنای روحی که به قدری محبت دارد که همیشه مشتاق هدیه ملزومات است. chrestotes عبارت است از هر گونه لطف و احسانی که نه در احساسات گرم فقط بلکه در عمل نیز با اشتیاق در هر زمانی داده شود.

ب) محبت خدا نسبت به انسان. واژه philanthropia یعنی محبت کردن انسان به صورت انسانی. یونانیان اهمیت زیادی به این واژه زیبا می دادند و آن را در مورد محبت انسان به هم نوع بکار می بردند. برای بیان بزرگواری پادشاهی نیکو نسبت به رعایایش یا در مورد عمل ترحم آمیز مرد سخاوتمند نسبت به نیازمندان و مخصوصاً در مورد شخص مهربانی که برای آزادی دیگری فدیة می دهد از این واژه استفاده می شود. در ورای همه اینها هیچگونه شایستگی انسانی وجود ندارد بلکه هر چه هست لطف و محبت جهانشمول خداست.

۳- این محبت و فیض خدا از طریق کلیسا توسط راز تعمید به انسان می رسد. این بدان

معنا نیست که بگوییم از هیچ راه دیگری نمی توان آن را یافت زیرا خدا محدود به سنت های مذهبی نیست ولی از طریق کلیسا همیشه در به روی آنها باز است. وقتی در مورد تعمید فکر می کنیم، باید به خاطر داشته باشیم که در کلیسای اولیه تعمید برای مردان و زنان بالغی بود که قبلاً بت پرست بودند و با اراده راهی را برای قبول راه دیگر ترک می کردند. پولس به مردم قرن تس می نویسد: «شما غسل یافته، مقدس گردیده و عادل کرده شده اید» (۱-قرن ۶: ۱۱) و در رساله به افسسیان می گوید: مسیح کلیسا را گرفت «تا آن را به غسل آب بوسیله کلام طاهر ساخته تقدیس نماید.» در تعمید قدرت ظاهر ساختن و از نو متولد ساختن خدا وجود دارد.

در این مورد پولس از دو واژه استفاده می کند.

از تولد تازه صحبت می کند. *paliggenesis* واژه ای است که مشتقات زیادی دارد: زمانی که نوایمانی در یهودیت پذیرفته می شد پس از اینکه تعمید می گرفت مثل کودک با او رفتار می شد، مانند اینکه دوباره به دنیا آمده و زندگی از اول شروع شده. فیثاغورثی ها از این واژه بسیار استفاده می نمودند. آنها به تناسخ عقیده داشتند و می گفتند که انسانها آن قدر به صورتهای متفاوت به این جهان برمی گردند تا لیاقت آزاد شدن از جسم را بیابند و هر بازگشتی تولدی تازه محسوب می شد. رواقیون نیز از این لغت استفاده می کردند و عقیده داشتند که هر سه هزار سال دنیا در یک حریق بزرگ بالا رفته سپس تولد تازه می یابد و هنگامی که شخصی وارد مراسم مذهبی می شد می گفتند: «او برای حیات جاویدان تولد تازه یافته است.» نکته اینجاست که هرگاه شخصی مسیح را به عنوان نجات دهنده و خداوند بپذیرد زندگی از نو شروع می شود. تازگی خاصی در زندگی ایجاد می شود که آن را فقط می توان با تولد تازه ربط داد.

از تجدید و احیا سخن می گوید: مثل این است که زندگی کهنه و فرسوده شده و با کشف مسیح عمل تازگی انجام می گیرد که در یک لحظه پایان نمی پذیرد بلکه روزانه تکرار می شود.

علت و معلول

تیطس ۳: ۷-۳ (ادامه)

۴- فیض و محبت خدا در کلیسا به انسان می رسد ولی در پشت همه اینها قدرت روح القدس قرار دارد. همه اعمال و سخنان کلیسا و تمام رازهای آن بدون قدرت روح القدس بی نتیجه است. هرچقدر سازمان کلیسا عالی، آیین های آن والا و ساختمان آن زیبا باشد بدون آن قدرت بی فایده است. تعلیم روشن است. احیای کلیسا از کفایت

و کارایی روزافزون در سازمان دهی ناشی نمی شود بلکه احیای آن نتیجه انتظار برای خداست. این بدان معنا نیست که کارایی لازم نیست ولی کفایت و کارایی هر اندازه هم زیاد باشد زندگی را به بدنی که روح از آن جدا شده نمی دمد.

۵- پیامد همه اینها نتیجه ای سه گانه است: دریافت بخشش برای گناهان گذشته. خداوند آنقدر رحمت دارد که گناهان ما را بر علیه ما بکار نمی برد. روزی مردی در مورد گناهان خود پیش آگوستین به شدت غمناک بود. آگوستین به او گفت: «ای مرد نگاه خود را از گناهانت برداشته به سوی خدا متوجه ساز.» منظور این نیست که انسان نباید در تمام عمر خود برای گناهانش احساس توبه را ادامه دهد بلکه خاطرۀ گناهان باید یاد اعجاب بخشش خدا را زنده کند.

۶- این زندگی کنونی نیز نتیجه آن است. مسیحیت محدود به برکتهای آینده نمی شود بلکه همیشه ارائه دهنده نوعی زندگی با ویژگی هایی است که قبلاً هرگز وجود نداشته. زمانی که مسیح وارد زندگی کسی می شود برای اولین بار واقعاً زندگی می کند.

۷- در خاتمه امید به چیزهای حتی بزرگتر نیز وجود دارد. مسیحی کسی است که بهترین چیزها را هنوز در پیش رو دارد، می داند که هر چند زندگی دنیوی با مسیح عالی است ولی زندگی آینده متعالی تر است. مسیحی به اعجاب بخشوده شدن از گناهان گذشته واقف است و شادی زندگی کنونی را با مسیح می شناسد و امید زندگی والاتری را برای آینده دارد.

ضرورت عمل و خطر مباحثه

تیطس ۳: ۸-۱۱

این سخن امین است و در این امور می خواهم تو قدغن بلیغ فرمایی تا آنانی که به خدا ایمان آوردند بکوشند که در اعمال نیکو مواظبت نمایند زیرا که این امور برای انسان نیکو و مفید است و از مباحثات نامعقول و نسب نامه ها و نزاعها و جنگهای شرعی اعراض نما زیرا که بی ثمر و باطل است و از کسی که از اهل بدعت باشد بعد از یک دو نصیحت اجتناب نما. چون می دانی که چنین کس مرتد و از خود ملزم شده در گناه رفتار می کند.

تأکید این متن بر روی عمل مسیحی و خطر نوع خاصی از مباحثه است. واژه ای که در اینجا مواظبت نمودن ترجمه شده proistiasthai در حقیقت به معنای «ایستادن در مقابل» چیزی است و برای مغازه داری بکار می رفت که در مقابل دکان خود ایستاده اجناس خود را با فریاد عرضه می کرد. این عبارت ممکن است دو معنا داشته

باشد. اول اینکه شاید به مسیحیان فرمان می‌دهد که به حرفه‌ای محترم و مفید پردازند. کلیسای اولیه اصرار داشت شخصی که می‌خواهد عضو کلیسای مسیح شود باید حتی قبل از اینکه خواهان عضویت گردد از برخی مشاغل دست بکشد. به احتمال قوی‌تر این جمله معنای وسیع‌تری دربر دارد و آن این است که مسیحی باید اعمال نیکویی را که برای مردم مفید است انجام دهد.

قسمت دوم این متن ما را از مباحثات بیهوده برحذر می‌دارد. فلاسفه یونان همه وقت خود را صرف اشکالات خود ساخته می‌کردند و پیشوایان یهود نیز وقت خود را مصروف نوشتن نسب‌نامه‌های خیالی برای شخصیت‌های عهد عتیق می‌نمودند، کاتبان یهود ساعتها صرف بحث و گفتگو در مورد آنچه باید و آنچه نباید در روز شنبه انجام شود می‌کردند یا اینکه چه چیز حرام و چه چیز حلال است. گفته شده اینکه انسان خود را به خاطر بحث و سوال در مورد مذهب خود را مذهبی بداند بسیار خطرناک است. بسیار آسانتر است که در مورد مسائل و سؤالات مذهبی صحبت شود تا اینکه در خانه مهربان بوده راحتی دیگران را در نظر داشته باشیم یا در کارمان کارآمد، درستکار و ساعی باشیم. در حالی که وظایف ساده مسیحی پیش روی ماست، نشستن و بحث کردن در مورد مطالب عمیق و پیچیده مذهبی چه امتیازی دارد. این گونه مباحث چیزی جز منحرف کردن وظایف مسیحی نیست.

پولس مطمئن بود که وظیفه واقعی مسیحی در اعمال مسیحی اوست. این بدان معنا نیست که بگوییم جایی برای بحث و گفتگو در مسیحیت وجود ندارد ولی بحثی که نتیجه عملی نداشته باشد غالباً اتلاف وقت است.

نصیحت پولس آن است که از مردمانی که همواره مباحثه می‌کنند و در عقاید خود مستبد هستند باید دوری نمود. در ترجمه ما چنین افرادی/هل بدعت نامیده شده‌اند که واژه یونانی آن hairetikos است. واژه hairein یعنی انتخاب کردن و haireisis به معنی حزب، گروه، مکتب یا فرقه می‌باشد. این واژه در اصل معنای بدی ندارد ولی زمانی که شخصی عقاید شخصی خود را بر خلاف تمام تعالیم، موافقتها و سنتهای کلیسا تحمیل می‌کند معنای آن عوض می‌شود. فاسد یا بدعت‌گذار کسی است که تصور می‌کند تمام تصمیمات او درست و تصمیمات دیگران کاملاً اشتباه است. اخطار پولس در مورد کسی است که فکر می‌کند تمامی حقایق را باید با عقاید او آزمود. انسان باید همیشه مواظب عقایدی باشد که او را از مصاحبت ایمان‌داران دیگر جدا می‌سازد. ایمان حقیقی انسانها را جدا نمی‌سازد بلکه آنها را به هم نزدیک می‌کند.

درودهای پایانی

تیطس ۱۲:۳-۱۵

وقتی که ارتیماس با تیخیکس را نزد تو فرستم سعی کن که در نیکوپولیس نزد من آیی زیرا که عزیمت دارم زمستان را در آنجا به سر برم. زیناس خطیب و اپلس را در سفر ایشان به سعی امداد کن تا محتاج هیچ چیز نباشند. و کسان ما نیز تعلیم بگیرند که در کارهای نیکو مشغول باشند برای رفع احتیاجات ضروری تا بی ثمر نباشند. جمیع رفقای من تو را سلام می‌رسانند و آنانی را که از روی ایمان ما را دوست می‌دارند سلام رسان. فیض با همگی شما باد آمین.

پولس مثل همیشه نامه خود را با درودها و پیامهای شخصی به پایان می‌رساند. در مورد ارتیماس هیچ چیز نمی‌دانیم ولی تیخیکس یکی از معتمدترین پیام‌آوران پولس بود. او بود که نامه‌های پولس به کلیساهای کولسیان و افسسیان را به آنان رساند (کول ۴:۷؛ افس ۶:۲۱). نیکوپولیس در اپیروس قرار داشت و بهترین مرکز برای کاری در استان دالماتیه بود. قابل توجه است بدانیم که در همانجا بود که اپیکتتوس فیلسوف رواقی مکتب خود را بنا نهاد.

اپُلُس معلم بسیار سرشناس و مشهوری بود (اع ۱۸:۲۴). در مورد زیناس هم اصلاً چیزی نمی‌دانیم. وی در اینجا nomikos نامیده شده که می‌تواند دو معنی داشته باشد. این واژه عموماً به معنای کاتب بود و زیناس شاید یک ربی یهودی‌الاصل بوده باشد. این واژه همچنین برای قاضی نیز بکار می‌رفت و در این صورت زیناس به عنوان تنها قاضی مذکور در عهد جدید مشخص می‌گردد.

آخرین نصیحت پولس این است که مسیحیان باید در کارهای نیکو مشغول باشند تا خود نه تنها محتاج دیگران نشوند بلکه نیازمندان را نیز کمک نمایند. کارگر و شاغل مسیحی نباید فقط به قدر رفع احتیاج خود کار کند بلکه تا آنجا که بتواند به دیگران نیز ببخشد.

در نهایت درودهای پایانی و سپس مانند تمام نامه‌های دیگر، آخرین سخن پولس

فیض است □

نامه به فلیمون

مقدمه‌ای بر نامه پولس به فلیمون

نامه بی نظیر

این نامه کوتاه پولس به فلیمون از یک دیدگاه بی نظیر است زیرا تنها نامه شخصی پولس است که به دست ما رسیده. بدون شک پولس نامه‌های شخصی زیادی نوشته ولی از همه آنها فقط نامه به فلیمون تا به امروز باقی مانده است. جدا از لطافت و جذابیت فراگیر نامه، این موضوع اهمیت خاصی به آن می‌دهد.

انیسیمس، غلام فراری

امکان دو نوع بازسازی از آنچه اتفاق افتاده وجود دارد. یکی بسیار ساده است و دیگری به نام گودسپید^۱ مربوط می‌شود که پیچیده‌تر و بیشتر داستانی است. بهتر است اول نظریه ساده را بررسی کنیم.

انیسیمس برده‌ای بود فراری و به احتمال قوی دزد. پولس می‌نویسد: «اگر ضرری به تو رسانیده باشد یا طلبی از او داشته باشی آن را بر من محسوب دار... من خود ادا خواهم کرد» (آیات ۱۸، ۱۹). این غلام فراری به هر نحوی بود خود را به روم رساند تا خود را در ازدحام خیابانهای آن شهر گم کند و به نحوی با پولس برخورد نمود و به طریقی مسیحی شد، کودکی که پولس او را در زنجیرهای خود تولید نمود (آیه ۱۰).

آنگاه اتفاقی روی داد. به وضوح پیداست که پولس نمی‌توانست غلامی فراری را تا ابد پناه دهد و اتفاقی افتاد که این مشکل را به نقطه اوج رساند. شاید آمدن افرس باعث شد این موضوع به نقطه حادی برسد. شاید افرس به هنگام دیدن انیسیمس او را شناخته که در کولسیه غلام بود و بدین گونه تمام داستان برملا شد. باز امکان دارد که با آمدن افرس، وجدان انیسیمس او را مجبور نمود گذشته ننگ‌آور خود را شرح دهد.

پولس انیسیمس را پس می‌فرستد

در زمانی که انیسیمس با پولس بود وجود خود را تقریباً برای پولس ضروری ساخته بود و پولس می‌خواست او را پیش خود نگاه دارد: «من می‌خواستم که او را نزد خودم نگاه دارم» (آیه ۱۳) ولی بدون تأیید فلیمون ارباب انیسیمس هیچ کاری نمی‌کند. بنابراین او

1) E. J. Goodspeed

را باز می گرداند. هیچ کس بهتر از پولس نمی دانست این کار چه خطری دربر دارد زیرا غلامان را به چشم انسان نمی نگریستند بلکه چون ابزاری زنده. اربابان قدرت مطلق بر غلامان داشتند. پلینی در مورد رفتار ودیوس پولیو^۱ با غلامانش می گوید: «او می توانست در گوش آنان سیلی بزند یا محکوم به اعمال شاقه نماید یا مثلاً در زنجیرها روی زمینهایش بکار گیرد، یا در نوعی کارگاه زندان مانند از آنها کار بکشد یا با ضربه، چوب، شلاق و غیره آنها را تنبیه نماید، به پیشانی شان داغ مهر بزند و اگر دزد یا فراری یا غیر قابل بازگشت شده باشند می توانست آنها را به صلیب بکشد.» غلامی یک سینی پر از جام کریستال را به داخل حیاط می برد که یکی از جامها افتاد و شکست. در همان ساعت پولیو دستور داد او را در دریاچه ماهی که در میان حیاط قرار داشت بیندازند و در ساعت مارماهی های وحشی او را قطعه قطعه کردند. جوونال از بانویی تعریف می کند که کنیز خود را به خاطر هوس می زد و از اربابی می گوید: «از صدای بی رحم شلاق لذت می برد و در نظرش شیرین تر از هر آوازی بود» و فقط زمانی خوشحال می شد که «میرغضب را صدا کند تا غلامی را به خاطر دزدیدن یک جفت حوله با آهن تفیده داغ کند.» غلامان همیشه در اختیار هوسهای اربابان یا بانوان خود بود.

آنچه اوضاع را بدتر می کرد این بود که غلامان تعمداً تحقیر می شدند. در روم شصت میلیون برده وجود داشت و احتمال خطر آشوب همیشه وجود داشت. غلامان آشوبگر فوراً سرکوب می شدند و اگر غلامی فرار می کرد بهترین چیزی که برایش اتفاق می افتاد داغی بود که با آهن تفته بر پیشانی می زدند. در این گونه مواقع تن غلامان را با حرف F مخفف fugitivus یا فراری داغ می کردند. بدترین تنبیه این بود که وی را بر صلیب میخکوب می کردند تا بمیرد. پولس همه اینها را می دانست. برده داری در بافت جامعه قدیم آنقدر ریشه دوانده بود که حتی پس فرستادن انیسیمس نزد فلیمون مسیحی خود خطری بزرگ محسوب می شد.

خواهش پولس

بنابراین پولس این نامه را به دست انیسیمس داد. او نام انیسیمس را می ستاید که در زبان یونانی به معنی مفید است. «سابقاً او برای تو بی فایده بوده لیکن الحال تو را و مرا فایده مند می باشد» (آیه ۱۱)، حال نه فقط در اسم بلکه در طبیعت نیز انیسیمس است. «شاید بدین جهت ساعتی از تو جدا شد تا او را تا به ابد دریایی» (آیه ۱۵). فلیمون باید او را بپذیرد نه چون غلام بلکه به عنوان برادر مسیحی خود (آیه ۱۶). انیسیمس

1) Vedius Pollio

اکنون پسر خوانده و هم ایمان پولس است و فلیمون باید آنچنان که پولس را می پذیرد او را نیز بپذیرد.

آزادی

خیلی ها از اینکه پولس در مورد برده داری در این نامه چیزی نمی گوید تعجب می کنند. پولس برده داری را محکوم نمی کند حتی به فلیمون نمی گوید که انیسیمس را آزاد کند بلکه می خواهد او را به عنوان غلام بپذیرد. بسیاری از پولس انتقاد می کنند که از فرصت استفاده نکرد تا برده داری را محکوم کند. دنیای قدیم بر روی برده داری استوار بود چنان که لایت فوت می گوید: «واژه آزادی بر روی لبانش می لرزید ولی هیچ گاه آن را به زبان نیاورد.» اما برای این سکوت دلایلی وجود دارد.

برده داری بخشی اساسی از بافت دنیای قدیم را تشکیل می داد، درواقع همه اجتماع بر آن بنا شده بود. ارسطو عقیده داشت که طبیعی است بعضی ها برده باشند تا هیزم ببرند و آب بکشند و به انسانهای طبقه بالاتر خدمت کنند. احتمال دارد پولس وضعیت برده داری را پذیرفته بود زیرا تصور جامعه ای بدون برده غیرممکن می نمود و در صورتی که مسیحیت برده ها را تشویق به طغیان و فرار می کرد نتیجه ای جز مصیبت نداشت. چنین طغیانی وحشیانه سرکوب می گشت و هر برده ای که خود را آزاد می کرد با بی رحمی تنبیه می شد و مسیحیت خود به نام انقلابی و واژگون کننده مشهور می شد. ایمان مسیحی ناگزیر به رهایی منجر می شد ولی زمان هنوز فرانسیده بود و تشویق بردگان به این امید یا ناامیدی کامل آنان، نتیجه بی نهایت بدتری دربرداشت. بعضی چیزها را نمی توان فوراً به دست آورد و برای آن باید دنیا در انتظار بماند تا زمانی که مخمر عمل کند.

رابطه نوین

مسیحیت رابطه نوینی بین انسانها برقرار می کند که در آن تمام تمایزات ظاهری از بین می رود. مسیحیان همه یک تن هستند خواه یهود و خواه از امتها، خواه غلام و خواه آزاد (۱- قرن ۱۲: ۱۳)، در مسیح نه یهود وجود دارد نه یونانی نه غلام و نه آزاد و نه زن و نه مرد (غلا ۳: ۲۸)، در مسیح نه یونانی نه یهود نه مختون و نه نامختون نه بربری و نه سکیتی نه غلام و نه آزاد است (کول ۳: ۱۱). اونیسیمس به هنگام فرار غلام بود و هنگام بازگشت نیز غلام بود ولی اکنون نه فقط غلام نبود بلکه برادر عزیز در خداوند بشمار می رفت. وقتی رابطه ای این چنین در زندگی وارد می شود طبقه و مرتبه اجتماعی و فرقه ای از اهمیت ساقط می شود و نامهای ارباب و غلام بی معنا می گردند. اگر ارباب با

غلامش چنان رفتار کند که مسیح ممکن بود رفتار کند دیگر عیبی ندارد که یکی ارباب و دیگری غلام خوانده شود زیرا رابطه آنها بر اساس طبقه بندی انسانی نیست چونکه هر دو در مسیح هستند.

مسیحیت در روزهای اولیه به برده داری حمله نکرد چرا که در این صورت به مصیبت دامن می زد. ولی در عوض نوعی رابطه را معرفی نمود که در برابر آن طبقه بندی های اجتماعی انسانی را بی ارزش نمود. باید توجه داشت که این رابطه نوین هیچگونه حق سوءاستفاده را به غلام نمی دهد بلکه از او غلامی شایسته تر و کارآمدتر می سازد زیرا اکنون باید کارش را به نحوی انجام دهد که بتواند آن را به مسیح تقدیم نماید. همچنین ارباب نباید آنقدر نرم باشد و آسان بگیرد و کار بد و خدمت ناکافی را بپذیرد بلکه با هیچ خادمی نباید مانند ابزار رفتار کند بلکه مانند انسان و برادر در مسیح.

دو متن وجود دارد که پولس در آنها وظایف غلام و ارباب را شرح داده که عبارتند از افس ۵:۶-۹ و کول ۳:۲۷-۴:۱. این دو متن زمانی نوشته شدند که پولس در زندان روم بود و به احتمال قوی انیسیمس نیز با او بود و به طور قطع مسیحی شدن وی نتیجه صحبت های طولانی او با پولس بود.

از این نظر نامه به فلیمون خصوصی بشمار می رود که زمانی پولس آن را به فلیمون نوشت که غلام فراریش را به وی بازگرداند و در آن از او درخواست می کند تا انیسیمس را بپذیرد نه به صورتی که ارباب بت پرست رفتار می کند بلکه مانند ارباب مسیحی که برادر خود را می پذیرد.

ارخپس

حال به جنبه دیگری از نامه پولس می پردازیم.

در ابتدا جایگاه ارخپس را در نظر می گیریم. نام او در کولسیان و فلیمون ذکر شده. در فلیمون پولس به او درود می فرستد و او را هم سپاه می خواند (آیه ۲). چنین تعریفی شاید نشان دهنده این است که ارخپس در اجتماع مسیحیان کشیش بوده است. در کول ۴:۱۷ نیز از او نام برده شده «به ارخپس گویند با خبر باش تا آن خدمتی را که در خداوند یافته ای به کمال رسانی.» حال که دستور آمده نه در کولسی بلکه در لاودکیه (کول ۴:۱۳-۱۶) آیا به نظر نمی رسد که ارخپس هم در لاودکیه حضور دارد؟ و گر نه چرا باید آنجا به او پیغام شخصی داده شود؟ در صورتی که اگر در کولسی بود خودش نامه را هنگام خواندن می شنید همان طور که دیگران می شنیدند. پس چرا باید پیغام شفاهی به او داده شود؟ و به احتمال یقین او نه در کولسی بلکه در لاودکیه بود.

اگر چنین باشد منزل فلیمون نیز در لاودکیه است و انیسیمس غلامی بود که از لاودکیه فرار کرده بود و این بدان معناست که نامه فلیمون در حقیقت به لاودکیه فرستاده شد و در این صورت نامه گم شده لاودکیه که در کول ۱۶:۴ اشاره شده نامه ای جز نامه فلیمون نمی تواند باشد و این موضوع روشن است.

به یاد داشته باشیم که در جامعه قدیم با دیدگاهش در مورد برده داری، پولس وقتی انیسیمس را پس فرستاد خطر بزرگی را بر عهده گرفت. پس می توان گفت که نامه به فلیمون واقعاً نامه ای چندان خصوصی هم نبود. در حقیقت به فلیمون و کلیسای واقع در منزلش نوشته شده ولی باید در کولسی هم خوانده شود. پولس چه می کند؟ با آگاهی از مخاطرات احتمالی در پس فرستادن انیسیمس، عقاید کلیسای لاودکیه و کولسی را با عقیده خود هم ساز می کند. تصمیم درباره انیسیمس فقط به فلیمون محول نمی شود بلکه باید همه اعضای کلیسا تصمیم گیری کنند. اتفاقاً در اینجا نکته ای دستوری مهم ولی کوچک وجود دارد که برای این دیدگاه نیز مفید است. آیه ۱۲ در برخی ترجمه های جدید متضمن این است که پولس انیسیمس را پیش فلیمون فرستاده است. این نکته، وجود فعل ana- pempein است که فعلی معمولی و به معنای این است که کسی را به طور رسمی برای تصمیم نهایی نزد شخص دیگری بفرستند. آیه ۱۲ به احتمال قوی باید چنین ترجمه شود: «من این شخص را به شما ارجاع می دهم» نه فقط به فلیمون بلکه به کلیسای واقع در منزل او نیز.

در مورد این دیدگاه بحث بسیار است. فقط یک اشکال وجود دارد. در کول ۹:۴ انیسیمس را «یکی از شما» می خواند که در واقع به نظر می رسد او اهل کولسی باشد. ولی گودسپید عقیده راسخ داشته تأکید می کند که کولسی، لاودکیه و هیراپولیس به یکدیگر بسیار نزدیک بوده اند و بنابراین کلیساهایشان نیز چنان یک دل بودند که می توان آنها را یک اجتماع نامید. پس جمله «یکی از شما» نباید به نظر برسد که انیسیمس از کولسی آمده بلکه عضو گروهی بود که به یکدیگر نزدیک بودند. اگر حاضر باشیم این را بپذیریم آخرین سد این نظریه نیز شکسته می شود.

ادامه داستان

گودسپید ماجرا را به اینجا ختم نمی کند بلکه داستان انیسیمس را به طرز جالبی بازسازی می نماید.

در آیات ۱۴ و ۱۵ پولس به وضوح روشن می سازد که می خواسته انیسیمس را پیش خود نگه دارد «من می خواستم او را نزد خود نگاه دارم تا به عوض تو مرا در زنجیرهای انجیل خدمت کند اما نخواستم کاری بدون رأی تو کرده باشم تا احسان تو از روی اضطرار

نباشد بلکه از روی اختیار.» او به یاد فلیمون می آورد که فلیمون به جان خود نیز مدیون اوست (آیه ۱۹). او با زیرکی فریبنده ای می گوید: «تا من از تو در خداوند برخوردار شوم» (آیه ۱۲) و باز می گوید: «چون بر اطاعت تو اعتماد دارم به تو می نویسم از آن جهت که می دانم بیشتر از آنچه می گویم هم خواهی کرد» (آیه ۲۱). آیا ممکن است فلیمون این درخواست را نپذیرفته باشد؟ با در نظر گرفتن این صحبتها آیا فلیمون کاری جز پس فرستادن انیسیمس با دروذهای خود می توانست بکند؟ گودسپید مطمئن است که انیسیمس نزد پولس بازگشت و در کار انجیل او را کمک نمود.

اسقف افسس

حال ۵۰ سال جلوتر برویم. یکی از شهیدان بزرگ مسیحیت به نام ایگناتیوس، از انطاکیه به روم برده می شد تا اعدام شود. وی در بین راه نامه هایی به کلیساهای آسیای صغیر نوشت که تا به امروز باقی مانده اند. در هنگام توقف در اسمیرنا نامه ای به افسس نوشت و در قسمت اول آن در مورد اسقف عجیب آنجا صحبت می کند که نامش انیسیمس بود و ایگناتیوس همان را تأیید می کند که پولس گفته بود که او انیسیمس نامش و انیسیمس طبیعتش است کسی که در طول زمان مفید بوده یعنی اسقف بزرگ افسس.

مسیح برای من چه کرد

اگر همه آنچه گفتیم درست باشد یک توضیح دیگر نیز داریم. چرا این ورق کاغذ پاپیروس، این نامه کوتاه باقی ماند؟ و چگونه به جمع نامه های پولس پیوست؟ این نامه حاوی هیچ آموزه بزرگی نیست و به هیچ بدعت بزرگی حمله نمی کند. بدون شک تنها نامه شخصی پولس است که به یک فرد نوشته شده. به یقین می دانیم که اولین جمع آوری نامه های پولس در اواخر قرن اول انجام گرفت و همان زمان بود که انیسیمس اسقف افسس بود و احتمال دارد که او بود که اصرار داشت این نامه با نامه های دیگر جمع شود. اگر چه کوتاه و شخصی بود ولی باید همه می دانستند که فیض خدا برای او چه کرده. آن اسقف بزرگ بدین وسیله به تمام دنیا اعلام می داشت که روزی او غلامی فراری بود و زندگی خود را مدیون پولس و عیسی مسیح است. آیا انیسیمس با دروذهای فلیمون نزد پولس برگشت؟ و آیا اسقف بزرگ افسس همان غلام فراری بود؟ آیا به تأکید او بود که این نامه جزو رسالات پولس ثبت شد تا بگوید که مسیح بوسیله پولس برایش چه عملی انجام داده؟ نمی توانیم با اعتماد این سوالات را جواب دهیم ولی داستانی است بسیار دوست داشتنی از فیض خدا در مسیح و امیدواریم که حقیقت داشته باشد ☐

نامه به فلیمون

مردی که توسل به وی آسان بود

فلیمون ۱-۷

پولس اسیر مسیح عیسی و تیموتائوس برادر به فلیمون عزیز و همکار ما و به اطفیه محبوبه و ارخپس هم سپاه ما و به کلیسایی که در خانه ات می باشد. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد. خدای خود را شکر می کنم و پیوسته ترا در دعاها و یاد می آورم چونکه ذکر محبت و ایمان ترا شنیده ام که به عیسی خداوند و به همه مقدسین داری تا شراکت ایمانت مؤثر شود در معرفت کامل هر نیکویی که در ماست برای مسیح عیسی زیرا که مرا خوشی کامل و تسلی رخ نمود از محبت تو از آن رو که دلهای مقدسین از توای برادر استراحت می پذیرد.

نامه به فلیمون نامه ای است غیرعادی زیرا در این نامه منظره ای غیرعادی یعنی پولس را در حال درخواست مساعدت می بینیم. هرگز کسی مانند پولس، کم توقع نبوده ولی در این نامه او درخواستی دارد نه برای خود بلکه برای انیسیمس که اشتباه کرده بود و پولس می خواست او را به راه راست هدایت کند.

شروع نامه عادی است. پولس عموماً در نامه هایش خود را به عنوان پولس رسول معرفی می کند ولی این نامه از دوستی است به دوستی دیگر و پولس عنوان رسمی خود را حذف می کند و خود را نه به عنوان پولس رسول بلکه پولس زندانی مسیح معرفی می کند. در همین اول نامه نه به عنوان فردی مقتدر بلکه فقط با همدردی و محبت، درخواست خود را عنوان می کند.

ما خبر نداریم که اطفیه و ارخپس چه کسانی بودند ولی گفته شده که اطفیه همسر ارخپس پسر فلیمون بود زیرا برای آنها هم بازگشت انیسیمس، غلام فراری جالب بود. حتماً ارخپس خدمت مسیحی را با پولس انجام داده بود زیرا پولس او را هم سپاه خود می خواند.

به وضوح پیداست که هر درخواستی را از فلیمون نمودن آسان است. او مردی بود مؤمن به مسیح و نسبت به برادران مهربان و همه این را می دانستند و تعریف او حتی به روم جایی که پولس در آنجا زندانی بود رسیده بود. خانه او باید مانند آب نمایی در بیابان بوده باشد زیرا چنانکه پولس می گوید وی قلب مردم را تازه می کرد. چقدر زیباست مردی را بشناسیم که خانه اش جایگاه استراحت و تازه شدن مردان خدا باشد.

در این قسمت چیزی وجود ندارد که ترجمه اش با اشکال روبرو شود. آیه ۶ را می توان این گونه نیز ترجمه کرد: «من دعا می کنم که شراکت ایمانت باعث پیشرفت دانش هر نیکویی گردد که در مسیح از آن ماست.» عبارتی که «شراکت ایمانت» ترجمه شده تا اندازه ای مشکل است: الف) در زبان یونانی koinonia pistoeos تا آنجا که می دانیم سه معنی دارد. koinonia می تواند به معنی شریک بودن و نیز شراکت در شغل باشد. بنابراین ممکن است منظور شریک در ایمان مسیحی باشد و ممکن است منظور دعا باشد که ایمانی که فلیمون و پولس در آن شریکند سبب عمیق تر شدن فلیمون در حقیقت مسیحیت گردد. ب) koinonia می تواند مصاحبت نیز معنی شود و در این صورت شاید دعایی باشد که مصاحبت مسیحی فلیمون را به عمق حقیقت رهبری کند. ج) koinonia عمل شراکت نیز هست. در آن صورت این آیه چنین معنا می دهد. «دعای من این است که سخاوت تو و شریک شدن در اموال با دیگران تو را بیشتر به دانش چیزهای نیکویی که به سوی مسیح راهنمایی می کند آشنا سازد».

به نظر من معنی سوم صحیح تر است. به واضح پیداست که سخاوت مسیحی یکی از خصائل فلیمون بود. او که به خدا محبت داشت به مردان خدا نیز این محبت را داشت و در خانه او استراحت کرده تازه می شدند و اکنون پولس از این مرد سخاوتمند می خواهد بخشندگی بیشتری داشته باشد. اگر این ترجمه صحیح باشد به این معناست که ما در مورد مسیح بوسیله بخشیدن به دیگران تعلیم می گیریم و با خالی کردن خود از مسیح پُر می شویم و اگر دستان باز و قلبمان بخشنده باشد بهترین راه را برای بهره بردن بیشتر از ثروت مسیح خواهیم داشت. آن که در مورد مسیح زیاد می داند نه محقق هوشمند و نه حتی انسان مقدسی که تمام روزش را در دعا می گذراند بلکه کسی است که با بخشندگی و محبت در بین انسانها می خرامد.

درخواست محبت

فلیمون ۸-۱۷

بدین جهت هر چند در مسیح کمال جسارت را دارم که به آنچه مناسب است تو را حکم دهم، لیکن برای محبت سزاوارتر آن است که التماس نمایم هر چند مردی چون پولس پیر و الآن اسیر مسیح عیسی نیز می باشم. پس تو را التماس می کنم درباره فرزند خود انیسیمس که در زنجیرهای خود او را تولید نمودم که سابقاً او برای تو بی فایده بود لیکن الحال تو را و مرا فایده مند می باشد، که او را نزد تو پس می فرستم پس تو او را بپذیر که جان من است. و من می خواستم که او را نزد خود نگاه دارم تا به عوض تو مرا در

زنجیرهای انجیل خدمت کند اما نخواستم کاری بدون رأی تو کرده باشم تا احسان تو از راه اضطرار نباشد بلکه از روی اختیار. زیرا که شاید بدین جهت ساعتی از تو جدا شد تا او را تا به ابد دریایی. لیکن بعد از این نه چون غلام بلکه فوق از غلام یعنی برادر عزیز خصوصاً به من اما چند مرتبه زیادت‌تر به تو هم در جسم و هم در خداوند. پس هرگاه مرا رفیق می‌دانی او را چون من قبول فرما.

پولس به خاطر اینکه پولس بود می‌توانست هر چیزی را از فلیمون بخواهد ولی او با فروتنی درخواست می‌کند. هدیه باید آزادانه و مشتاقانه داده شود. اگر اجبار شود دیگر هدیه نیست.

در آیه ۹ پولس خود را پولس پیر و اسیر مسیح می‌خواند. بسیاری از محققین ترجیح می‌دهند به جای پیر لغت دیگری بگذارند زیرا می‌گویند پولس چندان پیرمرد هم نبود، یقیناً هنوز به سن ۶۰ سالگی نرسیده بود بلکه فقط ۵۵ - ۶۰ سال داشت. ولی آنهایی که با ترجمه پیر مخالفند در اشتباهند زیرا واژه‌ای که پولس بکار برده presbutes است. هیپوکرات نویسنده و طبیب بزرگ یونانی می‌گوید انسان از سن ۴۹ تا ۵۶ سالگی presbutes است که ما آن را میان سالی می‌نامیم و پس از آن انسان geron یعنی پیر محسوب می‌شود.

اما ترجمه دیگر چه می‌گوید: دو واژه شبیه به هم وجود دارد که نوشتن آنها فقط در یک حرف فرق دارد و دقیقاً به یک صورت تلفظ می‌شوند. این دو لغت عبارتند از presbutes به معنای پیر و presbeutes به معنای سفیر و فرستاده. پولس صورت فعل این واژه را در افس ۶:۲۰ بکار برده است: «در زنجیرها ایلچیگری می‌کنم.» اگر فکر کنیم این لغت باید presbeutes باشد بنابراین پولس می‌گوید: «من رسول هستم اگر چه در زنجیرها» ولی بهتر است لغت پیر را در اینجا قبول کنیم زیرا پولس تمام وقت التماس می‌کند نه به خاطر سمت و قدرت بلکه برای محبت. اینجا کسی که صحبت می‌کند سفیر نیست بلکه شخصی است که زندگی سختی داشته و اکنون تنها و خسته است.

پولس در آیه ۱۰ خواهش خود را در مورد انیسیمس عنوان می‌کند. توجه کنید که چگونه نام بردن از انیسیمس را به تأخیر می‌اندازد. به نظر می‌رسد که تامل می‌کند. برای وی بهانه نمی‌آورد و به آسانی اقرار می‌کند که وی بی‌فایده بوده ولی ادعا می‌کند که اکنون مفید است. همان طور که جیمز دنی می‌گوید مسیحیت قدرتی است که انسانهای بد را نیک می‌سازد.

جالب است بدانیم پولس ادعا می‌کند که شخص بی‌فایده در مسیح مفید گشته. مسیحیت هرگز مردم را موهوم و بدون کارایی نساخته بلکه آنها را مفید نموده به طوری که

هر کاری را به بهترین وجه انجام می دهند. در مورد شخصی گفته شده که: «به قدری فکرش آسمانی بود که در روی زمین به هیچ کاری مفید نبود». حقیقت دارد که مسیحیت فکر انسان را آسمانی می کند ولی روی زمین هم مفید می گرداند و هر دو کار با هم انجام می شود.

پولس انیسیمس را «فرزندی که در زنجیرهای خود تولید نمود» خطاب می کند. مثلی در میان پیشوایان یهود بود که می گفتند: «اگر کسی پسر همسایه خود را شریعت بیاموزد مثل آن است که او را تولید نموده باشد.» اگر شخصی کسی را نزد مسیح بیاورد مانند آن است که او را به دنیا آورده باشد. خوشا به حال والدینی که فرزندی را به دنیا آورده سپس او را به حیات جاودان نیز راهنمایی کنند. زیرا در آن زمان او دوبار فرزند ایشان است.

همان طور که در مقدمه این نامه دیدیم در آیه ۱۲ دو معنی وجود دارد. پولس می نویسد: «من او را نزد تو پس می فرستم» ولی فعل *anapempeim* فقط به معنای پس فرستادن نیست بلکه به معنای ارجاع دادن مسئله نیز می تواند باشد. پولس به فلیمون می گوید: «من مسئله انیسیمس را به تو ارجاع می دهم تا فتوایی که می دهی همسان با محبتی باشد که باید داشته باشی.» انیسیمس بایستی در این چند ماهی که در زندان بوده برای پولس خیلی عزیز شده باشد. زیرا برای او احترام شایانی قائل شده می گوید فرستادن او نزد فلیمون مانند فرستادن قطعه ای از قلب خودش است. پولس سپس می گوید که می خواسته انیسیمس را نزد خود نگاه دارد ولی او را پیش فلیمون پس می فرستد زیرا بدون تأیید او هیچ کاری نمی کند. در اینجا نیز نکته ای مشخص است. مسیحیت انسان را کمک نمی کند تا از گذشته خود فرار کند. انیسیمس فرار کرده بود پس باید برگردد و با نتیجه اعمالش روبرو شود، آنها را قبول کند و بر آنها فائق آید. مسیحیت هرگز فرار نیست بلکه همیشه پیروزی است. او به صورت غلامی بت پرست رفت ولی به عنوان برادر در مسیح بازگشت. برای فلیمون سخت است که غلام فراری را به عنوان برادر بپذیرد ولی این دقیقاً کاری است که پولس می خواهد انجام شود. پولس می گوید: «هرگاه قبول داری که من در کار مسیح شریک تو هستم و انیسیمس فرزند من در ایمان است، باید او را چون من قبول کنی.» در اینجا نیز چیزی بسیار مشخص است. مسیحی همیشه باید فردی را که اشتباه کرده بپذیرد. بسیار اتفاق می افتد که شخصی را که به راه اشتباه رفته با شک و تردید نگریسته نشان می دهیم که دیگر هرگز حاضر نیستیم به او اعتماد کنیم. می دانیم که خدا می تواند ببخشد ولی ما خودمان این کار را سخت می یابیم. گفته شده که بزرگترین تعالی در عیسی مسیح آن است که در همان صحنه قصورمان نیز می تواند به ما اعتماد کند.

وقتی انسان اشتباه می کند بازگشت می تواند خیلی سخت باشد و خدا نمی تواند کسی را که این بازگشت را به خاطر خودستایی یا کمبود محبت سخت می سازد فوراً ببخشد.

آخرین خواهش ها و برکت ها

فلیمون ۱۸-۲۵

اما اگر ضرری به تو رسانیده باشد یا طلبی از او داشته باشی آن را بر من محسوب دار. من که پولس هستم به دست خود می نویسم خود ادا خواهم کرد تا به تو نگویم که به جان خود نیز مدیون من هستی. بلی ای برادر تا من از تو در خداوند برخوردار شوم پس جان مرا در مسیح تازگی بده. چون بر اطاعت تو اعتماد دارم به تو می نویسم از آن جهت که می دانم بیشتر از آنچه می گویم هم خواهی کرد. معهذا منزلی نیز برای من حاضر کن زیرا که امیدوارم از دعاهاى شما به شما بخشیده شوم. ايفراس که در مسیح عیسی هم زندان من است و مرقس و ارسترخس و دیماس و لوقا همکاران من تو را سلام می رسانند. فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد آمین.

یکی از قوانین زندگی آن است که شخص باید بهای گناه را بپردازد. خداوند می تواند و گناه را می بخشد ولی حتی او هم نمی تواند کسی را از عقوبت آنچه انجام داده برهاند. این جلال ایمان مسیحی است که همان طور که عیسی مسیح گناهان همه مردم را به دوش گرفت انسانها نیز حاضر باشند قیمت گناهان عزیزانشان را با محبت بپردازند. مسیحیت هرگز کسی را محق نکرده که دیون خود را نپردازد. انیسیمس حتماً از فلیمون دزدی کرده بود و فرار هم کرده بود. اگر پولی از فلیمون را برنداشته بود معلوم نیست چگونه از آنجا تا روم رفته بود. پولس با دست خود می نویسد که مسئولیت آن را پذیرفته و بدهی او را تماماً بازپرداخت خواهد نمود.

جالب است بدانیم که پولس قادر بود قروض انیسیمس را بپردازد. گهگاه اشاراتی مبنی بر اینکه او از نظر مادی تأمین بود مشاهده می کنیم. فلیکس او را در زندان نگه داشته بود به امید اینکه از او برای آزادیش رشوه دریافت کند (اع ۲۴:۲۶)، پولس در زمان زندانی بودنش توانسته بود خانه ای در روم اجاره کند (اع ۲۸:۳۰)، ممکن است اگر زندگی مبشر مسیح را انتخاب نکرده بود با پولی که داشت زندگی آرام و راحتی می داشت و این شاید چیز دیگری بود که در راه مسیح داد.

در آیات ۱۹ و ۲۰ از پولس می شنویم که با جرقه ای از شوخ طبعی صحبت می کند. می گوید «فلیمون تو روح را از من داری چون من تو را نزد مسیح آوردم آیا تو

از من بسیار گرفتی، بگذار منم قدری از تو بگیرم.»
 آیه ۲۱ آیه ای است که نحوه رفتار پولس با مردم را نشان می دهد. او همیشه بهترین را از دیگران انتظار داشت. او هرگز شک نکرد که فلیمون به درخواست او عمل خواهد کرد. این قانون خوبی است که وقتی بهترین را از دیگران انتظار داشته باشیم بیشتر از نصف راه را در گرفتن آنچه می خواهیم پیموده ایم. اگر نشان دهیم که کم می خواهیم لابد کم هم خواهیم گرفت.

در آیه ۲۲ پولس از خوش بینی صحبت می کند. حتی در زندان باور دارد که آزادی او توسط دعاها و دوستانش امکان پذیر می شود. اکنون او نقشه خود را عوض کرده، قبل از زندانی شدنش تصمیم داشت که به دورترین نقطه اسپانیا برود (روم ۱۵: ۲۴ و ۲۸). شاید پس از سالها در زندان - دو سال در قیصریه و دو سال دیگر در روم - پولس احساس می کرد فاصله های دور را باید برای جوانان بگذارد و حال که به پایان نزدیک می شود دوستان دیرینه برای او بهترند.

در آیه ۲۳ فهرستی از دروهای همان دوستانی که در کولسیان نیز ملاقات می کنیم می آید. و اکنون مثل همیشه نوبت فیضی است که پولس درخواست می کند: فلیمون و انیسیمس به طور یکسان به فیض مسیح سپرده می شوند

* * *
 * *
 *